

سید خلیل الله ہاشمیان

Ketabton.com

تحقیقی پیرامون سوابق تاریخی و
موقف حقوقی قرارداد و خط دیورند

بسم الله الرحمن الرحيم

خدا (ج)

وطن

اسلام

ايمان، حق، راستی

تحقیقی پیرامون سوابق تاریخی و
موقف حقوقی قرارداد و خط دیورند

تتبع و نگارش:
دکتور سید خلیل الله «هاشمیان»

سال ۱۳۹۴ خورشیدی

مشخصات کتاب

نام کتاب	: تحقیقی پیرامون سوابق تاریخی و موقف حقوقی قرارداد و خط دیورند
مؤلف	: دکتر سید خلیل الله «هاشمیان»
تایپ	: س.خ.ه.
تصحیح	: س.خ.ه.
تنظیم	: مصطفی «عمرزی»
دیزاین و طراحی جلد	: م.ع.
شمار صفحات	: ۲۸۹
زبان ها	: دری افغانی، پشتو، انگلیسی
تیراژ	: ۱۰۰۰ جلد
نوبت نشر	: اول
سال	: ۱۳۹۴ خورشیدی

حق چاپ و نشر این کتاب، برای مؤلف محفوظ است!

له اوبو او خټو جوړه ایشیا ده
د افغان ملت یې زړه او هم یې سا ده
وداني یې وداني د ټولې سیمې
د زوال سره یې ختمه هم بقا ده
داوود «مومند»

کسی که افسر همت نهاد بر سر خویش
به دست کس ندهد اختیار کشور خویش
بگو به سفله که در دست اجنبی ننهد
کسی که نان پدر خورده دستِ مادر خویش

فهرست مندرجات

شماره- عنوان

صفحه

- ۱- تقریظ پروفیسور محمد اسحق «نگارگر» ۳
- ۲- تقریظ پروفیسور دکتور سید عبدالله «کاظم» ۱۰
- ۳- تقریظ پروفیسور محمد عثمان روستار «تره کی» ۱۶
- ۴- تقریظ استاد عبدالعلی نور «احراری» ۲۱
- ۵- تقریظ پروفیسور دکتور رحمت ربی «زیرک یار» ۲۸
- ۶- مقدمهء مولف ۳۳
- ۷- موجبات قرارداد دیورند ۴۱
- ۸- قرارداد منحوس و تحمیلی دیورند ۵۲
- ۹- پروپاگند پاکستان پیرامون خط دیورند (قرارداد دیورند بین پاکستان و افغانستان) ۵۹
- ۱۰- متن انگلیسی مقالهء «قرارداد دیورند بین پاکستان و افغانستان» ۶۳
- ۱۱- موقف سلطنت های افغانستان پیرامون قرارداد دیورند ۶۷
- ۱۲- جنبش حق خواهی و حق گیری در افغانستان ۷۰
- ۱۳- علل سقوط حکومت سپه سالار شاه محمود خان ۷۵
- ۱۴- مناقشهء شاه محمود خان با پژواک در لندن ۷۷
- ۱۵- ملاقات مارشال شاه ولی خان با انتونی «ایدن» ۷۹
- ۱۶- حکومت ده ساله سردار محمد داوود خان و توسعهء نفوذ شوروی در افغانستان ۸۲
- ۱۷- نظرات افغان ها پیرامون قضیهء پشتونستان ۹۰
- ۱۸- نظر مرحوم استاد محمد عزیز «نعیم» ۹۱
- ۱۹- نظر آقای انجنیر فضل احمد «افغان» ۹۳
- ۲۰- نظر دکتور محمد «حیدر» ۹۶
- ۲۱- نظرات آقای میر عنایت الله «سادات» ۱۰۰
- ۲۲- مبارزات روحانیون ملی گرا؛ ملا نجم الدین آخندزاده (ملای هده). ۱۰۳
- ۲۳- نظرات دیپلمات افغان، جناب عبدالجلیل «حمیلی» ۱۰۵
- ۲۴- تحقیق علمی دکتور «زیرک یار» پیرامون خط دیورند ۱۰۷
- ۲۵- توضیحات سید قاسم «رشتیا» ۱۱۵

- ۲۶- مثال های از سفاکی و دیکتاتور منشی امیر عبدالرحمن خان . . . ۱۱۹
- ۲۷- عریضه سید جمال الدین «افغان» به امیر عبدالرحمن خان . . . ۱۲۵
- ۲۸- تقدیر از امیر عبدالرحمن خان که بانی افغانستان نوین می باشد. . . ۱۳۳
- ۲۹- باید به بزرگان تاریخ ساز وطن، ارج گذاشت! . . . ۱۳۷
- ۳۰- امیر عبدالرحمن خان، بنیان گذار دولت افغانستان . . . ۱۴۲
- ۳۱- شکل پاکت های رسمی و تکت پوستی در دوره امیر عبدالرحمن خان و امیر حیب الله خان . . . ۱۴۶
- ۳۲- ماهیت حقوقی و عواقب ناگوار معاهده تحمیلی دیورند تا مفکوره خصمانه تجزیه افغانستان . . . ۱۴۸
- ۳۳- نظرات افغان های ستم گرا و ضد پشتون و پشتونستان . . . ۱۵۱
- ۳۴- نظرات، مطالعات و تحقیقات پروفیسور لوئیس «دوپری» پیرامون قرارداد و خط دیورند . . . ۱۶۷
- ۳۵- پشتونستان و زخم ناسور خط دیورند . . . ۱۷۱
- ۳۶- صدارت داوود خان و مساله پشتونستان . . . ۱۷۵
- ۳۷- دپورنلی: دواحد ملت د پلنتون کرنبه (با ترجمه دری) . . . ۱۸۰
- ۳۸- نظرات شخصیت های پشتون در باره قرارداد دیورند . . . ۱۸۸
- ۳۹- پیام به پاکستان - ۱۳۲۹ . . . ۲۲۶
- ۴۰- ضمایم . . . ۲۲۹
- ۴۱- ضمایم متفرقه . . . ۲۶۷
- ۴۲- A Plan to Dismember Afghanistan . . . ۲۸۲
- ۴۳- وار د روسی تپر شو . . . ۲۸۶

معضله خط دیورند و دشواری های ناشی از آن

(تقریظ محمد اسحاق نگارگر)

استاد بزرگوار جناب هاشمیان در پیرامون دیورند، رساله ای تهیه نموده اند و آن را برای ابراز نظر به من نیز فرستاده اند. پیش از این که چشم من به زیارت رساله ایشان روشن شود، یکی از دوستان، تیلیفونی از لندن با من به تماس آمده و فرموده بود که برخی از دوستان قرار است در لندن به دور هم بیایند و این معضله ملی را موردِ جر و بحث قرار بدهند که من خدمت آن دوست ارجمند به عرض رسانیدم که در همان تاریخ، یعنی بیست و سوم اپریل سال روان میلادی، من در امریکا خواهم بود و بنابراین مجال حضور در آن جلسه را نخواهم داشت و اما جناب استاد هاشمیان که چهار ماه به قول خود شان صرف وقت فرموده اند و منابع اولیه را بررسی نموده و آن گاه به نظر موافقان و مخالفان نیز پرداخته و رساله ای جامع تدارک دیده اند و در خلال جستجو در نظرات جناب سیستمی صاحب، خوانده اند که آن فاضل دانشمند با امانداری از من نیز در قطار دیگران نام برده اند که «خواهان حل عادلانه و علاج این زخم ناسور استند». استاد هاشمیان از من پرسیدند که نظر مرا در کدام نشریه نخوانده اند و من خدمت شان عرض کردم که صحبت من در این مورد با جناب سیستمی صاحب، یک صحبت تیلیفونی بوده است و من حتی لفظ «ناسور» را نیز در این مورد به کار برده ام. به هر صورت اکنون که رساله استاد در برابر من است و من دوبار با اشتیاق آن را خوانده ام و می بینم که با حوصله مندی، اسناد تاریخی را گرد آورده اند؛ هنگامی که بی حوصله گی خود را که چند پیراهن نسبت به ایشان کمتر کهنه کرده ام، با حوصله و استقامت ایشان مقایسه می کنم، بی اختیار زبانم به تحسین شان می پردازد.

نسل جوان ما، خاصه آنانی که در بیرون از افغانستان به جوانی رسیده اند، از غالب این موضوعات، یا اطلاع ندارند و یا بسیار اندک، اطلاع دارند و طبیعی است که معلومات اندک، چندان در تشخیص راه از بی راهه، با آدم کمک نمی کند و بنابراین، تحقیق استاد در این زمینه، ارزش فراوان دارد و اگر استاد با آن تسلطی که بر زبان انگلیسی دارند، یک «یاهوی» دیگر بگویند و آن را به انگلیسی برگردانند، فیضش را عام تر می سازند و اما اگر از سعی و تلاش استاد که این چند کلمه نگارش من نمی تواند آن را تلافی کند، بگذرم، معضله دیورند به راستی یک مشکل ملی است که ابعاد فراوان دارد.

۱) از دیدگاه اقتصادی، ما بیش از نیم قرن شد که نخست ریاست و بعداً وزارت قبایل داشته ایم واز کیسه یک ملت بی چاره و نیمه گرسنه، پول پرداخته ایم و تقریباً هیچ چیزی

از آن به دست نیاروده ایم؛ دستارودِ ما همان بوده است که سال یک بار روزی را به نام پشتونستان بر گزار کنیم و یا از رادیوی دولتی، سرود «دا پشتونستان زمونر» سر بدهیم. آیا این دستاورد، بدان مصرفِ گراف می ارزید؟

۲) ادعای افغانستان در این مورد، هرگز مشخص نبوده است. ما چه می خواستیم؟ سرزمین هایی را که خطِ دیورند از پیکر سر زمین ما بریده بود، به ما برگرداند؟ ادعا، بدین ترتیب، هرگز مطرح نشده است و اگر می شد، این مساله، باز به قوتِ خود باقی بود که چه کسی بر این خط، خطِ بطلان بکشد و آنچه را از ما گرفته است، برگرداند؟ بر تانیه که دیگر در منطقه، نقشی نداشت یا پاکستان که سرحداتِ خود را از بر تانیه به میراث گرفته بود؟ و اما ادعای ما، این بود که برای مردم آن سوی خطِ دیورند، حق خود ارادیت داده شود که بدبختانه پاکستان حتی از قبول هویتِ این مردم نیز خودداری می کرد؛ یعنی پنجابی، پنجابی بود؛ سندی، سندی بود و بلوچ هم بلوچ، ولی مردم این منطقه، هر چند در کارت های هویتِ شان، افغان می نوشتند، حق نداشتند سر زمین خود را به نام خود یاد کنند؛ زبان شان در میان خود شان متداول بود، ولی هیچ گونه نشراتی نداشت.

۳) ما به یک سلسله واقیعت های سخت که در موردِ دیورند، وجود داشتند، اصلاً توجه نکرده ایم. فردی از تابعین یک کشور استعمار گر، به نام سر مارتیمر دیورند که کشورش به زور شمشیر در منطقه آمده و هر گونه صلاحیت و استقلال قلمرو اشغال شده را از میان برده است و بنابراین نمی تواند به طور دموکراتیک از آن نماینده گی کند، توافقی دو جانبه را امضا نموده است؛ با چه کسی؟ با یک امیر مطلق العنان که نه پارلمان دارد و نه قانون اساسی؛ در بدل یک مقدار پول، یعنی یکی بایع است که صلاحیتِ بیع کردن ندارد و دیگری مشتری ایست که صلاحیتِ خریداری ندارد. این را حتی حکمیت هم نمی توان خواند؛ چرا که در بین دو طرفِ قضیه، یعنی هند و افغانستان، هیچ گونه اختلافِ مرزی وجود نداشت که ایجاب حکمیت را بنماید. بر تانیه می خواست این منطقه را از امیر عبدالرحمان خان خریداری کند؛ چرا؟ بدین دلیل ساده که امرای سر شوخ و اداره ناپذیر این منطقه، خار بغل امپراتوران مغل هم بودند که یا در زندان های سلاطین مغل بودند و یا در سرزمین خود و سرگرم پیکار با شاهان مغل؛ و آیا امیر افغانستان می توانست این مردم را کنترل نماید؟ تجربه نشان داده بود که هرگز نمی توانست. آن گاه که امرای مغل چون نواب ظفر خان و دیگران بر کرسی اقتدار در کابل تکیه زده بودند، نمی توانستند جلو مبارزاتِ خوانین این منطقه را بر ضد پادشاهان مغل بگیرند. بر تانیه برای این که بتواند مردم

این مناطق را مستقیماً زیر نظارت بگیرد، باید منطقه را از امیر می خرید.

خواهشمندم برای یک لحظه، غرور ملی و غیرت افغانی خود را کنار بگذارید و موضوع را از دیدگاه یک امیر مصلحت اندیش که می خواهد قدرت را در دست خود و فرزندان خود، نگاه دارد، مطالعه بفرمایید و خود را به جای او، قرار دهید و صادقانه بگویید که شما در موقف او، چه می کردید؟ شما یک محل را به حمایت مالی و اخلاقی یک قدرت استعماری، به دست آورده اید و هنوز عرق پای تان خشک نشده است که با گرفتن، نماینده آن قدرت، عهد و پیمان کرده اید. در شمال و شمال شرق، محلی که قرار است شما امیرش باشید، میر حکیم خان شیرغانی و میر جهاندار شاه بدخشی، برضد تان شوریده اند و شما زور در بارزوان و زر در همیان ندارید و نمی توانید آن سلطنت مرکزی ای را که می خواهید، پایه گذاری کنید و در همین حالت یکی می آید و می گوید: «ببین! آنجا در مرز شرقی کشور تو، مردمی استند که برای تو، یک قران، سود ندارند و تو اگر نگاه شان داری، غیر از مصرف، هیچ خیری برای تو، رسانده نمی توانند؛ ولی ما، آن را برای امنیت هند، ضرورت داریم و هر سال برایت دوازده یا هژده لک روپیه می دهیم؛ آن را به ما بگذار! به یاد داشته باشید که آن امیر با مفاهیم امروزی شما، آشنا نیست! شما حق ندارید اشخاص تاریخی را با معیارهای روزگار خود، مورد قضاوت قرار دهید. اگر شما در موقف آن امیر، این کار را نمی کنید، حق دارید که به سوی آن بی چاره، هر چه تیر ملامت دارید، حواله نمایید. آری! امیر بدان مناطق، ضرورت نداشت؛ بر تانیه به خاطر امنیت هند، ضرورت داشت و تا بعد از جنگ عمومی دوم که بر تانیه در منطقه بود، آن را نگاه داشت و بعد از جنگ عمومی دوم، آن را به میراث خوار خود، یعنی پاکستان گذاشت و اکنون باید به واقعیات بعد از جنگ جهانی دوم، توجه کنیم.

۴) نیروی استعماری بر تانیه، وقتی مجبور شد که هند را به مردم اش برگرداند، منفعت آینده او، ایجاب می کرد که آن منطقه را در قلمرو نفوذ اقتصادی و سیاسی، نگاه دارد و اقتصاد آن را به نام کشورهای کامنولت (مشترک المنافع) با اقتصاد خود، گره بزند. بر تانیه، منطقه را به اساس دین، به هند و پاکستان تقسیم کرد- هند برای هندوان و پاکستان برای مسلمانان- و همین، برایش ساده ترین شیوه تقسیم بود که اگر به اساس قومیت تقسیم می کرد، باید دو مملکت را به کم از کم شش مملکت تقسیم می کرد. به هر صورت، برخی از مسلمانان ترجیح دادند که به رهبری مولانا ابوالکلام آزاد و دیگران، با کشور مادر، یعنی هند باقی بمانند و خود را از شر حکومت های نظامی پاکستان، در امان نگاه دارند و من فکر نمی کنم که در این معامله، زیان کرده باشند.

قاید اعظم (رهبر مسلمانان) طرفدار تجزیه هند با نام دین، موجودی عجیب الخلقه را به دست آورده بود که سرش در این سوی هند بود و پایش در آن سوی هند، و او برای این که سرو پای این موجود عجیب الخلقه را به هم پیوند کند، ادعای یک دهلیز اتصال داشت که این دهلیز از درون هند می گذشت و عملاً هندوستان را به دو نیمه موازی تقسیم می کرد و بالطبع، این ادعا، نه برای انگلیس، قابل قبول بود و نه برای هند.

پاکستان برای اتحاد خود، ناگزیر است همیشه به دامن دین بچسبد؛ حالا اگر رحمان ملک، وزیر داخله اش، حتی قُل هو الله الاحد را درست نیاموخته باشد، این به شعار «پاکستان کا مطلب کیا + لا اله الا الله» نمی تواند زبانی رساند!

۵) متاسفانه ما مردم عادت کرده ایم که همیشه انگشت ملامت را به سوی دیگران دراز کنیم و همیشه این حقیقت را از یاد برده ایم که اگر دیگران بر ما ستم کرده اند، همکاری ما در آن ستم، دخالت داشته است. وقتی که امپراتوری برتانیه، منطقه را رها می کرد و آن را به حساب دین، به دو کشور هند و پاکستان تقسیم نموده بود، در آن سوی دیورند که صوبه سرحد بر مناسبات قبیلوی این منطقه غلبه می کرد و به شهادت کتاب خان عبدالولی خان، هنگامی که آن ریفراندم معروف در آنجا برگزار می شد، صوبه سرحد به مناطق نفوذ خوانین آتی، تقسیم شده بود:

نواب باز محمد خان (کوهات)، نواب ظفر خان (بنو)، نواب زاده الله نواز خان (دیره اسماعیل خان)، خان صاحب اسدالله خان (دیره اسماعیل خان)، نواب زاده محمد سعید خان، خان بهادر سعدالله خان، خان بهادر محمد زمان خان، خان صاحب عبدالمجید خان، خان صاحب راجه عبدالرحمان و خان صاحب محمد عطا خان (ضلع هزاره) و چون جنبش خدایی خدمتگار نمی توانست این همه خان ها را با خود متحد سازد، بنابراین، مصلحت خود را در تحریم آن ریفراندم دید و اما استدلالش برای تحریم، چه بود، بسیار جالب:

"خدایی خدمتگارو په ریفربندم، اولنی اعتراض دا و چې کله کانگرس او مسلم لیگ، دواړه په تقسیم متفق شول او ان دا چې مرکزي ورکنگ کمپتی هم د دې تقسیم توثیق وکړلو او چې هر کله مونږ خدایی خدمتگار ځانونه د کانگرس د فېصلې پابند گڼو، ولې چې په دغه ورکنگ کمپتی کې زمونږه نمایندگي هم په ځان باچا خان کوي او چې مونږ تقسیم منو او دا تسلیموو چې صوبه سرحد دې د پاکستان حصه وي، نو ددې ریفربندم بیا ضرورت څه پاتې شو؟ د څه دپاره یې کوی؟ نتیجه به یې بله هیڅ نه وي ما سوا د دې نه چې د محاذ ارایې یوه فضا پیدا کړی شي او هغه هم په داسې وخت کې چې حالات ډېر خطرناک او دهماکه خبز دي".

(ولی خان، رشتیا رشتیا دی، ص ۲۷۲)

هنگامی که خدایی خدمتگار از این ریفراندم، پا بیرون کشید، مسلم لیگ از آن استفاده کرد و خیبر میل در شماره پنج اپریل ۱۹۴۶، نامه ای را چاپ کرد که در آن از جانب خیبر ایجنسی، گفته می شد: «د خیبر ایجنسی قبایل په جناح باندې مکمل اعتماد لري، مسلمانان د پاکستان نه علاوه بل هیڅ خیز نه قبلوي». (همان کتاب، ۲۵۸) مسلم لیگ توانست که برخلاف تلاش های باچا خان، در صوبه سرحد، احساسات ضد هند را تحریک کند:

«هندو کانگرس د جنگ په لاره روان دی. قبایلی علاقه کې مونږه د طاقت بې کچه ذخیره لرو، تاسو له پکار دي چې د گلگت نه واخلئ تر کوپټه پورې ځانونه منظم کړئ. د امتحان وخت راروان دی، ځانونه تیار کړئ په هندوستان کې اسلام په داسې امتحاني وخت کې ستاسو امداد ته ضرورت لري. پندت نهرو ته وولئ چې که چېرې هغه خبرې اترې کول غواړي نو جناح له دې ورشي. قبایلو سره د خبرو کولو هیڅ منطق نه شته». (دان، ۶/۱۹/۱۳) (همان کتاب، ۲۵۹) تمام اسناد آن دوره، حکایت از این دارند که خدایی خدمتگار، به دو جناح راست و چپ، تقسیم شده است؛ به طوری که جناح راست در داخل فدراسیون پاکستان، برای پشتون ها، خودمختاری و هویت می خواهد. به گفته های جناب شیر اعظم در رساله استاد هاشمیان نیز گوش می دهیم: «دا پښتانه ولې هويت نلري؟ دا پښتانه ولې خپل نوم نلري؟ تا داسې يو څوک ليدلی چې د بل په نامه باندې واوسېږي؟ زما نوم دی احمد او ته راته محمود وايي». اینان از پاکستان، تنها تثبیت هویت می خواهند و فکر می کنم که با اطلاق کلمه پشتونخوا بر صوبه سرحد، اینان به آرزوی خود رسیده اند و جناح چپ نیز تا سرحد جدایی، پیش می رود و می خواهد پشتونستان را کشوری مستقل ببیند؛ و اما تمایل پیوستن به کشور مادر، یعنی افغانستان، هرگز شنیده نشده و اگر شده است، متأسفانه من از آن خبر ندارم؛ و اما کم از کم دو بار وزرای اعلاى صوبه سرحد، از خانواده باچا خان بوده اند؛ داکتر خان صاحب و میرمن نسیم ولیخان و معنایش این می شود که آنان فدراسیون پاکستان را به رسمیت شناخته اند و در شورا های مرکزی و ایالتی، نماینده های خود را داشته اند. از سوی دیگر، اگر این راست باشد که غلام اسحاق خان پشتون، افغانستان را صوبه پنجم پاکستان تلقی کند، این مساله باید سبب ناراحتی پشتون ها و دیگر اقوام برادر در افغانستان شود؛ زیرا ما همه می خواهیم که این زخم ناسور، علاج شود؛ اما نه به این قیمت که سر افغانستان را بخورد.

۶) پاکستان، عضو ملل متحد است و ملل متحد، اعضای خود را با تمامیت جغرافیایی آن، پذیرفته است و بنابراین، مردم آن سوی دیورند که با پاکستان ملحق ساخته شده اند،

می توانند خود و سرنوشت خود را تعیین نمایند. اینان اگر کشوری به نام پشتونستان می سازند، باید مطمئن باشند که بلوچ ها با قبول این نام، به ایشان می پیوندند، یا آنان هم برای خود کشوری مستقل به نام بلوچستان می خواهند و باز تاثیر این دو کشور بر افغانستان و ایران، چگونه خواهد بود؟ این ها موضوعاتی نیستند که با احساسات خشک ملی، با آن ها برخورد کرد.

من شخصاً طرفدار ایجاد کشور ها به حساب قومیت نیستم؛ چون این گونه کشور های کوچک و کمزور، لانه های نفوذ قدرت های پیشرفته استعمارگر و محل صدور سرمایه و کالای آن ها می شوند و به اساس نفوذ آن ها، همیشه به کانون جنگ و مخالفت بدل می شوند.

۷) چون خط دیورند، منطقه را به صورت بسیار غیر طبیعی، از هم جدا کرده است، بنابراین، قید و بند ویژه برای هر دو طرف، درد سر آشکار است. در صورتی که مردم به آن سطح آگاهی برسند که پاسپورت به یک سند روزمره شان بدل شود، مردم با نشان دادن پاسپورت، از یک سوی خط به سوی دیگر باید بتوانند عبور و مرور کنند، اما اگر کسی بگوید که پاسپورت هم نباشد، این برای هر دو طرف، درد سر های امنیتی ایجاد می کند. به هر صورت، نتیجه آخری این که به اصطلاح انگلیسی، توپ، پیش پای مردمان آن سوی خط دیورند است و آن ها می توانند که توپ را به سوی یکی از این سه هدف، شوت کنند:

الف: کسب یک هویت در چوکات نظام فدرالی پاکستان با انتخاب لفظ پشتونخوا یا پشتونستان برای سرزمین خود.

ب: برگشت به کشور مادر با پذیرش هویت تثبیت شده در قانون اساسی این کشور، یعنی افغانستان.

ج: تاسیس یک کشور مستقل با حدود اربعه معین؛ به شرطی که سبب تجزیه افغانستان، به اساس یک نیشنلیزم تنگنظرانه نشود.

این، خواست آنانی ست که جهت سیاست آینده افغان ها و افغانستان را تعیین می کنند؛ نه برعکس؛ و اما تا وقتی که در هر دو سوی خط، نظام های قبیله‌ای و سیاست های قبیله‌ای، ادامه داشته باشند، تشویش اقوام برادر افغانستان در این مورد، کاملاً قابل درک است.

ما نمی توانیم به زور بر چسپ زدن، از شیوه فکر دیگران، جلوگیری کنیم. می توان از ابراز فکر دیگران، جلوگیری کرد، اما نمی توان مردم را از فکر کردن، باز داشت.

من بدین وسیله و در همین جا با هرگونه برچسپ زدن های جناح های متقابل و در برخی

حالات متخاصم افغان ها، مقاطعه خود را اعلام می کنم.

با عرض ارادت و احترام
برمنگهم - برتانیه
پنجم اپریل ۲۰۱۱ میلادی

سخنی کوتاه در مورد این کتاب

(تقریظ دکتور سید عبدالله کاظم)

معاهده مسما به «دیورند» که به تاریخ ۱۲ سپتمبر ۱۸۹۳، بین امیر عبدالرحمن خان و مارتیمر دیورند (وزیر خارجه هند برتانوی) در کابل به امضا رسید و به اساس آن انتزاع یک قسمت خاک افغانستان از بدنه اصلی آن رسمیت پیدا کرد و نقاط سرحدی بین دو دولت آن وقت تعیین و تثبیت شد، از نظر تاریخی و نیز از لحاظ ماهیت حقوقی، یکی از معلق ترین مسائل ملی و سیاسی کشور، محسوب می شود که به خصوص بعد از تشکیل دولت پاکستان در سال ۱۹۴۷ تا امروز بر روابط افغانستان با آن کشور، تاثیر ناگوار داشته و حتی یکی - دو بار منجر به برخورد های محلی و قطع روابط سیاسی بین دو کشور گردیده است. در عین زمان این موضوع در طول سال ها در حلقه های رسمی و غیر رسمی افغانی، موجب بروز نظریات و عکس العمل های متفاوتی شده که عمدتاً به دو داعیه خلاصه می گردد: یکی داعیه ارضی که بعضی ها خواهان استرداد سرزمین های از دست رفته می باشند و استدلال شان بر مبنای دلایل حقوقی قضیه، استوار است و دیگر داعیه رسمی حکومت های مختلف افغانستان مبنی بر دادن حق خود ارادیت و تعیین سرنوشت برای مردمان پشتون و بلوچ آن طرف خط. در این ارتباط، قابل تذکر است که جامعه جهانی بعد از تشکیل پاکستان، همین خط را به حیث سرحد رسمی بین دو کشور شناخته و به داعیه ارضی، اعتنا نکرده است. این دو داعیه به طور کل در بین مردم افغانستان موافقین و مخالفینی دارد که در آن هم احساسات ملی و علائق قومی نهفته است و هم دلایل منطقی؛ همچنان بعضاً سیاست های روز، بر آن اثر می گذارد که فضای بحث ها را روی این موضوع، گاهی گرم و زمانی سرد می سازد. به هر حال، مشکل هنوز هم لاینحل است و نظر به حساسیتی که قضیه دارد از ترس متهم شدن به «خیانت ملی» هیچکس به شمول مراجع رسمی، تا حال جرات نکرده است نظری قاطع درباره ابراز کند.

در این اواخر موضوع با راه اندازی یک برنامه تلویزیونی به نام «جرگه دیورند» بار دیگر در محراق بحث و بررسی هموطنان مهاجر در اروپا و امریکا قرار گرفته و مطالب فراوان از جانب موافقان و مخالفان قضیه در میدای هجرت به نشر رسیده که موجب جر و بحث های جدی بین هموطنان شده است. این جانب وقتی ملاحظه کردم که بسیاری از هموطنان از سوابق قضیه، چندان اطلاع دقیق ندارند، لازم دیدم تا جوانب مختلف قضیه را اعم از سیاسی، تاریخی و حقوقی در حد توان و امکان، جهت روشنی اذهان، توضیح نمایم که

خوشبختانه با نشریک صحبت دو ساعته از تلویزیون پیام افغان در برنامه «در لای بلای واقعیت های افغانستان» در ماه جنوری امسال، این مامول بر آورده شد.

چند قبل، دوست گرامی و دانشمند، جناب پروفیسور سید خلیل هاشمیان، ناشر مجله و زین «آئینه افغانستان» به من این مژده را دادند که رساله ای در زمینه گردآورده و به مجرد اکمال، کاپی مقدماتی آن را جهت مطالعه و ابراز نظر، برایم ارسال می کنند؛ همان بود که دو روز قبل، این رساله نه، بل که یک کتاب ضخیم در ۱۸۰ صفحه، تحت عنوان «تحقیقی پیرامون سوابق تاریخی و موقف حقوقی قرارداد و خط دیورند» برایم رسید و طی یک یادداشت منضمه، تقاضا شده بود تا هر چه زود تر نظرم را ارسال کنم که درج آغاز کتاب گردد.

در اینجا باید اذعان کنم که هر وقت مجله «آئینه افغانستان» به دستم می رسد، به پشتکار و همت عالی دکتور صاحب هاشمیان، هزار آفرین می گویم که با این وضع مزاج و سن بالا در تایپ و نشر مجله، به تنهایی قبول زحمت می کنند و بر علاوه نشر منظم مجله، به نوشتن آثار و کتب دیگر نیز می پردازند. ترجمه، تایپ و چاپ کتاب «زنده گی امیر دوست محمد خان، امیر کابل»، تالیف موهن لال در دو جلد قطور، کاری ساده نیست؛ حوصله فراوان می خواهد و همین طور آثار دیگر ایشان، به شمول این کتاب جدید که همه و همه نشانه ای از عشق و علاقه مفراط این شخصیت پر کار و با احساس به وطن مالوف و مردم آن بوده و از هر نگاه، درخور تمجید و تقدیر است.

کتاب حاضر، نه تنها مشتمل بر مجموعه ای از تحلیل ها و نظریات شخصیت های افغانی و غیر افغانی می باشد که در این اواخر درباره مسائل تاریخی و ماهیت حقوقی قرارداد و خط دیورند، به نشر رسیده اند، بل که مهمتر از همه، این کتاب، اسناد تاریخی ای را ارائه می کند که تا حال، کمتر کسی به آن ها، عطف توجه نموده و یا این که عمداً از کنار آن ها، گذشته است؛ با اتکا به این اسناد که در سی صفحه اخیر کتاب، گنجانیده شده و توجه مرا بیشتر به خود جلب کردند، همه از متن کتاب مشهور «سراج التواریخ» (جلد سوم)، تالیف واقعه نگار و مؤرخ مشهور افغان، فیض محمد کاتب، به قید صفحه و کاپی از اصل، گرفته شده است. با ملاحظه و مطالعه دقیق محتوای این اسناد، می توان به جواب چندین سوال مهم و اساسی که تا حال مورد مناقشه محققان افغانی، قرار داشته اند، دست یافت؛ چنان که در این کتاب نیز از قول بعضی ها، نقل شده که گویا امیر در پای معاهده، امضا نکرده و یا این که نقشه های منضمه به امضای امیر، نرسیده اند؛ امیر از محتوای معاهده، آگاهی کامل نداشته و به اصطلاح «چشم پت»، آن را امضا کرده است؛ معاهده «حدود

نفوذ» را نشان می دهد، نه «سرحد» بین دو دولت را؛ امیر، مردم را از جریان امضای معاهده، آگاه نساخته است؛ این معاهده به طور یک جانبه و با فشار بالای امیر، تحمیل گردیده است. اکنون با توجه به متونی که از صفحات متعدد جلد سوم سراج التواریخ در این کتاب از صفحه ۱۲۹ تا ۱۵۲، نقل گردیده اند، می توان به صحت و سقم گفته های فوق پی برد که در اینجا فقط به طور مثال، چند پاراگراف را اقتباس کرده و باقی را به مطالعه مکمل آن قسمت کتاب، برای خواننده گان عزیز، واگذار می شوم:

در صفحات ۱۲۹ و ۱۳۰ کتاب، آمده است: «که چون در این اوقات شروع و افتتاح بکار تصفیه و تعیین حدود سرحده واقع بین دولتین می شود و از این امر چندی قبل به ذریعه رساله کوچکی که به لفظ افغانی و پارسی طبع و نشر و به عموم مردم افغانستان خبر داده شده بود و حالا از تعیین کسانی که برای این کار شرف انتخاب یافته و مامور شده اند آگهی داده و می نگارد که غلام حیدر خان سپه سالار اول و سردار گل محمد خان و سردار شریں دل خان مامور امر مذکور شدند و هر کدام را دستور العمل و مشورت که با اعیان و بزرگان هر موضعی که بقرب سرحد واقع است و از سهول و جبال و اودیه و قفار و صحاری و براری و هامون و کشت زار و مراتع و انهار نیک آگاه بوده و علم و معرفت داشته باشند و از روی نقشه امضا یافته حدود داخله و فاصله و خارجه را بدانند با خود همراه گرفته و هر کدام در مواضع و مقام مامور بهای خویش رفته با امنای دولت انگلیس که از راه انجام و اهتمام نمودن این کار پیش می آیند طریق تقسیم و تعیین حدود بر گرفته خطوط و نقاط فاصله رامعین کنند و دستور العملی که به امر دولت تفویض هر سه تن مامورین شده است جدا جهت اطلاع و استحضار خواطر انام از خواص و عوام طوائف و اقوام مرقوم و مرسول گشت که همگان از صورت و معنی تقسیم حدود کماینبی دانش بهم رسانیده از حدود و مواضع متعلقه افغانستان نیک مستحضر شوند...»

برای اقوامی که در دو طرف خط قرار دارند، حق مذاکره و مکالمه داده شده است؛ طوری که از هدایت امیر در این متن بر می آید: «اقوامی که در دو طرف خط فاصل متوطنند اینقدر حق دارند که در باب اراضی موروثی و جبال هیمه دارو و اودیه و مراتع علف زار دواب و مواشی خود مذاکره و مکالمه نمایند و عزت مندان مذکوره فوق که از طرف این دولت مامورند تصفیه آن را خواهند کرد و اگر امر بزرگی روی دهد قرار داده شده است که خودم با دولت برطانیه گفت و شنود نموده بر امری که امضا شود کارگذاران این دولت را هدایت و آگاه کنم و هم چنین کارکنان آن دولت را خود او رهنمونی خواهد کرد و آن گاه که رفع مراعات کوچک از میان شده دفع منازعات بروی روز آمد و هر قوم بحد خود

راضی و قانع گشت به امضای امنای هر دو دولت تعیین خط فاصل و نصب علایم بروی کار خواهد آمد این بود حقیقت ابتدای کار تقسیم و تعیین حدود بین دولتین که خبر داده شد و در این باب هر چه گفته و نوشته شد تغییر و تبدیلی واقع نخواهد شد فقط». (صفحه ۱۳۱ کتاب)

در صفحه ۱۳۴ کتاب، چنین نقل شده است: «با همه اقوامی که تعیین حد و خط و نقاط فاصله در میان می آید تعلق به دولت افغانستان دارند که به قرار نقشه ممضی بها دیگری را در آنها حق دخل و تصرف نیست و آنانی که غیر از طوائف مسکونه مواضع مسطوره اند و تعلق به دولت انگلیس دارند نیز از راه اتحاد ملت و قومیت عزیز دولت افغانستانند که در روز حاجت شریک هم خواهند بود و دیگری ایشان را در این راه دین و از هم جدا نتوانند نمود چنانچه در سالهای گذشته که تعیین حدود در بین دولتین افغانستان و انگلیس قرار داده نشده بود دولت افغانستان آن مردم را اندرز و نصیحت بسیار فرمود که شاید خیر و منفعت دنیا و آخرت خود را دانسته به مضمون صدق مشحون (اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم) طریق اطاعت اختیار کرده از جهالت و سرکشی برکنار باشند و لیکن ایشان به گوش قبول جا ندادند تا این که خط و نقاط فاصله در بین دولتین تعیین و تقرر پذیرفت ...»

در صفحه ۱۳۷ کتاب در مورد منازعه بین هیئت های دو طرف برای تطبیق نقشه، چنین آمده است: «شش قطعه نقشه چاپی متضمن بر مواضع و نقاط و خط فاصل سرحدی را نائب السلطنه هند ارسال داشته و نوشته است که چون در امور تعیین حدود مابین کمیشن (کمشنر) های مامور خدمت تقسیم سرحد در بعضی از مواضع اختلاف واقع می شود این نقشه ها را از اصل نقشه زمان انعقاد معاهده که در کابل حضور والا و دیورند بر آن دست خط کرده اید نقل برداشته فرستاده شد که یک قطعه به هر یک از افسران دولت افغانستان داده شود تا نزاع و مذاکره و مقاوله بی سببی که در بین افسران وقوع می یا بد رفع شود و چون ویسرای نقشه اصل را تغییر داده به طبع رسانیده بود و حضرت والا در ذیل عبارت مذکور نامه ویسرا به سردار شریں دل خان نوشت که این نقشه های ارسال داشته او (ویسرا) با اصل نقشه زمان معاهده که در کابل حاضر و موجود است مقابله فرموده شد اختلاف زیاد ظاهر گردید بنابراین آن نقشه های ارسالی ویسرا را نگاه داشت شد و نقل اصل نقشه زمان معاهده را که دیورند بر آن دست خط کرده است صحیح و طبق النعل بالنعل برداشته و به ویسرا ارسال داشته شد و چون او تصدیق نقشه ارسالی حضرت والا را کرده در نامه خود...» از این، واضح می شود که امیر در مورد تطبیق نقشه و مقایسه اسناد با دقت عمل می کرد. در همین ارتباط در صفحه ۱۴۰ کتاب در مورد امر امیر به مامور موظف، چنین ذکر می شود: «این را نیک باید

دانست که مواضعی را که انگلستان به کار داشتند اگر چه از افغانستان دانسته از خود نمی پنداشتند به نیرنگ هفت میل و کسر را از خاک افغانستان داخل خاک مقبوضه خویش کرده یکصد و پنجاه و یک میل و کسری را از خاک خویش که در بین جانبین واقع و موقع فتنه و بی فائده بود به افغانستان گذاشته در ظاهر شما را خاموش ساخته و در باطن مدعای خویش را حاصل کردند.»

در صفحه ۱۴۷، مطلب مهم دیگر ذکر شده است از این قرار که: «هر موضعی که از مزارع و مراتع رعایای این دولت به آن سوی خط فاصل که تعلق دولت انگلیس است اتفاق افتد و یا از رعایای آن دولت به این سوی خط فاصل واقع گردد بالای رعایای دولت انگلیس فروخته می شود و هم چنین اگر چیزی از زمین شخصی به این سوی خط فاصل و چیزی به آن سوی آن واقع آید و مالک آن خواهش مسکن گزیدن در آن سوی نماید زمین و قلعه واقعه این سوی خط فاصل او را دولت خریده خودش را رفتن به آن سوی (اجازه) دهد...». از محتوای متون فوق برمی آید که امیر، نه تنها در معاهده، بل که در نقشه های منضمه با دقت، غور و تعمق کرده و بر آن ها، مَهر تائید گذاشته است؛ حتی وقتی و بسرا، نقشه را تغییر داده و به امیر، غرض تطبیق، ارسال کرده بود، امیر، آن را مسترد و نقشه اصلی را برای و بسرا فرستاد و این، خود نشان می دهد که امیر، «چشم پت»، اسناد را امضا نکرده است. در متون فوق، به طور واضح و صریح از «تصفیه و تعیین حدود سرحدیه واقع بین دولتین» در چند جا، ذکر گردیده، همچنان امیر با نشر «رساله کوچکی «به پشتو و دری» موضوع را به آگاهی عموم مردم افغانستان، رسانیده بود. از این که امیر از بعضی اقوام آن طرف خط فاصل، به خاطر سرکشی، رنجیده بود، معلوم می شود که امیر، موجودیت آن ها را در داخل قلمرو خود، موجب درد سر و ایجاد مشکل دانسته و خواسته از آن ها، فاصله بگیرد؛ چنان که امیر، آن مناطق را در «تاج التواریخ»، اکثراً به نام «یاغستان»، یاد کرده است.

گمان می کنم آنچه مرحوم پوهاند میر امان الدین انصاری در جمعی از استادان پوهنتون در زمینه، مثال داده، یک توجیه درست است که در صفحه ۶۳ کتاب، چنین آمده است: «شخصی را در نظر بگیرید که قصداً زیر موتر شده، اما نمرده؛ او را به شفاخانه بردند و داکتران تجویز نمودند که یک پای او باید فوراً قطع شود؛ ورنه تاچند ساعت دیگر، می میرد. تجویز به مریض ابلاغ شد که اگر می خواهی زنده بمانی، از یک پا، محروم می شوی! مریض زخمی گفت» مرا از مرگ نجات دهید! می توان با یک پا، گذاره کرد...»، آنگاه پوهاند انصاری مرحوم افزود: «وضع امیر عبدالرحمن خان در برابر طلسم انگلیس، به وضع همین مریض زخمی، شباهت داشت. او از «حد فاصل» دیورند گذشت، اما افغانستان را

نگاه داشت.»

به هر حال، آنچه در متن کتاب از قول اهل خبره، صاحب نظران و نویسندگان محترم دیگر، ذکر شده است، خود گویای خود بوده و ضرورت به تبصرهء مزید ندارد. در خاتمه، امیدوارم موقعی فرا رسد که ملت افغانستان با در نظر داشت منافع ملی، امکانات عملی و ایجابات زمان، این مشکل دیرینه و تاریخی را به نحوی حل نمایند که به قول معروف: «هم لعل به دست آید و هم دل یار نرنجد.»

با احترام

۱۲ اپریل ۲۰۱۱

دیورند؛ خط استعماری تفرقه و جدایی

(تقریظ محمد عثمان روستار تره کی)

قبل از تبصرهء مختصر بالای اصل موضوع، لازم می دانم تا زحمات پروفیسور دکتور هاشمیان را در تنظیم رسالهء «تحقیقی پیرامون سوابق تاریخی و موقف حقوقی قرارداد و خط دیورند»، ستایش و تقدیر کنم.

امتیاز این اثر در آن است که در یک لفافهء کوچک، قضیه یی به پیچیده گی و بزرگی دیورند از دیدگاه های مختلف سیاسی، حقوقی، فرهنگی، دیپلوماتیک و تاریخی توسط محققین و نویسنده گان داخلی و خارجی وابسته به اقشار مختلف اجتماعی، به بررسی گرفته شده است. بخشی از رساله به انعکاس نظریات مخالفین داعیهء ملی دیورند، این هویت گم کرده گان، این دشمنان عظمت و سربلندی افغانستان، اختصاص یافته است.

رساله در جمله قدم های اول ابتکاری در گرد آوری نظریات و جمع آوری اسناد پیرامون معضلهء دیورند به حساب می آید، اما واقعیت های دیگری در جزئیات ایجاد این معضله از جانب استعمار انگریز تا هنوز هم در پردهء ابهام، باقی مانده اند.

امید است روزی محققین افغانی بتوانند با قبول زحمت زیاد تر از راه استفادهء بیشتر کلیه اسناد آرشیف وزارت خارجهء انگریز و وزارت خارجهء ویسرای نیم قارهء هند، مدارک دیگری به دسترس علاقمندان بگذارند. با افزودن معلومات دست اول دیگر بالای تحقیق ابتدایی در مورد معضلهء دیورند، رساله به کتاب رفرنس مملو از غنا برای تحقیقات بعدی، تبدیل خواهد شد.

به تصور من، از نظر سیاسی، جرگهء نو تاسیس دیورند برای ریسرج بیشتر در رابطه به معضلهء دیورند در موقعیت خوبی برای جلب همکاری به خصوص خارجی، قرارداد: به این منظور، این جرگه می تواند یک «کمسیون ریسرج» مرکب از متخصصین داخلی و خارجی تاریخ، سیاست و حقوق تشکیل و زمینهء تحقیق را برای شان در محل و آرشیف های ممالک ذیدخل، فراهم کند.

خط دیورند که مبنای حقوقی ندارد (مراجعه شود به مضمون ارزیابی حقوقی خط دیورند در همین رساله)، به مرور زمان در پراکتیک زنده گی مردم مسکون دو طرف خط، از میان رفته است. پس از ظهور پاکستان طی قریب ۷۰ سال، معضلهء ناشی از خط، سایهء سنگینی در سیاست خارجی افغانستان، انداخته است. طرح دعوی پشتونستان، چندین بار موجب

تیره گی مناسبات افغانستان و پاکستان شده است.

در قریب چهار دهه گذشته، معضله دیورند دو بار در محتوای ستراتیژی ابر قدرت های وقت متجاوز، مطرح شده است؛ بی آن که راه حل دریافت کند:

- در زمان اشغال افغانستان توسط شوروی

- در هنگام تهاجم ائتلاف نظامی بین المللی (ان،ب) به افغانستان

۱. اشغال شوروی:

در سالیان اول اشغال افغانستان توسط شوروی، ذهنیت عمومی چنین بود که افغانستان برای شوروی، تخته خیزی به سوی شبه قاره هند و آب های گرم است. اعضای بلند پایه حزب دیموکراتیک خلق، این باور خود را تبلیغ می کردند که تنها خطر برخورد ذره وی با امپریالیزم غرب و احتمال آغاز جنگ جهانی سوم، شورویان را از پیشروی به سوی آب های گرم، مانع شده می تواند. ملی گرایان پشتون، تجاوز شوروی به افغانستان راغنیمت بزرگی برای تحقق داعیه پشتونستان، قیاس می کردند.

انعکاس قاطعیت سیاست شوروی و موضع حزب دیموکراتیک خلق در میان برخی احزاب ملی گرا و چپ گرای قبایلی، انگیزه نزدیکی آن ها را با حزب کمونیست افغانستان و استخبارات و حلقه های حکومتی در کابل، فراهم آورد. شعبات فرعی (شبه سازمان های اولیه حزبی) با ترکیب مردم محل در مناطق قبایلی ایجاد شدند. این حلقات ارتباط، بعضی ملیگرایان و چپ گرایان پشتون را با مراجع تصمیم گیری شوروی، در افغانستان پیوند می داد. ارتباط شماری از احزاب ملی گرا و چپ گرای پشتون با حزب دیموکراتیک خلق و از آن طریق با شوروی در شرایطی که حکومت و استخبارات پاکستان از تنظیم های جهادی ضد تجاوز شوروی، میزبانی می کرد، موجب تیره گی مناسبات احزاب ملی گرا و چپ گرای پشتون با استخبارات پاکستان از یک سو و با تنظیم های جهادی افغانی از سوی دیگر گردید. از آن جایی که احزاب مذهبی پاکستان، به خصوص جماعت اسلامی و جمعیت العلمای اسلامی، قوت الظهر تنظیم های افغانی را تشکیل می کردند، استخبارات پاکستان، آن ها را علیه احزاب ملی گرای پشتون شوراند. ملی گرایان پشتون بعد از حزب دیموکراتیک خلق به مثابه دشمنان درجه دوم جهاد و مقاومت افغان ها و خطری برای تمامیت ارضی پاکستان، معرفی شدند. احزاب ملیگرای پشتون در عرصه مبارزه سیاسی، تجرید گردیدند و میدان نبرد کلاً در کنترل جهادست ها درآمد.

جبهه وسیع ضد تجاوز شوروی که در راس آن، امریکا قرار داشت، با بهره برداری از قربانی میلیون ها افغان، بدون آن که به اصطلاح بینی یک عسکر امریکایی، خون شود،

رقیب تاریخی را مجبور به عقب نشینی ساخت و نظم نو دنیای یک قطبی، شکل گرفت.
 ۲. در زمان نیمه اشغال افغانستان توسط «ا، ن، ب»، یک بار دیگر موضوع خط دیورند در اجندای قوت های خارجی، جای گرفت. سناریوی گذشته تا حدودی تکرار شد؛ با این تفاوت که ملی گرایان پشتون آن سوی خط دیورند از اشتباه گذشته در اظهار علنی توافق با اشغال افغانستان، اجتناب کردند. استخبارات کشور های غربی و آی، اس، آی پاکستان که در آغاز، خواستار برخورد مسلحانه میان اسلامیست های پشتون و ملی گرایان پشتون با زمینه سازی ترور های سیاسی مشران دو طرف به قصد تضعیف اخیر الذکر بودند، در پلان خود ناکام گردیدند. فوج پاکستان با حضور نظامی خود در مناطق قبایلی، قانون ۱۹۰۱ «اداره فدرالی قبایل (فاتا)» و «قانون تنظیم امور قبایل» را زیر پا گذاشته است؛ بناءً در منطقه، متجاوز قیاس می شود.

طی سالیان اخیر، فضای ترس متقابل و در عین حال گرایش های محجوبانه به استقامت کار مشترک برای اهداف مشترک ملی، بر مناسبات جهادیت ها و ملی گرایان، حاکم شده است. این اتحاد نامرئی برای حق تعیین سرنوشت پشتون ها از طریق حمله بر مواضع فوج پاکستان در مناطق قبایلی، تمثیل می گردد. استخبارات پاکستان با سازماندهی ترور های سیاسی شخصیت های دو طرف و انداختن مسوولیت یکی بالای دیگری، در صدد تخریب فضای باور متقابل است. به تبعیت از اصل تقسیم کار طالبان پاکستانی، اکثر اهداف نظامی حکومت پاکستان را که در اشغال افغانستان و اعمال نفوذ در پاکستان با «ا، ن، ب»، همکاری می کنند، نشانه گیری کرده، روانه استند. گروه هایی که طالبان افغانی نامیده می شوند (در واقع مقاومت ولسی که روی غرض، به آن، نام مقاومت طالب، داده شده است) سمت مقاومت و جهاد را به سوی افغانستان، عیار ساخته اند.

«ا، ن، ب» از ده سال به این سو، «استراتژی بی ثبات سازی» را در دو سوی خط دیورند، تعقیب می کند. این استراتژی، دنباله استراتژی «ویرانگری سازنده» جورج بوش است، که استراتژیست های ناتو را از اهداف منطقه وی شان بالتدریج در فاصله قرار داده است. در افغانستان، استراتژی ایجاد و حفظ بی ثباتی از طریق ایجاد و تقویت مراکز متعدد قدرت های محلی، تضعیف حکومت مرکزی، دامن زدن به اختلافات قومی، حذف فزیکمی و سیاسی پشتون ها به مثابه عنصر ثبات از معادلات سیاسی از طریق دوام جنگ فرساینده و غیره، تمثیل می شود.

تشکیل دو محور قدرت در شمال و جنوب که روی آن دوزخ مکانی، «البروک» زیاد تأکید می کرد، جزء استراتژی ویرانگری سازنده است که نهایتاً تمامیت ارضی افغانستان را

معروض به خطر می سازد.

جرگه دیورند در شرایطی در کارزار افغانستان، پا به عرصه وجود گذاشته است که در افغانستان، حکومت مرکزی، مدافع داعیه ملی پشتون خواهد بود. پشتون ها که طی ده سال، معروض به قتل عام قوای مهاجم بوده اند، «ا، ن، ب» را نیروی اشغالگر، قیاس می کنند و به این باور نیستند که مهاجمین در حل معضله دیورند، قصد کمک را به آن ها داشته باشد. تصور تحقق داعیه پشتونستان با کشتن پلانیزه شده پشتون ها، تصور احمقانه است. فضای عدم اعتماد، منبع تغذیه جنگ شده است. مقاومت ملی - مذهبی ضد قوای خارجی، بیش از همه وقت، شدت و حدت اختیار کرده است؛ اما «ا، ن، ب» تصور می کند که با طرح داعیه پشتونخوا، می تواند بخشی از ملی گرایان مقاومت مسلح افغانی را در محور داعیه، جذب کند؛ به موازات آن در شمال کشور، مرکزیت به وجود آمده از اقلیت های قومی را تقویت نماید و نهایتاً زمینه اشعاب افغانستان را به شمال و جنوب، فراهم کند؛ تصور بی جا، احمقانه و خلاف واقعیت ها. با این همه، نباید غافلگیر شد. آگهی از یک توطئه، قدم اول برای دفع آن است.

افغان ها به صداقت «ا، ن، ب» در حل جنجال دیورند و این که از طرح معضله به متابه افزار ضد منافع افغانستان، استفاده نمی شود، باور مند می شوند، در صورتی که امریکا و ناتو، قبل از همه، به نکات زیر، توجه کند:

- ۱- مذاکره صادقانه با مقاومت مسلح برای تامین صلح و ایجاد یک محور ملی - مذهبی.
- ۲- اعطای حق مساوی تصمیم گیری به طرف افغانی در تنظیم اجندای منطقه وی، به خصوص خط دیورند؛ پیشبرد داعیه در هم آهنگی با افغان ها.
- ۳- صدور اعلام رسمی مبنی بر تعهد به حفظ تمامیت ارضی افغانستان از سوی ناتو.
- ۴- اعطای حق تنظیم تقسیم اوقات خروج تدریجی قوای خارجی به طرف افغانی.
- ۵- در صورت توافق طرف افغانی در تمدید موقتی حضور قوای خارجی روی ضرورت اشد امنیتی، انعقاد معاهده میان طرفین در زمینه.
- ۶- تفویض حق اخراج قوای خارجی به طرف افغانی در صورت تخلف از احکام معاهده.
- ۷- تنظیم و تطبیق ماستر پلان رشد اقتصادی مناطق جنگ زده دو طرف خط دیورند.
- ۸- تدارک زمینه ایجاد یک منطقه حایل تحت کنترل امنیتی و اقتصادی ملل متحد در مناطق قبایلی آن سوی خط دیورند.

اتخاذ تدابیر فوق می تواند در رفع نگرانی افغان ها از ناحیه بالقوه ای که سلامت افغانستان را تهدید می کند، کمک کند و فضای باور متقابل را میان طرف های ذیدخل به قصد حل

معضلات منطقه وی، به وجود بیاورد. اگر قوای ائتلاف بین المللی، تلاش صادقانه برای پایان جنگ در افغانستان، به خرج بدهد و معضله دیورند، این میراث شوم باز مانده از استعمار انگریز را به نفع مناسبات نیک همسایه گی میان افغانستان و پاکستان و نهایتاً صلح دوامدار در منطقه، حل کند، افغان ها حاضر خواهند شد با حق شناسی و اغماض، «بخشی» از جنایات وحشتناک مرتکب شده جنگی قوای ائتلاف را ببخشند؛ در غیر آن، دوسیه مکمل، به مراجع قضایی بین المللی، ارجاع خواهد شد.

فرانسه

۸ اپریل ۲۰۱۱

خط دیورند و عواقب ناگوار آن

(تقریظ عبدالعلی نور احراری)

کشور های انگلیس و روس در طی قرون گذشته، به کشور گشایی مشغول بوده و روز به روز بر متصرفات خود می افزودند. پس از آن که انگلیس ها در اواخر قرن هجدهم میلادی، بر هندوستان تسلط یافتند، چشم به خاک های مربوط افغانستان دوختند و در سال ۱۸۴۲م، ولایت سند را که به بحر راه داشت و جزء خاک افغانستان شناخته می شد، از پیکر اصلی وطن ما، جدا کردند و به دنبال آن، پنجاب را از آن خود ساختند و در پی آن، کشمیر و کوئته و پشاور به تصرف ایشان درآمد؛ تا آن که در سال ۱۸۷۹م، به موجب «معاهده گندمک»، ایالات کرم و دره خیبر و مناطق دیگر را تسخیر نمودند. در طی مدت زمانی که انگلیس ها به کشور گشایی خود، ادامه می دادند، شاهان و شاهزاده گان ما، بر سر تصاحب تاج و تخت، به قتل و قتل حریفان و مردم خود مشغول بودند و زمینه را برای کشور متجاوز انگلیس، مساعد می ساختند و چون از حریف خود، شکست می خوردند، به ترکستان روس یا به دربار ایران، پناه می بردند؛ چنان که امیر عبدالرحمن خان در سال ۱۸۶۸م، به امیر بخارا پناه برد و مدت نه سال را در آن دیار با اخذ حقوق معاش مستمری از جنرال کافمن روسی، زنده گی می گذراند.

دولت روس نیز دست کمی از دولت انگلیس نداشت و به هوای رسیدن به آب های گرم هندوستان، به مدت چهار قرن، به لشکر کشی به سوی جنوب، ادامه داد و به طور اوسط، روزانه ۵۵ مایل مربع، پیشروی می کرد و آن را ضمیمه خاک خود می ساخت. در سال ۱۸۶۵م، تاشکند به تصرف روس ها در آمد و امیر بخارا، تحت الحمایه ایشان قرار گرفت. لشکر کشی های روسیه تزاری و فتوحات آن به سوی جنوب، هراس و تشویش دولت انگلیس را موجب گردید؛ زیرا روس ها، به سرحدات افغانستان، نزدیک شده بودند.

حایل (Buffer State) میان قلمرو هر دو دولت، پدید آید. این پیشنهاد در سال ۱۸۶۸م، مورد قبول دولت روسیه قرار گرفت و روسیه، این امر را پذیرفت که افغانستان، جزء منطقه بی طرف و خارج از حوزه نفوذ روسیه، شناخته شود. مشکل دیگری که بروز کرد، بر سر مناطق روشن و شغنان بود؛ زیرا افغانستان، بخشی از آن مناطق را که در ساحل راست رود آمو قرار داشت، جزئی از خاک خود می دانست؛ در حالی که دولت بخارا، حتی بر خاک های ساحل چپ رود آمو نیز ادعای ارضی داشت. مذاکرات در این باره، میان دولت روسیه و انگلیس از سال ۱۸۶۹م تا ۱۸۷۳م، ادامه یافتند؛ بدون آن که طرفین اصلی دعوی، یعنی

دولت افغانستان و بخارا، در جریان قرار داده شوند؛ تا این که موضوع، طرف توجه شخص امپراطور روسیه، قرار گرفت و به موافقه دولت انگلیس، فیصله بر آن شد که افغانستان از مناطق «روشان» و «شغنان»، دست بردارد و بخارا از بدخشان و واخان، صرف نظر نماید، و رود آمو که در آن، منطقه «دریای پنج» نامیده می شود، سرحد بین دو دولت مذکور قرار گیرد. پس از این تاریخ، از یکسو مناسبات میان امیر شیر علی خان و دولت انگلیس به تشنج گرایید و از سوی دیگر، میان امیر و پسرانش (سردار محمد یعقوب خان و سردار محمد ایوب خان) که در سال ۱۸۷۰م از کابل به هرات رفتند و آن ولایت را به تصرف در آوردند، خصومت پدید آمد و علت این رویداد، آن بود که امیر شیر علی خان، قبلاً پسر هفت ساله اش (شهزاده عبدالله جان) را به ولیعهدی خویش برگزیده بود. هر چند با وجود اصرار امیر در کنفرانس «امباله»، انگلیس ها از به رسمیت شناختن ولیعهدی شهزاده عبدالله جان، سرباز زده بودند. مسئله دیگری که عامل این تشنج شد، ورود هیات روسی بود که در جولای ۱۸۷۸م، وارد کابل گردید که تا اواخر اگست، مدتی را در کابل گذرانده و چند بار به دربار امیر شیر علی خان، ملاقات محرمانه نموده و امیر می خواست با دولت روسیه، معاهده ای را به امضاء برساند، اما چون سیاست دولت روسیه بعد از اعزام آن هیات به کابل، در کانگرس برلین (۱۳ جون تا ۱۳ جولای ۱۸۷۸م) تغییر کرد و به نوعی آشتی سیاسی با انگلیس دست یافته بودند، روس ها از این موضوع، به سفیر اعزامی خود در کابل، اطلاع دادند تا از امضاء هر نوع معاهده با امیر، خودداری کند. بنابراین، معاهده ای بامضاء نرسید و نماینده روسیه، امیر راباسخان چرب و نرم بفریفت و خود در ۲۳ اگست ۱۷۷۸، به تاشکند برگشت. این مسئله و مسایل دیگر، باعث شدند تا در ۲۰ نوامبر ۱۸۷۸م، قوای انگلیس به کشور ما هجوم آورد و امیر شیر علی خان که تاب مقاومت در خود نمی دید، پسرش محمد یعقوب خان را که در زندان بود و حواس و مشاعر خود را تقریباً از دست داده بود، به حیث نایب السلطنه، تعیین نمود و خود به امید کسب کمک از روس ها، ر هسپار مزار شریف شد تا با کمک روس ها، انگلیس ها را از افغانستان، خارج نماید، ولی روس ها هیچ گونه کمکی با او نکردند و او با کمال یاس و ناامیدی در فیروزی ۱۸۷۹م، به عمر ۵۸ ساله گی در مزار شریف، وفات یافت.

امیر محمد یعقوب خان با اطلاع از مرگ پدر، با انگلیس ها که کابل را در محاصره گرفته بودند، به حیث امیر افغانستان، باب مذاکره را گشود و سرانجام خود به اردوگاه انگلیس در منطقه «گندمک» رفت که تحت نظارت قشون انگلیس، قرار گرفت و معاهده ننگین گندمک را بالای او، امضاء کردند که به موجب آن، بخش های دیگری از خاک افغانستان،

جدا شدند. به موجب همین معاهده، سر لوئیس کیوناری، به تاریخ ۲۴ جولای، به حیث سفیر انگلستان، به کابل آمد و در بالا حصار، اقامت گزید. به قول فرهنگ در (افغانستان در پنج قرن اخیر)... هنوز یک و نیم ماه از ورود او به کابل، سپری نشده بود که به تاریخ ۳ سپتامبر ۱۸۷۹م، بعضی از دسته جات اردوی امیر، مرکب از لشکر اردل و لشکر هراتی، به طور دسته جمعی، به سوی اقامتگاه سفیر در بالا حصار، رو آوردند... کیوناری چون عرصه را بر خود تنگ دید، عمارت نشیمن خود را آتش زد و با همراهان خود، ازین رفت. این وضع، انگلیس را به انتقام جویی واداشت و لشکر انگلیس به زودی به جلگهء لوگر رسید. امیر محمد یعقوب خان شخصاً به ار دوگاه انگلیس شتافت تا لشکر مذکور را با عذرخواهی، متوقف سازد، ولی جنرال انگلیسی موسوم به رابرتس، او را تحت نظارت قرار داد و قشون انگلیس، به سوی کابل پیش رفت و بالا حصار کابل را تخریب نمود.

جهاد ملت افغان از هر سو به مقابل انگلیس ها، شروع شد که این جنگ به نام «جنگ دوم افغان و انگلیس» مشهور است. هر چند انگلیس با دادن تلفات زیاد، مجبور به محاصره در قلعهء شیرپور (که از چندی به اینسو در اثر توجه جناب حامد کرزی به «شیر چور» شهرت یافته) گردیدند، ولی با ایجاد رخنه در صفوف مجاهدین، استقامت به خرج داده، سپس امیر محمد یعقوب خان را به هندوستان تبعید کردند، و خود مصروف مذاکره با سردار عبدالرحمن خان شدند که بعد از کسب اجازه از جنرال کافمن روسی، در ماه فروری ۱۸۸۰م از رود آمو گذشته و به منطقهء رستاق قطغن، رسیده بود و تحت شعار جهاد علیه انگلیس ها، مردم را به دور خود جمع کرده بود. آغاز مذاکره با سردار، با ارسال نامه ای توسط خواهر امیر، موسوم به «شاه بوبو جان»، صورت گرفت؛ تا آن که انگلیس ها، سردار عبدالرحمن خان را به تاریخ ۲۲ جولای ۱۸۸۰ در دربار مجددی که در محضر سران لشکر انگلیس و بعضی از سرداران افغان، تشکیل شد، غایبانه به حیث امیر افغانستان، اعلان کردند.

در همین وقت، سردار محمد ایوب خان که در هرات بسر می برد، با لشکری به سوی قندهار، حرکت نمود تا تخت و تاج پدری را از آن خود بسازد؛ چنان که در نزدیکی قریهء «میوند»، به تاریخ ۲۷ جولای سال ۱۸۸۰، جنگ سختی میان لشکر انگلیس و قوای تحت رهبری سردار محمد ایوب خان، در گرفت که به «جنگ میوند» شهرت دارد. هر چند قوای انگلیس در این جنگ، با شکست فاحشی مواجه و رو به فرار گذاشتند، ولی در جنگ دیگری، سردار محمد ایوب خان در برابر قوای جنرال رابرتس که به حمایت امیر عبدالرحمن خان، از کابل به سوی قندهار رفته بود، به تاریخ اول سپتامبر ۱۸۸۰، شکست خورد و به فراه و هرات، متواری شد.

پس از پادشاه شدن امیر عبدالرحمن خان، شورش‌هایی به وقوع پیوستند که همه را امیر با بی‌رحمی سرکوب کرد و سپس در پی آن شد که سرحدات شمال افغانستان را که مورد تهدید روسیه بود، معین نماید تا از تعرض روس‌ها، مصئون بماند. هر چند در زمان امیر شیر علی خان، سرحد افغانستان با بخارا از واخان تا خمیاب، رودخانه پنج و آمو، تعیین شده بود، ولی از خمیاب تا هریرود، سرحد به طور دقیق، معلوم نبود؛ بنابراین، امیر در سال ۱۸۸۴ از وایسرای هندوستان، تقاضا نمود تا این سرحد را با روس‌ها، تعیین نماید. در اوایل سال ۱۸۸۴م، قوای روسی، شهر معروف «مرو» را به تصرف درآوردند. به تاریخ ۳۰ مارچ ۱۸۸۵م، قوای روسی، به منطقه «پنجده»، هجوم بردند و با مقاومت سرسختانه جنرال غوث الدین خان، فرماندان قوای افغانی، مواجه شدند. در نتیجه این برخورد خونین و جنگ نابرابر که چهار هزار عسکر مسلح و مجهز روس در برابر یک هزار عسکر افغان فاقد سلاح عصری، می‌جنگیدند، اکثر افراد قوای مدافع افغان، به شمول جنرال و صاحب منصبان آن، جام شهادت نوشیده، مقاومت در هم شکست و منطقه پنجده از پیکر اصلی وطن، جدا گردید. از این واقعه، نه انگلیس‌ها و نه امیر عبدالرحمن، خم به ابرو نیآوردند و پنجده در دست قوای مهاجم روس، باقی ماند.

حالا می‌رسیم بر سر اصل موضوع که معاهده یا مقاله نامه یا عهد نامه «دیورند» است. این موافقتنامه که تحت فشار و تهدید، از جانب انگلیس‌ها بر امیر عبدالرحمن تحمیل شد، جزئیات آن در این کتاب که به همت جناب دکتر سید خلیل الله هاشمیان، ترتیب شده، به تفصیل آمده است و لزومی به ذکر حوادث و وقایع مربوط آن نمی‌رود. تمامی افغانان، امیر عبدالرحمن خان را از آن زمان تاکنون، به باد سرزنش و ملامت می‌گیرند که چرا این معاهده را امضاء کرده و بخش بزرگی از خاک ما را از بدنه مادر- وطن، جدا کرده است؟ تاریخ، شاهد است که امیر عبدالرحمن خان نمی‌خواست به تقاضای انگلیس‌ها مبنی بر تعیین سرحدات خود، بدان گونه که ایشان می‌خواستند، تن در دهد، و این کار به زور بر امیر، تحمیل شده است. فرض را بر این می‌گیریم که اگر امیر، این معاهده را امضاء نمی‌کرد، چه اتفاقی می‌افتاد؟ آیا می‌توانست در موقعیتی که قرار داشت، موقعیتی که از یک سو با دشمنی مخالفین داخلی خود به سر می‌برد، از سوی دیگر، امیر محمد یعقوب خان و سردار محمد ایوب خان، پسران امیر شیر علی خان در هندوستان در حمایت دولت انگلیس قرار داشتند، و هر زمانی که انگلیس می‌خواست می‌توانست ایشان را جانشین امیر عبدالرحمن گرداند، و افزون بر آن، با کدام قوای مجهز عسکری یا قوای قومی که از وی طرفداری کنند، قادر بود با دولت انگلیس بجنگد؟ از این‌ها گذشته، خطر بزرگ مهاجم و

تعرض قوای روسی که منطقه پنجده را تصاحب کرده و ولایت هرات را تهدید می کرد، در آن زمان، بسیار محسوس بود؛ چنان که مصلاهی تاریخی هرات که ساختمان آن در شرق، نظیر نداشت، به خاطر همین تهدید روس ها علیه هرات بود که به امر امیر عبدالرحمن خان، منهدم گردید. هر گاه امیر، این معاهده را امضاء نمی کرد و مانند سلف خود، امیر شیر علی خان، به امید کسب کمک از روس ها، به مزار شریف می رفت، آیا انگلیس ها کسی دیگر را جانشین وی نمی ساختند؟ و امیر عبدالرحمن خان به سرنوشت امیر شیر علی خان، مواجه نمی شد؟ اگر کسی خودش را در جای امیر عبدالرحمن خان قرار دهد و شرایط آن زمان را در نظر بگیرد و بخواهد به حیث امیر دست نشاندۀ انگلیس، بار ننگ تاریخی را بکشد، چنان که امروز، کسانی این بار سنگین را می کشند، شاید همان کاری را می کرد که امیر عبدالرحمن خان، کرده است. از یک امیر دست نشاندۀ، انتظاری بیشتر از این نیست. فرضیه دیگر، این است که امیر عبدالرحمن خان، بدون این که به مزار شریف برود، و از دولت روسیه، استعانت بجوید، علیه انگلیس ها، اعلان جهاد می داد؛ در آن صورت، احتمال پیروزی اش در آن شرایط، بسیار ضعیف به نظر می رسید و شاید روسیه و انگلستان، خاک افغانستان را میان خود، تقسیم می کردند، و امروز، اثری از افغانستان، باقی نمی ماند.

خط دیورند:

مسئله خط تحمیلی دیورند، در واقع میراث شوم و نا میمونی ست که امیر عبدالرحمن خان از خود، به جا گذاشت و نسل به نسل، انتقال یافت و تاکنون، به ما رسیده است. متأسفانه در گذشته، روی این مساله، سرمایه گذاری صورت گرفت؛ چنان که تشکیلات عریض و طویلی با نام های وزارت قبایل یا وزارت سرحدات، به همین منظور، روی کار آمده بودند که بخشی از بودجه سالانه وطن ما را می بلعیدند؛ از آن گذشته، همین موضوع ست که مناسبات ما را با پاکستان تیره و تار ساخت و حتی باری به آستانه برخورد و جنگ رویا روی کشانیده بود که قطع مناسبات سیاسی را در قبال داشت.

بارویکار آمدن پاکستان به صحنه سیاسی جهان در سال ۱۹۴۷م (۱۳۲۶هـ ش)، دولت آن وقت افغانستان، هیچ گونه ادعای ارضی را عنوان نکرد. از نامه ای که علی محمد خان، وزیر امور خارجه در حکومت صدر اعظم شاه محمود خان، عنوانی سفیر انگلیس، ارسال داشته، بر می آید که وی فقط به حق تعیین سرنوشت باشندگان آن سوی خط دیورند، اشاره کرده است - تشکر از جناب استاد فضل غنی مجددی که این نامه را از آرشیف لندن، به دست آورده و به دسترس استاد هاشمیان گذاشت که سیاست آن وقت دولت افغانستان را

در قبال قضیه دیورند، روشن می کند - در بخشی از این نامه تاریخی ۱۷-۴-۱۳۲۶ هـ ش که مصادف با سال ۱۹۴۷م است، می خوانیم که:

«افغانستان، الحاق افغانه آزاد و افغانه ولایت سرحد را به داخل مملکت محروثه (محروسه) خود، خواهش نموده است». بنابراین، موضوع ادعای ارضی، منتفی است؛ فقط مسأله تعیین حق سرنوشت برای مردم آن سوی خط دیورند، می تواند مطرح شود و بس.

مسأله تعیین حق سرنوشت یا «خود ارادیت»، زمانی که مردم، خود قیام نموده و اعاده حقوق نمایند؛ مانند مردم کشمیر و فلسطین و غیره؛ نه این که خود شان مانند سنگ سنگین، به جای خود بنشینند و ما برای اعاده حقوق شان، داد و فریاد بکشیم و سر و صدا به راه اندازیم.

یکی از دانشمندان در این اثر مهم، این نظر را قایم کرده است که در قبال این قضیه، راه های حل حقوقی، جستجو شوند، تا بتوان قضیه را به مراجع یا محاکم بین المللی کشاند. نظر بسیار خوبی ست، ولی بعید به نظر می رسد؛ زیرا اگر چنین کاری ممکن می بود، دولت های گذشته افغانستان، و به خصوص آنانی که با چنگ و دندان از این قضیه دفاع می کردند، آرام نمی نشستند و ماجرا را در پرتو اصول و موازین حقوقی، به مراجع ذیصلاح جهانی، می کشاندند.

امروز دولت افغانستان، ضعیف تر و ناتوان تر از آن است که این مساله را پیش کشد و با پاکستان، کنار بیاید و به راه حل عادلانه برسد؛ زیرا در برابر پاکستان، چنان سست و زبون و بی روحیه است که حتی نمی تواند از اراضی این سوی خط دیورند در برابر حملات مکرر پاکستانی ها که باعث تلفات مالی و جانی گردیده است، دفاع کند؛ چه رسد به آن سوی خط دیورند. اگر تا دیروز، ما دعوای پشتونستان می کردیم، امروز پاکستان است که کشور ما را عمق استراتژیک پاکستان می خواند و بر سر این مساله باکشور های انگلیس و امریکا، چانه می زند و به معامله می نشیند.

به نظر نگارنده، یگانه راه حل، آن است که پا در میانی دولت های امریکا و انگلیس، صورت گیرد، اگر این دولت ها را بتوان قانع ساخت که با آوردن فشار بر پاکستان، به راه حل عادلانه برسد، خوب و در غیر آن، مساله همچنان لاینحل باقی خواهد ماند؛ مگر آن که افغانستان از این میراث شوم و نامیمون، دست بشوید و از همه ادعا های خود، صرف نظر کند؛ که آن هم ناگوار می نماید.

اگر دولت های بزرگ غرب، در پی آن باشند که نقشه جهانی را تغییر دهند، در آن صورت، سرحدات موجوده، به حال خود باقی نخواهند ماند و حتماً به قامت کشور ما هم جامه ای خام، کوک کرده اند. در آن صورت، خواهیم دید که این جامه چون چین آقای

حامد کرزی، بر قامت ما، راست خواهد آمد و یا نه؟ اقدامات شماری از دانشمندان صاحب نظر به منظور سراغ راه حل بر این معضله را که در «جرگهء دیورند» در گرد هم آیی لندن، مطرح خواهد شد، به فال نیک می گیریم و امیدواریم که کاسه ای زیر نیم کاسه نباشد، و از این کنفرانس، نتایج مثمر و مفیدی به دست آید.

و اما درباره کتاب «دیکشنری دیورند» (همین کتاب): جناب استاد هاشمیان واقعاً برای موضوع خط دیورند، اسناد زیادی که بسیار بکر و ارزشمند اند در این کتاب، جمع آورده اند و هم نظرات صاحب نظران را با کمال بی طرفی و امانت داری، نقل کرده اند و افزون بر آن، اسناد تاریخی منحصر به فردی را که از پدر واجداد ایشان به ارث برده اند، در معرض مطالعه خواننده گان قرار داده اند. این کتاب به استثنای اندک مطالبی که جنبهء شخصی دارند، کتابی جامع و همه جانبه درباره جنبه های تاریخی و حقوقی خط دیورند است که بدون شک می توان آن را «دیکشنری دیورند» خواند. توفیقات مزید شان را خواهانم.

والسلام

۶ اپریل ۲۰۱۱

افغانستان ولي تړون ته کلکه اړتیا لري

(د دکتور رحمت ربی زیرک یار تقریظ)

له نن څه د پاسه اوولس (۱۷) کلونه وړاندې ما زیرکیار د ۱۹۹۴ زېږدیز په نومبر کې په یو کتاب گوټي کې لیکلي وو چې: "د اوولس کلونو را په دېخوا د افغانستان په هويت باندې د یوه مجموعیت (یوه خپلواک هېواد، سیاسي فرهنگ او تاریخي شته والي) په حېث له هرې خوا هر ډول یرغلونه روان دي" (زیرکیار، ملنگ جان: د بې درباره ملي ژبې ملي شاعر، کلیفورنیا، فبروري ۱۹۹۵ - کب ۱۳۷۳ لمريز، الف مخ).

ما دغه کتاب گوټی د ارواښاد استاذ سید اگل غریبیار په مشوره او چاپي لگښت راوویست. دلته مې د "لوی افغانستان" په ځای غلی شان د "ټول افغان" او "ټول افغانستان" گونگوسې پېل کړې، ځکه چې په لوی افغانستان کې وسعت طلبې انځور شوی ده، خو په ټول افغانستان کې ولسي تړون، رغېدل، بېرته راټولېدل او مظلومیت ځلېږي. ده کتاب گوټی مې عبدالغفار خان باچا خان (۱۸۹۰ تر ۱۹۸۸) ته ډالۍ کړې. هغه ته د "فخر افغان" لقب د خپل ولس له خوا د اتمانزو په ښوونځي کې په ۱۹۲۴ زېږدیز کې ورکړل شوی و، نه د امان الله خان له خوا لکه د پوهاند هاشمیان د لاندې ذکر شوې رسالې په ۲۹ مخ چې "قرار مسموع" راغلی دی. عبدالغفار خان په ۱۹۲۱ کې دغه ښوونځی په اتمانزو کې جوړ کړی و او په دغه گناه انگرېزانو درې کاله بندي کړی و. له بنديخانې نه د هغه د راخلاصېدلو په مهال ولس د هغه د استقبال لپاره په پورتنی ښوونځي کې راغونډ شو او په دغه مهال یې د "باچا خان" او "فخر افغان" په لقبونو ونازوه. ما د خپل پورتنی کتاب گوټي (ملنگ جان...) په نننوخ کې (مخونه ۲ تر ۱۲) د پښتنو او بلوڅو په ملي موضوع لنډه رڼا اچولې وه. د بېلگې په ډول: "د محمد امین ملنگ جان د نامه د اورېدو سره سم د لاسه د ټول افغانستان د ملي هويت ارماتونه راجوتېږي... په ۱۹۱۹ میلادي کې افغان ملت د غازي امان الله خان په مشرۍ د خپل هېواد د یوې برخې خپلواکي وگټله... له ۲۰۰۸ زېږدیز کال راهیسې ځینو دوستانو په ما ټینگار وکړ چې په پښتو ژبه کې دې د ډیورنډ د تخیلي او لعنتي لیکې په هکله یوه رساله په بېلا بېلو ویسایټونو کې خپره کړم. ما دغه رساله د ۲۰۱۰ زېږدیز کال په می کې په دې سرلیک خپره کړه: "د ډیورنډ تړون د حقوقو او سیاست په تله کې" او په انټرنېټ کې د سهولت لپاره مې د دغه سرلیک انگرېزي ژباړه هم ورسره مل کړه:

"Examining the Durand Agreement within Law and Politics".
(May 19, 2010).

د دغې لیکنې لنډیز مې د "ډیورنډ جرگې" په تلویزوني پروگرام (اکتوبر ۲۰۱۰) کې خپور کړ. هغه

مهال ماته د دغه پروگرام چلوونکي بناغلي صديق متين او ډاکټر عبدالغفار اشرف مجددي معلومېدل. ډاکټر مجددي د پښتني ټولني په هکله روغ معلومات لري. ما د ډيورند جرگې په څلور ټلویزوني پروگرامونو کې (اکتوبر ۲۰۱۰ تر فبروري ۲۰۱۱) د مېلمه په څېر گډون کړی و. اوس (۲۹ مارچ ۲۰۱۱) زیارکښ پوهاند سید خلیل الله هاشمیان په دې پسې ملا تړلې ده چې د "تحقیقی پیرامون سوابق تاریخی و موقف حقوقی قرارداد خط دیورند" په سر لیک یوه گپوره او غټه رساله راوباسي او د علاقمندانو تنده پرې ماته کړي.

هره څېړنه بلې څېړنې یا لا زیاتې څېړنې ته لار پرانیزي. په بله وېنا، یوه څېړنه د موضوع د څېړنې پای نه ده، بلکې د بلې کره څېړنې پیل دی، ځکه چې پوهه پای نلري، خاصا په اوسني زمانه کې چې په "پوه - ټولنه" باني (نالیج سوسایتي) ولاړه ده. له همدې امله پوهاند هاشمیان خپله څېړنه "تحقیقی پیرامون... گڼلې ده. زه د منلي ښوواند هاشمیان ډېر ممنودی یم چې په ډېر لنډ وخت کې یې په دې ټولگه کې د ډيورند د رټلې سیاست په اړه د ځینو افغانانو گټور بحثونه رالڼه کړي دي او مهم لاسوندونه یې پکې خوندي کړي دي. دا رساله په درې موخو راڅرخي:

لومړی دا چې د راتلونکو څېړونکو لپاره به د مراجعي د معیاري اثر رول ولویوي. دوهم دا چې په لندن کې به د ډيورند جرگې په راتلونکي پلان شوي کنفرانس کې او له دې خپلمنځه افغاني غونډې نه وروسته به ښوواند هاشمیان رساله به د لندن د غونډې گډونکو او نورو لوستونکو ته په امریکه کې د ځینو پښتون دښمنه عناصرو دریځونه وروپېژني. له دې لارې ښوواند هاشمیان غواړي چې له ۳۳ کلونو راهیسې د ټول افغان ملت لا لهند نسل ته ددې زمينه برابره کړي چې په خپله یوه خورا مهمه خو هېره شوې ملي موضوع کې د بحث لار غوره او وروسته له ژور بحث نه د مشکل د حل لار ولټوي. د ښوواند هاشمیان دا اثر د قدر وړ دی. گوندې په لندن کې د خپلمنځه افغاني غونډې په چلېدا کې روښان ضمیره او پوه افغانان سازونکی رول ولویوي، نه شعار طلبه، شهرت طلبه او قدر طلبه اشخاص د افغانستان د تاریخ امریکایي متخصص لودویگ ادامیک په ۱۹۷۳ع کې لیکي چې پاچا امان الله خان په ۱۹۱۹ زېږدیز کې د افغانستان استقلال د سرحد د پښتنو په مټ گټلی و.

Amanullah "had been successful in the third Anglo-Afghan War primarily because of the assistance he received from Afghan tribes in the 'independent tribal belt' of the Frontier."
(Ludwig Adamec, Afghanistan Foreign Relations, 1973,
quoted in Zirakyar, Examining the Durand Agreement, op.cit.)

دلته به د تاریخ په یوه تیاره گوټ نوکې رڼا واچوم: عجب خان او کشر ورور یې شهزاده خان دواړه غازیان وو او پلار نیکونه یې هم غازیان تیر شوي وو. دواړه غازیان وروڼه په خټه د خېبر درې ادم

خپل اږیډي وو او د استوگنې ځای یې د تیرا اخره "دره" ده چې د کوهابټ او پېښور په منځ کې پرته ده. د واره غازیان وروڼه به د ژوند د تامین لپاره پکتیا ته (په تېره د منگلو سیمې ته) د تجارت لپاره تلل. محمد نادر خان د امان الله خان د جنرال په حبث پکتیا ته لاړ چې هلته له ولس نه د خپلواکۍ په جگړه مرسته وغواړي. وروسته له مرکو او جرگو نه، منگلو نادر خان ته غازي عجب خان او غازي شهزاده خان ور په گوته کړل چې د ولس د لښکر او په ټل باندې د برید مشري به دغو دوه وروڼو ته ور په غاړه کېږي. نادر خان ورسره دغه پرېکړه ومنله. ولس د غازي عجب خان اږیډي او غازي شهزاده خان اږیډي په لارښودنه او مشرۍ د ټل ښار محاصره کړ او ورپسې یې د ښار په دننه کې جنگي کلا او له ښار نه بهر ریل سټېشن ونيول. پاچا امان الله خان په ۱۹۲۳ زېږدیز کې دواړه غازیان (عجب خان اږیډی او شهزاده خان اږیډی) کابل ته راوغوښتل او وېې نازول. د ایپي فقیر د مشرۍ لاندې د وزیرستان مېړنیانو هم په وانه کې په انگرېزانو کلک بریدونه وکړل او انگرېز ښکېلاک گر یې په گونډو کړل. په دې ډول انگرېزان مجبور شول چې د کابل سره د سولې خبرې پیل کړي. په ختیځه جبهه کې د مومندو د چنور ملا، د مومندو او باجوړ ترمنځ د ساپو په سیمه کې د حاجي صاحب ترنگزو، او په کونړونو کې د لوی خان میرزمان خان غزاکانو هم د انگرېزانو د ښکېلاک زور اوبه کړ. د سرحد د پښتنو تودو پرځنگونو د انگرېز ښکېلام پزه په خاورو وسولوله او د افغانستان د یوې برخې (اوسني افغانستان) خپلواکۍ ته یې لار هواره کړه. د کشمیر سدوزي افغانان اوس هم ځانونه د افغانستان په نیواک او کړاو کې غمشریک گڼي. له شاه شجاع، دوست محمد خان، شېر علي خان او عبدالرحمان خان نه نیولې تر نن پورې په مجموع کې د افغانستان عسکرو خپلواکي نه گټلې ده او نه یې ساتلې ده، بلکې ولس (افغان ملت) گټلې ده او ساتلې یې ده. د سرحد افغانانو دومره مېړانه لرله چې انگرېز په گونډو کړي او د افغانستان د یوې برخې (اوسني افغانستان) خپلواکۍ ته لار هواره کړي. خو د نیمگري افغانستان واکمنانو د دې سړیتوب او ژمنه نه لرل چې په ۱۹۴۷ع کې د افغانستان له خاورې نه د ښکېلاک گر انگرېز په وتلو سره د خپلې ټولې خاورې د لاسته راوړلو دعوه راولاړه کړي! کور دې د پاچا خان فخر افغان او د خدایي خدمتگار د خوښت اباد وي چې د پاکستان له راتړولو نه اووه (۷) اونۍ وړاندې یې (د ۱۹۴۷ زېږدیز د جون په ۲۱ یې د بنو د لویې جرگې په پرېکړه کې) د پښتنو د خپلواک حکومت چغه لوړه کړه. د فخر افغان دې ته پام و چې اباسین د هند سره د افغانستان طبیعي پوله ده، او له دې امله په ۱۹۴۷ع کې د هند (اینډیا) نوم د اینډوس (اباسین) له نوم نه اخستل شوی و. په بله وینا، پاکستان باید له اباسین نه اخوا (په اوسني سیند او پاکستانی پنجاب کې) جوړ شوی وي، ځکه چې له اباسین نه دېخوا پښتونخوا پرته ده چې د ټول افغانستان یوه برخه ده.

ښوواند هاشمیان په خپله ذکر شوي رساله (مخ ۹۰) کې تاریخپوه سید قاسم رشتیا داسې اقتباس کړی دی:

"من در سال ۱۹۴۷، وکیل ریاست مستقل مطبوعات بودم... مطبوعات هند در نشرات خود، قضیهء [موضوع سرحدی میان هند برتانوی و افغانستان]" را به نام قضیهء افغانستان، یاد می کردند که این نام، برای ما خیلی گران تمام می شد. من [رشتیا] پیشنهاد نمودم که به جای آن، ما باید آن را (پشتونستان) بنامیم... شروع پخش نام پشتونستان، سال ۱۹۴۷ بود." خو استاد عبدالروف بېنوا په کابل مجله کې کارې چې د پښتونستان نوم د لرې خوا د پښتنو له خوا غوره شوی و (کال ۱۷، گڼه ۸، ۱۵ سنبله ۱۳۲۶ لمریز). د کابل مجلې د چاپ دغه نېټه تقریباً د سپتمبر ۱۹۴۷ د لومړۍ اونۍ سره سمون خوري. یوه ورځ د انگرېز د گډوډاګي پاکستان په پارلمان کې یو غړي چغه کړه چې د دغه پارلمان یو افغان غړی (په ډېر گمان سره د سوات وتلی مشر محمد افضل خان لالا) دې اعدام شي په دې گناه چې د پښتونخوا، افغان او افغانستان خبرې یې کولې او له دې لارې یې د پاکستان تجزیه غوښتله! دغه دروند پښتون/افغان مشر ورغبرگه کړه چې لومړی باید ویداند (علامه) محمد اقبال اعدام شوی وای ځکه چې د انگرېزانو د واکمنۍ په مهال یې د افغانستان مشري په خپل یو مشهور شعر کې په دې ډول منلې وه:

آسیا یک پیکر آب و گل است

ملت افغان در آن پیکر دل است

د اوسني افغانستان ملي - فکرة افغانانو هغه مهال ولې په کابل یا کوم بل ښار کې لږ تر لږه یو داسې کنفرانس جوړ نکړ چې په هغه کې یې د واکمنې کورنۍ پام دې ته راگرځولی وای چې د خپلې خاورې د دعوې وکړي؟ د ډيورند تحميلي او رټلې ليکه يواځې په لر افغانستان کې نه ده تېره شوې، بلکې د ټول افغانستان يو وجود يې غوڅ کړی دی. ملي خوځښت باید په دواړو غوڅو شوو برخو کې راوټوکېږي. د ټول افغانستان خوځښت باید په کابل او پېښور کې يو شان تجويز شي او وپالل شي. وگورئ! د مېوند د جگړې د اتل غازي محمد ايوب خان مړې په پېښور کې خاورو ته سپارل شوی دی او په پېښور کې د باچا خان فخر افغان د سپارښتنې سره سم د هغه مړې په ننگرهار کې (جنوري ۱۹۸۹) خاورو ته سپارل شوی دی. زموږ مړي موږ ته وايي چې غوڅ شوی افغانستان دې بېرته ټول افغانستان شي او د ډيورند رټلې توافق ليک د ليکلو سره سم غېر قانوني، بې اعتباره او نامشروع دی.

Illegal, invalid and immoral

له پاچا عبدالرحمان نه نیولې تر طالبان مشر ملا محمد عمر او جلالت چپن حامد کرزي پورې هیچا په ملي سوبه د دې جرات نه دی شودلی چې دغه سپېره توافق لیک قانوني، د اعتبار وړ او مشروع

وگني. پخپله له پاچا عبدالرحمان خان نه واورئ چې په بهلا بېلو دلیلونو او بهانو یې د لیکې د غځولو عملیه نیمگړې او ناچله پرېښې ده. د برتانوي هند حکومت پاچا عبدالرحمان خان ته ولیکل چې د سرحدې پولې د ټاکلو لپاره دې هیات وټاکي خو هغه ورغبرگه کړه چې که دغه موضوع د دیني عالمانو او قومي مشرانو له نظره تېره کړي، د انگرېزانو په ضد جنگ ته به راویارېږي. د افغانستان پخواني دپلومات او په جرمني کې د (عقاب اریانا) د مجلې چلونکي محمد سرور رڼا د ذکر شوي یادښت کويې د افغانستان د بهرنیو چارو په وزارت کې لوستلې ده. پاچا عبدالرحمان دغه یادښت په خټ باندې خپلو "وروستیانو" ته په خپله ژبه کې د موضوع جریان داسې بیانوي:

«به خلف من، تا آخرین روزی که زنده باشم در مورد تعیین حدود سرحدات افغانستان با هند برتانوی، یک قدم پیش نمی روم و همچنین می گذارم و نامه های آن ها را جواب می گویم که جبری و تحمیلی بودن این قرارداد ثابت باشد. امید دارم فرزندانم که در آینده روی کار می آیند، بتوانند آنقدر قدرت تهیه کنند که از حق خود دفاع و با قرارداد شایسته، حدود افغانستان را تعیین کنند.»

پاچا عبدالرحمان زیاتوي چې:

«...من فکر می کنم که در آینده قریب، مردم هندو و مسلمان، بیدار شده و از حق آزادی خود ها، دفاع کنند و به احتمال قوی، دو هندوستان به وجود خواهد آمد. هندوستان هند و هندوستان مسلمان. هند مسلمان، با کشور ما، هم سرحد و شاید باعث درد سر مردم وطن من و فرزندانم شود.»

محمد سرور رڼا دغه یادونه "معجزه امیر عبدالرحمان خان" ونوموله او د افغانستان د هغه مهال د بهرنیو چارو وزیر سردار محمد نعیم خان ته یې چې وښودله، هغه هم له "درې" ځلې لوستنې نه وروسته "معجزه امیر عبدالرحمان خان" وگڼله. (سردار محمد نعیم خان له ۱۹۵۳ تر ۱۹۶۳ زېږدیز پورې د افغانستان د بهرنیو چارو وزیر و).

زه د ټول افغانستان له خوا خوږو هر یو زړور او زیارکښ پوهاند سید خلیل الله هاشمیان، ډاکټر عبدالغفار اشرف مجددي او ښاغلي صدیق متین نه د زړه له کومې مننه کوم او شایسې ورته وایم چې یوه غټه ملي خو هېره شوې موضوع د ټول افغانستان د لالهند نسل غوږونو او زړونو ته رسول غواړي. هیله ده چې "ملیتي" او "افغانستاني" افغانان به دومره "افغانستاني" وجدان ولري چې استعماري او تحمیلی موافقې لږ تر لږه په خپلو زړونو کې نامشروع او حرامې وگني.

۹ اپریل ۲۰۱۱

دکتور رحمت ربی زیرک یار

مقدمهٔ مولف

پانزده ساله بودم که در فصل زمستان، همراه پسر کاکایم، مرحوم سید کریم پاچا، که من او را لالا می خواندم، از سرحد دکه در جملهٔ ده ها منتظرین با کالای وطنی (لنگی و شالکی)، بدون پاسپورت، داخل قلمرو انگلیس شدیم؛ از آنجا در عقب یک لاری روندهٔ پشاور، شب را در نزدیکی های پشاور در قلعهٔ یکی از خوانین منطقه ماندیم و روز بعد با صد عدد نهال (لال مالته) که قبلاً در عقب یک لاری تهیه شده بود، برگشتیم. لاری به نزدیک سرحد داری توقف کرد. چند نفر انگلیس، اینجا و آنجا دیده می شدند، ما پا و پیاده سرحد را از طریق خط منتظرین بدون پاسپورت، عبور کردیم و در خاک خود ما، منتظر لاری ماندیم تا برسید و نهال ها را به کنار دریا در ولسوالی سرخورد پایان کند. آب دریای سرخورد تا حد زانو بود. مرا به پشت برداشتند و نهال ها را توسط اسپ و مرکب تا قریهٔ «شمشه پر» رساندند که در آنجا در باغ خاندانی ما، غرس می شد.

پسر کاکایم که ماهی یکی - دوبار از همان راه (مردم رو) به «صوبه» و پشاور می رفت، در طول راه، مواضع مختلف از قبیل خیبر، لوارگی، جمرو و غیره را به من معرفی می کرد و به لهجهٔ دری سرخوردی می گفت: «ای گلش خاک خود ماست». مو سپیدی که شب را در منزلش ماندیم، او را «جلال خان لالا» و یا «خان لالا» می خواندند و او نواسه هایی داشت به سن و سال من که دری می فهمیدند، ولی به پشتو جواب می دادند. من از آن ها پرسیدم که در راه در چند جا انگلیس ها رادیدیم؟ اما لالایم می گوید «ای گلش خاک خود ماست». شما همراه انگلیس ها چه طور گذاره می کنید؟ جوان بچه ها به آواز بلند، دشنام های غلیظی به انگلیس ها حواله کردند که کلان های حاضر در مجلس را متوجه ساختند و علت را پرسیدند، جوان بچه ها، سوال مرا به آن ها را رساندند؛ آنگاه خان لالا مرا مخاطب قرار داده چیز هایی گفت که کلمات ذیل او، همیشه به حافظه ام مانده اند:

«کوچنی پاچا، هسی چپی سید کریم پاچا تاته ویلی، بالکل درست دی، دا زمونر خپله خاوره ده، انگلیسان او کاپران لکه سپی دلته او هلته گرخی ...»

بعد از آن، چند بار در دورهٔ تسلط انگلیس و پاکستان، من به پشاور، لاهور و کراچی رفته ام، ولی همان ذهنیتی که ۶۸ سال قبل از زبان «جمال خان لالا» شنیده بودم، همیشه در ذهن فرد فرد افغان و پشتون در هر دو طرف خط دیورند زنده و جاودان مانده، و پشتون های صوبه سرحد، پاکستان را نیز به همان نظر می بینند که انگلیس را می دیدند. ثبوت این

واقعیت در بیانات دانشمندان پشتون، درج می باشد که در یک قسمت این رساله با ترجمهء دری آن، از نظر شما می گذرد.

بعد از امضای قرارداد دیورند توسط امیر عبدالرحمن خان، عوام افغانستان از جوالی و دهقان و سپاهی بی سواد گرفته تا گلکار و دکاندار، با اصطلاحات «صوبه سرحد» و «دیورند» آشنایی داشته و آن را به معنی «ظلم» و «حق تلفی» نسل به نسل انتقال داده اند. طبقه باسواد و چیز فهم کشور، علاوه تا اصطلاحات «قرارداد دیورند» و «خط دیورند» را با عین معنی، به کار برده، ولی به طور نسبی، کمابیش معلوماتی نیز در زمینه داشته اند.

از آن جایی که در آغاز دوره سلطنت اعلیحضرت امان الله خان، قرارداد سابق دیورند در معاهده لاهور پندی به عین شکل قبول شده بود، در این دوره، هیچ کتاب یا رساله ای درباره چه گونه گی و اثرات سیاسی و اقتصادی این قرارداد بالای زنده گی افغان ها، برای تنویر مردم افغانستان، تالیف و تدوین نشده است.

در دوره ۲۱ سال اول سلطنت سلاله نادر، حقایق تاریخی و سیاسی، از مردم افغانستان، پنهان نگه داشته می شدند. در عصر سلطنت محمد نادر شاه و ۱۷ سال صدارت محمد هاشم خان، مردم افغانستان، مانند قرن ۱۹، حق نداشتند در مسایل سیاسی و سرحدی، پرس و پال کنند، و کسی هم جرات این کار را نتوانست؛ علاوه تا رژیم نادر به زایل ساختن قصدی همه رویداد های مهم دوره ده ساله سلطنت امانی از تواریخ، کتب درسی و مطبوعات کشور، ملزم و مسئول می باشد؛ بنابراین آن تا سال ۱۹۴۶م که دولت برتانیه، پلان خود را برای آزادی هندوستان اعلان کرد و متعاقباً جنگ ها بین هندو و مسلمان برای تجزیه هندوستان آغاز یافتند، صدای حق خواهی مردم افغانستان به کلی خاموش بود. جنگ در هندوستان برای ایجاد یک کشور نو بنیاد مسلمان در نیم قاره، در بین ملی گرایان افغان، جنبش و تحریکی به وجود آورد که به اساس مقوله «حق» داده نمی شود، بل که گرفته می شود، می بایست با پشتیبانی حکومت به قیام ملی می انجامید، اما این چانس حق خواهی از دست رفت که تفصیل آن را با اسناد و روایات موثق در متن این رساله می خوانید. (نامه سال ۱۳۲۶ هـ ش مرحوم علی محمد خان، وزیر امور خارجه، عنوانی سفیر برتانیه در کابل، ضمیمهء نمبر ۱ صفحه ۱۲۲، بیانگر اوضاع وقت است)

حکومت های سردار شاه محمود خان و سردار محمد داود خان، داعیه حق خواهی افغان ها را در چوکات اعطای حق خود ارادیت به پشتون های آن طرف خط دیورند، تا آخر تعقیب کردند. تصاویر و لسی جرگه و لویه جرگه پیرامون الغاء و عدم رسمیت داشتن خط دیورند، صادر شدند، اما از طرف حکومت های وقت، کدام رساله یا نشریه ای پیرامون

سوابق تاریخی خط دیورند و چه گونه گئی حق به جانبی افغانستان، طبع و نشر نشد، و نه این موضوع مهم و حیاتی را در کتاب های درسی مکاتب، شامل ساختند؛ تا نسل جوان از حقایق، آگاه می شدند. (مقالات شخصی منتشره در جراید و دو کتاب تاریخی، یکی از مرحوم رشتیا و دیگری از مرحوم غبار، را می توان به مثابه تشبثات شخصی پذیرفت که هر کدام در زمینه، روشنی انداخته، خصوصاً مرحوم غبار، همه جهات قرارداد دیورند را به تفصیل، گزارش داده است)

اشغال افغانستان توسط لشکر سرخ شوروی و جهاد ۱۴ ساله مردم افغانستان برای محو کردن تخم کمونیزم و برون ساختن لشکر متجاوز شوروی و مهاجرت کتله های بزرگ به خارج، سپس رکود پنجساله دوره اختناق طالبان، که به اشغال دوباره افغانستان توسط قوای امریکا و ناتو انجامید، مجال حق خواهی تاریخی را از افغان ها زایل ساخت و داعیه دیورند طبعاً به فراموشی سپرده شد.

در ماه جولای ۲۰۱۰، آقای محمد صدیق میر متین، یک افغان تاجیک تبار، در یک پروگرام تلویزیونی، طرح «جرگه دیورند» را پیشنهاد کرد و در سومین تکرار ماهوار تلویزیونی این طرح، معلوم شد که آقای متین و رفقایش، خواستار الحاق دوباره اراضی شامل در قرارداد دیورند، به خاک افغانستان میباشند. در این باب و مسایل دیگر، عکس العمل های مختلفی از جانب افغان های مقیم امریکا، تبارز یافته اند. یک گروه به شمول هاشمیان، پیشنهاد کرد که بر اساس فیصله رسمی ملت افغان (تصویبات ولسی جرگه و لویه جرگه) از داعیه الحاق صرف نظر شده و از داعیه اعطای حق خود ارادیت به پشتون های آن طرف خط دیورند، آن هم بر اساس تقاضای خود آن ها، حمایت شود؛ لذا «جرگه دیورند» باید از تقاضای حق خود ارادیت، پیروی نماید. آقای متین و رفقای او می گویند: از یک طرف از فیصله های سابق، حدود نیم قرن سپری گردیده و نسل جدید افغان، حق دارد در زمینه، تجدید نظر نماید؛ از جانب دیگر، «جرگه دیورند» به منظور مذاکره و غور و جستجوی یک راه حل معقول، طرح شده، هیچ نوع پلانی، قبلاً تهیه و تصویب نگردیده، هر داعیه ای را که جرگه افغان ها، با مشوره با برادران پشتون، تصویب کند، تعقیب خواهد شد. گروه دیگر افغان های مهاجر در امریکا، مشتمل بر پیروان شورای نظار و مخالفت شدید، بل که ضدیت و دشمنی با نام و فرهنگ قوم پشتون، می باشد. این ها با داعیه حق خود ارادیت یا تاسیس یک پشتونستان مجزا از پاکستان، شدیداً مخالف بوده، پشتون های آن طرف خط دیورند را پاکستانی و اراضی پشتونستان را جزء پاکستان می شمارند و طرفدار ستاسکوی فعلی می باشند. گروه سوم، افغان هایی ست که در حال

حاضر، طرفدار مطرح ساختن قضیه دیورند، نمی باشند. این ها می گویند باید انتظار کشید تا وضع فعلی (اشغال امریکا و ناتو) در افغانستان، خاتمه یابد؛ یک حکومت ملی، روی کار آید، آنگاه تصمیمی در باره قضیه دیورند در داخل افغانستان و با اشتراک حکومت و ارگان های تمثیلی ملت، گرفته شود. گروه چارم، شامل افغان هایی ست که طرفدار به دست آوردن یک بندر بحری برای افغانستان، در مقابل بر رسمیت شناختن خط دیورند، می باشند. نظر داکتر صاحب محمد حیدر خان که طرفدار دسترسی به بحر آزاد می باشد، ممثل نظرات گروه چارم، به شمول اعضای شورای نظار، در این رساله، نشر شده است. نظر استاد محمد اعظم سیستانی را می توان ممثل گروه پنجم دانست که التیام این زخم ناسور را مطابق خواست مردمان آن سوی خط و این سوی خط در یک ریفراندم عمومی زیر نظر ملل متحد و دوستان بین المللی افغانستان، پیشنهاد می کند، و می گوید اگر پشتون های آن طرف خط، خود شان خواسته باشند و برای آزادی خود قیام کنند، مردم افغانستان مکلف به کمک و حمایت آن ها می باشند. نکات مهم نظر استاد سیستانی، در این رساله، اقتباس شده اند.

از عکس العمل های فوق الذکر و مقالاتی که پیرامون سوابق قضیه دیورند در جراید و مجلات و پورتال های برون مرزی نشر شده، مدعیات ضد و نقیض یکدیگر، به مشاهده می رسند؛ مثلاً: یکی می گوید امیر عبدالرحمن خان، قرارداد و نقشه خط دیورند، هر دو را امضاء نکرده؛ دیگری می گوید قرارداد را امیر امضاء کرده، اما نقشه را امضاء نکرده؛ سومی می گوید نقشه دیورند اگر هم از طرف امیر امضاء شده باشد، تطبیق نشده، یعنی سرحد بخشی و علامه گذاری، صورت نگرفته است؛ گروه دیگر، قرارداد دیورند را مغایر قوانین بین المللی دانسته، اسناد و دلایلی در زمینه، اقامه می کنند؛ و عده دیگر، قرارداد و نقشه دیورند، هر دو را تحمیلی، ظالمانه و غاصبانه می خوانند و... مثال هایی از نظریات گروه های فوق الذکر در متن این رساله، عیناً اقتباس شده که هموطنان محترم باید آن ها را بخوانند.

از مشاهده این همه نظریات متفاوت و بعضاً نقیض یکدیگر، این قلم به این نتیجه رسید که به استثنای یک عده قلیل دانشمندان افغان در مهاجرت، اکثر افغانه، خصوصاً جوانان افغان در مکاتب و پوهنتون های داخل افغانستان، از حقایق همه جانبه مربوط به قضیه دیورند، درست خبر ندارند، و باید رساله ای تهیه شود به شیوه آکادمیک، بی طرفانه و جامع، که خلای نبودن یک کتاب درسی را تاحدی پر بسازد. با چنین نیتی، از مدت چهار ماه به این طرف به ریسرچ و تحقیق و تدقیق پرداخته ام و بهر جایی که درباره قضیه دیورند، مقاله ای

یافته ام، آن را از نظر گذشتانده ام.

قضیه دیورند، دو جنبه دارد: یکی سوابق تاریخی، دیگری نظرات افغان ها. نظرات دانشمندان افغان تا حدود امکان در این رساله، منعکس گردیده اند، ولی سوابق تاریخی را باید در تواریخ پالید. با تاریخ مرحوم غبار، قبلاً آشنایی داشتم و آنچه غبار در قضیه دیورند نوشته، نکات مهم آن در این رساله، منعکس گردیده اند، اما سراج التواریخ را قبلاً سطحی مرور کرده بودم؛ این بار به ارتباط قضیه دیورند، جلد دوم و سوم آن را - حدود ۱۲۰۰ صفحه - دقیق مطالعه کردم و متلف شدم که جلد سوم آن دیکشنری، مکمل قضیه دیورند است. به شاد روان فیض محمد کاتب هزاره، دعا کردم و آفرین گفتم. آن مرحوم، امانت «واقعه نگاری» را به حدا اعلی، رعایت کرده، واقعات و رویداد ها را با ذکر صدها نام و صدها موضوع روزمره، گاهی در یک صفحه، پنج یا شش سطر، گاهی نیم صفحه و گاهی یک صفحه یا بیشتر، یادداشت نموده است. من از بین ۶۵۴ صفحه جلد سوم سراج التواریخ، ۷۴ صفحه، شامل همه واقعات مربوط به قضیه دیورند را کاپی نمودم؛ سپس واقعات مربوطه را از هر صفحه قیچی کردم، آنگاه این یادداشت ها را طبقه بندی نموده، هر یادداشت را تاریخ وار به زیر یک عنوان مشخص، جادادم که از مجموع آن، ۲۸ صفحه تهیه گردید - ۲۴ صفحه، مستقیماً مربوط به قضیه دیورند و ۴ صفحه، موضوعات متفرقه - که شما این ۲۸ صفحه، شامل ۷۰ یادداشت را در بخش ضمائم با ذکر نمبر هر صفحه، به ارتباط کتاب ماخذ، می بینید و باید آن را بخوانید تا حقایق را درک نمایید. این مجموعه را می توان «دیکشنری دیورند» نامید.

ابن قلم از خلال مطالعات ملتفت گردید که قضیه دیورند باید زیر دو عنوان مطالعه شود: یکی «قرارداد دیورند» و دیگری «خط دیورند مشتمل بر نقشه دیورند». تحلیلی راجع به «موجبات قرارداد دیورند» در ۱۵ صفحه و درباره «موقف سلطنت های افغانستان پیرامون قرارداد دیورند» در ۱۲ صفحه ارائه شده است. نظرات دانشمندان افغان، ۶۰ صفحه را احتوا کرده، ولی در بخشی که افغان ها راجع به کرکتر امیر عبدالرحمن خان، صحبت کرده اند، به منظور روشن ساختن همه جهات کرکتر امیر مرحوم، هاشمیان، پنج فرمان او، عنوانی پدر کلان خود، مرحوم سید جعفر پاچا، همراه با یکعده روایات سید جعفر، را نیز به دسترس مطالعه هموطنان، قرار داده است.

نظرات دانشمندان پشتو زبان، ۲۴ صفحه را احتوا کرده، ولی من، در هر صفحه در مقابل متن پشتو، ترجمه دری آن را نیز اضافه کرده ام تا دری زبان ها از نظرات برادران پشتو زبان و برادران پشتون خود، واقف گردند. دانشمندان مبارز پشتون، از قبیل شاعلو محمد افضل خان

لالا، لطیف خان اپریدی، سناتور عبدالرحیم مندوخیل و شیر اعظم اعظم که اعضای «حزب ملی عوامی پشتونخوا» می باشند، باچنان جذبات افغانی و پشتونولی، صحبت کرده اند که روی تبعیض گرایان و منکران مبارزه ملی پشتون ها را سیاه ساخته اند. من از هر افغان وطن دوست و طرفدار احقاق حقوق پشتون ها، تقاضا می کنم نظرات چهار دانشمند مذکور را بخوانند تا ملتفت شوند که مبارزه «پشتونستان» در سرزمین «پشتونخوا»، نضج گرفته است.

در بخش ضمائم، ضمیمه ۱، یادداشت نمبر ۱۲۸۶ مورخ ۱۷-۴-۱۳۲۶ هـ ش مرحوم علی محمد خان (وزیر امور خارجه در سال اول صدارت مرحوم شاه محمود خان) عنوانی وزیر مختار برتانیه در کابل، در ۶ صفحه، یک سند بسیار مهم و تاریخی، بیانگر این واقعیت است که دولت افغانستان به تاسی از اصل حق خود ارادیت برای پشتون ها، تقاضای تاسیس یک دو مینیون (یک کشور مستقل مانند هند و پاکستان) را برای پشتون ها نموده است.

پیرامون «خط دیورند مشتمل بر نقشه دیورند»، ضمائم نمبر ۴-۵-۶-۷، بیانگر این واقعیت اند که امیر عبدالرحمن خان به دو سردار نامدار دولت خود، سردار گل محمد خان و سردار شیرین دل خانوم به خوانین منطقه افغانستان مرکزی و منطقه جنوبی، فرامینی صادر کرده تا منتظر و آماده حد بخشی سرحدات، مطابق نقشه امضاء شده باشند. (صفحات ۱۲۹-۱۳۳)

ضمیمه ۷ در باب احضار و تعیین سپه سالار غلام حیدر خان چرخ، به حیث آمر حد بخشی سرحدات شرقی و لعل محمد خان لعل پور، به حیث معاونش تا مطابق نقش امضاء شده و هدایات امیر، حد بخشی و علامه گذاری کنند. این ضمیمه از برکت یادداشت مرحوم فیض محمد کاتب، خلای مفقودیت نقشه اصلی دیورند را پر ساخته است. (صفحات ۱۳۴ تا ۱۳۶)

ضمائم نمبر ۹-۱۰-۱۱-۱۲-۱۳ در باب تفصیلات حد بخشی و علامه گذاری سرحدات جنوبی (جاجی، طوری، چمکنی، خوست، مقبل، ونده، تاکتل، پتوی) تحت آمریت سردار شیرین ندل خان و مناقشاتی که بین او و همتهای انگلیس اش، مستر دانلد، رخ داده اند. (صفحات ۱۳۷ تا ۱۴۳)

ضمیمه ۱۴ در صفحه ۴۳، یک سند مهم و جالب است؛ زیرا شهزاده سردار حبیب الله خان، به امر امیر صاحب، نقشه اصلی دیورند را با نقل آن که برای سردار گل محمد خان و سردار شیرین دل خان برای تطبیق و علامه گذاری، داده می شد، اصل را با نقل، «مقابله کرده».

ضمائم نمبر ۱۵-۱۶-۱۷-۱۸-۱۹ در باب تفصیلات حد بخشی و علامه گذاری سرحدات

سلیمان خیل، ناصری، قندهار و چمن توسط سردار گل محمد خان و هم‌تای انگلیس اش، مستر مکماهون، و مناقشاتی که در زمینه، رخ داده اند. (صفحات ۱۴۴ تا ۱۴۹)

ضمیمهء نمبر ۲۰ در باب حد بخشی سرحدات بدخشان، گلگت و پامیر توسط مستر جارج کرزن. (صفحهء ۱۵۰)

ضمیمهء نمبر ۲۱ در باب تعیین سرحدات شرقی افغانستان (کشمیر و پامیر) با روسیه، توسط جنرال جرارد انگلیس. (صفحهء ۱۵۱)

هموطنان محترم! امید است بعد از مطالعه «دیکشنری دیورند»، مناقشات سابق تان که امیر، نقشه را امضاء نکرده و «حد بخشی و علامه گذاری در سرحدات صورت نگرفته»، را بار دیگر تکرار نکنید. ثبوت این تطبیقات را سراج التواریخ در بردارد. طبقه بندی موضوعات و جدا ساختن اجراءات هر یک از سه سردار تعیین شده برای حد بخشی و علامه گذاری سرحدات، که در بخش ضمایم توسط این مولف ترتیب شده، سهولت مراجعه و مقابله با اصل جلد سوم سراج التواریخ را بسیار آسان ساخته است.

خواهشمند است ضمایم نمبر ۲۲-۲۳-۲۴-۲۵-۲۶ در بخش ضمایم متفرقه را نیز بخوانید! چون که هر یک از این ضمایم، نمودار جنبه ای از کرکتر امیر عبدالرحمن خان مرحوم می باشند. (صفحات ۱۵۳ تا ۱۵۷) حالا اگر بعد از چار ماه تحقیق و تدقیق، هموطنی از من بپرسد که راه حلی برای قضیهء دیورند یافته ام، جواب من از این قرار است:

(۱) از راه انکار از حقایق، به جایی نمی رسیم. امیر عبدالرحمن خان اگر سمرقند و بخارا را در تصرف می داشت، آن را هم به خال هندوی انگلیس می بخشید. امیر، قرارداد و نقشهء دیورند، هر دو را امضاء کرده، نقشه را زیر نظر خود و در زمان حیات خود تطبیق و حد بخشی و علامه گذاری نموده، و قرارداد را تا آخرین روز حیات خود، رعایت و با اتکاء به دوستی انگلیس، سلطنت کرده است.

(۲) اگر از طریق مسالمت آمیز در پی حل این قضیه باشیم، نسخه ای که پروفیسور عثمان روستار تره کی تجویز نموده و در این رساله نشر شده است، را راه معقول و مثمر می بینم؛ یعنی ارجاع موضوع به یک کمیسیون حقوق دانان بی طرف، تا خلاهای حقوقی ای را که استاد روستار تره کی در قرارداد دیورند، یادداشت نموده، به اساس حقوق و تعاملات بین الدول، بررسی کنند؛ به شرطی که حکومت پاکستان، حاضر به قبول فیصلهء یک کمیسیون بی طرف بین المللی باشد.

(۳) انتخاب راه سوم به دست ۳۵ ملیون پشتون ساکن در منطقهء پشتونخوا می باشد که آیا به وضع فعلی قانع و راضی می باشند یا این که حق خودارادیت می خواهند؟ این حق در

شرایط فعلی، داده نمی شود؛ بل که باید گرفته شود! اگر این مردم مظلوم و این برادران جدا شده از پیکر مادر اصلی، برای احقاق حق خود، قیام کنند، در آن صورت وظیفه وجدانی و مکلفیت ملی هر فرد افغان و دولت افغانستان است که از هر نوع کمک و حمایت، دریغ نکنند.

نقش و هدف این طالب العلم در این رساله، بی طرفی و ارائه حقایق بوده است، اما در برخی مسایل، بی غرض نمانده، بل که دفاع از حق و حقیقت را تعقیب کرده است.

و من الله التوفیق

خدمتگزار افغانستان

سید خلیل الله «هاشمیان»

موجبات قرارداد دیورند

امیر عبدالرحمن خان از قبایل وزیر، محسود، باجور و مومند، به دو ملحوظ، دلی خوش نداشت: یکی این که آن ها پیهم و متواتر به دربار امیر، قاصد می فرستادند و امیر را تشویق به جهاد به مقابل انگلیس می کردند. امیر که از چوکی و سلطنت خود حفاظت می کرد و از انگلیس معاش می گرفت و با انگلیس تعهداتی داشت، از تقاضای قبایل، سرباز می زد؛ چنان که قبایل، امیر را به دوستی و خدمتگذاری انگلیس و کفار متهم کردند که سب رنجش امیر گردید؛ دیگر این که انگلیس به قبایل مذکور، پول می داد و آن ها را تشویق به حمله و ایجاد نا آرامی به داخل قلمرو افغانستان می نمود و هدف انگلیس از این تحریکات، این بود تا امیر را بترساند و او را زیر دست خود داشته باشد (ضمیمهء نمبر ۲۵ صفحه ۱۵۶ دیده شود)؛ از جانب دیگر، امیر نیز بعضاً از عین حربه، کار می گرفت؛ به زعمای قبایل، پول می داد و آن ها را به مقابل انگلیس، تحریک می کرد. قبایل مذکور به حمایت و همراهی پشتون های داخل سرحدات افغانستان، گاه و ناگاه به قلمرو هند برتانوی، حملات چریکی، انجام می دادند و پول و اسلحه، تصاحب می کردند. این حملات بالای هندو ها و مسلمان های اسیر، به داخل مستعمره هندوستان نیز اثر داشت و آن ها را به مقابل استعمار انگلیس، تحریک می کرد. تاریخ غبار می گوید که «سوقیات انگلیس علیه یوسفزائی ها، اورکزائی ها و غیره مردم سرحد، رسماً و بشدت آغاز شد و تا ۱۸۹۴م، دوام کرد...» (ص ۶۸۶)؛ بناء دوام این وضع در سرحدات هند برتانوی، آن هم در زمانی که دولت روسیهء تزاری به پیشروی در اراضی شمال دریای آمو، شروع کرده بود، موجبات تشویش هند برتانوی را فراهم ساخت، و از امیر عبدالرحمن خان به تکرار تقاضا می کرد تا به هر صورتی که ممکن باشد، به شمول حملات نظامی، قبایل را از حملات به قلمرو هند برتانوی، جلوگیری کند؛ اما امیر، نه قدرت این کار را داشت و نه می خواست به مقابل پشتون های قبایل، از قدرت نظامی، کار بگیرد؛ معیناً این قبایل در آن وقت، جزء قلمرو افغانستان دانسته می شدند و اعمال دو جانبه آن ها، در دسری برای امیر ایجاد نموده بود. (ضمیمهء نمبر ۲۲ صفحه ۱۵۴ دیده شود)

چنان که در مقدمهٔ قرارداد خط دیورند، ذکر شده (متن انگلیسی و ترجمهء دری این قرارداد، ضمیمهٔ این رساله است):

«از آنجایی که بعضی سوالات به ارتباط سرحد افغانستان به طرف هندوستان، ایجاد شده است...»، معنی این «سوالات» همانا حملات قبایل افغان بالای تاسیسات نظامی هند برتانوی

می باشد که دولت هند برتانوی از این بابت خیلی تشویش داشت. دولت هند برتانوی از رنجش امیر به مقابل قبایل سرحد و هم از ناتوانی او برای کنترل و اداره آن ها، معلومات کافی داشت؛ همان بود که سرماتیم دیورند، وزیر خارجهٔ هند برتانوی را همراه با یک هیات، در حالی که طرح و پلان الحاق اراضی یکعهده قبایل به ارتباط ستراتیژی دفاع هند قبلاً در کراچی ترتیب و تثبیت شده بود، به کابل فرستاد تا نبض امیر را بیاند و آهسته آهسته او را به قبول این پلان، اراضی سازند.

هیات برتانوی، مدت چهل روز در کابل ماند و مذاکرات بین نماینده گان امیر و هیات انگلیس، تقریباً هر شب به طور خصوصی دوام داشتند و به امیر راپور داده می شد. وظیفهٔ هیات انگلیس این بود تا نقشه ای را که قبلاً در هندوستان ترتیب شده بود و مشتمل بر الحاق آن اراضی قبایلی بود که امیر از آن ها، دلی خوش نداشت، ولی برتانیه آن ها را برای امنیت و دفاع متسعرمهٔ هندوستان، مهم و حیاتی می شمرد، به تدریج، بالای امیر بقبولانند؛ زیرا امیر هرگز در این اراضی، پای نگذاشته و به اهمیت ستراتیژیک آن ها، متوجه نشده و نمی دانست که با بخشش آن ها به انگلیس، بازوی خود و افغانستان را قطع می کند. بالاخره هیات انگلیس، او را غولاندند و همهء شرایط را بالای او قبولاندند؛ هر چیزی را که می خواستند گرفتند و هیچ چیز به امیر ندادند؛ به جز شش لک کلدار تزئید معاش مستمری سالانهٔ او.

دولت پاکستان در یک اشتهار پروپاگندی در انترنت (که متن انگلیسی آن را من در ماه دسامبر خواندم و کاپی گرفتم و همراه ترجمهء دری آن، ضمیمهٔ این رساله است) می گوید: «...هنگامی که عبدالرحمن خان، امیر افغانستان، مذاکرات خط دیورند را انجام می داد، یک هیات برتانوی را در ماه نوامبر ۱۸۹۳م به دربار رسمی خود در قصر سلامخانه پذیرفته بود و روسای ملکی و نظامی دولت کابل و سران قبایل مختلف نیز حضور داشتند. امیر در بیانیهٔ خود، رئوس تمام موافقاتی که بین او و هیات برتانوی صورت گرفته و موادی که در قرارداد شامل و موافقه شده، به حاضرین دربار، توضیح نمود، و این قرارداد را به حیث سند لازم برای دوستی و تعاون با برتانیه معرفی و سفارش نمود. امیر، خاطر نشان ساخت که منافع افغانستان با انگلیس، همسان می باشند.»

باید از پاکستان پرسید که آیا برای ثبوت ادعای خویش، کدام CD از رویداد آن دربار یا کدام تصویری از حاضرین دربار دارد؟ به هر حال، شناختی که افغان ها و تاریخ افغانستان از اخلاق و اطوار امیر عبدالرحمن خان دارند، در یک مورد، معکوس مدعیات پاکستان را ثابت می سازند. منظور پاکستان از ذکر دایر شدن دربار رسمی و حضور نماینده گان قبایل

مختلف، این است که گویا قرارداد مذکور به تصویب ملت افغان رسیده است؛ در حالی که دربار امیر، نه از ملت، بل که از پادشاه نماینده گی می کرد. گزارش مرحوم غبار را بعداً می بینیم که امیر بعد از امضای قرارداد، درباری دایر و حاضرین را در برابر یک امر اجرا شده، قرارداد.

خواندن ادعای فوق پاکستان، یک صحبت پدرم را پیرامون دربار امیر عبدالرحمن خان تداعی نمود که ذیلاً آن را گزارش می دهم، اما اولاً تصویری از دربار آن وقت در کابل باید از زبان پدرم، ارائه کنم:

امیر عبدالرحمن خان یک دربار خصوصی داشت مشتمل بر نماینده گان پنج ولایت افغانستان که آنها را «مصاحبین» می نامیدند. در آن وقت، افغانستان فقط شش ولایت داشت: یکی کابل (مشتمل بر کوهدامن، غزنی و لوگر که توسط شخص امیر از کابل اداره می-شدند)، دوم ولایات مشرقی، سوم ولایت جنوبی، چهارم ولایت قندهار، پنجم ولایت هرات، ششم ولایات شمال که ترکستان نامیده می شدند و در هر یک ولایت، یک نایب الحکومه از طرف امیر (اکثراً از اعضای خاندان شاهی) مقرر می شدند. شخص امیر به انتخاب خودش، دو نفر اشخاص بارسوخ از هر ولایت را به حیث نماینده گان آن ولایت، به نام مصاحب، در کابل نگه می داشت و معاش می داد. از زبان پدرم مرحومم، سید محمد سرور کنری، حکایت می کنم که از ولایت مشرقی، دو نفر، یکی پدر کلان ملک قیس و دیگری سید جعفر پاچا (پدر کلان هاشمیان) به حیث نماینده گان ولایت مشرقی، به نام مصاحب، به دربار امیر عبدالرحمن خان، به کابل می بودند، و این مصاحبین را امیر، نه در هر دربار، بل که بعضاً به دربار های خاص، احضار می کرد؛ در غیر آن، دربار امیر، مشتمل بود بر اعضای خانواده شاهی، یکعده سرداران و چند نفر سپه سالار، به شمول سپه سالار غلام حیدر خان چرخي که نزد امیر، مقرب ترین جنرال او بود.

در سال ۱۹۴۶، من (سید خلیل الله) به ماموریت در وزارت خارجه، شامل شدم و کاتب شعبه حفظیه آرشیف بودم. در همین سال، جنگ بین هندو و مسلمان در هندوستان شروع شد، و در کابل به ابتکار مرحوم داکتر نجیب الله خان توروایانا، یک عده ملی گرایان از تمام اقوام افغانستان، جمع شده به حکومت محمد هاشم خان، پیشنهاد کردند که چون «لارد مانت بیتن» (وایسرای انگلیس) هنوز در کراچی نشسته و دعوای ما با انگلیس است، باید قیامی برای استرداد خاک های از دست رفته، صورت بگیرد. من تفصیل این رویداد را در یک جای دیگر این رساله، بیان می کنم، و اکنون می روم به چه گونه گی دربار امیر عبدالرحمن خان از زبان پدرم.

در سال ۱۹۴۶، نامی از پشتونستان نبود، اما از خط دیورند و اراضی از دست رفته افغانستان در میان مردم، صحبت می شد. روزی چند نفر از ملی گرایان، نزد پدرم آمده و در زمینه با او صحبت می کردند. پدرم، سرگذشت قرارداد دیورند را از زبان پدر خود، سید جعفر پاچا، که او هم از زبان اهل دربار شنیده بود، به حاضرین حکایت می کرد که امیر عبدالرحمن خان در هفته اخیر اقامت هیات انگلیس در کابل، یک مجلس خصوصی شبانه در ارگ دایر کرده بود که نماینده گان پنج ولایت (مصاحبین) در آن، دعوت نشده بودند؛ بل که یک عده سرداران و چند نفر جنرال، حاضر بودند. امیر، نقشه ای را در دست خود به حضار نشان می داد و می گفت یک مقدار اراضی بی کاره و یک تعداد مردم باغی را به انگلیس دادم و روی خود را به طرف سپه سالار غلام حیدر خان چرخ می که قبلاً نایب الحکومه ولایت مشرقی بود، دور داده گفت: شما خوب تر می دانید که این اراضی، به درد افغانستان نمی خورند. سپه سالار موصوف به امیر گفت که با دادن این اراضی به انگلیس، بازوی افغانستان قطع می شود. سپه سالار مذکور یک بار دیگر نیز در اثنای مباحثه، عین گفتار خود را تکرار کرد، ولی امیر بار دیگر به او، موقع صحبت نداد؛ یگانه عضو دیگر دربار که درباره این نقشه، سخن گفت، سردار عبدالقدوس خان اعتماد الدوله بود که گفت: بهتر خواهد بود اگر یک هیات مقرر شود و همراه این نقشه به سرحدات برود و نتیجه مشاهدات خود را به حضور امیر صاحب بیارد، تا دیده شود که کدام قسمت ها، بیشتر به درد افغانستان می خورند. امیر، نقشه را لوله کرد و با خلق تنگی، مجلس را همراه با نقشه، ترک کرد.

پدرم از زبان پدر خود اضافه کرد که او می گفت: نماینده انگلیس، آقای دیورند از جریان این مجلس خبر شد و قرار روایت پدرم از زبان پدرش، سید جعفر پاچا، دیورند، شب هنگام نزد امیر رفت و با تقدیم سه لک روپیه نقد و تضمین سلطنت شخص امیر و خاندان او، پشت در، امیر را به امضای قرارداد، راضی ساخت؛ آن گاه امیر، قرارداد خط دیورند را همان شب در ارگ امضاء و به دیورند سپرد.

عبارت فوق را من از زبان پدرم شنیده ام و او از زبان پدر خود روایت می کرد؛ در حالی که پدرش نیز در آن مجلس خصوصی حاضر نبود و این جریان را از زبان اهل دربار شنیده بود. صحت و سقم این روایات را من تضمین نمی توانم، جز این که بگویم پدرم شخص متدین و راستگو بود.

مرحوم سید جعفر پاچا، همان شخصیتی که بعد از حکمرانی عبدالقدوس خان اعتماد الدوله به هزاره جات و کشتار فجیعی که او با امر امیر در برابر قیام مردم هزاره در هزاره جات

کرده بود (نگاه: تاریخ غبار صص ۶۶۸-۶۷۰)، به منظور استمالت مردم هزاره، امیر، سید جعفر را به حیث حکمران هزاره جات مقرر کرده بود و فرهنگ در تاریخ خود (ص ۴۰۰) سید جعفر را متهم می سازد که در دوره حکمرانی او، ناقلین پشتون در مناطق دره های شیخ علی محال غوری و هزاره جات، مسکون گردانیده شدند. این ادعا، حقیقت دارد، اما سید جعفر، نوکر امیر و مکلف به تطبیق هدایات او بود. در این باره در آینده مفصل تر صحبت خواهد شد؛ آن گاه سید جعفر با اجازه امیر، به سفر حج رفته و در بازگشت، دوباره به بهسود مقرر و تا عهد سلطنت امیر حبیب الله خان، آن جا ماند. (ضمیمهء نمبر ۸ صفحه ۱۳۶ و ضمیمهء نمبر ۲ صفحه ۱۲۸ دیده شود)

منظور از گزارش روایات فوق، این بود که امیر عبدالرحمن خان در دربار رسمی ای که بعد از امضای قرارداد دیورند، دایر کرده بود، نماینده گان قبایل مختلف که پاکستان ادعا دارد، در آن دربار حاضر نبودند - امیر از قبایل، دلی خوش نداشت و آن ها را به دربار خود دعوت نمی کرد؛ خصوصاً در موضوع قرارداد خط دیورند که متضمن استعفا از اراضی قبایل بود - حضور نماینده گان قبایل در چنین درباری، منطقاً مطرح شده نمی تواند؛ از جانب دیگر، همهء مورخین، اتفاق نظر دارند که امیر عبدالرحمن خان، یک شخص خودخواه و خودرای بود و به مشوره، عادت نداشت؛ هر چه خودش می خواست، تطبیق می کرد و مصاحبین دربار، فقط «بلی گویان» بوده، جرات تنقید و انتقاد را نداشتند؛ مگر این که غرغره و اعدام را قبول می کردند. مرحوم غبار در تاریخ خود (جلد اول) می گوید: «امیر عبدالرحمن خان، کدام کابینه نداشت، و به غیر از خود، به هیچ کسی اعتماد نداشت. امیر، یک دولت مطلق العنان مرکزی را زیر نظر شخص خودش، اداره می کرد» (ص ۶۴۳) و «امیر، فی الواقع، یک مدیر تنها بود، نه کابینهء معتمد الیها داشت و نه مجلس مشوره ای». (ص ۶۵۶) در تاریخ غبار، چند نوشتهء امیر به قلم خودش، چاپ شده که مامورین دولت را دشنام پدر و ناموس داده است.

بر می گردیم به چند موضوع دیگر شامل در متن قرارداد خط دیورند که بار اول، من آن ها را به شکل تحلیلی مطرح می سازم، تا توجه هموطنان محترم را به این نکات معطوف گردانم و از این بحث تحلیلی، به یک نتیجهء منطقی برسیم که چون امیر عبدالرحمن خان، انگلیسی نمی دانست، حتی در زبان فارسی، تسلط کافی نداشت و هم پیرامون اهمیت استراتژیکی سرحدات شرقی کشور خود، معلومات کافی نداشت، قرار مسموع، ترجمان انگلیسی دربار امیر، گماشتهء انگلیس بود و وقتاً فوقتاً از نمایندهء انگلیس در کابل مشورت و هدایت می گرفت، و متون انگلیسی را آن طوری که برایش هدایت می دادند، ترجمه

می کرد؛ پس:

یک) آیا امیر، متن قرارداد دیورند را ناخوانده و نفهمیده امضاء کرده؟
دو) آیا نفرت از قبایل از یک طرف و تطمیع امیر از جانب دیگر، در موافقت با این قرارداد، رول داشته است؟

سه) آیا امیر در تخت ترس و هراس از حمله نظامی انگلیس، مجبور به دادن اراضی قبایلی شده، تا به میل انگلیس، سرحد بین دو کشور تشخیص و تثبیت شود و از شر حرص و آز انگلیس، خلاص شده باشد؟
به ارتباط طرح «یک» بالا، بیائید دو ماده قرارداد را به ارتباط علامه گذاری و تشخیص و تثبیت سرحدات، دوباره بخوانیم:

ماده ۴ قرارداد دیورند، مقرر می کند که: «... هدف این کمیسیون، حصول توافق جانبین برای تثبیت چنان سرحدی می باشد که با خط نشانی شده در نقشه ضمیمه این قرارداد تا حد اعلی امکان و دقت، مطابقت داشته باشد...» و در قسمت اخیر ماده ۶ قرارداد می خوانیم که «... هر نوع اختلاف خرده و جزئی، مانند آن هایی که بعد از این بین مامورین طرفین برای علامه گذاری سرحد مشترک، بروز خواهد کرد، باید با تفاهم و روحیه دوستانه حل و فصل شود، تا سوء تفاهمی بین دولتین، بروز نشود.»

به نظر من، مواد فوق، صلاحیت هر نوع مناقشه پیرامون تثبیت خط فاصل سرحدات را از نماینده گان افغان، زایل می سازد، و در مقابل، تمام صلاحیت ها به دست نماینده گان انگلیس داده شده، حتی بروز سوء تفاهم بین نماینده گان را مجاز نمی شمارد. آیا امیر عبدالرحمن خان، این دو ماده مهم را به دقت خوانده و فهمیده یا خیر؟

جواب سوال فوق، بر اساس تحلیل این رساله، مثبت است. امیر می فهمید که انگلیس ها، آن اراضی ای را که می خواهند، خواه نماینده گان کمیسیون سرحدی افغانی موافق باشند یا خیر، خود نشانی می کنند و می گیرند؛ لهذا به تقاضای انگلیس، راه مناقشه بعدی را در قسمت تثبیت سرحدات در ماده ۴ قرارداد، مسدود ساخته است.

مرحوم غبار می گوید: «انگلیس، معاهده ای را بالای او، امضاء کرد که قبلاً خودش در انگلیسی نوشته و مستخدمین هندوستانی انگلیس، آن را در فارسی مخصوصی، تحت اللفظ ترجمه کرده بودند؛ همچنان نقشه ای را که ارکان حرب انگلیس در اطاق خود، تهیه نموده بود، امیر بدون آن که یک کلمه در صورت معاهده، افزوده باشد، و یا نقشه و خط سرحدی تعیین کرده انگلیس را تدقیق نموده باشد، فقط در سایه تهدید و تلبیس انگلیس، چشم پت امضاء نمود و مسوولیت عظیم تاریخی را برای همیشه در گردن خود گرفت.» (ص ۶۹۲)

غبار در جای دیگر می گوید: «... انگلیس ها بعد از تحمیل خط دیورند هم عامداً به حفظ خط سرحد، اعتنا نکرده، راه ها را باز می گذاشتند تا به سهولت بتوانند به تولید زد و خورد های برادران افغانی، موفق شوند و وقایع ناگوار، مجدداً تکرار گردد.» (ص ۶۸۸) از این بیان و هم از گزارش های مختصری که پیرامون اجراءات کمیسیون مختلط تعیین سرحدات در تواریخ می خوانیم، بر می آید، سرحداتی که «خط دیورند» نامیده می شوند، انگلیس، علامات سرحد بخشی امیر را در چند جا تخریب کرد و این خطا تا امروز لاتشخیص مانده است؛ از همین جاست که در دوران جهاد مردم افغانستان به مقابل اشغال شوروی، دولت پاکستان، مواضع مختلفی را در امتداد سرحدات نام نهاد دیورند، بعضاً با موافقت زعمای مجاهدین و بعضاً به خواست و قدرت خود، تصرف کرده اند. (ضمیمهء نمبر ۱۰ صفحهء ۱۴۰ و ضمیمهء ۱۶ ص ۱۴۵ دیده شود)

به ارتباط طرح «دو» جزء مقدم فوق الذکر، که آیا رنجش و نفرت امیر از قبایل، علت واگذاری سرحدات شده است؟ جواب مثبت است؛ زیرا شخص امیر، خودش بارها این نفرت خود را با موجبات آن، بیان داشته و در تواریخ، ثبت شده است. به استناد تاریخ غبار، امیر عبدالرحمن خان در بیانیهء خود در دربار رسمی، بعد از امضای قرارداد دیورند، که پیرامون مواد و مندرجات قرارداد به زعم خود، توضیحات می داد، گفته است: «... و من از قوم وزیری که سخن شنو نبودند، دست برداشتم...» (ص ۶۸۹) قوم شریف وزیر که تا امروز نیز به مقابل استعمار پاکستان، مردانه می جنگد و روزانه، صد نفر یا بیشتر، کشته می دهد، در آن وقت نیز از امیر تقاضا داشتند تا به مقابل استعمار انگلیس، قیام و جهاد کند.

به ارتباط جزء موخر طرح «دو»، که آیا امیر عبدالرحمن خان را انگلیس به خاطر امضای قرارداد دیورند، تطمیع کرده بود، تحلیل این رساله در این باب، چندان جواب قناعت بخش ندارد. دو نکته در قرارداد دیورند که بوی تطمیع از آن به مشام می رسد، یکی تزئید معاش مستمری سالانهء امیر از ۱۲ لک به ۱۸ لک روپیه می باشد؛ این مبلغ در مقابل آن نوع قراردادی که امیر علاقه های داخل خاک افغانستان را با سه میلیون نفوس آن به انگلیس بخشید، بی نهایت ناچیز به نظر می رسد؛ زیرا تا سال ۱۸۹۳م، عایدات داخل مملکت، خیلی بلند رفته بود و امیر به شش لک کلدار اضافی، چندان ضرورت نداشت. گفته می شود که امیر، تزئید معاش مستمری را برای اقتناع اهل دربار خود به قسم تحصیل یک نوع اجاره، وانمود کرده است.

نکتهء دوم در مادهء هفتم قرارداد، در برابر حسن نیت امیر، همانا وعده و تضمین انگلیس برای «خریداری و تورید اسلحهء جنگی توسط امیر» می باشد. به استناد تاریخ غبار: «دولت

انگلیس به غرض تخویف و تهدید افغانستان، اسلحه خرید شده او را - از اروپا - در هندوستان متوقف و حق ترانزیتی کشور را سلب کرد؛ لهذا در سال ۱۸۹۲م، روابط افغانستان و انگلیس، منقطع گردید. (ص ۶۸۷) اگر چه بعد از امضای قرارداد دیورند، اسلحه قید شده مذکور را رها کرد، اما بعد از آن، برخلاف تضمین رسمی و قطعی خود در ماده هفتم قرارداد دیورند، اجازه توريد اسلحه را از اروپا، بار دیگر به امیر نداد، و این بهانه را پیش کرد که امیر می تواند از انگلستان و هند برتانوی، اسلحه خریداری کند؛ اما اسلحه ای را که انگلیس می خواست بالای امیر بفروشد، اسلحه خفیه بود که امیر خودش در ماشین خانه کابل، آن را تولید می توانست. امیر با شناختی که از اخلاق و سیاست انگلیس داشت، می فهمید که انگلیس در مورد توريد اسلحه از خارج، به تضمین و تعهد خود، استوار نمی ماند و هدف امیر، شاید این بوده که اسلحه قید شده خود را به دست آرد.

به ارتباط طرح «سه» فوق الذکر که آیا امیر در تحت ترس و هراس از حمله نظامی انگلیس، مجبور به دادن اراضی قبایلی شده... تا از شر حرص و آز انگلیس، خلاص شود؟ تحلیل و قناعت این رساله، مثبت است؛ شواهد و اسناد تاریخی در این مورد، بسیار اند.

مورخین و سیاست مداران افغان، همه اتفاق نظر دارند که ملت افغان، همیشه دشمن خود را در میدان جنگ، شکست داده، ولی زعما و سیاست مداران ما، متاسفانه میدان سیاست را باخته اند. این واقعیت در دوره های حکمرانی امیر دوست محمد خان، امیر شیر علی خان و امیر عبدالرحمن خان، مشهود است و تکرار این بدبختی در تاریخ معاصر، مثلاً در دوره اشغال شوروی و اکنون در دوره اشغال امریکا و ناتو، نیز مشهود است.

بر می گردیم به این واقعیت که امیر عبدالرحمن خان، چه طور دوبار بر اثر خود خواهی و ضعیف نفسی اش، میدان سیاست را باخته است. بار اول، هنگامی که سردار عبدالرحمن از قید امیر بخارا، فرار کرد و به افغانستان برگشت، این هنگامی بود که انگلیس، دو بار در برابر قیام مردم افغانستان، شکست فاحش خورده و تلفات سنگین جانی و مالی را متحمل شده بود. آخرین شکست شرم آور انگلیس، در میدان میوند و به زعامت سردار محمد ایوب خان ابن امیر شیر علی خان، صورت گرفته بود. انگلیس، سردار عبدالرحمن خان را خوب می شناخت و از تلاش او برای اشغال مقام سلطنت، خبر داشت. وقتی سردار عبدالرحمن به بدخشان رسید، انگلیس، توسط خواهر او، شاه بوبو جان جغه دار، زوجه سردار محمد عزیز خان نادر که در کابل بود، به سردار، پیام فرستاد که حاضر است به سه شرط، او را به حیث امیر کابل، به رسمیت بشناسد: یکی مغلوب ساختن سردار محمد ایوب خان، فاتح میوند، دیگر تائید معاهده گندمک، و سوم جزا دادن و محوساختن مجاهدین نامداری که در

مغلوب ساختن و کشتار لشکر انگلیس، سهم بارز داشته اند. سردار جاه طلب و مفلس، هر سه شرط را قبول کرد، ولی تطبیق آن ها را به تدریج وعده داده.^۱ (ضمیمهء نمبر ۲۴ صفحهء ۱۵۶ دیده شود)

غبار می گوید: «امیر عبدالرحمن خان... در سال ۱۸۸۰م برای استحصال تاج و تخت افغانستان برای خود در برابر سیاست مزورانه انگلیس، لغزیده و تسلیم شده و دشمن را از چنگال مردم افغانستان، نجات بخشیده بود. همچنین، امیر عجولانه شرایط تباہ کننده گندمک را به نوعی دیگر پذیرفته و استقلال و سیاست خارجی افغانستان را در میدان سیاست، نه در میدان جنگ، باخته بود.» (ص ۶۸۷)

«لغزش نخستین امیر، لغزش های دیگری نیز در عقب خود داشت... دولت انگلیس در سال ۱۸۹۳م، سپاه بزرگی به استقامت سرحد افغانستان، سوق نمود و به امیر عبدالرحمن خان، یادداشتی فرستاد که باید هیات سیاسی جنرال رابرتس را با یک فرقه قشون معیتی او در جلال آباد بپذیرد. امیر عبدالرحمن خان که چنین دید، به اردوی افغانستان، امر «تیار سئ» صادر کرد و صد هزار عسکر در داخل قشله ها، به شوق جهاد با دشمن، به جنبش افتادند. کمند های اسپان سواری و باربر در تعداد هزارها حیوان، بیرون شهر کابل در چمن مرنجان و میدان های سیاه سنگ، آخور بستند و منتظر امر حرکت ماندند. حکومت انگلیس که مقاومت افغان ها را جدی دید و جرئت سوقيات در داخل افغانستان نداشت، فقط به فرستادن هیات سیاسی مارتیمر دیورند که بیشتر از پانزده نفر نبود، کفایت کرد و در عوض سرنیزه،

^۱: رهبران جهاد و سر کرده گان غازی هایی که به مقابل انگلیس جنگیده بودند و امیر عبدالرحمن به تدریج آن ها را کشت، از این قرار اند:

جنرال محمد جان خان غازی وردکی، محمد افضل خان وردکی، عصمت الله خان جبارخیل، بهرام خان جبارخیل، غازی ارسلاح خان، محمد موسی خان صافی، غازی میر بچه خان، ملا امیر محمد خان قندهاری، ملا عبدالرحیم، ملا عبدالاحد خان قندهاری، غازی محمد اکبر خان لعل پوری و غیره. امیر همراه یک فرقهء لشکر انگلیس، بالای غازی محمد ایوب خان، فاتح میوند، هجوم برد و آن سردار را که آموزاده اش بود، مجبور به فرار از وطن ساخت؛ هکذا زورش به غازی ملا مشک عالم نمی رسید، او را تا اخیر عمر، تحت تقیب قراردادده به منظور تحقیر و تعجیز، او را «موش عالم» لقب داده بود. سایر رهبران جهاد از ترس امیر، به هندوستان فرار کردند.

در نامه ای که غازی ملا دین محمد معروف به «مشک عالم» به امیر نوشته و از ظلم و اجحاف او بالای ملت مسلمان، شکایت کرده بود، از موجود بودن «سه هزار مجاهدین افغان در سیاه چاه ها» شکایت شده بود. بعد از وفات ملا مشک عالم، پسرش عبدالکریم خان، به ضد امیر، قیام کرد. امیر بالای او حمله و یورش برد، قوم «اندر» به حمایت از زعیم خود، مقاومت کرد. امیر، سفاکانه بکشت و به قول غبار، یکهزار کلهء بریده از قوم اندر را در کابل، «کله منار» ساخت. (غبار، ص ۶۶۰) این رویداد ها را غبار از سراج التواریخ، اقتباس کرده است.

مبارزهٔ سیاسی را پیش کشید. این همان طرز مبارزهٔ مجربی بود که همیشه دولت انگلیس را در برابر زمامداران افغانستان، مظفر ساخته بود. (ص ۶۸۷)

انگلیس ها قبل از آن که معاهدهٔ دیورند را پیش کشند، اوضاع را به نفع خود در طول سرحدات افغانستان، معشوش ساخته و باعث خونریزی های بسیاری بین اهالی شده بودند، و سعی می کردند که در اصلاح این فتنه ها، بیشتر خود شان را مرجع مصلح و خیر خواه مردم نشان دهند... همچنین انگلیس ها در سرحد نگرهار نیز مردم را تحریک به حفر جوی جدیدی در موضع مچنی نموده و «گل را به آب دادند» و آتش عداوت را بین مردم، برافروختند. این فتنه انگیزی نیز دوام دار بود و سعی می کردند بین افغان های دو طرف حدود «سرحد»، توسط خائنین اجیر خود، زد و خورد را تولید و امیر عبدالرحمن خان را به دفاع از افغانان علاقه خود، مجبور سازند... (ص ۶۸۸)

دیورند با شش نفر افسر (کلنل الیس، دکتر فن، لفتنت سمت، لفتنت مکهمان، مستر دانلد و مستر کلارک) و ۴۶۳ حیوان باربر و ۳۲۴ نفر عمله، به راه خیبر، داخل افغانستان شده و متعاقباً در کابل رسید... مدت اقامت این هیات در کابل، متجاوز از ۴۰ روز، طول کشید و مذاکرات غیر دوستانه، به سردی و کندی، پیش می رفتند؛ در حالی که سپاه انگلیس در مقابل سرحد افغانستان در حالت تیار سی بود؛ پیشنهاد انگلیس، این طور خلاصه می شد:

یا بر عهدنامهٔ مرتبهٔ انگلیسی و نقشهٔ مدونهٔ انگلیس، امضاء گذاشته شود، و یا مناسبات دولتین، منقطع و به عبارت اصلی، جنگ طرفین، مشتعل خواهد شد؛ شق سوم وجود نداشت! این جا بود که امیر عبدالرحمن خان در معرض امتحان سختی واقع شد و در نتیجه نشان داد که او، طوری که مردم افغانستان انتظار داشتند، شخصیت آهنین و از خود گذری نیست. امیر عبدالرحمن در طی مذاکراتی که با دیورند نمود و در افغانستان منتشر نگردید، بلغزید و یکبار دیگر در تاریخ، مسوولیت بزرگی بردوش گرفت (ص ۶۸۸). او، طبق معمول، بدون رای گیری از مردم افغانستان و یا نماینده گان آن ها و حتی بدون مشوره با ماورین و دربار خود، بر این معاهده، امضاء گذاشت. او، چون مجلس مشوره خصوصی و یا جرگه عمومی، تشکیل نکرده بود که نماینده گی از آرای مردم کند، لهذا بعد از امضای معاهده، دربار بزرگی تشکیل نمود و حضار را در برابر یک امر واقع شده، قرارداد. دیورند، بسیار به تشکیل چنین یک دربار و هم طبع و نشر فیصلهٔ نهایی مجلس مذاکرات خود در افغانستان، اصرار داشت تا بر تصدیق این معاهدهٔ زهر دار و شوم، صبغهٔ قانونی دهد. امیر عبدالرحمن خان در این دربار که هیات انگلیس نیز حاضر بود، نطق مفصلی ایراد کرد و در ضمن گفت:

«سایر ملل، امور خود را منظم کردند، الا افغانستان. چهارده سال است که من مصروف اصلاحاتم، هر ملتی در مقابل دشمنان خود دوستانی دارد، مگر افغانستان. امروز ما نیز دوست لایق و شریک در سود و زیان خود یافتیم!»^۱ و لازم دیدم که حدود بین طرفین معین و اختلافات جزئی برطرف گردد. من با دولت انگلیس سخن گفتم و حدود شمالی مملکت شما را به واسطه او با دولت روس تعیین نمودم. همچنین حد بندی مغرب مملکت شما را با دولت ایران نمودم و اندک اشتراک سرحدی که با دولت ختای (چین) داشتیم، به نامه و پیام معین گردید. در عهد سلطنت پادشاهان سابق، خواه از عدم قابلیت سرکرده گان افغانستان و خواه به واسطه خبط و خطای انگلیس ها، جنگ هایی واقع شد. ولی بعد از این ترک کینه دیرینه کرده، با هم دوست شدیم. برای مبدل نشدن این دوستی به دشمنی، لازم بود که حدود دولتین معین گردد. پس بدون واسطه غیر، درخانه خود، دوستانه حدود خود را معین نمودیم. دیورند وعده داده که در شمال کشور متصرفات ما در آن روی جیحون و متصرفات روسیه در این روی جیحون، به هم معاوضه شده، حق به حقدار برسد. همچنین از موضع چنگ به این سوی را که کافرستان نیز داخل آن است، تا حد آسمار و حدی که آب کنر از آن جا برمی خیزد، تا کوهی که سلسله آن جانب شرتن و مردم مهمند ممتد است، و هکذا تا حد سیستان موسوم به کوه ملک سیاه، همه را روی نقشه معین نموده، به من سپردند!»^۱ و من از قوم وزیری که سخن شنو نبودند، دست برداشتم؟! و مردم فرمل را که باجداران پشت در پشت هم سکنا دارند، به افغانستان گذاشتند، و با این صورت تا سیستان تقسیم و تعیین حدود امضاء یافته، و بعد از این کمیشن های طرفین مامور خواهند شد که قطعات زمین مشترک رعایای طرفین را از هم جدا کرده بر نقاط فاصل مناره ها خواهند افراشت. و دیورند در این مورد عهدنامه ای به خط خود امضاء کرده و به من داده است که دولت انگلیس هیچ گاه از خط فاصل سرحد به این سو تخطی نخواهد کرد. من هم وثیقه ای به او دادم که از جانب دولت علیه مستلقه افغانستان تجاوز متصرفانه به عمل نخواهد آمد...» (ص ۶۸۹)^۱

^۱: غبار، بیانیة امیر عبدالرحمن خان و بیانات دیگری که در آن دربار صورت گرفته (صص ۶۹۰-۶۹۲ دیده شود) از سراج التواریخ، اقتباس کرده است.

قرارداد منحوس و تحمیلی دیورند

متن اصل انگلیسی با ترجمه دری افغانی
مترجم: دکتر سید خلیل الله «هاشمیان»

The Drurand Agreement or the Kabul Convention of 1893

(توافق نامه دیورند یا کنوانسیون کابل در سال ۱۸۹۳)

Whereas certain questions have arisen regarding the frontier of Afghanistan on the side of India and whereas both his Highness the Ameer and the government of India are desirous of settling these questions by friendly understanding, and of fixing the limit of their respective sphere of influence, so that for the future there may be no difference of opinion on the subject between the allied governments, it is hereby agreed as follows:

1. The eastern and southern frontier of His Highness's domains from Wakhan to the Persian border, shall follow the line shown on the map attached to the agreement.

2. The Government of India will at no time exercise interference in the territories lying beyond this line on the side of Afghanistan, and His Highness the Ameer will at

از آن جایی که بعضی سوالات به ارتباط سرحد افغانستان به طرف هندوستان، ایجاد شده است، و از آن جایی که والا حضرت امیر و حکومت هندوستان، هر دو جانب، آرزومند حل این سوالات، از طریق تفاهم دوستانه و تثبیت حدود قلمرو تحت نفوذ خود ها می باشند، تا در آینده، هیچ نوع اختلاف نظری در این مورد، بین حکومت دوست به ظهور نیبوند، بنابر آن، قرار ذیل، به توافق رسیده اند:

۱) سرحدات شرقی و جنوبی قلمرو والا حضرت، از واخان تا سرحد کشور فارس، به قرار خطی امتداد می یابند که در نقشه ضمیمه این قرارداد، نشانی شده است.

۲) حکومت هندوستان در هیچ زمانی در اراضی واقع در عقب این خط به طرف افغانستان، مداخله نخواهد کرد، و والا حضرت امیر نیز در هیچ زمانی در

no time exercise interference in the territories lying beyond this line on the side of India.

3. The British Government thus agrees to His Highness the Ameer retaining Asmar and the valley above it, as far as Chanak. His Highness agrees, on the other hand, that he will at no time exercise interference in Swat, Bajaur or Chitral, including the Areaway or Bashgal valley. The British Government also agrees to leave to His Highness the Birmal tract as shown in the detailed map already given to His Highness, who relinquishes his claim to the rest of the Wazir country and Dawar. His Highness also relinquishes his claim to Chageh.

4. The frontier line will hereafter be laid down in detail and demarcated, whenever this may be practicable and desirable, by joint British and Afghan Commissioners, whose object will be to arrive by mutual understanding at a boundary which shall adhere with the greatest possible

اراضی واقع در عقب این خط به طرف هندوستان، مداخله نخواهد کرد.

۳) بالمقابل دولت برتانیه موافقت دارد که والا حضرت امیر، اسمار و دره بالا تر از آن را تا حد چنک (Chanak) در تصرف خود داشته باشد. از جانب دیگر، والا حضرت موافقت دارد که در هیچ زمانی در سوات، باجور یا چترال، به شمول Areaway یا دره باشگل، مداخله نکند. دولت برتانیه همچنین موافقه دارد که ناحیه بیرمال (Birmal) را آن طوری که در نقشه مشروحه قبلاً به والا حضرت ارائه شده، به اختیار والا حضرت بگذارد، و در مقابل، والا حضرت از ادعای خود در مورد متباقی ساحة وزیرستان و داور (Dawar)، منصرف می شود و والا حضرت همچنین از ادعای خود بالای چاگه (Chageh) منصرف می شود.

۴) خط سرحدی، بعد از این به هر جایی که عملی و مطلوب باشد، توسط کمیسیون مختلط نماینده گان برتانیه و افغان، به تفصیل تثبیت و نشانی خواهد شد، و هدف این کمیسیون، حصول توافق جانبین برای تثبیت چنان سرحدی می باشد که با خط نشانی شده در نقشه ضمیمه این قرارداد، تا حد اعلی امکان

exactness to the line shown in the map attached to this agreement, having due respect to the existing local rights of villages adjoining the frontier.

5. With reference to the question of Chaman, The Ameer withdraws his objection of the new British cantonment and concedes to the British Government the rights purchased by him in the Sirkai Tileraj water. At this part of the frontier the line will be drawn as follows: From the crest of the Khwaja Amran range the Psha Kotal, which remains in British territory, the line will run in such a direction as to leave Murgha Chaman and the Shorobo spring to Afghanistan, and to pass half-way between the new chaman Fort and the Afghan outpost known locally as Lashkar Dand. The line will then pass halfway between the railway station and the hill known as the Mian Buldak, and, turning southwards, will rejoin the Khwaja Amran range, leaving the Gwasha post in British territory and

و دقت، مطابقت داشته باشد، و در عین زمان، حقوق محلی موجوده قریه جات مجاور خط سرحدی نیز رعایت شده باشد.

۵) به ارتباط مسئله چمن، امیر از مخالفت خود درباره موجودیت پایگاه جدید نظامی برتانیه، منصرف می شود و حقوقی را که توسط امیر در آب های سرکی تلراج (Sarkai Teleraj) خریداری شده، به دولت برتانیه، واگذار می شود. در قسمت این سرحد، خط سرحدی، قرار ذیل، تثبیت می شود: از قله سلسله کوه خواجه عمران که پنبه کوتل (Psha Kotal)^۱، شامل اراضی تحت نفوذ برتانیه باقی می ماند، خط سرحدی به جانبی کشیده خواهد شد که مرغه چمن (Murgha Chaman) و چشمه های شورابه را به افغانستان واگذار شده، و از نیم راه بین قلعه نظامی چمن و سرحد داری افغانی موسوم به لشکر دند (Lashkar Dand) می گذرد؛ آنگاه این خط در نیم راه بین ستیشن خط ریل و تپه موسوم به میان بولدک (Mian Buldak) خواهد گذشت، و به هنگام دور خوردن به

^۱: پنبه، کلمه پشتوست به معنی «پا»

پنبه کوتل = شاید کوتل پایرو، کوتل ضیق که عبور از آن، پیاده میسر می باشد. از برادران قندهاری، تقاضا می شود تا در مورد «پنبه کوتل» توضیحات بدهند.

the road to Shorawak to the west and south of Gwasha in Afghanistan. The British Government will not exercise any interference within half a mile of the road.

طرف جنوب، با سلسله کوه خواجه عمران، به نحوی می چسپد که مرکز نظامی گواشه (Gwasha) را در قلمرو تحت تصرف برتانیه، و سرک جانب شوراوک را در سمت غرب و جنوب گواشه، به افغانستان، واگذار می شود. دولت برتانیه، به هیچ نوع مداخله به فاصله نیم میل راه دور تر از این سرحد، متوسل نخواهد شد.

6. The above articles of agreement are regarded by the Government of India and His Highness the Ameer of Afghanistan as a full and satisfactory settlements of all the principal differences of opinion which have arisen between them in regard to the frontier, and the Government of India and His Highness the Ameer undertake that any difference of detail, such as those which will have to be considered hereafter by the officers appointed to demarcate the boundary line, shall be settled in a friendly spirit so as to remove for the future as far as possible all causes of doubt and misunderstanding between the two Governments.

۶) مواد فوق الذکر این قرارداد از طرف حکومت هندوستان و والاحضرت امیر افغانستان، منحیث توافق و فیصله قناعت بخش میان تمام و همه آن اختلافات اساسی، پنداشته می شود که در بین آن ها به ارتباط سرحد، به ظهور پیوسته بود، و حکومت هندوستان و والاحضرت امیر، متعهد می شوند که هر نوع اختلاف خرده و جزئی، مانند آن هایی که بعد از این بین مامورین طرفین برای علامه گذاری سرحد مشترک، بروز خواهد کرد، باید با تفاهم و روحیه دوستانه، حل و فصل شود، تا سوء تفاهمی بین دولتین، بروز ننماید.

7. Being fully satisfied of His Highness's good will to

۷) با احساس اطمینان کامل از حُسن نیت والاحضرت به دولت برتانیه،

the British government, and wishing to see Afghanistan strong, the Government of India will raise no objection to the purchase and import by His Highness of munitions of war, and they will themselves grant him some help in this respect. Further, in order to mark their sense of the friendly spirit in which His Highness the Ameer has entered into these negotiations, the Government of India undertake to increase by the sum of six lakhs of rupees a year the subsidy of twelve lakhs now granted to His Highness.

Kabul, November 12, 1893
Sign: H.M. Durand

حکومت هندوستان به آرزوی قوی ساختن دولت افغانستان، هیچ نوع اعتراضی به خریداری و توريد اسلحه جنگی توسط والا حضرت امير، نخواهد داشت؛ بل که خود حکومت هندوستان نیز بعضی کمک‌هایی در زمینه، تقدیم خواهد کرد؛ علاوه‌تاً حکومت هندوستان به منظور ابراز روحیه دوستانه خود در برابر موقف والا حضرت امير که با این توافقات، رضایت نموده است، تعهد می‌کند که در معاش مستمری سالانه والا حضرت امير که فعلاً سالانه دوازده لک روپیه می‌باشد، مبلغ شش لک روپیه دیگر نیز اضافه نماید.

کابل، مورخ ۱۲ نوامبر ۱۸۹۳م
امضاء: ا.ج. ام. دیورند
امير عبدالرحمن خان^۱

^۱: کسانی به ناحق و نادیده، مدعی می‌شوند که امير عبدالرحمن خان، قرارداد دیورند را امضاء نکرده است. این ادعا، کاملاً بی‌اساس است. هنگامی که در سال‌های ۴۷-۱۹۴۶م به تحریک انگلیس، جنگ بین هندو و مسلمان در هندوستان تحت حمایت برتانیه، جریان داشت و دولت افغانستان می‌خواست در این مورد، موفق‌ی بگیرد، من، کاتب شعبه حفظیه در مدیریت عمومی آرشیف وزارت خارجه بودم. در یک جناح شعبه حفظیه، یک تحویلخانه اسناد مهم، وجود داشت که همیشه، قفل می‌بود و کلید آن، نزد شخص مدیر عمومی آرشیف (عبدالغفار خان) می‌بود. روزی مدیر عمومی آرشیف، به عجله آمد و اطاق تحویلخانه را باز کرد، او با معاون شعبه حفظیه، داخل تحویلخانه شدند و من از بیرون، بار اول، داخل این تحویلخانه را می‌دیدم که رواق‌های متعددی داشت و در هر رواق، لوله‌های حلبی زیادی گذاشته شده بودند. مدیر عمومی آرشیف، یک لوله حلبی را گرفت و گفت: وزیر صاحب خارجه، اسناد قرارداد دیورند را ضرورت دارد. سه روز بعد، معاون قلم مخصوص (عبدالحمید قاری) همان لوله حلبی را هنگام چاشت که من و سرکاتب حفظیه (ابراهیم خان) در داخل شعبه، نان می‌خوردیم، آورد و از سرکاتب حفظیه، تقاضای رسید کرد. سرکاتب حفظیه گفت: اجازه بدهید، داخل لوله را ببینم و بعد از معاینه و موجودیت ۱۵-۱۷ ورق اسناد در داخل لوله فلزی، به معاون قلم مخصوص، رسید داد. وقتی او رفت، ما بار دیگر آن اسناد را کشیدیم و دیدیم. قرارداد دیورند در هفت ماده در سه ورق، نوشته شده و در صفحه سوم، امير عبدالرحمان خان، قرار ذیل، امضاء کرده، آن را به چشم خود دیده‌ام:

Ameer Abdul Rahman Khan

غبار علاوه می کند: «به این ترتیب، امیر عبدالرحمن خان با آن همه هوش و قوتی که داشت، معاهده دیورند را امضاء نمود؛ معاهده ای که می توان آن را در بین معاهدات دول، «معاهده ملا نصرالدین»، نام نهاد؛ زیرا دولت انگلیس، علاقه های مسلم و عملاً داخل افغانستان را ملکیت افغانستان شناخته بود، درحالی که امیر، آن خاک های افغانستان را که در زیر سلطه انگلیس، نرفته بودند، با تقریباً سه میلیون نفوس آن، مال و ملک دشمن شناخت. امیر عبدالرحمن در سال ۱۸۸۰، فقط به غرض استقرار تاج و تخت شخصی خود، از استقلال و خاک های افغانستان در برابر انگلیس گذشت، و در ۱۸۹۳م، باز برای حفظ تاج و تخت خود، عمل سابق را تکرار کرد؛ زیرا امیر احساس می کرد که اگر به پیشنهاد دیورند، تن ندهد و جنگ سوم بین افغانستان و انگلیس، مشتعل گردد، مردمی که از مظالم چهارده ساله او، منزجر گردید اند، در داخل کشور، بر ضد او، قیام خواهند کرد، و این به ضرر شخصی او، خواهد بود؛ در حالی که دولت انگلیس، حاضر نبود یک بار دیگر با هجوم به افغانستان، با شرف و حیثیت امپراتوری، قمار بزند. انگلیس می دانست که تمام ملت برای دفاع در برابر دشمن دیرینه، بر خواهند خاست و ۳ میلیون مردم سرحدی، ۲۵۰ هزار مرد مسلح به مقابل انگلیس، حاضر در میدان خواهند کرد. اردوی افغانستان نیز با دو برابر تعداد خود، خواهند جنگید. اما انگلیس می دانست که امیر از مردم خود می ترسد و دل به جنگ دشمن، نمی نهد، پس سیاست تهدید و تخویف را به مقابل او پیش گرفت و مظفرشد، و معاهده ای را بالای او امضاء کرد که قبلاً خودش در انگلیسی نوشته و مستخدمین هندوستانی، آن را در فارسی مخصوصی، تحت اللفظ، ترجمه کرده بودند...» (ص ۶۹۲)

این بود ثبوت ادعای طرح «سه» فوق الذکر که از اوراق تاریخ، به دست آمد، و سایر مورخین افغان تقریباً به عین نتیجه رسیده اند که این در اثر تهدید نظامی انگلیس، به اصطلاح «فُرگفت»؛ در حالی که اگر انگلیس، حمله می کرد، قدرت و توان مقابله با انگلیس را هم داشت، ولی انگلیس، خیال حمله را نداشت؛ چون که از قیام مسلمانان داخل افغانستان و سرحد و داخل هندوستان، سخت هراس داشت، اما انگلیس، نقطه ضعف امیر را

چون در آن وقت، انگلیسی نمی دانستم، متن انگلیسی را دیدم، اما ورق نردم و نمی دانم که امیر، آن را هم امضاء کرده یا خیر؟ لیکن در نقشه مدونه انگلیس و اوراق منضمه نقشه مذکور که به فارسی و انگلیسی بود، من، متوجه امضاء امیر نشدم. من از موجودیت امضاء امیر عبدالرحمن خان در پایان قرارداد دیورند که به چشم خود دیده ام، در این جا، شهادت می دهم؛ چند ساعت بعد که مدیر عمومی آرشیف آمد، ابراهیم جان، لوله حللی را به او داد. مدیر عمومی آرشیف، یک بار دیگر، محتویات لوله را تفتیش کرد؛ بعداً تحویلخانه را باز کرد و لوله را در رواق مربوطه گذاشت و این بار من هم تحویلخانه اسناد را در داخل آن دیدم. س. هاشمیان

می فهمید که او، حاضر به از دست دادن سلطنت خود نیست، و هم نمی خواست شر و شوری بر خیزد که مردم، آن پادشاه ظالم را خلع کنند؛ از جانب دیگر، دیورند، تضمین سلطنت وی و نسل در نسل او را هم برایش داده بود؛ چنانچه دیورند در بیانیه‌ی جوابیه‌ی خود در دربار گفته بود که: «امیر صاحب فرمودند که در نفع و ضرر، ما و شما شریکیم، این سخن سراپا حقیقت است که در سود و زیان با هم شریکیم...» (ص ۶۹۰)

قابل تذکر می داند که با وجود بخشش ملا نصرالدینی امیر عبدالرحمن خان، مردم شریف قبایل سرحد به مقابل انگلیس، به قیام های متعدد، دوام دادند که در تواریخ، ثبت اند: «... مسعودی ها در وانه، بر قشون انگلیس، حمله کردند، یک تولی سپاهی انگلیس را کشته و یک عده عسکر و افسر دیگر را زحمدار، و انبارگاه دشمن را احتراق نمودند و ۱۵۰ تفنگک اغتنام نمودند. انگلیس ها آنقدر سراسیمه شدند که چهار غنچه عسکر تازه دم و توپخانه قوی از اتک و تنگی، وارد میدان کردند تا بتوانند خود شان را حفظ نمایند. مسعودی ها به رهبری ملا پیوند مشهور، قیام کرده و بر سر انگلیس ها ریختند و تلفاتی بر دشمن، وارد کردند... انگلیس در مهمند، اشتهاارات منتشر ساخته در بدل وعده پول، طلب اطاعت خواست، ولی مردم به رهبری ملا محمد قدیم بن ملاخیل، دعوت انگلیس را رد و خانه های طرفداران انگلیس را از موسی خیل و کداخیل و عیسی خیل در سپید تنگی، آتش زدند. همچنین مومند ها، هنگام حذبخشی سرحد، بر معسکر انگلیس، هجو بُردند و مقاومت ها در سرتاسر سرحد، دوام کرد.» (ص ۶۹۴ تاریخ غبار)

«انگلیس ها، نامه هایی به مردم حلیم زایی، ترک زایی، عیسی خیل، برهان خیل و پندالی فرستاده، گفتند که کوهستان مردم مهمند، متعلق به انگلیس گردیده است، مردم نباید با افغانستان، ارتباط داشته باشند. حلیم زایی ها به ملا نجم الدین، مراجعه کردند و او توسط سعید محمد خان، پسر ملاخیل و سلطان محمد خان به تبلیغات ضد انگلیسی مشغول شده و پیروانش به موعظه، مصروف گردیدند. پس ملاها و روسای آزادی خواه به اتفاق مردم، قیام کرده و آتش جنگ های ضد انگلیسی را مشتعل ساختند. ملا نجم الدین که در بین مردم مومند سرحد آزاد، مرکز گرفته بود، در سرتاسر سرحدات افغانستان، جهاد مقابل انگلیس را شعار می داد.» (ص ۶۹۴ - تاریخ غبار)

«امیر عبدالرحمن خان که بعد از امضای معاهده دیورند، اوضاع مردم و کشور را دید، مجدداً در صدد فعالیت برآمد. او توسط پول و اسلحه و تبلیغ و اعزام گماشته گان خود در سرحدات آزاد، به مردم مجاهد، کمک کرد و آتش مقاومت ها را دامن می زد...» (ص ۶۹۵ تاریخ غبار)

پروپاگند پاکستان پیرامون خط دیورند (قرارداد خط دیورند بین پاکستان و افغانستان)^۱

مترجم: دکتور سید خلیل الله «هاشمیان»

«بعضی حلقه‌هایی وجود دارند که معلومات نادرست را پخش می‌کنند که این قرارداد تحت فشار منعقد گردیده و اعتبار صد ساله دارد. متأسفانه این پروپاگند از کشوری در همسایه گوی پاکستان، نشأت کرده است. این کشور هکذا عناصر ضد پاکستان را به داخل حکومت افغانستان، تحریک می‌کند تا بیانات متناقض به منظور تخریب مناسبات بین پاکستان-افغانستان، ایراد نمایند. یک عالم ویب سایت این کشور نیز پروپاگند ضد پاکستانی را به راه انداخته است؛ بنا بر آن لازم دیده شد تا حقایق بر ملا ساخته شوند.

در حدود ۲۳ میل به سمت جنوب ستون XII که در بالای سلسله سربکول پامیر (Range of Pamir Saricaol) افراشته شده، آغاز ساحة «سرحد شمال غرب» قرارداد. ستون XII در عرض البلد ۳۷ درجه و ۲۰۵ به طرف شمال و طول البلد ۷۴ درجه و ۵۰، ۲۴ فت به طرف مشرق، واقع شده است. این ستون توسط کمیسیون مختلط انگلیس-روس در ماه سپتامبر ۱۸۹۵م به طرف ضلع چپ یکی از شعبات دریای (تگارمن-سو Tegerman-Su)، به فاصله یک میل از دهنه دریا، افراشته شده، در بین ستون‌ها، آخرین آن‌ها می‌باشد که سرحد مشترک روس و افغان را از انجام شرقی جهیل ویکتوریا (جهیل وود - Wood's Lake) تا سرحد کشور چین، تشکیل می‌دهد.

پروتوکولی که آخرین قرارداد را در بردارد، به تاریخ ۲۲ جولای ۱۸۸۷م منعقد گردیده و به نام «قرارداد پامیر» شهرت دارد. سرحدی که به اساس قرارداد پامیر، علامت گذاری شده تا امروز بدون تغییر، برجا مانده است. این سرحد به نام سرحد بین روسیه (در آن زمان اتحاد شوروی) و افغانستان، شناخت بین المللی یافته است. این سرحد اکنون به شکل یک سرحد بین المللی بین کشورهای آسیای مرکزی (جمهوریت‌های سابق شوروی، بعداً منحصیث کشورهای جانشین مستقل ازبکستان، ترکمنستان، قرغزستان) و افغانستان، شناخته شده است.

^۱ متن انگلیسی این ترجمه که پس از ترجمه در می‌آید، از انترنت گرفته شده است. س.ه.

سرحد افغانستان از جانب غرب ستون XII آغاز و به کنار شمالی سلسله جبال سریکول (Range Sarikol) که (تغدمباش پامیر – Taghdumbash Pamir) را احاطه کرده، دوام می یابد؛ آن گاه این سرحد به طرف جنوب به سوی معبر واخجیر (Wakhjir Pass) دوره خورده و به سرحد کنونی بین پاکستان و افغانستان، وصل می شود که آن را اکثراً «خط دیورند» می نامند. هنگامی که عبدالرحمن خان، امیر افغانستان، مذاکرات خط دیورند را انجام می داد، یک هیات برتانوی را در ماه نوامبر ۱۸۹۳م به دربار رسمی خود در قصر سلامخانه، پذیرفته بود، و روسای ملکی و نظامی دولت کابل و سران قبایل مختلف نیز حضور داشتند. امیر در بیانیه خود، رئوس تمام موافقاتی که بین او و هیات برتانوی صورت گرفته و موادی که در قرارداد شامل و موافقه شده، به حاضرین دربار، توضیح نمود، و این قرارداد را به حیث سند لازم برای دوستی و تعاون با برتانیه معرفی و سفارش نمود. امیر، خاطر نشان ساخت که منافع افغانستان و انگلیس، همسان می باشند. امیر، علاوه بر حصار دربار گفت که در اثر این قرارداد، این اولین بار است که افغانستان صاحب یک سرحد رسمی و مشخص می شود که از سوء تفاهات در آینده، جلوگیری خواهد شد و بعد از دریافت کمک اسلحه و تجهیزات نظامی از برتانیه، به یک دولت قوی و باشوکت، مبدل خواهد شد. (تبصره مترجم: آیا پاکستان، ثبت یا تصویری از این دربار امیر دارد که عین اشخاص در آن حاضر و عین کلمات در آن گفته شده باشند؟)

علامه گذاری خط دیورند، به تاسی از قرارداد مورخ ۱۲ نوامبر ۱۸۹۳م انگلیس – افغان بین امیر عبدالرحمن خان و سر هانری مورتیمر دیورند، وزیر خارجه حکومت هند برتانوی، بعداً صورت گرفت.

علامه گذاری سرحد هند برتانوی و افغانستان، به اساس قرارداد فوق الذکر، به چند قسمت تقسیم شده و قسمت اعظم آن توسط کمیسیون مشترک انگلیس – افغان در بین سال های ۱۸۹۴ تا ۱۸۹۶م انجام یافته است. در سال ۱۹۴۷م، نیم قاره هندوستان به دو دومینیون مستقل هندوستان و پاکستان، تبارز نمود. پاکستان غربی به اساس حق موقعیت (Right Of Location) خود، وارث اراضی سرحد شمال غربی (North-West Frontier) هند برتانوی و سرحد بین هندوستان – افغانستان، شامل در قرارداد ۱۸۹۳م گردید.

سرحد بین المللی بین پاکستان و افغانستان بر اساس نقشه ای تثبیت شده که ضمیمه قرارداد اصلی سال ۱۸۹۳م می باشد.

فقره ششم این قرارداد به وضاحت بیان می کند که این قرارداد از جانب هر دو متعاقد به حیث یک فیصله قطعی و قناعت بخش متضمن تمام اختلاف نظر های اساسی شناخته شده

که بین جانبین، وجود داشته است. این قرارداد از جانب پادشاهان بعدی افغانستان نیز تأیید شده است.

معاهده سال ۱۹۰۵م با امیر حبیب الله خان، ادامه قرارداد هایی را تأیید می کند که بین هند برتانوی و امیر عبدالرحمن خان، صورت گرفته بود. پاراگراف دوم این قرارداد، بیان می کند که: «من، همچنان عین قرارداد را تعمیم کردم، تعمیم می کنم و تعمیم خواهم کرد، و من آن قرارداد ها را در هیچ یک از اعمال خود و در هیچ یک از اطوار خود، نفی نخواهم کرد.»

معاهده صلح بین دولت برتانیه و دولت مستقل افغانستان که به تاریخ ۸ آگست ۱۹۱۹م در روالپندی منعقد گردید، ماده پنجم آن مشعر است که: «دولت افغانستان، سرحد بین هند و افغانستان را که توسط امیر مرحوم، قبول شده بود، نیز قبول دارد.»

معاهده دوستانه مناسبات تجارتي بین دولت برتانیه و افغانستان که به تاریخ ۲۲ نوامبر ۱۹۲۱م در کابل منعقد گردیده، ماده دوم این قرارداد مشعر است که: «دو جانب متعاقد، سرحد هند و افغانستان را آن طوری که از جانب دولت افغانستان در ماده پنجم معاهده مورخ ۸ آگست ۱۹۱۹م منعقد راولپندی قبول شده، نیز قبول دارد.»

یادداشت هایی نیز بین دولت برتانیه و وزیر مختار افغانستان در لندن (والا حضرت جنرال شاه ولی خان و آقای آرتور هندرسن) در سال ۱۹۳۰م از سفارت افغانستان به تاریخ ۶ می ۱۹۳۰م صادر شده، هر دو جانب موافقت کردند که به این تفاهم رسیده اند که قرارداد منعقد کابل مورخ ۲۲ نوامبر ۱۹۲۱م هنوز هم از اعتبار کامل، برخوردار می باشد.

به تاریخ ۱۳ جون ۱۹۴۸م، شاه ولیخان، نماینده فوق العاده افغانستان، به پاکستان اعلام کرد که: «پادشاه ما، قبلاً اعلام داشته و من نیز من حیث نماینده افغانستان، اعلام می کنم که افغانستان هیچ گونه ادعای مرزی نداشته و اگر احیاناً ادعایی در بین بوده، از آن مدعیات به خاطر پاکستان، صرف نظر شده است؛ هر خبر متضاد دیگری که در گذشته در مطبوعات منتشر شده باشد یا در آینده منتشر شود، قطعاً قابل اعتبار نبوده و باید محض یک خدعه، پنداشته شود.»

سرحد بین المللی پاکستان-افغانستان، سابقه روشن تخنیکی و حقوقی دارد. به اساس حقوق بین الدول، معاهدات یک دولت زوال یافته به ارتباط خطوط سرحدی، قابل اعتبار باقی می ماند و تمام حقوق و وجایب ناشی از چنین معاهدات، توسط دولت زوال یافته، به دولت جانشین، تعلق می گیرد. پاکستان، دولت جانشین هند برتانوی می باشد. مراتب آتی، قابل ذکر، دانسته می شوند: قرارداد بین دو مملکت، قطعاً قابل تجدید نظر نمی باشد، مگر این

که هر دو جانب، تغییر آن را تقاضا کنند. معاهدات بین المللی، هنگامی که بالاخره منعقد شوند، تنها در صورت موافقت جانین، فسخ شده می توانند، نه به طور یک جانبه؛ مگر این که در مورد دوام، یک قرارداد در متن قرارداد توضیحی، گنجانیده شده باشد، قرارداد، خصلت دائمی پیدا می کند. این وضع در مورد قرارداد سال ۱۸۹۳م، قابل تطبیق می باشد. قانون بین الدول، میعاد نهایی یکصد سال را در مورد یک قرارداد سرحدی بین المللی دو کشور، قابل تطبیق نمی داند؛ آن هم در صورتی که میعاد معین اعتبار سرحدی در متن قرارداد، ذکر نشده باشد.

بدون شبهه، گفته شده می تواند که سرحد بین المللی بین پاکستان و افغانستان، یک موضوع فیصله شده و خاتمه یافته بوده و به طور جهان شمول، قبول شده است. این سرحد، توسط حقوق بین الدول و معاهده سال ۱۸۹۳م، تائید شده و توسط دولت های بعدی افغانستان، چندین بار، تصویب شده است. (ختم)

متن انگلیسی مقاله «قرارداد خط دیورند بین پاکستان و افغانستان»:

PAKISTAN- AFGHANISTAN DURAND LINE TREATY

“There are some circles who continue to spread disinformation that the agreement was signed under stress and has a validity of 100 years. Unfortunately, the propaganda emanates from a country in the neighborhood of Pakistan. This country also instigates anti-Pakistan elements in the Afghan government to issue controversial statements undermining Pak-Afghan relations. A host of Websides of this country also disseminate anti-Pakistan propaganda. It is therefore necessary to put the facts in the correct prespective.

About twenty-three mile south of Pillar XII, which is erected on the Saricol range of Pamir, lies the beginning of the “North West Frontier”. Pillar XII is located at latitude 37 20’5 North and longitude 74 24’50 East. It was erected by a joint Anglo-Rusian Commission in September 1895, on the left bank of a tributary of the Tegerman-Su river, one mile from its mouth, and it is the last among pillars, which carry the Russian-Afghan frontier from the eastern end of Lake Victoria (Wood’s Lake) to the Cinese frontier.

The protocol embodying the final agreement was signed on july 22, 1887 and is known as the Pamir Agreement. The demarcated boundary according to the Pamir Agreement remains unchanged to this day. This border was internationally recognized as the border between Russia (then Soviet Union) and Afghanistan. Today their boundary is the internationally recognized border between the Central Asian countries (former Soviet republics as successoir independent states of Uzbekistan, Turkmanistan and Kyrgyzstan) and Afghanistan.

The Afghan frontier turns west from Pillar XII and follows the northern ridge of the Sarikol Range bordering the Taghdumbash Pamir. It then curves Southward over the Wakhjir Pass to join the Present Pakistan-Afghanistan Frontier, which is often referred to as the Durand line. Wile negotiating the Durand Line, Amir Abdul Rahman Khan of Afghanistan has received a British mission in a formal Durbar which was held in November 1893, in the Salam Khana Hall,

where the civil and military officers of Kabul and chiefs of various tribes were present. The Amir in his speech gave an outline to the audience of all understanding which had been agreed upon the provisions which had been signed, and urged upon them the necessity of adhering firmly to British alliance. He pointed out that the interests of Afghanistan and England were identical.

The Amir further told the audience that it was for the first time that Afghanistan had a definite frontier which would prevent future misunderstandings and would render Afghanistan strong and powerful after it had been consolidated with the aid in arms and ammunitions which would be received from the British.

The demarcation of the Durand Line was carried out in fulfillment of the Anglo-Afghan agreement of November 12, 1893 between Amir Abul Rahman Khan of Afghanistan and Sir Henry Mortimer Durand, Foreign Secretary to the Government of India.

The demarcation of the Indo-Afghan frontier, as defined in the above mentioned agreement, was divided into sections and was carried out for the most part by the joint Anglo-Afghan Commission during the year 1894-1896. In 1947, the Indian Sub-continent emerged as two independent dominions of India and Pakistan. West Pakistan by right of its location inherited the former North-West Frontier of British India and the Indo-Afghan boundary established via the agreement of 1893.

The international border between Pakistan and Afghanistan is based on the map attached with the original Agreement of 1893.

Clause 6 of the Agreement clearly states that the agreement is regarded by both the parties as a full and satisfactory settlement of all the principal differences of opinion which have arisen between them. The agreement has been reaffirmed by successive Afghan rulers.

1905 Treaty with Amir Habibullah Khan continuing the Agreements which had existed between the British Government and Amir Abul Rahman Khan. Para 2 states: "I also have acted, am acting and will act upon the same agreement and I will not contravene them in any dealing or in any promise".

Treaty of Peace between the English Government and the independent Afghan Government concluded at Rawalpindi on 8th August 1919, Article 5 states that: "the Afghan Government accepts the Indo-Afghan frontier accepted by the Late Amir".

Friendly and Commercial Relations Treaty between Great Britain and Afghanistan at Kabul on 22 November 1921, Article 2 of the Treaty states that, "The two high contracting parties accept the Indo-Afghan frontier as accepted by the Afghan Government under Article V of the treaty concluded at Rawalpindi on 8th August 1919.

Notes were exchanged between His Majesty's Government and Afghan Minister in London, 1930 (His Highness General Shah Wali Khan to Mr. Arthur Henderson), Afghan Legation, 6th May 1930. Both parties agreed that it was their understanding that the treaty of Kabul of 22 November 1921 continued to have full force and effect.

On 13 June 1948, Shah Wali Khan, the Afghan Envoy to Pajistan declared, "Our King has already stated, and I, as the representative of Afghanistan, declare that Afghanistan has not claims on frontier territory and even if there were any, they have been given up in favour of Pakistan. Anything contrary to this, which may have appeared in the Press in the past or may appear in the future, should not be given credence at all and should be considered just a canard".

The Pak-Afghan International Border has sound technical and legal background. According to international law, treaties of the extinct state concerning boundary lines remain valid and all rights and duties arising from such treaties of the extinct state devolve on the absorbing state. Pakistan is the successor state of British India. The following is worth mentioning.

A country to country treaty does not need any revision unless both parties desire change. International Agreement once finally concluded can be revoked only bilaterally and not unilaterally.

Unless otherwise provided in the concluded treaty about its duration, the treaty becomes of a permanent nature. This is applicable to the 1893 Treaty Agreement.

International Law does not lay down the maximum life period of one hundred years for an internationally concluded

border agreement between the two states, when fixed border validity has not been mentioned in its text.

It goes beyond doubt to say that the international border between Pakistan and Afghanistan is a settled matter and is globally accepted. It is supported by international Law and the treaty of 1893 has been ratified several times by successive Afghan governments". (The end)

موقف سلطنت های افغانستان پیرامون قرارداد دیورند

امیر عبدالرحمن خان با حفظ دوستی انگلیس و اطاعت به فرامین و سفارشات وایسرای انگلیس، وفات کرده و بار اول در تاریخ افغانستان، انتقال سلطنت از پدر به پسر به صلح و آرامش، انجام یافت؛ چون که امیر متوفی، سر و سرداری در افغانستان نمانده بود که دعوای سلطنت کرده بتوانند. به گفته غبار: «امیر حبیب الله خان، بعد از مرگ پدر، کشوری خاموش، سپاه قوی و حکومت متشکل یافت...».

امیر حبیب الله خان در سال ۱۹۰۱م به سریر سلطنت افغانستان، جلوس کرد و به تاریخ ۲۱ مارچ ۱۹۰۵م، قرارداد دوستی و مودت را با وزیر خارجه هند برتانوی در کابل به عبارت ذیل، امضاء نمود:

«بسم الله الرحمن الرحيم: اعليحضرت سراج الملت والدين امير حبيب الله خان، پادشاه مستقل مملکت افغانستان و توابع آن از يك طرف، و جناب سرلویس ویلیام دین، وزیر امور خارجه دولت با عظمت هندوستان و نماینده محترم دولت پادشاهی انگلستان از طرف دیگر: اعليحضرت پادشاه فوق الذکر با این وسیله، قبول میفرمایند که در مسایل جزئی و کلی عهدنامه، راجع به امور داخلی و خارجی و قراردادی که والا حضرت پدرم ضیاء الملت والدين (نورالله مرقده) با دولت علیه انگلستان منعقد نموده و عمل شده است، من نیز همان ها را قبول نموده عمل خواهم نمود و مخالف آن رفتار نخواهد شد.

همچنین جناب سرلویس ویلیام دین به این وسیله قبول می کند که همان عهدنامه و تعهدی که دولت علیه انگلستان با پدر مرحوم اعليحضرت سراج الملت والدين والا حضرت ضیاء الملت والدين راجع به امور داخلی و خارجی و غیره منعقد نموده، من آن ها را به اعتبار خود باقی می دانم و می نویسم که دولت انگلستان، مخالف آن ها، به هیچ وجه رفتار نخواهد نمود.» (تاریخ غبار، ص ۷۲۷)

در این قرارداد، یگانه امتیازی که از لحاظ لفظی، دیده می شود، این است که دولت انگلستان، بار اول لقب «اعليحضرت» را برای پادشاه افغانستان، قایل شده است؛ در غیر آن، امیر حبیب الله خان، همه شرایط قرارداد دیورند را توأم با مستعمره بودن افغانستان، پذیرفته است؛ زیرا امور خارجی دولت افغانستان، هنوز هم به دست انگلیس، اجرا می شد و امیر حبیب الله خان، حق تماس و مراد با کشور های خارجی، حتی با کشور های همسایه را نداشت.

در دوره سلطنت اعليحضرت امان الله خان، استقلال افغانستان، تامین شد، و در حالی که

انگلیس در میدان جنگ، شکست خورده و حاضر به شناخت استقلال افغانستان شده بود، اما قراردادی را که والی علی احمد خان لویناب، مغایر با هدایات دولت افغانستان، و خارج از حیطه صلاحیت خود، با انگلیس در راولپندی امضاء کرد، بار دیگر افغانستان در میدان سیاست لغزید و انگلیس مطالبات خود را بالای علی احمد خان لویناب، قبولاند. به ارتباط خط دیورند، ماده پنجم قرارداد راولپندی، مورخ ۸ آگست ۱۹۱۹م، از این قرار است:

«ماده پنجم: دولت افغانستان، سرحد بین هندوستان و افغانستان را که امیر مرحوم قبول نموده بودند، قبول می نماید، و نیز متعهد می شوند که قسمت تحدید نشده خط سرحد طرف مغرب خیبر در جایی که حمله آوری از جانب افغانستان در این زمان واقع شد، به واسطه کمیسون دولت بهیه برتانیه به زودی تحدید شود و حدی را که کمیسون دولت بهیه برتانیه، تعیین نمایند، قبول بکنند. عساکر دولت بهیه برتانیه، بر این سمت در مقامات حالیه خود خواهند ماند؛ تا وقتی که تحدید حدود مذکور، به عمل بیاید.» (غبار، ص ۷۷۵)

به موجب ماده فوق، نه تنها قرارداد سابق خط دیورند، قبول شده، و به موجب یک ماده دیگر حق، ترانزیت افغانستان نیز سلب گردید، بلکه به موجب همین ماده پنجم، کوه بزرگ (زمان چپر) که قبل از جنگ، ملکیت دایمی افغانستان بود، و بامنع آب در شمال دره خیبر قرارداد داشت، آن را نیز انگلیس تصاحب کرد.

بعد از غایله «بجو سقو» که به تحریک انگلیس، صورت گرفته بود، و مقصد انگلیس، گرفتن انتقام و دور ساختن اعلیحضرت امان الله خان از اریکه سلطنت افغانستان بود، انگلیس، سپه سالار محمد نادر خان را با سه برادرش از فرانسه برای کسب قدرت در افغانستان، تقویت و تشویق نمود. سپه سالار موصوف با کمک مالی و اسلحه انگلیس و با استفاده از نفوذ انگلیس در ولایت جنوبی افغانستان، در حالی که مردم افغانستان از وحشت و جهالت دوره سقوی، بی زار و متنفر شده بودند، به سهولت توانست کابل را فتح کند. اگر چه سپه سالار محمد نادر خان در خطابه های خود در دهلی، پشاور و داخل سرحدات افغانستان گفته بود که برای تجدید سلطنت امان الله خان، تلاش می ورزد، اما وضع سیاسی در کابل، طوری تحول کرد که به اساس بیعت یک جمعیت دو صد نفری در قصر گلخانه، خود را پادشاه افغانستان اعلام کند.

مناسبات سلطنت اعلیحضرت محمد نادر شاه، و بعد از شهادت او در مدت ۱۷ سال صدارت محمد هاشم خان، آن قدر با انگلیس دوستانه و صمیمانه بود که من از کدام قراردادی در این دوره با دولت انگلیس به تائید قرارداد های گذشته، منجمله قرارداد خط دیورند، اطلاعی ندارم. اگر کدام معاهده ای بین اعلیحضرت محمد نادر خان و دولت انگلیس به

ارتباط قرارداد سابق خط دیورند، منعقد گردیده باشد، مخفی و سری بوده، مردم افغانستان از آن خبر ندارند؛ ولی یک نکته، قابل تذکر می باشد که جنگ عمومی دوم در اروپا در دورهٔ صدارت محمد هاشم خان، شعله و رشد و دولت افغانستان، موقف بی طرفی اختیار کرد. دولت انگلیس در تمام این مدت، اجازهٔ ورود اسلحه و تجهیزات نظامی را از راه ترانزیت هندوستان، به افغانستان نداد، اما توريد اموال تجارتي را آزاد گذاشت.

تحصیل استقلال افغانستان (۱۹۱۹م) و سلطنت ده ساله ی اعلیحضرت امان الله خان (۱۹۱۹-۱۹۲۹م) در کنار مستعمرهٔ بزرگ انگلیس در هندوستان، باوجود کمبودی هایش، ذهنیت استقلال خواهی را در سایر مستعمرات انگلیس، بیدار ساخته بود؛ خصوصاً در مستعمرهٔ بزرگ هندوستان، وضع بحرانی شده بود. در این میان، تبارز و فتوحات هتلر در اروپا و تبلیغات و تلاش زیاد دولت المان نازی برای تحریک و بیداری مستعمرات انگلیس، منجر به جنگ عمومی دوم شد (۱۹۳۹-۱۹۴۵). انگلستان منحیث رقیب و دشمن درجه اول آلمان در اروپا، به کمک هندوستان در دوران جنگ، خصوصاً میلیون ها نفر هندی در محاذات جنگ، احتیاج شدید داشت؛ در حالی که حزب کانگرس هندوستان، تقاضای استقلال کشور خود را می کرد و توان استحصال آن را نیز داشتند. چرچل از حزب کانگرس تقاضا نمود تا در دوران جنگ، مساعدت و تحمل کنند، و وعده داد که در ختم جنگ، استقلال هندوستان را مسالمت آمیز بر رسمیت می شناسد. چرچل می فهمید که تا پایان جنگ، اگر انگلستان برنده باشد یا بازنده، هندوستان استقلال خود را گرفتنی است، اما در عین زمان، انگلیس به عادت همیشه گی استعماری خود از تاسیس یک هندوستان بزرگ و مستقل، هندوستانی که در مدت دو صد سال استعمار انگلیس، ظلم و فجایع بی شمار بشری را تحمل کرده، خوف داشت. لهذا حکومت هند برتانوی که می دانست هندوستان تا چند سال دیگر، آزاد شدن نیست، و زعمای هند نیز برای این آزادی، ترتیبات می گرفتند، انگلیس با شناخت عمیق از موسسات اجتماعی هندوستان، تضاد و دشمنی را بین اهل هنود و مسلمان دامن میزد و جنگ های شدید از ۱۹۴۵ شروع و تایک ماه قبل از تاسیس پاکستان در ۱۹۴۷م دوام کرد. حزب کانگرس دو شق شد. شق بزرگ و اکثریت آن، هندوستان متحد ولا تقسیم می خواست که در آن، مشاهیر مسلمانان به شمول خان عبدالغفار خان، شامل بود. شق اقلیت آن تحت زعامت محمد علی جناح به تحریک و کمک انگلیس، تاسیس یک کشور مستقل اسلامی به نام «پاکستان» را تقاضا می کرد.

جنبش حق خواهی و حق گیری در افغانستان

هنگامی که جنگ های شدیدی بین هندو و مسلمان در هند بر تانوی جریان داشت و لارد مانت بیتن، وایسرای انگلیس، هنوز در هندوستان حکومت می کرد، ملی گرایان افغان به فکر حق گیری تاریخی از طریق الحاق خاک های از دست رفته، مشتمل در قرارداد دیورند، افتادند.

نویسنده این رساله (سید خلیل الله) در سال ۱۹۴۶م به ماموریت در وزارت امور خارجه به حیث کاتب در شعبه حفظیه آرشیف، شامل کار شد و آن چه به شکل یک حرکت ملی در آن وقت به چشم خود دیده و شنیده، آن را در این جا، ثبت تاریخ می سازد؛ البته از این جریان، مردم بسیار دیگر نیز خبردارند و می توانند معلومات خود را به گزارش من بیافزایند: مرحوم سردار نجیب الله خان تورویانا در آن وقت، مدیر عمومی سیاسی بود. قرار مسموع، او توانسته بود نظر و اجازه شخص پادشاه را نیز در زمینه جلب کند، لهذا در وسط سال ۱۹۴۵ که جنگ هندو و مسلمان، شروع شده بود، او با یک عده ملی گرایان افغان در تماس شد و به تدریج گروهی در حدود ۲۰۰ نفر مشتمل بر روشنفکران اقوام مختلف افغانستان، به دور او جمع شدند. از قوم هزاره، فتح محمد خان فرقه مشر و دو نفر دیگر، از جاغوری، محمد حسین خان و بابه احمد علی خان، از قندهار، شاغلو رسول جان پشتون، حبیبی، بی نوا، آغه محمد کزری، فیض محمد انگار، چند نفر از اچکزایی، از ننگرهار، شاغلو محمد گل خان مومند، محمد حسن خان سایی، رشتین، جنرال های متقاعد، سید شمس الدین مجروح و چند نفر از سادت مشهور کتر، از اهل تشیع، جعفر خان فرقه مشر، میر اسمعیل بلخی و چند نفر دیگر، از مردم کابل، غلام حیدر عدالت، داکتر قیوم رسول، عبدالحی عزیز، اکبر پامیر و یک عده تحصیلکرده های ترکیه که نام های شان فراموشم شده، از قوم ازبک، محمد کریم نزیهی، پسر روزیقل خان و چند نفر دیگر، از خاندان مجددی، میا جان آغا مجددی، از قوم مومند، سپای و شینوار وغیره، از هر کدام چند نفر که اسامی شان فراموش شده، از خوانین هرات، کوهدامن، لوگر، وردک، گردیز و سلیمان خیل، از هر کدام چند نفر ...

نماینده گان این گروه با سایر اقوام افغانستان و هم با زعمای سرحدی (خان عبدالغفار خان و خان عبدالولی خان وغیره) و زعما و روحانیون اقوام وزیر، مسعود، محسود، باجور، تیرا و غیره، تماس گرفته، هفته یک بار در کابل می دیدند و به اثر تقاضای زعمای سرحد و قبایل داخل افغانستان، به این نتیجه رسیدند که حکومت افغانستان، یک مقدار اسلحه به

قبایل افغان، توزیع کند تا از آن طریق به مردم سرحد هم برسد و یک قیام عمومی در افغانستان، صورت بگیرد. پشتون های آن طرف سرحد، وعده کردند که به یک یورش عمومی، از اتک نیز فراتر خواهند رفت؛ اما سید علی گیلانی معروف به نقیب (از سادات بغداد) که قرار مسموع، تن خواه خور انگلیس و مسئول حفظ امنیت سرحدات شرقی افغانستان برای اهداف انگلیس بود، وقتی از طریق مریدان خود در ننگرهار از این حرکت خبر شد، به صدراعظم محمد هاشم خان، شکایت کرد و اخطار داد که این حرکت به سلطنت افغانستان، ضرر می رساند. از حمایت مردم و تقویت این حرکت، همه خبر داشتند و در شهر کابل، چُک چکه افتاده بود که انشاءالله جهاد به ضد انگلیس، به زودی آغاز می شود. قرار مسموع، سفیر انگلیس در فاصله یکی - دو هفته بعد از پیغام نقیب، از صدراعظم محمد هاشم خان، وقت ملاقات خواست که در آن، علی محمد خان، وزیر خارجه نیز حضور داشت. دو نکته از مذاکرات سفیر انگلیس که بعداً شایع شد، یکی این بود که سفیر انگلیس به صدراعظم گفته بود اگر شما در این وقت که مردم مسلمان هندوستان برای تاسیس یک دولت اسلامی با اهل هند می جنگند، بالای هندوستان حمله کنید، در نزد جهان اسلام، ملامت قرار می شوید؛ دیگر این که آغاز جنگ از جانب افغانستان، نه تنها برای امنیت افغانستان و نهاد سلطنت، خطر خواهد داشت، بل که دولت انگلیس به دفع آن، مکلف دانسته می شود.

قرار مسموع صدراعظم محمد هاشم خان، شب هنگام، پادشاه و اعضای خاندان را در ارگ جمع و پیغام سفیر انگلیس را برای شان رساند و علاوه کرد که هنوز انگلیس در هندوستان حاکم است و هر نوع حرکت ما با مقابله شدید از طرف انگلیس، مواجه خواهد شد؛ همان انگلیسی که یک دزد را روی کار آورد و امان الله خان را فراری ساخت، و حالا هم می تواند یک دزد دیگر را به سلطنت بشاند و همه افراد خاندان ما را اعدام کند. با این ترتیب، محمد هاشم، نظر پادشاه و جوانان خاندان را تغییر داد؛ زیرا او می دانست که زندان ها در سر تا سر افغانستان، از بنیدیان سیاسی، پُر است و هزاران بی گناه دیگر را کشته و به قبرستان سپرده و ملت از شخص صدراعظم و حکومت و ظلم آن، متنفر است؛ که اگر قیامی از داخل افغانستان صورت بگیرد، مردم، اولتر این حکومت ظالم را از بین خواهند برد و... همان بود که صدراعظم به علی محمد خان وزیر خارجه، هدایت داد تا با حربه سیاست، این حرکت را خنثی بسازد. مرحوم علی محمد خان، این گروه دو صد نفری ملی گرایان افغان را در قصر چهلستون، دعوت کرد. از زبان دوستم، مرحوم عبدالروف بی نوا شنیدم که می گفت ملی گرایان بسیار خوش بودند که گویا حکومت افغانستان، حمایت خود را از این

حرکت ملی، برای شان ابلاغ می کند، اما وقتی به قصر چهلستون رسیدند، متوجه شدند که سردار نجیب الله خان، حاضر نیست؛ سپس علی محمد خان وزیر خارجه، بعد از صرف طعام، ملی گرایان را مخاطب قرار داده چیز هایی از این قبیل گفت: افغانستان، تازه به عضویت ملل متحد شامل شده و منشور آن را پذیرفته است. به اساس این منشور، ما بالای هندوستان، حمله کرده نمی توانیم! اما در منشور ملل متحد از حق خود ارادیت (Self Determination) برای ملل جهان، حمایت شده است. لهذا دولت افغانستان، فیصله کرده که از حق خود ارادیت مردم پشتون، دفاع و حمایت کند. والا حضرت صدراعظم صاحب به من هدایت دادند تا این تصمیم دولت را به سمع شما برسانم. حکومت، آرزو ندارد تا این نوع اجتماعات در این باره، دوام یابد...

بی نوا می گفت مثل این که بالای احساسات آتشین ما، آب یخ ریخته باشد، همه مبهوت و خاموش ماندیم و یکه یکه از مجلس برآمدیم. سردار نجیب الله خان، از چوکی حساس وزارت خارجه، به حیث وزیر معارف مقرر شد و در آن جا نیز مظنون قرار گرفت (که گویا از طریق تماس با روشنفکران برای برانداختن سلطنت، توطئه می چیند...) و به حیث سفیر به واشنگتن مقرر شد و تا اخیر عمر، به افغانستان برنگشت.^۱

در بالا خواندیم که امیر عبدالرحمن خان نیز به خاطر ظلمی که در مدت ۱۴ سال بر مردم، روا داشته بود از طغیان مردم به مقابل خود، هراس داشت و انگلیس از این نقطه ضعیف او، خبر داشت، بنابراین، قرارداد خط دیورند را بالای او، تحمیل کرد. ۵۳ سال بعد، یعنی در سال ۱۹۴۶ که محمد هاشم خان، عین سیاست امیر عبدالرحمن خانی را در مملکت می چلانند، تاریخ، باز تکرار شد و سلطنت خاندانی افغانستان به خاطر منافع خاندان و حفظ سلطنت، از یک وجیه ملی، سر باز زد. بهترین فرصت طلایی برای افغانستان، همین وقت بود که هنوز وایسرای انگلیس در هند نشسته و دولت پاکستان، رسماً تاسیس نیافته بود. افغانستان به سهولت می توانست اراضی از دست رفته را کلاً یا قسماً به دست آورد؛ البته دولت و ملت افغانستان در این جنگ، متضرر می شدند، زیرا باز گرفتن اراضی از دست رفته، لقمه تیار نبود. دولت و ملت، هر دو، بایست ضرر و قربانی را متوقع می بودند و می پذیرفتند. در آن وقت، هنوز اصطلاح «پشتونستان»، روی کار نیامده بود. اکثر مردم افغانستان، این منطقه را «صوبه سرحد» و یک عده هم «خط دیورند» می نامیدند. پشتون های آن طرف سرحد، «صوبه» می خوانند؛ حتی در مذاکرات مقدماتی که با محمد علی جناح پیرامون حق خود

^۱: نگاه: ضمیمه ۱ صفحه ۱۲۲، سند بسیار مهم، نامه علی محمد خان، عنوانی سفیر انگلیس.

ارادیت برادران پشتون و بلوچ، صورت گرفت، همان اصطلاح قدیمی «صوبهء سرحد»، استعمال می شد.

محمد علی جناح، سیاستمدار پخته و از کوره برآمده و تربیه شدهء انگلیس بود و به سهولت توانست سیاست مداران و دولت افغانستان را اغفال نماید. او، پرنسیپ «خود ارادیت» را برای مردم صوبهء سرحد، پذیرفت و شفاهی وعده داد که این مامول را در حضور نمایندهء افغانستان، تطبیق خواهد کرد؛ اما قبل از تاسیس رسمی دولت پاکستان در ۱۴ آگست ۱۹۴۷م، از خدعه کار گرفت و غوغای همه پرسی (پلیسیست – Plebiscite) را بدون حضور نمایندهء افغانستان در صوبهء سرحد، چاق ساخت؛ آن گاه در مقابل مسلمانان صوبهء سرحد، قرآن و بُت، یعنی پاکستان و هندوستان را قرارداد و از خود ارادیت، اصلاً حرفی در میان نبود. مسلمانان، به قرآن، یعنی پاکستان، رای دادند و بعد از تاسیس رسمی پاکستان، (صوبهء سرحد = North-West Frontier) رسماً جزء خاک پاکستان، شناخته شد. به خاطر همین خدعهء پاکستان بود که دولت افغانستان، تاسیس پاکستان را در ابتدا بر رسمیت نشناخت. جریان این واقعه را از کتاب خاطرات مرحوم سفیر کبیر داکتر عبدالحکیم طیبی که در آن وقت عضو سفارت افغانستان در واشنگتن بود، بخوانید:

“Reminiscences of my four decades of diplomatic life at the service of Afghanistan and the world at large, pp.68-69:

Afghanistan took a special position on only one issue during 1948 which displeased Pakistan. At the time Pakistan had submitted its application for membership at the United Nations. Afghanistan did not vote for its admission because of the rights of the Pashtun and Baloch people along the N.W. Frontier areas of Pakistan. This was a historical claim by our country against the British, for the rights of eight million people in the North-West Frontier and Baluchistan. Our Ambassador, Abdul Hussain Aziz, the leader of the delegation, consulted Prince Naim, our Ambassador in London, as to what stand should be adopted. They decided not to support Pakistan's claim for admission to the United Nations. The Position taken by our delegation was correct from the national point of view, but from a religious and Islamic point of view it was not received favorably within the Islamic community. It is for this reason that we changed our vote, however, Pakistan remained unhappy”.

^۱ «افغانستان، تنها در یک مورد در سال ۱۹۴۸، موقف خاصی اتخاذ نمود که پاکستان را آزرده ساخت. پاکستان، درخواست خود را برای عضویت به موسسه ملل متحد تقدیم کرده بود. افغانستان در بارهٔ شمول پاکستان، به ملاحظهٔ حقوق مردم پشتون و بلوچ در امتداد مناطق سرحد شمال غرب پاکستان، رای مخالف داد. این، به خاطر ادعای تاریخی کشور ما به مقابل انگلیس، به خاطر حقوق هشت میلیون مردم ساکن در سرحد شمال غربی و بلوچستان بود. سفیر کبیر ما، آقای عبدالحسین عزیز، رئیس هیات نماینده گی افغانستان در ملل متحد، با والا حضرت محمد نعیم، سفیر افغانستان در لندن، مشورت کرد که در این موضوع، چه طور موقف بگیریم؟ آن ها تصمیم گرفتند که از درخواست پاکستان، حمایت نکنند؛ اما وزارت خارجه، از کابل، به نماینده گی افغانستان، هدایت داد تا موقف خود را تغییر داده و از تقاضای پاکستان برای شمولیت در ملل متحد، حمایت کنند. موقفی که از جانب نماینده گی ما، گرفته شده بود، از نقطهٔ نظر منافع ملی، درست بود، اما از نقطهٔ نظر مذهبی و اسلامی در نزد جامعهٔ اسلامی، با نظر مساعد، بدرقه نشد. به همین ملحوظ، ما رای خود را تغییر دادیم؛ معهدا پاکستان، ناراض باقی ماند.»

مرحوم داکتر طیبی در موقع رای دادن درخواست پاکستان، به حیث عضو نماینده گی افغانستان در موسسه ملل متحد در سال ۱۹۴۸، حاضر بود، و این تصویر - مرحومین عبدالحسین خان سفیر کبیر و داکتر عبدالحکیم طیبی در موسسه ملل متحد - شاهد این مدعاست.

مناسبات افغانستان و پاکستان در دورهٔ صدارت سپه سالار شاه محمود خان، به خرابی انجامید و اصطلاح «پشتونستان» در همین دوره اختراع شد و تبلیغات شدیدی در جراید و رادیو از طرف هر دو مملکت به ضد یک دیگر، جریان داشتند. انگلیس، امریکا و اروپا، به طرفداری از ادعای پاکستان - یعنی پشتونستان جزء خاک پاکستان - موقف گرفتند. تنها اتحاد شوروی، به قسم «سیل بین»، باقی ماند؛ اما صدراعظم شاه محمود خان، به هیچ وجه حاضر نبود که دروازه های افغانستان را برای شوروی بگشاید. در این باره در بین اعضای خاندان شاهی - خصوصاً دو برادر، داوود و نعیم خان، و صدراعظم شاه محمود خان، اختلافات تشدید گردید. اگر چه آن دو برادر، موقتاً به حیث سفیر در خارج، مقرر شدند، اما تحریکات محمد داوود خان برای ناکام ساختن حکومت شاه محمود خان، از خارج نیز دوام داشتند.

^۱ ترجمه از: هاشمیان

علل سقوط حکومت سپه سالار شاه محمود خان

مرحوم عبدالغفور شرر که مدت دو سال در دوره سفارت داوود خان در پاریس، سکرتر اول سفارت بود، و داوود خان، او را «سرکش» خوانده، به کابل فرستاد، به من حکایت کرد که داوود خان بدون ملاقات رسمی، پای پیاده و تنها، به سفارت شوروی می رفت و این موضوع، باری در یک نشریه دست راستی پاریس، بافتوتوی داوود خان که کلاه شیپو و بالاپوش به تن داشت، نیز نشر شده بود. استاد شرر علاوه کرد که من از مناسبات مخفی سفیر صاحب داوود خان با سفارت شوروی، خبر داشتم. وقتی موضوع در میدیا برآمد، تقاضا کردم که در آینده، با موتر و به شکل رسمی به سفارت شوروی بروند. سردار، قهر شد و گفت: «تو، برای این، مقرر نشده ای که به من نصیحت کنی...» سردار محمد داوود خان، سفارت پاریس را بدون اطلاع مرکز، ترک و به کابل برگشت و در کابینه شاه محمود خان، رول فعال گرفت و «کلوپ ملی» را تاسیس کرد و همه می دیدند و می فهمیدند که برای سقوط حکومت شاه محمود خان، کار می کند، اما عوامل دیگری هم در کار افتادند تا حکومت شاه محمود خان، سقوط کرد؛ از آن جمله:

اول) ازدواج شاهدخت بلقیس با سردار عبدالولی: شاهدخت بلقیس از طفولیت، نامزد عبدالعظیم، پسر شاه محمود خان، بود، پادشاه، دختر خود را در سن ۱۶ ساله گی برای تحصیل، به فرانسه روان کرد و در این وقت، مارشال شاه ولی خان، سفیر در پاریس بود. عبدالعظیم در کابل بود و عبدالولی، پسر شاه ولی خان که سه-چار سال مسن تر از شاهدخت بلقیس بود، شاهدخت را در پاریس، راضی ساخت و با او، ازدواج کرد. عبدالولی و عبدالعظیم، هم پسر کاکا و هم پسر خاله بودند. این ازدواج، مناسبات دو برادر سکه (شاه محمود خان و شاه ولی خان) را برهم زد و پله شاه ولی خان و عبدالولی در نزد پادشاه، به خاطر این ازدواج، وزن بیشتر گرفت. مناسبات محمد داوود خان و شاه محمود خان، قبلاً خراب شده و به رقابت انجامیده بودند.

دوم) خرابی مناسبات بین پاکستان و افغانستان، سلطنت و حکومت را به تشویش انداخت و برای حفظ تمامیت ارضی افغانستان و امنیت کشور، ضرورت شدید به دریافت اسلحه، محسوس شد؛ زیرا بعد از بمبارد مان مغلگی توسط پاکستان، تفتیش سلاح کهنه و کارتوس های فرسوده، نشان داد که اگر جنگی واقع شود، اردوی پنجاه هزار نفری آن وقت افغانستان، برای هشت روز، کارتوس دارد؛ آن هم به نحوی که هر عسکر در هر روز، هشت کارتوس فیر کند. این مطلب را از زبان پسر مامایم، مرحوم جنرال سید صالح خان، لوی

درستیز وقت، شنیده بودم. صدراعظم، شاه محمود خان که حاضر نبود از شوروی، اسلحه بگیرد، در سال اخیر حکومت خود، تصمیم گرفت تا یک بار دیگر، امریکا را متوجه اوضاع افغانستان بسازد. همان بود که برای یک سفر غیر رسمی به نام معالجه و تداوی، در سال ۱۳۵۲ هـ ش از راه انگلستان، عازم امریکا شد.

من، از سال ۱۹۵۱ تا ۱۹۵۳ م، سرکتر دوم و قونسل در سفارت کبرای افغانستان در لندن بودم. در آن زمان، مارشال شاه ولی خان سفیر کبیر، میر محمد صدیق خان حسینی مستشار، سید مسعود پوهنیا سکرتر اول و استاد عبدالرحمن پژواک، ائشهء مطبوعاتی بودند. همین که خبر رسیدن صدراعظم شاه محمود خان، به لندن رسید، مناسبات بین دو برادر، آن قدر خراب بود که سفیر کبیر، مارشال شاه ولی خان، با او اولاد هایش، لندن را ترک و به ویلای شخصی اش، به جنوب فرانسه رفت. از صدراعظم افغانستان در استیشن ویکتوریای لندن، مستر فلیپ، مدیر شعبهء افغانستان در وزارت خارجه (قبلاً سکرتر اول در سفارت برتانیه در کابل) استقبال نمود. مناسبات با انگلستان، به خاطر پالیسی پشتونستان، آن قدر سرد شده بود که موقف لقب (والا حضرات) و عضو خاندان شاهی بودن صدراعظم افغانستان را دربار سنت جیمز لندن، رعایت نکردند؛ در حالی که از اعضای خاندان شاهی مستعمرات افریقای انگلیس، در هنگام ورود به لندن، یک نفر عضو وزارت دربار انگلیس، پذیرایی می کرد. صدراعظم، مدت یک هفته در سفارت افغانستان در لندن اقامت داشت و دو-سه بار بایک داکتر انگلیس که توسط وزارت خارجه، معرفی شده بود، ملاقات کرد و بعداً به امریکا رفت. در این وقت، سردار محمد نعیم خان، سفیر افغانستان در واشنگتن بود، ولی او هم به کابل رفته بود و صدراعظم در سفارت افغانستان در واشنگتن اقامت داشت. مرحوم محمد هاشم میوندوال، مستشار در سفارت واشنگتن بود. صدراعظم، مدت چهار هفته در واشنگتن ماند و از دولت امریکا، تقاضای خریداری اسلحه و کمک های اقتصادی کرد. امریکا، جواب مثبت نداد؛ بل که سفارش کرد تا افغانستان، مناسبات خود را با پاکستان، دوستانه بسازد و در پکت دفاعی امریکا، داخل شود؛ آن گاه، امنیت افغانستان، تضمین خواهد شد. در مدت اقامت صدراعظم در امریکا، میوندوال، رساله ای را که پژواک در لندن به عنوان (روز پشتونستان - Day Pashtunistan) نشر و توزیع کرده بود، و دریک جای آن، نوشته شده بود که استقلال افغانستان در دورهء سلطنت شاه امان الله، تحصیل شده بود، به توجه صدراعظم، رسانیده بود. رقابت ها بین میوندوال و پژواک از دورهء تحصیل در مکتب به میان آمده بودند.

مناقشه شاه محمود خان با پژواک در لندن

والا حضرت صدر اعظم در بازگشت به لندن، قبلاً هدایت داده بود تا سفرای افغانستان از ماسکو، ایتالیه، جرمنی و پاریس، به لندن احضار شوند. صدراعظم، نتیجه مذاکرات ناکام خود در واشنگتن را به اطلاع سفرای افغانستان در لندن رسانید و یک روز حین صرف غذای چاشت که مرحومین سلطان احمد خان سفیر ماسکو، محمد عمر خان سفیر پاریس، محمد عثمان خان امیر سفیر ایتالیه و الله نواز خان، اعضای سفارت لندن و هفت نفر محصلین افغان در لندن حاضر بودند، مرحوم پژواک را مخاطب قراردادده پرسیدند: صدراعظم: آقای پژواک! رساله شما را در واشنگتن دیدم. شما در باب این رساله، به کابل، خبر داده بودید؟

پژواک: بلی والا حضرات! چون داعیه پشتونستان جزء سیاست خارجی حکومت شماست، وقتی من در لندن مقرر می شدم، وزیر مطبوعات، به من هدایت داد تا در باره داعیه پشتونستان، یک رساله به زبان انگلیسی، تالیف شود تا به تمام سفارت خانه های افغانستان و کشور های انگلیسی زبان، تکثیر شوند. من مدت یک- نیم سال بالای این رساله کار کردم. بودجه طبع و تکثیر آن، از مرکز، منظور شد.

صدراعظم: شما این رساله را به سفیرتان نشان داده بودید؟

پژواک: بلی والا حضرات! اعضای سفارت در این جا حاضر و شاهد اند که در مجالس اداری سفارت، متن انگلیسی با ترجمه فارسی هر بخش را برای والا حضرت سفیر کبیر قرائت و موافقت شان، گرفته شده... .

صدراعظم: شما این رساله را به کابل ارسال کردید؟

پژواک: به تعداد پنجمد جلد به وزارت مطبوعات، ارسال شده و قرار مسموع از طریق وزارت خارجه به همه سفارات خارجی در کابل، توزیع شده است.

صدراعظم: شما در یک جای این رساله نوشته اید که استقلال افغانستان را امان الله خان گرفت. آیا سفیر صاحب، این قسمت را خوانده و موافقت کرده؟

پژواک: والا حضرت بهتر می دانند که این رساله، یک نشریه سیاسی است و از سفارت افغانستان، دو هزار نسخه به مراجع مختلف دولت و میدیای انگلیس، تکثیر شده است. انگلیس ها، تاریخ ما را بهتر از ما می دانند. اگر یک نشریه سیاسی، آن هم در موضوعی که ما با انگلیس و پاکستان، دعوی داریم، حقایق را در برداشته باشد، انگلیس ها آن را به زبانه دانی می اندازند. این رساله، واقعیت های تاریخ افغانستان را در بردارد. دنیای امروز و

نسل جوان انگلیس از حقایق پیرامون خط دیورند، خبر ندارند. افتخار دارم که این رساله این خدمت را انجام داده است... .

صدراعظم (باعتاب): پژواک! تو در شکم مادرت بودی که ما، استقلال را گرفتیم... پژواک (بسیار آرام و متواضعانه گفت): والا حضرت! موضوع در شکم مادر بودن، یک امر طبیعی است. جناب شما و همه حضار حاضر در این جا، مدتی در شکم مادر بوده اند... صدراعظم، هیچانی و کاملاً سرخ شده بود که من متیقن بودم اگر تفنگچه ای می داشت، پژواک را می کشت... اما محمد عمر خان، سفیر پاریس و الله نواز خان که پهلوی هم، چند چوکی بالاتر از پژواک نشسته بودند، به عجله برخاسته پژواک را بغل زدند و از اطاق، خارج ساختند. نان به اصطلاح زهر مدعوین شد. والا حضرت صدر اعظم، فقط یک قاشق غذا گرفته از راه عقب سالون، به منزل بالا به اطاق خواب خود رفتند. چهار نفر همراهان صدراعظم و سفراء، کمی غذا خورده، همراه با مستشار سفارت، هر یک به هتل خود رفتند. سکرتر اول، سید مسعود پوهنیار و من و هفت نفر محصلین افغان، نان و میوه شکم سیر خوردیم و به محصلین افغان، اجازه دادیم که اگر خواسته باشند، نان و میوه جات را با خود ببرند. ما، دو عضو سفارت، مجبور بودیم در سفارت بمانیم. صدر اعظم، شام آن روز، پوهنیار را به اطاق خود احضار و هدایت داد تا الله نواز خان، فردا روز، نزد شان بیاید و سایر سفراء، همراه مستشار سفارت، فردا شب در سالون بالا بیایند. دو روز بعد، صدراعظم به طرف کابل، پرواز کرد.

رساله (روز پشتونستان – Pashtoonistan Day) اولین و بهترین رساله تحقیقی و مستند، بیانگر سیاست آن وقت دولت افغانستان، درباره داعیه پشتونستان، به زبان انگلیسی، نشر شد. نسخه های آن، در بریتش موزیم و کتابخانه های انگلیس، وجود دارند. اگر کسی خواسته باشد از آن، کاپی بگیرد، یک سند رسمی و معتنم به شمار می رود؛ زیرا بار اول، از طرف سفارت افغانستان در پایتخت انگلستان، طبع و توزیع شده است.

ملاقات مارشال شاه ولی خان با اتونی «ایدن»

وقتی صدراعظم، به کابل رسید، حدود یک-نیم ماه بعد، از وزارت خارجه، تلگرام شفره، به سفارت رسید و به سفیر کبیر، هدایت داده شده بود که شخصاً نزد آقای اتونی ایدن، وزیر خارجه انگلیس، رفته و برای آخرین بار، جدی تقاضا کند تا حق ترانزیت افغانستان را بر رسمیت شناخته، اجازه بدهند که افغانستان، اسلحه مورد نیاز خود را از انگلستان، سویدن و ایتالیا، خریداری و از راه کراچی، وارد کند. مارشال شاه ولی خان، همراه با استاد عبدالرحمن پژواک، به ملاقات ایدن رفتند و استاد پژواک در بازگشت، به اطاق کار خود رفته، رویداد مذاکرات را در دو صفحه، به قلم خود نوشت و بعد از امضای سفیر کبیر، به من سپرد؛ تا آن را دو نسخه، تایپ کنم که هر دو، به کابل میروند؛ ضمناً هدایت سفیر را به پوهنیار سپرد تا جنرال صفر خان نورستانی (وکیل غرزی) را که برای تداوی به لندن آمده بود و روز قبل برای خدا حافظی آمده و عصر آن روز به طرف کابل، پرواز می کرد، به امر مارشال، متوقف بسازد و بگوید که شب، نزد سفیر بیاید. پوهنیار، موتر سفارت را برای آوردن جنرال صفر خان، فرستاد و هم به ایرلینز تلفون کرد و پرواز او را به روز بعد، تغییر داد، و من، مصروف تایپ شدم. آن چه من از آن مسوده (مینوت) به خاطر دارم، از این قرار است:

پژواک، صحبت جدی سفیر کبیر را با ایدن، توام با پیام و تقاضای دولت افغانستان و گله مندی هایی که در مدت ۲۰ سال گذشته به تقاضای متعدد افغانستان در باره توريد اسلحه، پاسخ مثبت داده نشده، گزارش داده بود. ایدن گفته بود که پاکستان یک دولت مستقل است و در حالی که مناسبات شما با پاکستان، نورمال نیست، ما بالای پاکستان، فشار آورده نمی توانیم. شما مناسبات تان را نورمال بسازید! آن گاه پاکستان ممانعت نخواهد کرد. سفیر کبیر گفته بود که ما، کدام تقاضای ارضی از پاکستان نداریم! اما از پشتیبانی برای حق تعیین سرنوشت مردم پشتونستان، منصرف شده نمی توانیم. ایدن گفته بود به قرار معلوماتی که ما داریم، این حق، به مردم صوبه سرحد، داده شده و آن ها به الحاق خود به پاکستان، رای داده اند و ملل متحد، تمامیت ارضی پاکستان را بر رسمیت شناخته است. سفیر کبیر گفته بود در آن رای دهی، انتخاب سوم، یعنی حق آزادی، به مردم پشتونستان، داده نشده بود. ایدن گفته بود در این صورت، مردم صوبه سرحد می توانند حق خود را بخواهند؛ اما آن ها با پاکستان راضی و آرام هستند... سفیر کبیر گفته بود ما هم آن چه مردم پشتون بخواهند، تائید و حمایت می کنیم؛ ولی چرا به خاطر این ادعای مشروع، حق

ترانزیت ما، پامال می شود؟ در حالی که افغانستان یک دولت مستقل است و اگر مجبور شود می تواند از راه های دیگر، اسلحه وارد کند. ایدن جواب داده بود، ما خریداریم که دولت شوروی می خواهد به افغانستان، اسلحه بدهد، اما والا حضرت شما، پیغام مرا به اعلیحضرت پادشاه افغانستان برسانید که ما طرفدار دوام سلطنت، در افغانستان می باشیم، ولی اگر افغانستان در دام شوروی افتاد، نه تنها سلطنت افغانستان، بل که منطقه با خطر کمونیزم، مواجه خواهد شد....

پژواک رویداد این مذاکرات را مفصل و نکته به نکته نوشته بود، و در اخیر یک پاراگراف درشت، علاوه کرده بود که دولت های افغانستان از مدت ۶۰ سال به این طرف، شلاق های پیهم انگلیس را تحمل کرده، اکنون وقت آن رسیده تا از زیر یوغ انگلیس، خود را برهاند و برای دوام استقلال و صیانت مردم افغانستان، راه های دیگری جستجو کند.

سفیر کبیر، بدون یک کلمه کم و زیاد، این نامه را امضاء کرده بود. وقتی دو نسخه از مسوده پژواک، تایپ شد، او خودش آن را به امضای سفیر کبیر رسانیده، دوباره به دفتر آورد تا نمبر صادره بخورد. نسخه اول عنوانی علی محمد خان وزیر امور خارجه در پاکت بسته و مهر شد. نسخه دوم، عنوانی اعلیحضرت پادشاه افغانستان را شخص سفیر گرفت و یک ورق علیحده به خط خود، در آن گذاشت و به دست خود، بسته و مهر کرد؛ آن گاه هر دو پاکت را به جنرال صفر خان نورستانی سپرد تا یکی را شخصاً به حضور اعلیحضرت و دیگری را به دست وزیر خارجه بدهد. در ظرف یک-نیم ماه بعد از صدور این مکتوب به کابل، حکومت شاه محمود خان، سقوط کرد و سردار محمد داوود خان، به حیث صدراعظم، مقرر شد.

در سال ۱۳۵۲م، یکروز سید مسعود پوهنیا به قسم مزاح و مطایبه به پژواک گفت که «مکتوب شما، شاه محمود خان را پراند...». نزد اعضای سفارت لندن، این حدس وجود داشت که مارشال در نامه خصوصی خود به پادشاه، تغییر حکومت را سفارش کرده بود.

در سفارت لندن، یک الماری به نام «دوسیه اسلحه» وجود داشت که نمودار مراجعات سفرای افغانستان به حکومت برتانیه بود. دولت انگلیس، خودش هیچ گاه حاضر نشد به افغانستان، اسلحه بفروشد، اما یک بار بالای حکومت ایتالیه و یکبار هم بالای حکومت سویدن، حواله داد. هر دو حکومت، حاضر شدند هر نوع اسلحه ای که افغانستان خواسته باشد، تا بندر کراچی، می رسانند؛ اما بعد از آن را تضمین نمی توانند. همان بود که دولت افغانستان، یک مقدار اسلحه خفیه از هر دو کشور، خریداری کرد و پاکستان، مانع عبور این نوع اسلحه، نشده بود. پاکستان، هرگز نمی خواست افغانستان صاحب اسلحه ثقلیه

(تانک، توپ و طیاره) شود.

حکومت ده ساله سردار محمد داوود خان و توسعه نفوذ شوروی در افغانستان

با روی کار آمدن محمد داوود خان، داعیه پشتونستان تشدید شد و مناسبات با اتحاد شوروی، حرارت بیشتر گرفت. بعد از یک سلسله تصمیمات مقدماتی، از آن جایی که سیاست خارجی افغانستان در عین بی طرفی، مستلزم بعضی تغییرات بود و لویه جرگه سابق در حدود ۲۰ سال قبل به ارتباط وقعات جنگ عمومی دوم، دایر شده بود، حکومت محمد داوود خان، سومین لویه جرگه این خاندان را در سال ۱۳۳۴ (۱۹۵۵م) دایر ساخت؛ قبل بر آن، ولسی جرگه افغانستان در باب پشتونستان، فیصله ذیل را صادر کرده بود:

«نمبر ۷۲ مورخ ۲۴ میزان ۱۳۲۸: ملت افغانستان به هیچ وجه علاقه های پشتونستان را که خلاف میل و اراده خود آن مردم، به پاکستان الحاق گردیده، جزء خاک پاکستان نمی دانند و آن را محکوم می کنند.» ۲۶ جولای ۱۹۴۹- همین شورا فیصله کرد که روز نهم سنبله به حیث روز پشتونستان، تجلیل شود.

بعداً لویه جرگه افغانستان در سال ۱۳۳۴ به منظور تأیید سیاست بی طرفی افغانستان و دادن اختیارات به حکومت پیرامون اتخاذ سیاست خارجی، تقویۀ اردو و قضیۀ پشتونستان، دایر شد و با تأیید سیاست بی طرفی عنعنوی افغانستان در مورد قضیۀ پشتونستان، تصویب ذیل را صادر کرد:

«به هیچ صورت علاقه های پشتونستان را بر خلاف میل و اراده ملت پشتونستان، جزء خاک پاکستان ندانسته و در این مورد، فیصله نمبر ۷۲ تاریخی ۲۳ میزان ۱۳۲۸ شورای ملی را که عبارت اند از: ملت افغانستان به هیچ وجه علاقه های پشتونستان را که خلاف میل و اراده خود آن مردم به پاکستان الحاق گردید، جزء خاک پاکستان نمی دانند و آن را محکوم می کنند، تأیید می کنند.» (سال ۱۳۳۴ هـ ش = معادل ۱۹۵۵ میلادی)

تقویۀ اردو در تصویب بالا، مستلزم خریداری اسلحه از اتحاد شوروی بود، بنابراین از زعمای شوروی، دعوت به عمل آمد و خروسچف و بولگانین به کابل آمدند. خروسچف در بیانیه خود در استیادیوم کابل از داعیه پشتونستان و موقف افغانستان، حمایت کرد. بعد از این، داعیه پشتونستان که قبل بر آن بین افغانستان و پاکستان موقف داشت، اکنون بین دو بلاک شرق و غرب، موقف گرفت. موافقت نامه ترانزیت اموال وارده و صادرۀ افغانستان از طریق اتحاد شوروی به قیمت مناسبتر از پاکستان، منعقد شد.

اسلحه فراوان شوروی، قسماً به نام امداد و قسماً به نرخ مساعد، خریداری و وارد شد. پسان ها

این شایعه تراوش کرد که شوروی، اسلحه کهنه جنگ عمومی دوم را بالای افغانستان فروخته است. تعداد زیاد محصلین در شقوق مختلف و خصوصاً صاحب منصبان افغان به منظور فراگرفتن استعمال اسلحه و تکتیک های حربی، به اتحاد شوروی، اعزام شدند. تجارت با شوروی، به شمول مبادله بارتیری، بسیار رونق گرفت. سرحدات شوروی به روی تاجران و توریستان افغان و سرحدات افغان، به روی مشاورین ملکی و نظامی شوروی، باز شدند. دول غرب، خصوصاً امریکا و انگلیس از نفوذ شوروی و کمونیزم در افغانستان و منطقه، به تشویش و هراس افتادند. رئیس جمهور ایزنهاور در سال اخیر حکومت محمد داوود خان، از کابل دیدن کرد و دولت افغانستان را به دور شدن از اتحاد شوروی و شمولیت در پکت دفاعی امریکا، تشویق کرد، اما پذیرفته نشد. پلان پنجساله اول و دوم در همین دوره تکمیل گردید. راه سالنگ تکمیل و شاهراه ها ترمیم شدند. معارف، توسعه یافته و بالای حقوق زن در جامعه، محافظه کارانه کار می شد. در مرکز افغانستان، بار اول، چادری از روی زن، برداشته شد و پوشیدن آن به شکل اختیاری در آمد. شخص محمد داوود خان، هیچ گاه با اعلیحضرت امان الله خان ندید، ولی دیدار پادشاه (ظاهر خان) در روم با اعلیحضرت امان الله خان در دوره صدارت و به موافقت او صورت گرفته بود. اگر چه دوره حکومت محمد داوود خان نیز یک دوره دیکتاتوری، مبتنی بر مراقبت شدید ضبط احوالات و پولیس بود، زندانی ساختن جنرال عبدالملک خان وزیر مالیه، به جرم کودتا، یک مثال این دیکتاتوری می باشد، روی هم رفته، چهره افغانستان در این دوره حکومت ده ساله، از لحاظ اجتماعی و اقتصادی، تغییر کرده بود؛ اما در مورد قضیه پشتونستان، هیچ نوع پیشرفتی، حاصل نشد، و باوجود تشویقات و کمک های مادی و معنوی حکومت افغانستان به مردم پشتون و بلوچ، و تائیدات سیاسی دولت شوروی، هیچ نوع قیامی به ضد پاکستان در داخل بلوچستان و پشتونستان از جانب مردم آن منطقه، صورت نگرفت. به نقل قول از دوستان من، مرحومین محمد حسن سایی و عبدالروف بی نوا، خان عبدالغفار خان گفته بود که «اگر امان الله خان، پادشاه می بود، با افغانستان یک جا می شدیم، اما با این سلطنت، قطعاً یک جا نمی شویم...»

قرار مسموع، خان عبدالغفار خان در یک اجتماع در داخل افغانستان، بیانیه می داد و در ضمن دیگر مسایل، گفته بود که پشتون های صوبه سرحد در هنگام قیام استقلال افغانستان با افغان ها، کمک و مساعدت کردند و همراه افغان ها، شانه دادند. یک ملای افغان، به جواب خان، گفته بود: «کاملاً درست می فرمائید و به همین ملحوظ، اعلیحضرت امان الله خان، لقب «فخر افغان» را به شما، اعطا کرده است. حالا ما افغان ها هم انتظار داریم که شما هم

قیام کنید تا ما هم همراه شما، شانه بدهیم...»

پاکستان، نفوذ شوروی را در افغانستان برای امنیت و موجودیت خود، خطرناک جلوه داده با این بهانه، ثروت بی شماری به قسم کمک از جهان غرب، خصوصاً آمریکا و انگلیس، حاصل کرد؛ به عبارت دیگر، افغانستان فقیر، از جیب خود، بالای پشتونستان، مصرف می کرد، اما پاکستان از مدرک صوبه سرحد، پیسه می ساخت؛ از جانب دیگر، متاسفانه ایدئولوژی کمونیزم در افغانستان، ریشه های قوی دوانده و حتی به سرحدات افغانستان و داخل پشتونستان و بلوچستان، نفوذ کرده بود. دنیای خارج، افغانستان را در جمله اعمار شوروی و پاکستان را سرحد دفاع از اتحاد شوروی، می شمردند.

پکت نظامی CENTO اعلامیه ای صادر و صوبه سرحد را جزء خاک پاکستان شناخت. اکثر کشور های اسلامی، به شمول ترکیه، عین موقف را رسماً اعلان کردند. جواهر لعل نهرو، صدراعظم فقید هندوستان، در یک اثر خود نوشته بود که اراضی افغانستان تا کوه هندوکش، جزء خاک هند برتانوی می باشد.

اختلاف نظر بین صدراعظم محمد داوود خان و پادشاه (محمد ظاهر خان) پیرامون طرز اداره مملکت، ایجاد شده و این درز وسعت اختیار کرد تا این که سردار محمد داوود خان، استعفی داد و بار اول بعد از ۳۷ سال، مقام صدارت به یک شخص غیر خاندانی (مرحوم داکتر محمد یوسف خان) سپرده شد. پادشاه از سیاست پشتونستان، بی زار شده بود و حکومت های به اصطلاح دوره دیموکراسی در صدد ترمیم این سیاست افتاده با پاکستان از نرمش کار گرفتند. قانون اساسی جدید افغانستان در سال ۱۹۶۴ تصویب و توشیح شد. در مدت ده سال بعد، پنج صدراعظم: داکتر یوسف خان، محمد هاشم میوندوال، نور احمد اعتمادی، داکتر محمد ظاهر و محمد موسی شفیق، روی کار آمدند و برای بهتر ساختن وضع اجتماعی- اقتصادی افغانستان، چندان کاری نتوانستند و رفتند. پادشاه، قانون احزاب را توشیح نکرد؛ لهذا احزاب غیر قانونی، تاسیس شدند و در بین اسلام گرایان و کمونیست ها، مبارزات شدید، حتی زد و خورد ها، صورت گرفتند. محمد داوود خان که به موجب یک ماده قانون اساسی، از فعالیت سیاسی، محروم شده بود و این هم یک خبط سیاسی پادشاه بود، در خفا برای تضعیف حکومت های وقت و هم تضعیف موسسه سلطنت، کار می کرد. داماد پادشاه، جنرال عبدالولی در امور حکومت مداخله و هم پسرعم موسفید خود، سردار محمد داوود خان را تحقیر و تعجیز می نمود. این جنرال بی کاره و پوپکی که در مدت دراز قدرت اش، هیچ خدمت قابل ذکری برای افغانستان، انجام نداده است، ولی بدبینی و مخالفت های شدید در بین اعضای خاندان ایجاد و ستون فقرات موسسه سلطنت را به

شکست مواجه ساخته بود. موصوف، نزد پادشاه، معتبر بود و به اصطلاح دهل خالی را می‌نواخت. او در مقام قوماندانی قوای مرکز، آن قدر مغرور بود که کلاه خود را بالای میز می‌گذاشت و می‌گفت: «همین کلاه من، اردو را اداره می‌کند...» منصبداران از زبان او روایت می‌کنند که می‌گفت: «هر کسی که می‌خواهد کودتا بکند، من، یک کندک عسکر برایش می‌دهم...» همان بود که چند نفر کودتاجی، او را در بستر خوابش، دستگیر ساختند. اشتباه بزرگ و قصور نابخشودنی پادشاه، این بود که برای خود، یک جانشین لایق سلطنت، تربیه نکرد. پسران او لدر، لولو، عیاش و بی‌کاره بار آمدند.

در سال‌های اخیر دوره سلطنت، یک چانس دیگر نیز به ارتباط موضوع پشتونستان برای افغانستان پیداشد، و آن، اولین جنگ نظامی بین هند و پاکستان بعد از مستقل شدن هر دو کشور بود. در سال ۱۹۷۱م که خانم ایندیرا گاندھی (دختر جواهر لال نهرو) صدراعظم هندوستان بود و در آن زمان، کشور بنگله دیش بعد از تقسیمات سال ۱۹۴۷ به خاطر مسلمان بودن مردم آن، به پاکستان تعلق گرفته بود و دولت پاکستان در آن وقت به نام پاکستان شرقی و غربی یاد می‌شد، از آن جایی که بین بنگله دیش و پاکستان غربی، دولت هندوستان حایل بود، ارتباطات و داد و گرفت‌ها بین دو قسمت پاکستان، همه از طریق بحر و هوا، صورت می‌گرفتند. اگر چه پاکستان یک اردوی صد هزار نفری در بنگله دیش داشت، اما هندوستان متوجه مشکلات ناشی از مسافه بین دو پاکستان شده، بالای بنگله دیش حمله کرد؛ آن هم در حالی که هر دو کشور هند و پاکستان، عضو ملل متحد و متعهد به منشور آن بودند. پاکستان، کمک رسانده نتوانست و اردوی آن، تسلیم شد. هندوستان، بنگله دیش را آزاد ساخت و به حیث یک کشور مستقل، به رسمیت شناخت. دلیل این که هندوستان، بنگله دیش را به قلمرو هند، الحاق نکرد، این بود که تناسب بین نفوس مسلمان و هندو در هندوستان، به نفع مسلمانان، برهم می‌خورد. در دوران این جنگ، دومین چانس برای افغانستان، میسر شده بود که قیام می‌کرد و حق خود را می‌گرفت؛ اما سلطنت و حکومت داکتر ظاهر به اصطلاح «فرگفتند» و دلیلی که از حلقه‌های بالا، شایع شد، این بود که «غیرت افغانی، ایجاب نمی‌کند هنگامی که پاکستان مسلمان با هندو در جنگ بود، بالای پاکستان، حمله می‌شد...» واضح بود در این وقت که افغانستان یک اردوی منظم و مجهز داشت، باز هم سلطنت از چوکی خود ترسید. واقعیت دیگر این بود که پشتون‌های صوبه سرحد، به طرفداری از پاکستان، با هندوستان جنگیدند و از جانب خود پشتون‌ها، هیچ نوع حرکت استقلال خواهی در دوران این جنگ، ظهور نکرد. کودتای محمد داوود خان (۱۹۷۳م) اگر چه رژیم شاهی را به جمهوری تغییر داد، ولی اکثر مردم افغانستان، داوود

خان را مثل پادشاه، می شناختند و طرز اداره او، شکل یک جمهوری شخصی را داشت که همه قدرت به دست رئیس جمهور بود. موازین دیموکراسی در این دوره، به مقایسه دوره سلطنت، تنزیل نمود. محمد داوود خان، کودتا را برای شخص خودش مجاز، ولی برای عبدالملک خان و میوندوال، خیانت می شمرد و با هر دو، بسیار ظالمانه رفتار کرد. شواهدی موجود اند که پرچمی ها در دوره حکومت محمد داوود خان از نفوذ عبدالملک خان و در دوره جمهوریت او، از نفوذ میوندوال، تشویش داشتند و سفیر شوروی، خبر هر دو کودتا را به محمد داوود خان، رسانده بود.

در دوره جمهوریت، پرچمی ها و ستمی ها، علناً برای به دست آوردن قدرت، مصروف بودند. به ارتباط ساختمان اجتماعی و ذهنیت عامه مردم افغانستان، این کودتا و هم رژیم جمهوری، بی وقت و بی سود بود.

رئیس جمهور محمد داوود خان با دولت پاکستان، مناسبات دوستانه نداشت و پاکستان به زعامت ذوالفقار علی بوتو برای تخریب دولت جمهوری افغانستان، به تبلیغات و هم اقدامات عملی، مصروف بود؛ معهداً داعیه پشتونستان در دوره جمهوری، به مراتب سست تر از دوره صدارت او، تعقیب می شد. رئیس جمهور از نفوذ کمونیزم و گروه های طرفدار شوروی، به هراس آینده در صدد چاره جویی بر آمده بود و می خواست در قدم اول، مناسبات خود با پاکستان را بهبود بخشد و بوتو نیز به علل مختلف، طرفدار ترمیم مناسبات خود با افغانستان بود. داکتر حسن شریقی، یارو یاور درجه اول سردار محمد داوود و معاون او، و بعداً صدراعظم افغانستان در دوره داکتر نجیب الله، در کتاب خاطرات خود (تاسیس و تخریب اولین جمهوری افغانستان) رویداد اولین بازدید آقای بوتو، صدر اعظم وقت پاکستان را از کابل، چنین یادداشت کرده است:

«به تاریخ ۹ عقرب ۱۳۵۴، بوتو، صدراعظم پاکستان در یک مصاحبه مطبوعاتی، خلاف توقع گفت: او با رئیس جمهور داوود به خاطر مذاکره، آماده است به کابل سفر کند. بعد از این خبر، از شدت تبلیغات تخریبی پاکستان به ضد جمهوری افغانستان، روز به روز، کاسته شده می رفت؛ بنابراین در جوزای ۱۳۵۵، محمد داوود هدایت داد که از بوتو، دعوت به عمل آید. او به عجله دعوت را پذیرفت و به ۱۷ سرطان ۱۳۵۵ برای سه روز، به کابل آمد. در مذاکرات محمد داوود با بوتو، نویسنده به حیث معاون محمد داوود (وحید عبدالله و صمد غوث) اشتراک داشتند. بعد از تعارفات دوستانه، نکات اساسی و عمده گفتگوها، عبارت بودند از:

محمد داوود به بوتو گفت که او از صمیم قلب آرزو دارد آن دعوی که از مدت مدیدی

میان دو کشور مسلمان، ایجاد ناراحتی کرده، به یک حل قابل قبول بیانجامد، تا از حالت برهم و درهم میان دو کشور و نتایج زیانبار آن، جلوگیری به عمل آید. اوشان فرمودند: برخلاف تبلیغات و تصورات پاکستان، افغان‌ها برای برپادی پاکستان، هرگز نه اراده داشتند و نه هم دارند. متأسفانه زمامداران پاکستان، هیچ‌گاه نخواستند که ادعای افغانستان در بارهٔ پشتون‌ها و بلوچ‌ها را بدانند و آن را بدون تفکر، علیه پاکستان گفته، رد می‌کردند.

محمد داوود گفتند برای رها کردن این روش تنگ‌نظرانه، تهور فکری جدیدی لازم بود که خوشبختانه صاحب نظری مانند شما، بالاخره به دان دست یافتند. محمد داوود توضیح دادند که افغانستان نمی‌تواند در کمک به پشتون‌ها و در شناختن حقوق آن‌ها، بی‌تفاوت باشد و برای مردم افغانستان، واپسگرایی از خواسته آن‌ها، کاری ساده نیست.

محمد داوود گفتند: آن‌چه به بلوچ‌ها می‌رود، احساسات نیک همسایه‌گی را مخدوش می‌سازد (در آن روزها، جنگ بلوچ‌ها با پاکستان، هنوز پایان نیافته بود) و می‌خواهیم که پاکستان جنگ با آن‌ها را متوقف و رهبران پشتون‌ها و بلوچ‌ها را رها کرده و بدین صورت، راه اعادهٔ حقوق آن‌ها را هموار سازند.

محمد داوود گفتند: مقامات پاکستان با زیر پا کردن حقوق پشتون‌ها و بلوچ‌ها می‌خواهد از ویرانی پاکستان، جلوگیری نماید، ولی این روش، نتیجه‌ای به بار خواهد آورد که پاکستان، آن را نمی‌خواهد. (اشاره‌ای بود از روش پاکستان در بنگال، که سبب تجزیهٔ پاکستان گردید)

محمد داوود گفت: مصالحه میان پشتون‌ها و بلوچ‌ها و حکومت پاکستان، ضروری است و این به سود همهٔ جوانب ذیدخل است.

مقابلاً صدراعظم پاکستان گفتند: حکومت پاکستان، علاقه‌مندی برحق افغانستان را در مورد حسن نیت به پشتون‌های ساکن پاکستان و حفظ حقوق آن‌ها را می‌پذیرد.

بوتو تبسم کنان اضافه نمود: ما می‌خواهیم افغان‌ها در راه بهبود همهٔ مردم پاکستان، علاقه داشته باشند؛ نه فقط در مورد پشتون‌ها.

محمد داوود بلادرننگ گفت: اجازه بدهید اول غم خود را بخوریم، باز غم همسایه‌ها را. بوتو گفت: خوشحالیم که افغانستان هر نوع کنار آمدن حکومت ما را با پشتون‌ها و بلوچ‌ها، می‌پذیرند.

محمد داوود گفت: آن مصالحه‌ای که در محیط آزاد صورت گرفته و پشتون‌ها و بلوچ‌ها، آشکارا پذیرند.

بوتو گفت: کاملاً فرموده شما را تأیید می‌کنم و باید به پشتون‌ها، اجازه داده شود که سرزمین خود را «پشتونستان» بنامند.

محمد داوود بدون تامل گفت که: این، کار خود پشتون‌هاست که برای وطن خود، چه نامی را انتخاب می‌کنند.

در پایان جلسه، اظهار امیدواری گردید تا مذاکرات به سطح رهبری، جهت حل اختلاف میان دو کشور، وقتاً فوقتاً، دایر گردد.

در رونوشت مذاکرات بالا، ملاحظه می‌فرمایید که سردار محمد داوود خان، رئیس جمهور افغانستان که بانی داعیه پشتونستان، شناخته‌شده، در اولین ملاقات خود با بوتو، پیوسته و به تکرار «از کمک به پشتون‌ها و شناختن حقوق آن‌ها» و «اعاده حقوق آن‌ها» و «زیرپا کردن حقوق پشتون‌ها و بلوچ‌ها توسط پاکستان» و «مصالحه میان پشتون‌ها و بلوچ‌ها و حکومت پاکستان» سخن می‌راند؛ نه از الحاق پشتونستان به افغانستان. علاوه‌بر بوتو خودش نام پشتونستان را برای سرزمین پشتون‌ها، پیشنهاد کرده است.

هنگامی که رئیس جمهور محمد داوود خان به دعوت بوتو، به پاکستان رفت، در زینه، تفاهم بیشتری صورت گرفت و بعد از آن تا آخر جمهوری محمد داوود خان، نام پشتونستان، حتی داعیه خود ارادیت برای آن، از نشرات دولت افغانستان، به کلی زایل گردید. مرحوم عبدالصمد غوث، باری در امریکا به من گفت: «بوتو که بنگله دیش را باخته بود، از تجزیه دوم پاکستان، هراس داشت. اگر بوتو باقی می‌ماند، این موضوع حل می‌شد. پنجابی‌ها شاید به همین ملحوظ، کودتا کردند و بوتو را کشتند...».

سردار محمد داوود در یک ملاقات در مسکو، به دفاع از بی‌طرفی و استقلال افغانستان، با برژنف، پرخاش کرد، اما به اصطلاح «چانه اش خالی بود» و خلقی‌ها که قبلاً در اردو نفوذ کرده بودند، ضمن یک کودتای بسیار خونین، جمهوری را به جمهوری کمونیستی تبدیل کردند. مرحوم صمد غوث در کتاب خود، موجبات سقوط جمهوری محمد داوود خان را توضیح کرده است.

در دوره زعامت صبغت‌الله مجددی و ربانی خوجه‌ئین، یعنی زعمای تنظیم‌های دست‌نشانده پاکستان، نامی از پشتونستان گرفته نشد؛ برخلاف، پاکستان توسط این زعماء، افغانستان را مستعمره خود ساخته بود؛ اما بزرگ کارمل، این داعیه را، شاید با اشاره ولی نعمت شوروی، تجدید کرد و در دوره داکتر نجیب‌الله که عرفاً پشتونی از ولایت جنوبی بود، در بین افغانستان و پاکستان، جنگ‌ها صورت گرفت و داعیه پشتونستان نیز تشدید بیشتر یافت.

در دوره حکومت حامد کرزی، داعیه پشتونستان، بلند نشد. قوای خارجی که برای مقاصد استراتژیک خود، افغانستان را تحت اشغال در آوردند، بیشتر به پاکستان، سمپاتی دارند تا به افغانستان.

جنگ ده ساله حکومت کرزی با قوم پشتون، به نام تروریزم طالبان، پشتون ها را از حکومت افغانستان، شاکي و دلسرد ساخته و علايق پشتون های افغان و صوبه سرحد و بلوچ را به نحوی نزدیک ساخته که خواب دیرین پاکستان برای یکجا ساختن پشتون های هر دو طرف خط دیورند را نزدیک به تحقق ساخته است؛ ولی انکشاف سیاسی و نظامی دو سال اخیر که پاکستان به امریکا اجازه داد تا قبایل را تحت بمبارد مان قرار دهد، و به خاطر این بمبارد مان، امنیت منطقه صوبه سرحد، بر هم خورده است، پشتون های صوبه سرحد، آن قدر از این بمبارد مان و کشتار، از پاکستان، منزجر شده اند که اگر جنگ دیگری بین پاکستان و هند، واقع شود، قوم پشتون، این بار مانند جنگ اول، از پاکستان، دفاع نخواهند کرد.

یک مقاله در اوایل ماه دسامبر ۲۰۱۰م در لاس انجلس تایمز مشعر است که دولت امریکا از دولت پاکستان، اجازه بمبارد مان کویته را به خاطر موجودیت «شورای کویته و ملا محمد عمر در آن جا»، خواسته است، اما دولت پاکستان، تقاضای امریکا را رد و گفته است که پاکستان، ایالت بلوچستان را جزء لایتنجری خود می شمارد، و دلیل این که اجازه بمبارد مان را به وزیرستان داده، این است که آن منطقه، اتونومی (آزادی داخلی) دارد؛ یعنی پاکستان از طریق فشار های نظامی امریکا، می خواهد اتونومی وزیرستان را سلب و آن را نیز جزء لایتنجری خود گرداند.

در امریکا، این بار دوم است که از طریق موسسات تحقیقاتی (Think Tank) نقشه هایی متضمن تجزیه افغانستان و تاسیس یک مملکت، مشتمل بر هر دو طرف قبایل پشتون، چاپ و نشر می شوند. اگر جنگ دیگری بین پاکستان و هندوستان، در بگیرد، که من، آن را پیش بینی می کنم، و لو زنده نباشم، چانس سومی ست برای پشتون های صوبه سرحد و افغانستان، تا چین محافظه کاری را دور انداخته، با قبول قربانی ها، سرنوشت این منطقه را برای اولین و آخرین بار، تعیین کنند.

نظرات افغان ها پیرامون قضیه پشتونستان

افغان ها در برابر اشغال انگلیس و روس، موقف ملی و متحد گرفته، کافه ملت به جهاد برخاستند و دشمن قوی و متجاوز را شکست دادند. در مورد اشغال کنونی افغانستان توسط امریکا و متحدین اش، افغان ها متفوق بوده، برخی این اشغال را نامیمون و برخی دیگر، میمون می خوانند. علت هر دو طرز تفکر، به منافع اقوام، وابسته است؛ نه به منافع ملی. در مورد قضیه پشتونستان، خوشبختانه همه افغان ها، خط دیورند و قرارداد دیورند را تحمیلی و غیر قانونی می شمارند، ولی پیرامون فیصله این داعیه، به سویه انفرادی، توافق نظر بین افغان ها، وجود ندارد. یک عده افغان ها، الحاق دوباره خاک های از دست رفته را به افغانستان، و عده دیگر، حق خود ارادیت را برای پشتون های صوبه سرحد و گروه سوم، یک نوع توافق سیاسی بین افغانستان و پاکستان را از طریق به دست آوردن حق ترانزیت دائمی و یک بندر تجارتي در بحر هند، خواستار می باشند. گروه دیگر، عمدتاً متشکل از ستمی گرایان و پیروان احمد شاه مسعود پنجشیری و شورای نظار، قطعاً طرفدار داعیه پشتونستان و خصوصاً داعیه الحاق، نمی باشند؛ زیرا از کثرت نفوس پشتون ها در افغانستان، هراس دارند. به ملاحظه حق آزادی فکر و بیان، نظرات افغان ها را ذیلاً گزارش می دهیم:

چند نفر از برادران ساکن امریکا، آقایان محمد صدیق متین، داکتر رحمت ربی زیرک یار، داکتر عبدالغفار اشرف مجددی و محمد عیسی توخی در یک پروگرام تلویزیون آریانا-افغانستان (ملکیت آقای نیل مسکین یار) در اواخر ماه نوامبر ۲۰۱۰، موضوع «جرگه دیورند» را با نظریات خودشان، بیانگر الحاق دوباره خاک های از دست رفته افغانستان، مطرح ساختند و یک عده افغان ها به شمول هاشمیان در زمینه، اظهار نظر کردند. یک نفر افغان به نام داکتر فرید یونس که در تلویزیون «نور»، ملکیت انجنیر احسان الله بیات در شمال کلفورنیا، یک پروگرام دو ساعته مجانی دارد، در مقابل «جرگه دیورند» و قوم پشتون، موقف تبعیضی گرفته، خط دیورند را «یک Joke = مزاح» خوانده و در مورد قوم پشتون، گفت که: «قوم پشتون، اکثریت نبوده، بل که یک اقلیت ۳۳ فیصد می باشد» و به شیوه ناپسند تبعیضی، با اصرار و عصبانیت، اضافه کرد که «ما، دیگر نمی گذاریم که پشتون ها، اکثریت باشند...» (ثبت صحبت شان، نزد من، وجود دارد)

دکتر هاشمیان، به تاریخ ۱۲ دسامبر در یک صحبت دو ساعته تلویزیونی «پیام افغان»، آقای داکتر فرید یونس را ملتفت اشتباهاتش ساخته و هم سوابق تاریخی «خط دیورند» را تشریح نمود و موقف رسمی دولت و ملت افغانستان را به اساس تصاویر و ولسی جرگه و لویه

جرگه افغانستان در سال ۱۳۳۴، خاطر نشان ساخت که ملت افغان، خواستار حق تعیین سرنوشت، یعنی خود ارادیت برای پشتون های صوبهء سرحد، می باشد؛ آن هم اگر خود آن ها، خواستار این حق باشند.

آقای عمر خطاب، مالک تلویزیون «پیام افغان» به روز دوشنبه ۱۳ دسامبر ۲۰۱۰، نظرات خود را به قسم یک عکس العمل در برابر صحبت روز قبل دکتور هاشمیان، چنین بیان داشت: «ما، پشتونستان نمی خواهیم! چرا خاک خود را به پشتون ها بدهیم؟ ما خاک خود را دوباره می خواهیم تا بافغانستان، الحاق شود...» (ثبت این صحبت، نزد من، موجود است). یک عده افغان ها نیز از موقف آقای خطاب، حمایت کردند.

هر انسانی در مسایل سیاسی و اجتماعی، به مرور زمان، مستحق تجدید نظر در موقف خود می باشد. نزد من، کست یک صحبت رادیویی و یک CD صحبت تلویزیونی آقای عمر خطاب، موجود است که از داعیه پشتونستان به اساس تعیین حق سرنوشت و حق خود ارادیت برای پشتون های صوبهء سرحد، پشتیبانی کرده است. به هر حال، نظر آقای خطاب و نظریات آقای صدیق متین و دوستان اش، یکسان اند؛ یعنی هر دو جانب، طرفدار الحاق خاک های از دست رفتهء مشتمل در قرارداد دیورند، به افغانستان می باشند.

پیرامون موقف فوق الذکر برادران محترم، نکته قابل تذکر، این است که به اساس تصاویر رسمی ارگان های ممثل ملت افغانستان- تصویب ولسی جرگهء سال ۱۳۳۴ هـ ش و تصویب لویه جرگهء سال ۱۳۴۰ هـ ش- ملت افغانستان از الحاق اراضی از دست رفتهء شامل در قرارداد دیورند منصرف، ولی حق تعیین سرنوشت را برای پشتون های صوبهء سرحد تصویب و اعلان نموده است؛ لهذا از لحاظ رسمیات، تقاضای الحاق اراضی از دست رفته از یک طرف، مستلزم همه پرسی از ملت افغان و از جانب دیگر، مستلزم همه پرسی از پشتون های صوبهء سرحد می باشد. از نگاه قانون، افغان های مهاجر نمی توانند خلاف فیصلهء ملت خود، موقف بگیرند؛ زیرا واجد یک شخصیت حقوقی نمی باشند، و بدون سهم گیری حکومت ملی و قانونی افغانستان، نمی توانند این داعیه را به جایی برسانند؛ معهدا از تصاویر سابق، مدت پنجاه سال گذشته و نسل نو و ایجابات نو، به وجود آمده که حقوق- دانان افغان باید بالای داعیهء جدید، روشنی اندازند.

نظر مرحوم استاد محمد عزیز «نعیم»:

مرحوم استاد محمد عزیز نعیم، شخصیت صاحب نظر افغان و تحصیل کرده پوهنتون آکسفورد در رشتهء علوم سیاسی، سابق استاد پوهنشی حقوق پوهنتون کابل، از لندن، یک

سلسله مقالاتی پیرامون «قرارداد دیورند» برای نشر به جریدهٔ مجاهد ولس، فرستاده بودند. یک قسمت نظرشان در این مورد، از شمارهٔ ۲۲۷ جریدهٔ مجاهد ولس منطبعهٔ پشاور، تاریخ ماه اسد ۱۳۷۵هـ.ش - جولای ۱۹۹۶، صفحهٔ دوم، ذیلاً اقتباس می‌شود. (باتشکر از مساعدت جناب آقای عبدالعزیز فروغ که از آرشیف‌شان، گرفته شده است):

«در معاهدهٔ دیورند به اساس مادهٔ سوم، علاقه‌های باجور، صوت و چترال، به شمول منطقهٔ آرمای از پیکر افغانستان، مجزا گردید. به ارتباط موضوع چمن، در مادهٔ پنجم گفته شده که امیر منبعل در برابر ساختمان قشلهٔ عسکری در آن جا، موانع ایجاد نمی‌کند؛ ولی باوجود این فشارها، امیر عبدالرحمن خان در مادهٔ چهارم قبولاند که خط دیورند بعد از علامه - گذاری توسط کمیسیون مشترک طرفین، قابل اعتبار است. به استثنای چند مورد محدود، با این که انگلیس‌ها یک جانبه مرز را علامه گذاری نمودند، امیر عبدالرحمن خان به کمیسیون افغانی، اجازهٔ علامه گذاری نداد. به اساس همین ماده، با این که مشروعیت آن معاهده از هر نگاه، سوال برانگیز است، خط دیورند، اعتبار قانونی ندارد، و این، خود تدبیر و دور اندیشی امیر عبدالرحمن را بیانگر می‌باشد. فراموش نباید کرد که خط دیورند، خط فاصل سرحد افغانستان و هند برتانوی نبوده، بل که حدود ساحات متصرفهٔ هند برتانوی را از قلمرو امیر افغانستان، معین کرده است؛ برعلاوه، معاهدهٔ مذکور با دولت افغانستان، عقد نگردیده، بل که با شخص امیر، امضاء شده بود که شخصی می‌باشد. از همین سبب، بعد از وفات امیر عبدالرحمن خان، حکومت هند برتانوی، خواهان تجدید معاهده گردید....»

تبصره: به اساس اطلاعات مورخین افغان، قرارداد دیورند را متخصصین نظامی انگلیس، ترتیب کرده بودند؛ نه امیر عبدالرحمن خان. در مادهٔ پنجم قرارداد، امیر عبدالرحمن خان، نه تنها موجودیت پایگاه نظامی انگلیس را در منطقهٔ چمن پذیرفته، بل که حق آبهٔ زر خرید خود را نیز به انگلیس واگذار شده است. آیا امیر نمی‌توانست در بدل این دو گذشت مهم، تقاضای یک بندر بحری را از راه کویته به بندر کراچی برای افغانستان می‌کرد؟ در مادهٔ چارم قرارداد، ما چیزی نمی‌بینیم که امیر قبولانده باشد، بل که دست انگلیس بالا - ست؛ زیرا نقشهٔ ضمیمهٔ قرارداد را انگلیس‌ها کشیده و مطابقت با آن نقشه را در این ماده، تاکید کرده اند.

استاد عزیز نعیم خود می‌فرمایند که انگلیس‌ها «یک جانبه، مرز را علامه گذاری نمودند»؛ پس اجازهٔ امیر که نماینده گان افغان، مرز را علامه گذاری کنند یا نکنند، واجد اهمیت نمی‌باشد؛ چون که انگلیس به میل خود، علامه گذاری کرد و هم آن را تحمیل نمود؛ از جانب دیگر، من در تواریخ غبار و فرهنگ، چیزی نیافتم که گویا امیر به کمیسیون افغانی، اجازهٔ

علامه گذاری نداد. برعکس شواهدی از سهم گیری سپه سالار غلام حیدر خان چرخى در علامه گذاری سرحد منطقه چترال در تاریخ موجود است.

این نکته استدلالات مرحوم استاد عزیز نعیم که «خط دیورند، خط فاصل سرحد افغانستان و هند برتانوی نبوده، بل که حدود ساحات متصرفه هند برتانوی را از قلمرو امیر افغانستان، معین کرده است، درست است. واقعیت همین طور بود که خط سرحدی قبل از این که شامل قرارداد سال ۱۸۹۳م شود، حدود ساحات قلمرو تحت نفوذ امیر افغانستان را معین می ساخت، اما بعد از قرارداد دیورند در ۱۸۹۳م، ساحات مذکور به «خط دیورند»، شهرت یافت و حکومت هند برتانوی، آن را به حیث سرحد قبول شده بین هندوستان و امیر عبدالرحمن (افغانستان) خواندند.

این که استاد مرحوم می فرمایند «معاهده دیورند با دولت افغانستان، عقدنگردیده، بل که با شخص امیر، امضاء شده بود که شخصی می باشد»، کاملاً درست است. امیر، همانند خواجه حافظ شیرازی، «سمرقند و بخارا را به خال هندوی» انگلیس بخشیده است. نماینده گان ملت افغان در این بخشش، سهم نداشتند و حاضر نبودند. این، یگانه نکته قانونی ایست که ملت افغان بالای آن اتکاء می توانست؛ اما بسیار متأسفانه، پسر امیر و نواسه امیر عبدالرحمن، هر دو، قرارداد شخصی پدر و نیکه خود را به حیث قرارداد قبول شده ملت پذیرفتند و آن یگانه استناد ملت افغان، اکنون در شاخ آهو، بند شده است.

نظر آقای انجنیر فضل احمد «افغان»:

انجنیر صاحب افغان، مقاله ای تحت عنوان «خط سیاه دیورند»، ارسال و نوشت اند که: «جر و بحث های داغ را از طریق کامپیوتر در پروگرام های و زین تلویزیون پیام افغان شنیدم و هر یک از تحلیل گران گرانقدر و شنونده گان نهایت عزیز، دیدگاه خود را بیان داشتند و بر موضوعات بسیار حساس تماس گرفتند، اما جوابی که قناعت این عاجز را فراهم کرده باشد نشنیدم؛ یعنی به اصل موضوع که چرا میعاد اصل معاهده خط سیاه تحمیلی دیورند را بعضی ها صد سال می گویند و بعضی ها آن را رد می کنند و یا مفهوم اصلی خط دیورند که در زمان امیر عبدالرحمن خان در ۱۸۹۳م بر امیر و ملت افغان، تحمیل شده، چیست؟ و چرا ۱۹۹۳م را ختم معاهده می دانند؟ و یا چرا مناطق اشغال شده را ملکیت افغانستان می دانیم؟ تماسی گرفته نشد.

در این فرصتی که هموطنان عزیز با علاقه مندی می خواهند در مورد، نظریات خود را ابراز و یا از دیگران بشنوند، من نیز وظیفه خود می دانم تا عرایض شخصی خود را به حضور هموطنان عزیز، ابراز کنم و آن این است که:

۱) معاهده خط دیورند، حق مالکیت انگلیس را بر مناطق اشغال شده، تثبیت نمی کند؛ بل که خط فاصل بین دو طرف معامله برای تجاوز بر یکدیگر است.

۲) ساحه جدا شده، حیثیت اجاره را در مقابل تادیه ۱۸ لک کلدار، در هر سال دارد؛ نه خرید مناطق اشغال شده.

۳) به اساس قوانین وضع شده انگلیس در هند، قراردادها و معاهدات، ضرورت به تعیین اعتبار معاهده نبود، یعنی هر اجاره دار و یا کرایه نشین در مقابل مبلغ تعیین شده مالک جایداد، حق مالکیت بر ملک خود را برای صد سال از دست می داد و حتی محاکم عدلی می توانستند در مورد، اقدامی کنند؛ مگر آن که اجاره دار و یا کرایه نشین، مبلغ تعیین شده اجاره و یا کرایه را نمی پرداخت و یا به خواست خود، آن را ترک می گفت و حتی مالک، حق ازدیاد اجاره و یا کرایه را نداشت؛ و لو اگر نظر به شرایط وقت، اجاره و یا کرایه، بلند هم می رفت.

۴) به خاطر دارم وقتی دپلمات های مقیم هند، الی ۲۳ سال قبل از این قانون غیر عادلانه، استفاده و نماینده گی های سیاسی و تجارتي منزل را برای کارکنان خود، به کرایه می گرفتند، با تبدیل شدن یک عضو، فوری به عضو جدید و بدون تزیاد کرایه، تسلیم داده می شد. انگلیس ها چنین معاملات اجاره را با شهزاده نشینان هندوستان و همچنان با هندی های اصلی امریکا و کانادا نیز کرده اند که در هند، پس از ترک انگلیس ها، معاهدات تعیین شده شهزاده نشینان، درهم ریخت و نیز در امریکا و کانادا، هندی های شان با اقامه دعوا، با ختم صد سال، ملکیت های خود را صاحب می شوند.

۵) با ذکر مطالب فوق، به این نتیجه می رسیم که: چون معاهده دیورند در مقابل مبلغ ۱۸ لک کلدار در هر سال بود، لهذا با قطع مبلغ متذکره، معاهده نیز از تاریخ قطع مبلغ متذکره، اعتبار ندارد؛ چون انگلیس ها خود منطقه را قبل از صد سال، ترک گفته اند؛ لهذا حق ملکیت به مالک اصلی آن که افغانستان است، تعلق می گیرد.

۶) چون خط دیورند یک خط فاصل برای تجاوز افغان و انگلیس بر یکدیگر بود و با اخراج انگلیس، موضوع تجاوز، به طرف معامله که انگلیس بود، رفع گردید، لهذا معاهده از تاریخ اخراج انگلیس ها از هندوستان، به کلی اعتبار ندارد و باز هم ساحات اشغال شده به مالک اصلی آن که افغانستان است، تعلق می گیرند؛ نه به پاکستان.

۷) در اخیر باتوضیحات فوق، به تاکید عرض می کنم که تمام مناطق اشغال شده افغانستان در ماورای خط سیاه و تحمیلی دیورند، به دلایل فوق، مربوط به افغانستان اند؛ حال حق تصمیم نهایی مربوط به ملت نجیب افغان، خواهران و برادران پشتون و بلوچ که در

ماورای خط دیورند قرار دارند، می باشد؛ نه از من و برادر یا خواهر دیگری. موضوع باید بسیار عاقلانه و با درک شرایط وقت معاهده و شرایط امروزی در افغانستان، منطقه و جهان با تقاهم در یک کنفرانس بین المللی، به شمول نماینده گان واقعی ملت افغانستان و برادران و خواهران پشتون و بلوچ ماورای خط دیورند، تصمیم گرفته شود. و من الله التوفیق.»
نامه و نظریات فوق را آقای نیل مسکین یار در تلویزیون خود خواند و آن را کاملاً تأیید کرد که به حیث یک افغان شامل در میدیا، حق مسلم اوست.

ما، نظرات افغان ها را محترم و معتنم شمرده، عیناً نشر کردیم تا از مجموع آن، یک راه حل قابل تطبیق، به دست آید. در نظرات دوست محترم ما، انجنیر صاحب فضل احمد افغان، خلا های حقوقی، وجود دارند که ذیلاً مطرح می شوند:

مقصد ما از طرح این موضوعات، انتقاد نیست! بل که سعی ست برای دست یافتن به یک راه حل برای یک معضله تاریخی افغانستان که نسل های افغان را پی هم، مصروف نگه داشته است.

دوست محترم من انجنیر فضل احمد افغان، «نظر شخصی» خود را در زمینه، اظهار نموده و من هم نظر شخصی خود را در مقابل آن، قرار می دهم:

۱) به نظر انجنیر صاحب، «معاهده دیورند، حق مالکیت انگلیس را بر مناطق اشغال شده، تثبیت نمی کند، بل که حد فاصل بین دو طرف معامله برای «عدم» تجاوز بر یکدیگر است؛» اما ماده اول قرارداد می گوید: «هر دو جانب، آرزومند حل این سوالات از طریق تفاهم دوستانه و تثبیت حدود قلمرو تحت نفوذ خود ها می باشند...»؛ یعنی هدف این معاهده از جانب انگلیس، «تثبیت حدود قلمرو تحت نفوذ» یک دیگر می باشد و آن را بالای امیر عبدالرحمن خان به همین عنوان، قبولانده است.

۲) به نظر انجنیر صاحب، «ساحه جدا شده، حیثیت اجاره را در مقابل تادیه ۱۸ لک کلدار در هر سال دارد؛ نه خرید مناطق اشغال شده»؛ اما در قرارداد دیورند، ذهنیت خرید و فروش یا اجاره، قطعاً وجود نداشته، بل که در مواد این قرارداد از «تعیین سرحدات» و «خط سرحدی»، سخن رفته است. البته انجنیر صاحب به حیث یک افغان وطن دوست و ملی گرا، حق دارد این قرارداد را اجاره در مقابل معاش مستمری سالانه، تعبیر کند، ولی ای کاش پسر عبدالرحمن خان، امیر حبیب الله خان و نواسه اش، اعلیحضرت امان الله خان که هر دو صلاحیت حقوقی و قانونی لغو این قرارداد را «به نام اجاره تکمیل شده» داشتند، می کردند؛ ولی آن دو صلاحیتدار، این معاهده را به نام «تعیین سرحدات»، قبول کرده اند.

۳) مواد ۳ و ۴ مقاله انجنیر صاحب افغان از عنعنه صد سال در خرید و اجاره مکانات

در متصرفات برتانیه، صحبت می کند، و در مقدمه مقاله نیز به میعاد صد سال این قرارداد، اشاره شده است. به عرض می رسانم که در هفت ماده قرارداد دیورند، ذکر میعاد، قطعاً وجود ندارد. عنعنۀ صد سال در خرید یا اجاره مکانات (منازل، سفارت خانه ها و دوایر تجارتي) یک مقاوله بین المللی است که دولت ها به اساس «رویه بالمثل»، آن را رعایت می کنند و این عنعنۀ، نه تنها در دو مینیون های برتانیه، بل که در سایدول، رایج بود و رعایت می شود؛ مثلاً سفارت خانه های انگلیس، امریکا و فرانسه در کابل برای میعاد صد سال، اجاره شده و در مقابل به سفارت خانه های افغانستان در کشور های مذکور، عین اجاره صد ساله، اعتبار دارد؛ در ختم صد سال، مقاولات اجاره از هر دو طرف برای صد سال دیگر، تمدید می شوند. اجاره صد ساله سفارت انگلیس در جوار باغ بالا تکمیل و بار دیگر، تمدید شده است.

۵) انجنیر صاحب می فرمایند که «چون معاهده دیورند در مقابل مبلغ ۱۸ لک کلداری در هر سال بود، لهذا باقطع مبلغ متذکره، معاهده نیز از تاریخ قطع مبلغ متذکره، اعتبار ندارد...» نمی دانم چرا انجنیر صاحب فراموش کرده که همان مبلغ ۱۸ لک کلداری سالانه در مدت ۲۰ سال سلطنت امیر حبیب الله خان هم دوام داشت و فقط در قرارداد ۱۹۱۹م راولپندی، انگلیس از دوام آن امتناع ورزید و متأسفانه بار دیگر در قرارداد راولپندی، خط سرحدی به اساس معاهده دیورند، پذیرفته شد.

۷) انجنیر صاحب در ماده هفتم مقاله خود می فرمایند که «حال حق تصمیم نهایی مربوط به ملت نجیب افغان، خواهران و برادران پشتون و بلوچ که در ماورای خط دیورند قرار دارند، می باشد...» با این نظر، کاملاً موافقم، و این نظر مستلزم یک همه پرسی جدید می باشد؛ زیرا در افغانستان و پشتونستان، یک نسل نو، به وجود آمده و باید نظر نسل نو، شنیده شود.

نظر دکاتور محمد «حیدر»:

جناب دکاتور محمد حیدر خان که مدتی هم در دوره جمهوریت محمد داوود خان، رئیس پوهنتون کابل بود، و اکنون به حیث مهاجر در کالفرنیا سکونت دارد، در این اواخر، کتابی تحت عنوان «مجموعه مقالات زمان جهاد مقدس مردم افغانستان و بعد از آن - از ۱۹۸۵ تا ۲۰۰۶» تألیف کرده؛ مقالات او کاملاً بیانگر نظریات شخصی خودش می باشد. در یک مقاله، تحت عنوان «خط بطلان بر خط دیورند»، چنین می نگارد:

«بنده را همیشه عقیده بر این بوده است که اگر افغانستان در گذشته، یعنی قرن نزده، سرحدات طبیعی خود را حفظ کرده می توانست و سرحدات جنوبی کشور ما تا بحر هند،

محفوظ می ماند، بدبختی های بزرگی که خصوصاً از نیمه قرن بیستم، نصیب ملک ما گردید، به وقوع نمی پیوستند؛ یعنی اگر ما به بحر آزاد، دسترسی می داشتیم، اقتصاد و سیاست خارجی افغانستان محاط به خشکه در قرن بیستم در گرو بیگانه گان (شوروی و پاکستان) نمی بود، به یقین که امنیت و استقلال وطن ما در این سه - چهار دهه اخیر، بر هم نمی خورد، بدبختی های حال حاضر، نتیجه محاط به خشکه بودن وطن ماست.

یکصد و دوازده سال قبل، امیر عبدالرحم خان، «معاهده دیورند» را با انگلستان امضاء و افغانستان محاط به خشکه بودن را به میراث گذاشت. قراری که مورخین می گویند، از طرف افغانستان در چه گونه گی معاهده و تعیین سرحدات، کدام پافشاری جدی، به عمل نیامد، و این چنین، یکی از بی منطقی ترین و غیر طبیعی ترین سرحدات، به میان آمدند (قسمی که در زنده گی نامه امیر عبدالرحمن آمده است، که اگر آن اثر واقعاً از او بوده باشد). امیر به اصطلاح آهنین، از اهمیت بندر بحری برای افغانستان، آگاه بود، پس در این صورت، آیا او نمی توانست که در این مامول، قدری پافشاری کند و قسمتی از بلوچستان را تقاضا تا به بحر آزاد، راه پیدا می شد و بر علاوه، سایر مناطق سرحدی افغانستان را طوری خط کشی می کردند که از لحاظ اداره و وضع قبایل مربوطه، معقول تر می بود. در مذاکرات مربوط معاهده دیورند در بدل حُسن نیتی که امیر در باره خروج عساکر متجاوز از خود، نشان داده بود، می بایست استفاده می شد؛ زیرا در شروع، امیر دست بالا داشت؛ اردوی متجاوز، معروض به خطر تباهی مطلق بود. به کمک امیر و چند ملای رشوه خور، بیست هزار عسکر متجاوز، به سر کرده گی جنرال رابرت معروف به «رایت کل»، نه تنها از کابل، جان به سلامت بردند، بلکه با عسکر مجهز خود، فاتحین میوند را شکست و قندهار را موقتاً متصرف کردند. آیا در بدل تمام این خدمات و همکاری با انگریزها، عبدالرحمن خان نمی توانست یک بندر آزاد را در سواحل بحر هند، برای افغانستان، تقاضا کند؟ در «زنده گی نامه» اش درج است که امیر از اهمیت بندر بحری، آگاهی داشت؛ چنانچه آرزوی به دست آوردن بندر کراچی را برای افغانستان، اظهار کرده بود؛ همچنان فرصت دوم زمان مذاکرات و بستن معاهده صلح بین دولتین آزاد افغانستان (۱۹۱۹) و حکومت هند برتانوی بود که بدبختانه از بندر آزاد و تعدیل سرحدات، قطعاً چیزی به میان نیامد. امکانات استرداد قطعات جنوب خاک افغانستان، یعنی بلوچستان، امکان پذیر بود؛ اگر با قضیه، آگاهانه برخورد می شد و شتاب زده گی، صورت نمی گرفت...

فرصت سوم، زمان تقسیم قاره هند یا سال های بعد از جنگ دوم جهانی بود و در این عرصه زمانی، خاندان سلطنتی در افغانستان، یک فرصت طلایی داشت و می توانست که بر تمام

معاهدات گذشته، از گندمک گرفته تا دیورند، خط بطلان بکشد. این کار، ناممکن نبود؛ اندکی شیمه و شهامت به کار داشت. اگر قدری آگاهی و فراست در میان می بود، بعد از جنگ دوم جهانی، در دو صورت، افغانستان می توانست که گذشته ها و ناروا داری های انگریز ها را تلافی کند. شکل اول آن، طبق عرف معمولی، صورت گرفته می توانست؛ یعنی که حکومت افغانستان به مجرد تعیین لارد تعیین باتون به حیث آخرین نایب السطنه از طرف حکومت کارگر انگلیس، اعلامیه ای صادر می کرد و از باطل شدن معاهده دیورند، انگلیس ها را با خبر می ساخت و ادعای افغانستان را مبنی بر استرداد خاک های از دست رفته، مطلع می نمود و چند ساعت قبل از انتقال قدرت انگلیس ها به دولت جدید التاسیس پاکستان، اقدام می کرد و خاک های از دست رفته را دوباره اشغال می نمود. شکل دوم آن، کار گرفتن از زور و طرف مقابل را به امر مسلم و کار انجام شده، قراردادن بود؛ یعنی اگر حکومت آن زمان، صرف یک هفته یا دو سه روز قبل از تاسیس پاکستان و هند، دو الی سه غنند عساکر را به طرف بندر پاسنی و یا گوادر در سواحل بحر هند، سوق می داد و همچنین به تصرف نمودن چمن، کویته و قلات، اکتفا می کرد، نقاط استراتژی یک خیر، بولان و شهر پشاور را با قطعات محدود و داوطلبان قبایلی، به دست می گرفت، گمان نمی کنم کدام مانع در مقابل، موجود می بود. پاکستان، هنوز وجود خارجی نداشت و انگریز ها حاضر نبودند تا از خاکی دفاع نمایند که آن را باز هم و هرو مرو در آینده نزدیک، به ترک کردن مجبور بودند؛ ایران هم صدای خود را کشیده نمی توانست؛ زیرا تحت اشغال مستقیم انگلیس و روس قرار داشت. خلاصه بار سوم، بزرگترین فرصت دستیابی به آب های بحیره عرب و اوقیانوس هند، از دست رفت؛ در نتیجه، افغانستان باز هم محاط به خشکه ماند که ماند و بعداً جست و خیز های داوود خانی، بسیار ناوقت و بی جا بودند...

فعلاً به نظرم، دو مسئله، عمده جلوه می کنند که در مذاکرات با پاکستان، مدنظر گرفته شوند: اول تعدیل و تصحیح سرحدات شرقی افغانستان با پاکستان؛ تا سهولت های اداری، ترانسپورتی، امنیتی و خصوصاً مشکلات اهالی قریه های مجاور دو طرف سرحد فعلی، حل و فصل گردند. دوم این که یک بندر بحری برای افغانستان و یک کوریدور (دهلیز) عبوری از سرحد افغانستان، توام بایک بندر بحری برای افغانستان، مثلاً بندر گوادر یا پاسنی، تهیه شود و حاکمیت افغانستان بر آن ها، شناخته شود. گمانم که جمیع دولت های آسیای میانه در این باره، علاقه مند خواهند بود؛ افغانستان بر این منظور از همین حالا باید با آن ها (دولت های آسیای میانه) مشوره کند تا در یک صف مشترک در این قضیه، فعالیت صورت گرفته بتواند. باید پی برد که پاکستان ضرورت حیاتی به بازار های آسیای مرکزی

دارد و برای پاکستان، خیلی مهم است، و باید از این واقعیت، افغانستان در مذاکرات خود با پاکستان، به حد اعلی، استفاده کند. در جهت تحقق این امر بزرگ، شرط عمده این است که دولت افغانستان، این بار، ستون فقرات قوی داشته باشد و به مقابل زور گویی و شانتاژ (تحریک غیر مستقیم بقایای طالبان در پاکستان علیه دولت افغانستان) تسلیم نشود.^۱

مرور تاریخی و اشتباهات حکومت افغانستان را که داکتر صاحب پیرامون قرارداد دیورند، تذکر داده اند، مطابق به واقعیت بوده، تواریخ نیز چنین گفته اند؛ اما عنوان مقاله، یعنی «خط بطلان برخط دیورند» در نظر ملی گرایان، تکان دهنده است. پیشنهاد داکتر صاحب حیدر خان پیرامون به دست آوردن یک بندر بحری، یک چیز نو نیست. هنگامی که سردار شاه ولی خان به حیث سفیر کبیر افغانستان در پاکستان مقرر شد (۱۹۴۸م)، و در آن وقت سکندر میرزا رئیس جمهور پاکستان بود، سفیر افغانستان بدون مشوره با مرکز، عین همین پیشنهاد (بندر بحری) را برای افغانستان کرده بود. دولت وقت پاکستان از این پیشنهاد بی موقع، به تبلیغات زهر آگین در پشتونستان پرداخت و به مردم پشتون گفت: «همان افغانستانی که ادعای برادری و خیر خواهی شما را دارد، اینک حاضر شده است از تمام مدعیات خود در بدل یک بندر بحری بگذرد...». زعمای پشتون و جراید سرحد از دولت افغانستان، گله-مندی کردند. یک جریده پاکستانی به تحریک دولت پاکستان، نوشته بود: «دولت کابل بالای صوبه سرحد، تجارت می کند...». افغانستان، سفیر خود را تبدیل کرد و به مردم پشتون گفت: پیشنهاد سفیر مذکور، نظریهء شخصی خودش بوده، نه از دولت افغانستان. بعد از آن، موضوع (بندر بحری) هرگز از طرف افغانستان در مذاکرات بین افغانستان و پاکستان، مطرح نشد. اگر چه قرار مسموع، پاکستان این موضوع را یکی-دوبار پیش انداخته، ولی جانب افغانستان، گوش خود را کر انداخته است. حلقه های مربوط به شورای نظار، تاکنون چند بار همین پیشنهاد دریافت یک بندر بحری را در مقابل داعیهء خط دیورند و پشتونستان، در نشرات خود، تکرار کرده اند؛ لیکن داعیهء پشتونستان و تقاضای یک بندر بحری برای افغانستان، دو موضوع کاملاً جداگانه اند. افغانستان به حیث یک مملکت محاط به خشکه، حق دارد از طریق بلوچستان، یک بندر بحری داشته باشد و این موضوع در کنوانسیون های ملل متحد پیرامون حقوق ممالک محاط به خشکه، تصویب شده است.

دکتور محمد حسن کاکر، پوهاند رشتهء تاریخ در پوهنځی ادبیات پوهنتون کابل، تیزس

^۱: من از مقالهء دکتور صاحب حیدر خان، یک ربع آن را اقتباس کرده ام. متن کامل آن، در کتاب مذکور، خوانده شود.

دکتورای خود را در انگلستان بالای «واقعات دوره سلطنت امیر عبدالرحمن خان» نوشته است. من، قسمت هایی از این اثر را حدود ۳۵ سال قبل در کتابخانه پوهنتون کابل، خوانده بودم که درباره معاهده دیورند، یک فصل داشت و آن را تحمیلی خوانده و از حق خود-ارادیت برای مردم پشتونستان و تاسیس یک کشور مستقل به نام پشتونستان، دفاع کرده است. متأسفانه این اثر فعلاً به دسترس من قرار ندارد، ولی در کتابخانه پوهنتون کابل، موجود است. دکتور زیرک یار در ماده ششم مقاله خود گفته است که «دکوتر حسن کاکر قبلاً ادعا کرده که معاهده دیورند باید قبلاً باطل اعلام می گردید.»

نظرات آقای میر عنایت الله «سادات»:

هموطن ما آقای میر عنایت الله سادات در مقاله ای با عنوان «نظری بر موافقت نامه دیورند» که به تاریخ ۱۴ جنوری ۲۰۱۱ در پورتال ملی افغان-جرمن آنلاین نشر شده، نظریات خود را به دست نشر سپرده است که قسمت هایی از نظریات او را گزارش یا اقتباس می کنیم:

آقای سادات به این عقیده است که امیر عبدالرحمن خان در تحت فشار انگلیس، مجبور به امضای قرارداد دیورند شده است؛ چنان که می گوید: «امیر عبدالرحمن خان بدون کدام نظر خواهی از مردمان دو طرف این خط تحمیلی، بدون رغبت باطنی خود، در زیر فشار استعمار انگلیس، مجبور به قبول توافق نامه دیورند شد». سادات نیز برای موافقت نامه تحمیلی، پایه حقوقی قایل نمی باشد: «این موافقت نامه، کدام پایه حقوقی در مطابقت با موازین شناخته شده بین الدول ندارد و صرفاً یک سند تحمیلی و استعماری ست؛ لذا در هیچ یک از مراجع بین المللی مانند «جامعه ملل» و «ملل متحد»، ثبت نشده است.»

آقای سادات به ارتباط رویداد های سیاسی پیرامون خط دیورند، چنین اظهار نظر می کند: «پس از بازدید هیات بلند پایه شوروی از کابل و بعد از تصویب لویه جرگه سال ۱۹۵۵م، دفاع از حق خود ارادیت پشتون ها و بلوچ ها منجیح موقف رسمی هر دو کشور (افغانستان و اتحاد شوروی) در ارتباط با طرح مسئله پشتونستان، رسمیت یافت. شعار فوق، چه گونه-گی عملکرد افغان ها را در قبال معضله دیورند، مشخص ساخت. با این ترتیب، شعار «دفاع از حق خود ارادیت»، جانشین یک مبارزه عملی در جهت الغای کامل خط دیورند گردید. مبارزین پشتون و بلوچ از حمایت های تسلیحاتی و مالی دولت افغانستان، برخوردار نشدند و شوروی ها هم موافق نبودند که بخشی از سلاح های کمکی شان به پشتون ها تحویل داده شود. آن ها دلیل می آوردند که کمک تسلیحاتی شان به افغانستان، نباید در استقامت های تعرضی و خارج از مرز های افغانستان، استعمال گردد. با چنین استدلال عوام فریبانه، شوروی ها می کوشیدند تا جنگ سرد شان با ابر قدرت امریکا، به یک جنگ گرم در

نزدیکی های سرحدات شان، مبدل نشود. باید اذعان داشت که در منازعات دیگر و دور از سرزمین شان، همواره چنین مساعدت ها را انجام می دادند؛ نتیجه آن شد که تبلیغات روی «مسئله پشتونستان» بالا گرفت، ولی حمایت واقعی از پشتون های آن طرف دیورند، پایان آمد. همچنین در پهلوی مبارزین واقعی، تاجران سیاسی و ایجنت های دو جانبه میان اسلام آباد، کابل و ماسکو، در رفت و آمد شدند. ادامه این وضع، نه تنها زمینه سازمان دهی یک نیروی مقاومت را در ماورای خط دیورند، جلوگیری کرد، بل که موجب فعال شدن دولت پاکستان و حامیان پر قدرت آن در جهت تخریب و ایجاد بغاوت ها در افغانستان گردید.»

وقتی که سردار محمد داوود به کمک افسران چپی از طریق یک کودتای نظامی، به قدرت برگشت، باز هم نیرو های آزادیخواه (پشتون ها) در آن طرف خط دیورند، کمک نظامی دریافت نکردند؛ اما پاکستان به سرعت تمام، دست به کار شده گرایش های اسلامی را در برابر ناسیونالیزم افغانی، تحریک و تقویت کرد؛ چنانچه بالاثر عملیات سازمان یافته پاکستانی ها، کودتا های ناکام و شورش ها در پنجشیر و جا های دیگر به راه افتادند. گزارش های موثق حاکی از آن اند که در زمان ریاست جمهوری محمد داوود خان، حدود پنج هزار افغان جلای وطن در کمپ ورسک، به خاطر آماده شدن برای عملیات خرابکارانه در افغانستان، جمع آوری شده بودند- (که احمد شاه مسعود پنجشیری، در راس آن ها قرار داشت- هاشمیان).

«این اقدامات پاکستان، رئیس جمهور داوود را وادار ساخت تا در روابط اش با اسلام آباد، تجدید نظر نماید. هنگامی که او به پاکستان سفر کرد، شماری از چهره های سرشناس بلوچ و پشتون از جانب ذوالفقار علی بوتو، سرکوب شده و خان عبدالولی خان، رهبر نشنل عوامی پارتی، به اتهام دروغین قتل شیرپاو، وزیر داخله پشتونخوا (۸ فروری ۱۹۷۵م) به مدت ده سال حبس، محکوم شده بود؛ بنابراین، انتقاد از این مسافرت (سفر سردار داوود خان به پاکستان) در میان هواداران او هم به گوش می رسید. پس از سقوط خونین محمد داوود خان، افغانستان، دچار کشمکش های داخلی گردید. اختلافات در میان جناح های مختلف حزب حاکم، طی سال های ۱۹۷۸-۱۹۹۲م و همچنان جنگ های مسلحانه میان مخالفین و دولت، حل معضله دیورند را به فراموشی سپرد. کشمکش ها موجب انقطاع جامعه افغانی شد و پاکستان از این فرصت برای خودش، استفاده اعظمی کرد. تکفیر رژیم های افغانستان، بار دیگر مشاجره کفر و اسلام را جانشین خواسته های ملی مردم افغانستان ساخت. تعدادی از چهره های شناخته شده که قبلاً در خدمت «آی. اس. آی» قرار گرفته بودند، به شکار و اذیت مخالفین خط دیورند، توظیف شدند؛ «مسئله پشتونستان» و «حق

خود ارادیت پشتون ها و بلوچ ها» به مثابه توطئه شوروی ها و هواداران شان در افغانستان، قلمداد شد...»

آقای میر عنایت الله سادات^۱ پیرامون راه حل داعیه پشتونستان در میان هموطنان خود، ریسرچ و تدقیق نموده و به این نتیجه رسیده است که: «سه طرز دید و تحلیل انحرافی که تاکنون نظر نگارنده این مقال را به خود جلب کرده اند، از این قرار می باشند:

-- اول، تراوش ذهنی عده ای از قوم گرا های تنگ نظر است که با یک دید سطحی به معضله دیورند، فوراً این فکر در مغز شان تداعی می شود که گویا: با از میان رفتن این خط، پشتون های آن طرف دیورند بر ثبت و شمار نفوس افغانستان، علاوه شده و پشتون ها، نقش تعیین کننده را احراز می نمایند (این نظر به گروه ستمی ها تعلق می گیرد که سنخگویان شان آقایان قوی کوشان، داکتر فرید یونس و نعیم کبیر می باشند. داکتر فرید یونس در یک صحبت تلویزیونی گفت: «ما نمی گذاریم که پشتون ها، اکثریت باشند...» -- نظرات آقای نعیم کبیر را در صفحات بعدی می خوانید- هاشمیان).

-- تمایل دوم، معرف تمایل قوم گرا های عظمت طلب می باشد. این گروه هم معضله را از زاویه ملی و منافع مشترک افغان ها ندیده و با توجه به حفظ موقعیت خود شان، طرفدار تداوم همین حالت در ماورای سرحد تحمیلی دیورند می باشند. آن ها به طور آشکار، طرح می نمایند که پشتون ها در پاکستان، وضع بهتر داشته، صاحب پول کافی و رتب بالای دولتی، مخصوصاً در اردوی پاکستان، اند. برای این قوم گرا ها، هویت ملی افغان ها، مطرح نیست. آن ها حاضر اند که در کنار پنجابی ها، به قدرت و ثروت بیشتر، دست یابند. طوری که بار بار در گذشته دیده شده است، آن ها حاضر به کار های مشترک با دولت پاکستان، علیه سایر گروه های قومی در داخل افغانستان بوده اند.

-- گروه سومی به خاطر سطحی نگری و به خاطر وابسته گی به استخبارات پاکسان، آن کشور را یگانه مملکتی می دانند که به اساس شعار های ظاهراً اسلامی، به وجود آمده است. از نظر آن ها، طرح کردن مرز های ملی و پافشاری روی آن در میان مسلمان ها، جواز ندارد. مردم ما، این چهره ها را خوب می شناسند؛ زیرا در مقاطع مختلف، همین افراد و گروه ها با به رخ کشیدن نقاب اسلام، خود را ستر و اخفا کرده و مرتکب جنایات

^۱: یادداشت: اگر چه آقای میر عنایت الله سادات (سابق سفیر بزرگ کارمل در جرمنی) و عضو شناخته شده حزب پرجم می باشد، اما منیحت یک نفر هموطن افغان، نظر اتش را در این رساله، منعکس می سازیم.

نابخشودنی در برابر مردم شان شده و می شوند. (این گروه متشکل از زعمای تنظیم های ساخت پاکستان اند؛ از قبیل: صبغت الله مجددی، خوجه ئین ربانی، سید احمد گیلانی، سیاف و سایر اخوانی ها و وهابی ها - هاشمیان)

-- با استفاده از این سه تمایل انحرافی، یک گروه چهارمی هم در میان افغان های جلای وطن در اروپا و امریکا، وجود دارد. این گروه با دامن زدن این انحرافات، رساله ها و برنامه های خود را مورد توجه خاص افغان ها، قرار می دهند. آن ها با کاپی کردن شیوه تبلیغاتی رسانه های بی محتوا در این قاره ها، تجارت رسانه یی خود را پیش برده و خود شان را به شهرت کاذب می رسانند. تعقیب مشی ملی نشراتی و مشی ضد ملی نشراتی، مطمع آن ها نمی باشد» (نمونه این نوع رسانه ها و برنامه ها، «هفته نامه امید» و تلویزیون «نور» و برنامه داکتر فرید یونس می باشد که به سرمایه انجنیر احسان الله بیات، می چرخد - هاشمیان).

آقای میر عنایت الله سادات، راه حل معضله دیورند را در اتحاد بین افغان ها می بیند: «نگارنده متکی بر واقعیت های ارائه شده در این نوشته، به این نظریه، تاکید می نماید که راه حل مسئله دیورند در شرایط کنونی، به همکاری جامعه جهانی، ممکن به نظر می خورد؛ اما افغان ها باید با تعمیق وحدت ملی در میان خود شان، سرمشق خوبی برای تمام افغان های جدا شده از پیکر افغانستان باشند...»

مبارزات روحانیون ملی گرا؛ ملا نجم الدین آخندزاده (ملای هده):

آقای سادات در ماده سوم نوشته خود، آن عده اخوانی ها و وهابی ها را (بدون ذکر نام شان) قلمداد می کند که در پاکستان، مغزشویی شده و خاک وطن و ناموس افغان را قربان پاکستان می سازند و به اصل تشخیص مرز بین افغانستان و پاکستان (یعنی داعیه دیورند) عقیده ندارند؛ اما در تاریخ افغانستان، روحانیون ملی گرا که به خاطر خاک وطن و تمامیت ارضی افغانستان با انگلیس جنگیده اند، بسیار اند؛ خصوصاً در ولایات مشرقی افغانستان که اراضی قرارداد گندمک و اراضی قرارداد دیورند با این ولایات، تعلق می گیرند، ده ها روحانی و مجاهد ملی، در این راه، جان باخته اند. ما، در این جا از مجاهد معروف، ملا نجم الدین آخندزاده که در برابر قرارداد امیر عبدالرحمن خان با مارتیمر دیورند با نفرت و انزجار، عکس العمل داده، یاد آور می شویم.

آقای داکتر عبدالرحمن زمانی در اثری به زبان پشتو تحت عنوان «په ازاد سرحد کې خپلواکي غوښتونکي مبارزې او د مومندو په مشهور غزاگانو کې د میر زمان خان کنړي ونډه» از مبارزات روحانیون افغان به مقابل انگلیس به تفصیل گزارش داده و ما فقط یک پاراگراف این اثر را

از نقدی که استاد محمد اعظم سیستانی به تاریخ ۲۸ جنوری ۲۰۱۱م در پورتال ملی افغان-جرمن آنلاین، نشر کرده، اقتباس می‌کنیم:

«ملا نجم الدین آخندزاده:

ملا نجم الدین آخندزاده، مشهور به ملا صاحب هده، عالم، عارف و مبارز ملی بزرگ، اصلاً از شلگر غزنی بود، که بعد از فراگرفتن عقاید و فقه در شلگر، برای کسب علوم بیشتر، به لوگر، کابل و ننگرهار سفر نموده، بعداً در «هدۀ ننگرهار»، مسکن گزیده است. ملا صاحب هده از پیروان ملا عبدالغفور معروف به «بابا صاحب سوات» بود. جنگ های تاریخی ضد انگلیسی ملا صاحب هده، بین سال های ۱۸۶۲م تا ۱۹۰۰م در مناطق آزاد بونیر، ملکنده، چکدره، باجور و مومند، انگلیس ها و امیر عبدالرحمن خان را سخت مضطرب و پریشان ساخته بود. جنگ های چمر کند و جروبی، به ملا نجم الدین آخندزاده، شهرت زیاد دادند. وی در سال ۱۸۹۲م به کمک قبایل مومند، انگلیس ها را در «سکھو دیری»، شکست داد. بعد از امضای قرارداد سال ۱۸۹۳م، انگلیس ها بر امیر عبدالرحمن خان، فشار آوردند تا او را گرفتار کنند، اما به نسبت نفوذ زیاد ملا صاحب هده در بین قبایل، امیر عبدالرحمن خان از رویا رویی مستقیم و کشتن اش خودداری نمود و خواست او را با حيله از بین ببرد. ملا نجم الدین آخندزاده بعد از این که به نیت امیر پی برد، از ساحة نفوذ امیر، خارج شده در میان قبایل آزاد رفت و به مبارزات ضد انگلیسی اش در آنجا، ادامه داد.»

امیران پشاور و ساخت پاکستان، یعنی صبغت الله مجددی، خوجه ئین ربانی، سیاف، گیلانی و صد ها نفر چوکره های شان، از بیت المال جهاد دزدیدند و بعداً که به کابل آمدند، از بیت المال ملت فقیر دزدیدند که اکنون هر کدام، خصوصاً خوجه ئین ربانی، زیاده از هشت صد میلیون دالر در بانک های خارج، ذخیره دارد؛ علاوه تا یک عده پنجشیری ها که خاک مقدس وطن را در بدل دالر، بالای امریکا فروختند- از قبیل قسیم فهیم، داکتر عبدالله، قانونی، احمد ضیاء مسعود پنجشیری و احمد ولی مسعود پنجشیری و ده های دیگر- این ها هر کدام بر علاوه برادران کرسی، خون ملت را چوشیدند و به دالر تسعیر کردند. اکنون این ها به سپاه اجنبی، تعظیم می کنند تا خود شان و چوکی های شان و دزدی های شان را حمایت و حفاظت کنند. مادر وطن، منتظر روزی ست که «ناجی ملی» برخیزد و این بساط فساد و جبر و ظلم و دزدی را برچیند. انشاء الله، آن روز، به زودی رسیدنی ست.

آقای سید هاشم سدید در مقاله ای با عنوان «زهر تعصب»، مورخ ۱۹ جنوری ۲۰۱۱، منتشره پورتال ملی افغان-جرمن آنلاین، چه خوب گفته است:

«یکی از عوامل عمده پیروزی غربیان در رسیدن به اهداف و مقاصد شان، نبود یا کمبود

عقل در وجود مردمان سایر کشور های جهان است که نمی توانند طرح های منفعت طلبانه و گاهی شیطانی غربیان را به درستی درک کنند. این شیوه یا حیل، متأسفانه در کشور ما از گذشته های دور تا امروز برای مهاجمین یا جنگ افروزان، همیشه بستر مساعدی برای مداخله و تهاجم، فراهم نموده است...»

نظرات دیپلمات افغان، جناب عبدالجلیل «جمیلی»:

آقای عبدالجلیل جمیلی، یک تن از هوا خواهان «جرگه دیورند» که در دو صحبت تلویزیونی، حضور به هم رسانیده و صحبت ها و نظریات شان را یک عده افغان ها، شنیده اند، موصوف در مقاله مورخ ۱۰ جنوری ۲۰۱۱م منتشره پورتال افغان-جرمن آنلاین، پیرامون قرارداد دیورند، مطالبی اظهار داشته اند که ما، قسمت هایی از آن مقاله را گزارش و مورد تبصره، قرار می دهیم:

«عبدالرحمن خان در جنگ های داخلی برای احراز قدرت به مقابل کاکایش، امیر شیر علی خان، مغلوب شده در ماه سپتامبر ۱۸۶۸م، به ایران و از آن جا به بخارا و سپس به سمرقند رفت که جنرال روسی به نام کافمن، وایسرای روس تزاری، در این منطقه بود و مدد معاشی برای او مقرر کرد و تا اواخر سال ۱۹۷۹م (سقوط امارت امیر محمد یعقوب خان) در سمرقند بود و هنگامی که قیام های ملی به مقابل انگلیس، دوباره شروع شد، سردار عبدالرحمن بعد از ۱۲ سال دوری از وطن در سال ۱۸۸۰م از طریق مزار شریف و سمنگان، به چاریکار رسید...» (به ارتباط ترخیص سردار عبدالرحمن خان از تاشکند، مرحوم رشتیا، روایت جالبی دارد که در ذیل، گزارش می شود. هاشمیان)

«امیر عبدالرحمن خان، انسان ناوارد، بی سواد و به دور از جریانات وطن خود نبود که سیر تصادفات او را به این مسند و امارت، رسانیده باشد...» (در این مورد، تبصره و روایتی داریم در ذیل. هاشمیان)

«... که البته قساوت های غیر قابل تحمل او نیز یکی از سفاک ترین صفحه تاریخ وطن ما را تشکیل می دهد...» (با این نظر، کاملاً موافقیم و یک نمونه مستند از سفاکی امیر در ذیل، گزارش می یابد. هاشمیان)

«... با چشم دید شخص خودم در آرشیف وزارت امور خارجه در آغاز دهه ۱۹۶۰، در تمام طول صفحات آن نقشه بزرگ (مقصد نقشه خط دیورند است) در حدود سی جای آن، کشیدن خط عبوری تقسیمات ساحه وی به قلم سرخ را دیده ام...» (به مشاهدات آقای جمیلی، اطمینان کامل داریم و مقصد از این نگارش آقای جمیلی، این است که امیر عبدالرحمن خان در مورد نقشه تقسیمات ساحه وی انگلیس ها، سوالاتی داشته که به خط

سرخ، نشانی کرده است. ثبوت این مدعا در ضمیمهء نمبر ۹ صفحهء ۱۳۷ و ضمیمهء نمبر ۱۷ صفحهء ۱۴۶، وجود دارد.

آقای جمیلی در مقاله پنج صفحه یی شان، واقعیت های تاریخی را در لابلائی کنایه ها و ضرب المثل ها به طور مرغوب، ارائه نموده، ولی من نتوانستم به موقف شان پیرامون «خط دیورند» از ورای این مقاله، به وضاحت پی ببرم که طرفدار «الحاق» می باشند یا «حق خود ارادیت»؟ اما از یک ضرب المثل معروف که در اخیر مقاله، به نظر می رسد: «حق، داده نمی شود، بل که گرفته می شود» و بعد از آن، در دو سطر ذیل، سفارشاتى شامل اند: «لطفاً مساعی صادقانه دوستان هموطن تان را تا قدمه های حل مسالمت آمیز و ملی گرایانه خط تحمیلی دیورند و تا رسیدن به هدفی که اعاده حیثیت یار و استواری افغانستان عزیز و سر بلند است، کمک و حمایت کنید.»

از دو عبارت فوق، می توان استنباط نمود که جمیلی صاحب، طرفدار «الحاق» می باشد.

تحقیق علمی دکتور «زیرک یار» پیرامون خط دیورند

دکتور رحمت ربی زیرک یار، سابق استاد پوهنځی حقوق و علوم سیاسی پوهنتون کابل، فعلاً مهاجر در کلفورنیای امریکا، تیزس دکتورای خود را در یونیورسیتی آزاد برلین - جرمنی بالای خط دیورند نوشته (۱۹۷۸م) و در مدت ده سال اخیر، چند مقاله نیز در این باره، نشر کرده است. مقاله اخیر او به زبان پشتو در ۴۴ صفحه، سایر رویداد های مربوط به قرارداد دیورند را مطرح ساخته و این مقاله تحلیلی، تا حال چند بار نشر شده و من چند مثال آن را ذیلاً اقتباس می کنم:

“The line was not described in the 1893 treaty as the boundary of India, but as the eastern and southern frontiers of the Amir’s dominions, and the limits of the respective spheres of influence of the two governments, the object being the extention of British authority, and not that of the Indian frontier”. (Military report of Afghanistan (classified) general staff, India, Government of India Press, 1925, p.69 quoted in Louis Dupree “Afghanistan”, 1980 edition, p.767.

(خط دیورند در معاهده ۱۸۹۳م به حیث سرحد هندوستان، توصیف نشده، بل که به حیث سرحدات شرقی و جنوبی قلمرو امیر و حدودات ساحه های مربوطه، نفوذ دو دولت (افغانستان و برتانیه) توصیف شده است. نگاه: راپور های نظامی (خاص) درباره افغانستان - هندوستان - مطبوعات دولت هندوستان، سال ۱۹۲۵، ص ۶۹، که در کتاب لويس دوپری با عنوان «افغانستان»، طبع ۱۹۸۰، ص ۷۶۷، اقتباس شده است.)

“It is a matter of surprise that Your Excellency considers the errors in the maps as a proof of the agreement being inrocrrect”. (Amphthil collection, Habibullah to Curzon, 13/31/1904. Quoted in Zirakyar’s Ph.D thesis.)

نامه امیر حبیب الله عنوانی لارد کرزن که در تیزس دکتورای زیرک یار، اقتباس شده: «جای تعجب است که جلالتماب شما، اشتباهات نقشه دیورند را به حیث ثبوت نادرس بودن قرارداد، می دانید.»

دکتور زیرک یار، کلمات و اصطلاحات قرارداد دیورند را تدقیق نموده و به اساس اسناد متعدد از آرشیف حکومت برتانیه، ثابت ساخته که قرارداد دیورند، «ساحه های تحت نفوذ دو کشور را تعیین کرده، نه سرحدات آن ها را.»

دکتور زیرک یار از یک نامه «Sir O.Caroe»، جنین نقل قول می کند:

“It is true that the agreement did not describe the line (Durand Line) as the boundary of India but as the frontier of the Amir’s dominions and the line beyond which neither side would exercise interference. This was because the British Government did not intend to absorb the tribes into their administrative system”.

(حقیقت این است که قرارداد، خط دیورند را به حیث سرحد هندوستان نه، بل که به حیث سرحد نفوذ امیر بالای قلمرو او و خطی که هر دو طرف از آن، مداخله نکنند، توصیف کرده است. این به خاطر این بوده که دولت برتانیه نمی خواست قبایل را در سیستم اداره خود، جذب نماید.) نگاه: ص ۴۶ تیزس دکتورای زیرک یار، ۱۹۷۸م.

تبصره: این نکته که «دولت برتانیه نمی خواست قبایل را در سیستم اداری خود، جذب نماید»، بیان گر این واقعیت است که برتانیه برای قبایل سرحد، هویت مشخص، مجزا از پنجابی و سندی، قایل بوده و آن را «سرحد شمال غربی هندوستان – North-West Frontier» نام گذاشته و انگلیس در تمام مدت اشغال هندوستان به ایالت صوبه سرحد، «آزادی داخلی»، قایل بود؛ در حالی که برای سند و پنجاب و سایر راجه نشین های هندوستان، آزادی داخلی، نداده بود. هاشمیان

دکتور زیرک یار از تیزس دکتورای یک نفر انگلیس، سطور ذیل را اقتباس کرده که به نظر من خیلی، مهم می باشند:

In his Ph.D thesis, L. Hassir, writes:

“In fact the only evidence of an agreement to divide the tribes was the line drawn on the Conocontin map, and the map the Amir had not signed”. (harris, British Policy on the North West Frontier of India 1889-1901, Ph.D, London 1960, p.239) (در حقیقت، یگانه ثبوت موجودیت یک قرارداد به منظور جدا ساختن قبایل، خطی بود که در نقشه کونوینتین، کشیده شده بود، و امیر، این نقشه را امضاء نکرده است. هاریس، پالیسی برتانیه درباره سرحد شمال غربی هندوستان، ۱۸۸۹ – ۱۹۰۱م – پی.اچ. دی لندن، ص ۲۳۹.) تبصره: طوری که من در یک پاورقی این رساله نوشته ام، چشم دید خود من از اسناد قرارداد دیورند، طوری ست که من، امضای امیر عبدالرحمن خان را در پایان قرارداد دیده ام، ولی در نقشه ها ندیده ام. قرار مسموع شوروی ها در دوره ده سال اشغال افغانستان، اکثر اسناد تاریخی را از آرشیف وزارت خارجه و هم از آرشیف ملی، باخود برده اند. متأسفانه دولت های افغانستان، چندان توجه ای به ثبت معاهدات خود در آرشیف ملل متحد، نکرده اند.

لارد کرزن نیز پیرامون غیر علمی بودن و نادرست بودن نقشه سرحدی، ابراز نظر کرده است:

“...the rough line drawn upon the map... is of the most uphazard, careless, and unscientific description”. (Curzon collection, India Office Library in London)

نگاه: حاشیه‌ی شماره ۴۹، تیزس دکتورای زیرک یار.

و باری امیر عبدالرحمن خان هم به وایسرای هندوستان نوشت که: «همه نقشه‌های شما، غلط است. من می‌دانم. من آن جا بوده‌ام».

“Your maps are all wrong. I know, I have been there”.

نگاه: تیزس دکتورای آقای هاریس Harris، صص ۱۳۲-۱۳۳.

پروفسور لودویگ آدمک در اثر خود با عنوان Afghanistan Foreign Affairs که به زبان دری، توسط پوهاند علی محمد زهما، ترجمه شده است، به استناد اوراق آرشیف ملی هندوستان، می‌گوید:

“This border had never been completely demarcated, therefore, British government officials applied the term “Presumptive Line”, indicating a certain measure of doubt”. (National Archives of India, New Delhi, 392-F, 933, nos. 1-30)

(این سرحد، هرگز به طور مکمل، علامه‌گذاری نشده است؛ بنابراین، مامورین دولت برتانیه، اصطلاح «خط فرضی» را استعمال کردند که این اصطلاح، متضمن یک مقدار شک و تردید می‌باشد.)

دکتور زیرک یار در ماده ششم مقاله خود، این ادعا را که پاکستان جانشین و میراث‌خور قانونی دولت برتانیه می‌باشد یا خیر؟ به دلایل مقلع و مستند، رد کرده است. او می‌گوید: «به اساس قوانین بین‌المللی، یک قرارداد وقتی خاتمه یافته پنداشته می‌شود که اثرات آن، زایل شده و اهداف آن، تامین شده باشد؛ لهذا با بیرون شدن انگلیس از هندوستان، قرارداد دیورند نیز تطبیق و تکمیل شده و هدف آن، تحقق پذیرفته است؛ زیرا یک جانب قرارداد که برتانیه می‌باشد، در منطقه مشخص (هندوستان تحت استعمار) از بین رفته، لهذا منافع آن که قرارداد دیورند را به میان آورده بود، نیز از بین رفته است...».

دکتور زیرک یار در ماده هفتم مقاله خود، نظرات پشتون‌های صوبه سرحد و فیصله تاریخی آن‌ها را که به تاریخ ۲۱ جون ۱۹۴۷ در «بنو»، صادر شده به تفصیل بیان داشته است: در این مجلس، همه زعمای پشتون، به شمول خان عبدالغفار خان، شرکت داشتند. متن آن قطعنامه تاریخی، از این قرار است:

"دې اجلاس په اتفاق سره دا فېصله وکړه چې په دې ملک کې دې د ټولو پښتنو یو آزاد حکومت جوړ شي چې د هغې د اټین بنیاد به په اسلامي اصولو جمهوریت، مساوات او اولسي انصاف باندې ایښودی شي. دا اجلاس هر پښتون ته اپیل کوي چې د دې اعلیٰ مقصد د حاصلولو دپاره په یوه مرکز باندې راغونډه شي او بې د پښتون نه دې د بل چا اقتدار ته سر تپې نه کړي."

معنی این قطعنامه، واضحاً این است که پښتون ها، نه هندوستان را می خواهند و نه پاکستان را!

در مقاله زیرک یار، آمده که محمد علی جناح، به جواب این قطعنامه پښتون ها، چنین گفت: «اول مسلمان، بعداً پتان باشند.»

دکتور زیرک یار درباره تاسیس پاکستان از اسناد انگلیسی اقتباس و استدلال «الیکس فون تانزلمن» را به تائید از گفتار ونستون چرچیل، چنین ثبت کرده است: «برتانیه، از هند بیرون شده نمی تواند؛ تا که برای مسلمانان، یک دولت جداگانه را تاسیس نکند... ونستون چرچیل بالای جناح، اعتماد کامل داشت تا پاکستان را طوری اداره کند که منافع برتانیه را تامین کند.»

دکتور زیرک یار در بخش نهم مقاله خود، نظر و ذهنیت افغان ها و پښتون ها را گزارش داده است. او از قول داکتر روف روشان (پښتونستان و خط دیورند- آگست ۲۰۰۱) می گوید:

"طالبانو (سپتمبر ۱۹۹۶- نوامبر ۲۰۰۱ م) د پاکستان سره نژدې اړیکې لرلې خو هغوی نه یواځې دا چې د ډېورنډ کرښه یې د پاکستان سره ونه منله، بلکې هڅه یې وکړه چې په سرحدی سیمو کې د افغانستان مېت قوی کړي. د بېلگې په ډول: پاکستان غوښتل چې د مومندو په اېجنسی کې خلکو ته د هويت کار تونه ورکړي، له افغانستان نه د جگپوړو طالبانو یوه پنځه نوي (۹۵) کسيزه وسله واله ډله د مومندو اېجنسی ته لاره چې د افغانستان داخله وزير هم پکې شامل و. هلته یې تود هرکلی

«طالبان (سپتامبر ۱۹۹۶ – نوامبر ۲۰۰۱) با پاکستان، مناسبات نزدیک داشتند، اما نه تنها خط دیورند را با پاکستان، نپذیرفتند، بل کوشش نمودند تا در مناطق سرحدی، مشت افغانستان را قوی بسازند؛ به طور مثال، پاکستان می خواست که در ایجنسی مومند، به مردم، کارت های هويت توزیع نماید، آن گاه یک هیات ۹۵ نفری مامورین عالیرتبه طالبان که وزیر داخله نیز شامل آن بود، به ایجنسی مومند رفت و در آن جا به گرمی استقبال شدند؛ اما طالبان از

مومنها گله کردند که چرا به گرفتن کارت هویت پاکستانی، راضی شده اند. به اساس گفتار یک تن از ملوک های قوم مومند، یک طالب در اثنای چای خوردن، به مومند ها گفت: «این جا خاک ماست! ما به شما، کارت هویت می دهیم...». در این مجلس - از قوم گوداخیل مومند، پسر ملک امین - ملک فضل خان هم حاضر بود که او قبلاً عضو اسامبله ملی پاکستان بود. طالبان با این عمل خود، دعوی افغانستان را بالای صوبه سرحد، زنده نگه داشتند.

در تاریخ افغانستان برای بار اول در دوره زمامداری حامد کرزی، مردم پشتونخوا مجبور ساخته شدند که برای رفتن به افغانستان باید پاسپورت داشته باشند. این عمل سبک حامد کرزی، یک زعیم معروف پشتونخوا موسوم به افضل خان لالا را بسیار مایوس و متاثر ساخته است. در این مورد، جناب محمد آصف وردگ با افضل خان لالا، زعیم محترم پشتونخوا، مصاحبه نموده که اینک تاثرات او را می شنوید:

«من از زمان مکتب با این ذهن هستم و این مفکورهء سیاسی را دارم که پشتون هست، اما قوم، درک ندارد. قوم را در سال ۱۸۹۳م، انگلیس ها تقسیم کردند؛ خاک او را تقسیم کردند... «بالا» و «پایان» را که می شنوم، مرا بسیار می

وشو، خوبان خویزو مومندو ته په غصه وو چې ولې یې د پاکستان د هویت کارتونو ته تن ایښی و. د خویزو مومندو د یوه ملک له خولې، یو طالب هغوی ته د چای څښلو په مهال وویل چې: "دا زموږ خاوره ده، موږ به درته (دهویت) کارتونه درکر"، په دغه غونډه کې (د مومندو د کوداخیلو د امین ملک خوی) ملک فضل خان هم حاضر وه چې پخوا د پاکستان د ملي اسامبلی غړی و. په دغه عمل سره طالبانو په صوبه سرحد باندې د افغانستان دعوه ژوندی وساتله."

د افغانستان په تاریخ کې د لومړي ځل لپاره د حامد کرزي په... واکمنۍ کې د پښتونخوا خلک دې ته اړ کړل شول چې افغانستان ته د تللو لپاره پاسپورت ولري. د حامد کرزي دغه سپک عمل د پښتونخوا نوميالی مشر افضل خان لالا ډېر کړولی او غمجن کړی دی. په دې هکله منلی محمد آصف وردگ د پښتنو د خواخوږي مشر افضل خان لالا سره مرکه کړې ده، د افضل خان لالا چغار ته غوږ ونیسئ:

"زه د سکول (ښوونځي) له وخته په دې ذهن یم او دا سیاسي مفکوره مې ده چې پښتانه شته، او قام نشته. قام په ۱۸۹۳م کال کې انگریزانو وپشلی دی، دهغه خاوره یې تقسیم کړې ده... لږ او بر چې زه اورم ماته ترې ډېر درد رارسېږي او د دې نه دا

رنجانند، و از این وضع، چنین معلوم می شود که ما، به طور شعوری، این عمل غاصب را قبول کرده ایم. در بین افغان ها (پشتون ها) «بالا» و «پایان» وجود ندارد. اکنون هم برای تان می گویم که پشتون، یک وحدت قومی بود؛ یک وحدت قومی هست، و یک وحدت قومی را خودش به وجود می آورد. این است عقیده من؛ چون که این، حق فطری اوست؛ حق قانونی اوست. این تقسیمات، دیگر این طور باقی مانده نمی توانند. این قوم حتماً با هم، یک جا می شوند؛ چون که یک قوم واحد می باشند.

انگریز در سال ۱۸۹۳م، ما را از خانه اصلی ما، افغانستان، جدا ساخت. در یک قسمت آن، نام «افغانستان» را ماند و سه قسمت دیگر آن را از آن بُرید و بالای آن ها، چنان نام های نوی را گذاشت که با نام های قدیم آن، هیچ شباهتی نداشت؛ چون که آن ها می-خواستند که این جذبۀ قومی، باقی نماند و خاتمه یابد... لهدا من به این برادران خود می گویم که شما که از خط دیورند، صحبت می کنید و آن طور از آن صحبت می کنید مثل آن که بالای ما، بسیار احسان می کنید؛ مثل آن هایی که از ابتدای آن، خبر نداشته باشند. این، بالای ما، احسان نیست. این

معلومپری چپ مونر په لاشعوري توگه د غاصب هغه عمل منو. په افغانانو (پښتنو) کې لر او بر نشته. اوس هم زه تاسو ته وایم چې پښتون یو قومي وحدت و، یو قومي وحدت دی او یو قومي وحدت به پخپله ترلاسه کوي. دا زما یقین دی، ځکه چې دا یې فطري حق دی، دا یې قانوني حق دی، دا تقسیم نور داسې نشی پاتې کېدای، دا قوم به سره یو کېږي، ځکه دا یو واحد قوم دی.

په ۱۸۹۳م کال کې انگریزانو موږ له خپله اصلي کور افغانستان نه بهر کړو، په یوه حصه باندې یې دا نوم (افغانستان) پرېښود او نورې درې ټوکې یې ځنې وشولې او په هغې باندې یې داسې نوي نومونه کښېښودل چې له هغه زاړه نوم سره یې هیڅ رابطه نه وه، ځکه هغوی غوښتل چې دا جذبۀ پاتې نشي او ختمه شي... نو زه دغو وروڼو ته داسې وایم چې تاسې چې د دیورند د کرښې خبره کوئ نو په داسې انداز کې یې کوئ لکه په موږ چې ډېر احسان کوي، لکه دوی چې د دې نه د سره خبر نه وي دا په موږ احسان ندی، دا عمل د انگریز د ټول پښتون سره کړی دی او قامي وحدت یوازې

خیانت را انگلیس با تمام قوم پشتون، کرده است، و وحدت قومی، تنها مسئله پشتون‌های «پایین» نیست؛ بل که خط دیورند، تمام قوم را جدا کرده است، و این مسئله، قومی ست، و یقیناً یک قیام در کار دارد؛ اما مطلب قطعاً در این جا نیست که این قیام از این جا برخیزد و ما فقط در انکشاف آن، کمک کنیم. این نیز وظیفه افغان‌های «بالا» است تا رول سیاسی خود را بازی کنند، و من برای حامد صاحب کرزی و دیگران، این نکته را می‌رسانم که اگر پشتون‌ها با داشتن ویزه، به افغانستان بروند، لهدا ما، گویا به طور غیر شعوری، این خط استعماری را به حیث سرحد خود، قبول کرده ایم! کم از کم برای افغان‌ها نباید ضرورت داشتن پاسپورت و ویزه در بین باشد؛ چنان که در وقت استعمار انگریز هم نبود. خدا کند آن‌ها مفهوم سخنان مرا فهمیده باشند! وردگ صاحب! من در جلال آباد در بیانیه خود گفتم که بسیار متأسفم که این دومین بار است که به ملک و وطن خود افغانستان با داشتن ویزه می‌آیم. در وقت تسلط انگریزها نیز به افغانستان آمده بودم. در آن وقت، من با داشتن ویزه، نیامده بودم. من، افغانم و افغانستان را خانه خود می‌دانم. اکنون باید با داشتن ویزه

دلاندی پبشتوننده، بلکه دیورنده کرشی پوره قام وپشلی دی، دایو قامی مسئله ده، دایقینا یو غورخنگ غواړې، خود دې دا مطلب هیخکله نه دی چې گنی دغه غورخنگ له دلته جوړېږي او فقط مور به ورته وده ورکوو. دا د پورته افغانانو هم وظیفه ده چې خپل سیاسی رول ولوبوي او حامد کرزی صېب او نورو ټولو ته دا خبره کوم چې که په وېزه باندي پبشتانه افغانستان ته ځي نو بیا خو په غېر شعوري توگه مور دغه استعماري کرښه خپل سرحد وټاکه. کم از کم افغانانو ته خو باید د پاسپورت او د وېزې ضرورت نه وي، لکه څنگه چې د انگرېزانو په وخت کې نه و. خدای دې وکړي چې دوی زما په خبرو پوهېدلي وي. وردگ صېب! ما په جلال آباد کې پخپله ویناکې وویل چې ماته ډېر لوی افسوس دی چې زما دا دوېم وار دی چې خپل ملک او وطن افغانستان ته زه په ویزه راغلی یم. د دې نه مخکې مخکې زه د انگرېزانو په وخت کې هم راغلی وم، په هغه وخت کې زه په ویزه نه یم راغلی. زه افغان یم او افغانستان چې زه یې خپل کور گنم چې هغې ته زه په ویزه راځم، نو دهغې خوا دا ښکاره او صفا مطلب دی چې زه دا حق نلرم چې افغانستان ته خپل کور ووايم."

به خانه خود بیایم؟ جانب دیگر مسئله، یک مطلب معلوم و واضح، این است که من، این حق را ندارم که افغانستان را وطن خود بخوانم؟»

(آقای محمد آصف وردگ، این صحبت را با افضل خان لالا در جرمنی در ماه جون سال ۲۰۰۷، انجام داده و متن کامل آن را در مجله «لپه» نشر کرده است.)

در باره جنبه های حقوقی قرارداد منحوس و تحمیلی دیورند، مقاله آقای دکتور عثمان روستار ترکی تحت عنوان «جنبه های حقوقی قرارداد دیورند» که در مجله «لپه»، شماره تاریخی جنوری - مارچ ۲۰۰۷، نشر شده، چنین می گوید:

«در حال حاضر، افغانستان از داشتن یک حکومت تمثیلی، ملی و مرکزی، بی - نصیب است. حکومت کنونی افغانستان که توسط خارجیان، حفاظت می شود، در مورد هیچ یک از مسایل ملی و خصوصاً در موضوع قرارداد دیورند با هیچ جانبی من حیث یک جانب معامله، موقف گرفته نمی تواند. در حال حاضر، افغانستان در تحت الحمایه گی ائتلاف جهانی قرارداد و از سیاست خارجی ملی و مستقل، بهره مند نمی باشد.»

(بناغلی محمد آصف وردگ دغه مرکه په جرمني کې د افضل خان لالا سره د زېږدیز کال ۲۰۰۷ د جون په دوهمه اونۍ کې کړې وه. د دغه مرکې ټول متن په «لپه» نومې مجله کې خپور شوی وو.)

د ډېورنډ د ژورې او مندلې حقوقي ارزونې لپاره بناغلی داکتر عثمان روستار تره کی د یوه مقالې په ترڅ "د ډېورنډ د موافقه لیک حقوقي ارزونه" چې په «لپه» کې خپره شوې وه (جنوري - مارچ ۲۰۰۷) داسې وایي: "په اوس وخت کې افغانستان د یوه تمثیلی، ملي مرکزي حکومت د درلودلو څخه بې برخې دی. اوسنی افغاني حکومت چې د بهرنيانو لخوا ساتل کېږي د هیڅ یوې ملي مسالې او په ځانگړې توگه د ډېورنډ د موافقه لیک په موضوع باندې د هیچا سره د معاملي د یو اړخ په توگه دريځ نیولی نشی. اوس وخت افغانستان د نړېوال ایتلاف تر تحت الحمایه گی لاندې دی او د باندنۍ خپلواکۍ او ملي سیاست څخه بې برخې گڼل کېږي".

توضیحات سید قاسم «رشتیا»

مرحوم سید قاسم رشتیا در اثری که به زبان انگلیسی تحت عنوان (Between The Two Giants) نشر کرده، در صفحات ۳۹۹-۴۰۰ آن به ارتباط ترخیص سردار عبدالرحمن خان توسط دولت تزاری روسیه و پلان های حربی و سیاسی روسیه، داستان جالبی دارد که ذیلاً از نظر هموطنان می گذرد:

Abdul Rahman heard of the chaotic situation in his homeland. He went to the Russian authorities to seek permission to return home in Afghanistan. The Russians thought so highly of the young man "their Prince", that they had at the time of the political crisis between Russian and Britain over the Ottoman and Romaniana deal, thought of making him commander of the expeditionary force raised in Tashkent to march against India. In actuality, as noted in earlier chapters, the Russians had gathered that particular army to counter British military concentrations on the shores of the Indus river near the Afghan border. The Russian aim turned out to have been merely political rather than military...

Now, at the end of 1870, when Sardar Abdul Rahman asked for permission to return home, the situation had changed again. The

عبدالرحمن از وضع ناهنجار در وطن خود خبر شد. او نزد اولیای روسی رقت و اجازه خواست تا به وطن خود برگردد. روس ها این جوان را به نظر بسیار بلند می دیدند و او را «پرنس = شهزاده» می خواندند و در آن وقت که بحران سیاسی بین روسیه و انگلیس به ارتباط معامله دولت عثمانی و رومانیاء ایجاد شده بود، به فکر آن بودند که او را سر قوماندان قوای اکتشافی خود بسازند. این قوا در تاشکند تعبیه شده بود و هدفش حمله بالای هندوستان بود. در واقع، چنان که در بخش های قبلی ذکر شده، روس ها آن قوای خاص خود را ب منظور مقابله با اسکان قوای انگلیس در امتداد دریای سند در جوار سرحدات افغانستان، تعبیه نموده بودند؛ اما مقصد و هدف روس ها در حقیقت یک مانور سیاسی بود؛ تا حمله نظامی. اکنون، در اخیر سال ۱۸۷۰م، هنگامی که سردار عبدالرحمن، اجازه برگشت به وطن خود را تقاضا نمود، بار دیگر اوضاع تغییر کرده بود. روس ها به

Russian had promised the British that they would not permit Shear Ali's opponent to act against him from Russian territory; they no longer felt bound to that promise, however, because the British themselves had ended the Amir's reign.

The government of the Czar acted in self interest, therefore, to counter the imminent British occupation of all of Afghanistan. They decided to try at least to appoint rulers of their liking in areas adjacent to the Russian territories. A more detailed description of Sardar Abdul Rahman's life and activities in Samakand and Tashkent, together with his subsequent return to Badakhshan, are given in Saraj-ut-Tawarikh and the Taj-ut-Tawarikh. With this in mind, the Russian government permitted Abdul Rahman to go, to northern Afghanistan and take over the government there. The Russians wanted the British to realize that they would not allow British influence to creep north of the Hindu Kush.

انگلیس ها وعده داده بودند که نمی گذارند رقیب امیر شیر علی خان از خاک روسیه، به مقابل او، توطئه بچینند؛ اما روس ها دیگر به این تعهد خود، پابند نبودند؛ چون که انگلیس ها، خود شان سلطنت امیر شیر علی خان را سقوط دادند.

دولت زار روس اکنون برای منافع خود، کار می کرد؛ لهذا به فکر جلوگیری از اشغال کامل افغانستان توسط انگلیس، افتاده بود. روس ها تصمیم گرفتند حداقل زمامداران محلی طرفدار خود را در محلات نزدیک به سرحدات خود، مقرر کنند. تفصیل زنده گی نامه سردار عبدالرحمن و فعالیت های او در سمرقند و تاشکند، و چه گونه گی برگشت او به بدخشان در سراج التواریخ و تاج التواریخ، درج می باشد؛ به ارتباط آن تفصیلات، دولت روسیه به سردار عبدالرحمن اجازه داد تا به منطقه شمال افغانستان برود و در آن جا حکومت خود را تاسیس نماید. روس ها می خواستند به انگلیس ها بفهمانند که نمی خواهند و نمی گذارند نفوذ انگلیس به شمال هندوکش، سرایت نماید.

از آن چه در بالا می خوانیم برمی آید که سردار عبدالرحمن خان در مدت اقامتش در سمرقند و تاشکند در نزد روس ها، شخص قابل اعتماد و معتبر بوده، روس ها او را «پرنس =

شهزاده» می خواندند و در نظر داشتند قوای بزرگ نظامی را تحت رهبری او از طریق افغانستان برای تسخیر مناطق رود سند بفرستند، ولی پلان بعدی روس ها این بوده که سردار عبدالرحمن خان را زمامدار منطقه شمال افغانستان بسازند و به همین منظور، او را اجازه برگشت به افغانستان دادند. در سراج التواریخ درج است که سردار عبدالرحمن خان قبل از حرکت خودش، هموزاده های خود، سردار محمد اسحق خان و سردار محمد سرور خان و عبدالقدوس خان را از سمرقند با نامه ها و هدایات خاص به ترکستان و بلخ اعزام می کند تا به روس ها و انمود سازد که مطابق پلان و سفارش آن ها، حکومت بلخ را اشغال و اداره خواهد کرد، و این کار، معنی تجزیه افغانستان را داشت که روس ها خواستار آن بودند؛ تا مناطق شمال افغانستان را تحت نفوذ خود داشته باشند؛ اما وقتی سردار عبدالرحمن خان از قلمرو تحت نفوذ روسیه تزاری، خارج می شود، پلان حرکت خود را تغییر می دهد و عوض بلخ به بدخشان می رود؛ بعداً به قطغن می رود و از آن جا از راه سالنگ، به چاریکار می رسد و هدفش تسخیر کابل می باشد. سردار عبدالرحمن خان با این حرکت خود، کزیدت می گیرد که به ضد پلان شوم روس ها که هدف آن، تجزیه افغانستان بوده، عمل کرده و با اعمال نفوذ در بلخ و ترکستان و بدخشان، در صدد تاسیس حکومت مرکزی افغانستان در کابل بوده است.

از آن جایی که کرکتر اصلی «داستان خط دیورند»، امیر عبدالرحمن خان است، ما در این رساله تا حد امکان، همه جنبه های شخصیت او را بررسی می کنیم. در باب باسواد بودن یا بی سواد بودن امیر، نظر ها، مختلف و متفاوت اند؛ اما من در «تاج التواریخ»، به قلم خودش خواندم که قبل از پادشاه شدن اش، شبی در قطغن در خواب سفارش شده بود تا خواننده شود، ولی از او تا اخیر عمر، غیر از دستخط خودش به دونوع (امیر عبدالرحمن به قلم خود یا امیر عبدالرحمن - دستخط کردم - فقط)، کدام نوشته ای به یادگار نمانده است؛ معهدا فیض محمد کاتب در چند جا از نوشتن مطالبی «به قلم خاص» به زیر عرایض اشخاص و مامورین دولت، گزارش می دهد و مقصد او از «قلم خاص»، خط خود امیر مرحوم بوده است.

انجنیر عزیز الله گهگدای در مقاله ای تحت عنوان «میرزا های حضور» با اقتباس از یادداشت های مرحوم حافظ نور محمد خان گهگدای، واقعیت جالبی را از یک رویداد دربار امیر به نوک قلم کشیده و به پورتال افغان - جرمن آنلاین سپرده که ما، قسمت هایی از آن را ذیلاً اقتباس می کنیم:

«روزی امیر صاحب چنین فرمود: من از بی کاره گی میرزا ها، خلق تنگ شده ام و می-

خواهم شخصی را به این کار مقرر کنم که مطابق خواهش من کار کند و این ها (سایر میرزا های دربار) هم به زیر دست او کار کنند. بدین صورت، محمد اکبر نام را که برادر عبدالرحیم آخندزاده حاکم میمنه می شد، به حضور خواست و تعریف و توصیف املاء و انشاء آن را نموده، امر کرد به حمامش برده و بعد از شست و شوی، لباس فاخر بپوشانند. وقتی که او را بعد از حمام آوردند، یک قلمدان طلا بخشیده، به معاش چهار هزار کابلی سالانه و به لقب «منشی باشی» بالای میرزایان حضور، مقرر نمود.

مدتی امیر به او هدایت می داد و او، به میرزایان می گفت و آن ها، کار را اجرا می کردند و می نوشتند و موافق طبیعت امیر صاحب، کار ها اجرا می شدند؛ چنانچه امیر صاحب می فرمود: «کار های تحریری حضور، خوب اجرا شده اند».

در یکی از روز ها راجع به تشریح پیاز مرسل، در حضور امیر، بحث هایی صورت گرفتند و امیر به منشی باشی مذکور، چنین هدایت داد: «به قلم خود به نام حاکم ارگون، زرمت و خوست بنویس که پیاز مرسل را از آنولا ارسال دارند، و به ملک اصغر نیز بنویس که پیاز ها را در چهار جای که مراد از زمین های دارای گل زرد و گل ریگدار باشد، بنشانند تا دیده شود که در کدام نوع زمین، خوشر حاصل می دهد».

این حکم را امیر صاحب درخانه زرنگار (که فعلاً پارک زرنگار، به جای آن، عمارت ساخته شده است) می فرمود. مقصد امیر عبدالرحمن خان این بود که این امر را خود محمد اکبر منشی باشی، به قلم خود بنویسد. منشی باشی محمد اکبر خان در کنج دربار نشسته و کاغذ را به دست گرفته و منتظر ماند و چرت می زد. امیر صاحب مجدداً به او ملتفت شده گفت: «چرا نمی نویسی و به چه فکر میکنی؟» منشی باشی ایستاده شده، دو دست را بالای هم بسته گفت: «صاحب! غلام شما، خواننده و نویسنده نمی باشم». امیر صاحب فوراً گفت: «از مقررری تو، مقصدم مقصود خان، برادر دیگر شما بود و من اشتباه کرده ام....»

یک نمونه از دستخط امیر عبدالرحمن خان که در اسناد پدر کلانم موجود است، در این جا به ملاحظه هموطنان، تقدیم می شود.

مثال هایی از سفاکی و دیکتاتور منشی امیر عبدالرحمن خان

امیر عبدالرحمن خان، به قدرت حافظه قوی و شناخت وسیع و عجیبی که از اشخاص و قبایل و محلات افغانستان داشت، همهء امور ولایات و محلات افغانستان را از مرکز، اداره می کرد و از مرکز، هدایت می داد، و هر گاه شخصی را از محلات مختلف برای استنطاق و مجازات، به کابل می خواست، برای حکمران محل، کتباً هدایت می داد تا او را مُشت بسته، به کابل بفرستد.

پدر کلان هاشمیان، مرحوم سید جعفر پاچا، در دوره سلطنت امیر عبدالرحمن خان، مدتی حاکم «غوری»، شامل محلات «تاله و اندراب و خنجان»، بعداً حکمران «بهسود و هزاره جات» و در اخیر، حکمران «شبرغان» بود. فرامین زیادی از امیر عبدالرحمن خان و امیر حبیب الله خان در موارد مختلف، نزد هاشمیان موجود اند که از آن جمله، چندتای آن ها را به منظور معرفی اطوار و شخصیت امیر عبدالرحمن خان - کرکتر اصلی داستان خط دیورند - در این رساله، اقتباس می کنم تا برای تاریخ نویسان کشور، مواد مستند، فراهم شده باشد. شخصی را که امیر از بغلان برای مجازات خواسته بود، توسط حاکم، به کابل اعزام شده بود و امیر او را «به دار سیاست کشیده بود». فرمانی در این باب به حاکم غوری ارسال شده و در خصوص «عیال و مال و اموال آن حرامزاده و برادر و برادرزاده و عیال برادر اش»، هدایت داده شده که باید به مزار شریف، تبعید شوند. اصل فرمان در ورق بعد، چاپ شده؛ متن فرمان، از این قرار است:

«عزت و صدارت نشان سید جعفر خان حاکم غوری را واضح خاطر باد!

حاجی محمد حرامزاده خسر برهء سیدال مفسد را که فرستاده بودید، به جزای عمل خود رسید و به دار سیاست کشیده شد، چرا که دشمن دین بود و صاحب دین او را زود تر به عذاب ابدی ملحق نمود. در خصوص عیال و مال و اموال آن حرامزاده و برادر و برادرزاده و عیال برادر اش شما را لازم است که از قرار سیاه حشو فرمان، ارسال مزار شریف بدارید و آدم های مستحفظ به همراه شان کنید که آن ها را به حفاظت در مزار شریف برسانند. زیاده چه نگارد. فقط - فی سلخ شهر رمضان ۱۳۰۶.». (هـق)

آن چه در حاشیهء فرمان، خوانده می شود، از این قرار است:

تعلق حاجی محمد ولد تاج محمد خان دار بغلان، خسر برهء سیدال - عیالداري او:

عیال او دو نفر - دختر او ۴ نفر - بچهء او ۴ نفر.

مال و اسباب: اسپ - گاو قولیه فرد - گوسالهء ماده فرد - لحاف ۴ تخته - جوال ۴ عدد -

دیگ دو عدد: یکی مسی، یکی چودنی - جام مسی یک عدد - کوزه مسی یک عدد -
ارزن دو جوال - جواری یک جوال.

زراعت کرده شده: گندم ۲۵ - جو ۱۵ (معلوم نیست که سیر است یا چارک).
تعلق لعل محمد ولد تاج محمد، برادر حاجی محمد، خان دار بازار جای بغلان:
خود لعل محمد یک نفر - بچهء او یک نفر - عیال او دو نفر.

تبصره:

۱) من نمی دانم «غوری» که شاید در آن وقت مرکز ولایت بغلان بوده باشد، اکنون
به کدام ولایت، تعلق دارد؟

۲) از فهرست بالا معلوم می شود که حاجی محمد مقتول، شخص نادار و دهقان پیشه
بوده.

۳) از آن جایی که معلومات درباره خانواده و اموال مقتول در حاشیه فرمان، ذکر
شده، چنین استنباط می شود که معلومات مذکور از شخص مقتول در اثنا تحقیقات، گرفته
شده باشد.

۴) خانواده مقتول و برادر اش که به مزار شریف، تبعید می شوند، آیا در آن جا
محبوس می باشند یا بدون هیچ دارایی، به میدان خدا، ایله می شوند؟ در این باب در فرمان،
چیزی اشاره نشده است.

۵) در فهرست از یک مقدار «گندم و جو زراعت شده»، ذکر شده که استنباط می -
شود مقتول و برادر اش، زمین زراعتی در بغلان داشته اند - حتماً جایداد غیر منقول شان نیز
مصادره شده است.

۶) در متن فرمان، حاجی محمد مقتول، «دشمن دین» و قاتل، یعنی شخص امیر،
«صاحب دین» خوانده شده - این است نمونه ای از عدالت امیر عبدالرحمن خان!

مثال دوم: وقتی امیر عبدالرحمن خان بالای شخصی یا طایفه ای، قهر می شد و می خواست
آن ها را از بین ببرد، دستور کامل از کابل ارسال می کرد و در مورد تمام حرکات مأمورین
و صاحب منصبان دولت، هدایات مشخص می داد، و پلان حمله و ترتیبات آن را به شمول
مدت عملیات و احضارات آن در فرمان، ذکر می کرد که اگر عیناً اجرا نمی شد، همه را
مجازات می کرد.

امیر، بالای طایفه علی، غضب است و می خواهد این طایفه را «به حکم خدا و
رسول»، از بین ببرد؛ لهذا فرمانی عنوانی حاکم و صاحب منصبان قطعاً نظامی، صادر می -
کند و امر «حملهٔ مقتله» را تاکید می نماید. اصل فرمان عیناً در صفحات بعدی نشر و متن

آن، ذیلاً بیرون نویس می شود:

«صداقت نشانان سید جعفر خان و سراج الدین خان و ملک عبدالله خان و افسران و منصب داران هر سه پلتن و طرب های رسالهء حاضر مقام تاله، و محمد کبیر خان صد باشی و ملازمان سپاه ظفر پناه نظامی از پلتن ها و رساله ها و خاصه دار و نفری ایلجاری اندراب و خنجان و غیره اطراف - در حفظ الهی باشید. بعد ها واضح باد که سزا دهی طایفه اشراش شیخ علی به حکم خدا و رسول واجب افتاده، و این طایفه، دین و ایمان ندارند، کار را به جایی رسانیدند که باید زده و بر باد شوند. شمایان را امر است که همان قدر معطلی داشته باشید که خوراکهء شما برسد و از هر طرف که آرد و جو از حضور حواله شده و خود کارکنان حاضرین تاله هم سر رشته کرده اند، به شمایان برسد، بعد چهار - پنج روز نان خود ها را پخته کرده و نان پخته را برداشته به یاری خداوند و مددگاری روح پرفتوح حضرت ختم المرسلین، بالای آن طایفه بی دین، مقتله برده سزای عمل و کردار شان را بدهید، از حضور والا حکم قطعی ست که باید مقتله بر سر آن ها برده شود. آن خوراکهء خود ها را سر رشته کرده و چهار یا پنج روز نان خودها را پخته بر سر شان جنگ ببرید. باقی از خداوند عالمیان فتح و فیروزی شمایان را خواسته ایم. فقط - فی ۳ شعبان سنه ۱۳۰۷ (هـ.ق) - (شاید محالات تاله، اندراب و خنجان در آن وقت، یک واحد اداری بوده باشند؟ هاشمیان).

تبصره در باره این فرمان، گنجایش ندارد. همه چیز واضح است. امیر می خواهد طایفه اشراش شیخ علی را قهراً از بین ببرد (علت آن معلوم نیست). امیر می گوید: این طایفه، دین و ایمان ندارند. همین کافی ست که به امر امیر که «حکم خدا و رسول»، خوانده شده، یک طایفه از بین برود؛ آن هم «مقتله»؛ یعنی قتل عام شود. ناگفته نماند که اگر امر امیر عیناً تطبیق نشود، تمام کسانی که نام های شان در فرمان، ذکر شده، از ملکی گرفته تا نظامی، همه به قتل می رسند! در چنین شرایط، ملت شریف و مظلوم افغان، حدود بیست سال در تحت ساطور چنین پادشاه سفاک، سپری کرده اند.

مثال سوم: نمونه ای از دیکتاتوری اداری امیر عبدالرحمن خان:

امیر از حاکم «غوری»، خربوزه می خواهد و طریق ارسال این خربوزه را که از غوری تا کابل، صدمه نبیند. زیرا در آن وقت باربری توسط قاطر و مرکب، اجرا می شد، شخصاً به تفصیل هدایت می دهد. اصل این فرمان را که می توان «فرمان خربوزه» خواند، در صفحه بعد می بینید و رونویس آن را اینک من، تقدیم می کنم:

«عالیجاه ارادت نشان سید جعفر خان حاکم محال غوری را بعد مرحمت واضح خاطر باد!

چون ایام فرستادن خربوزه آن ولاست که به حضور والا برسد، ولاکن نه به الو که دو نقصان دارد:

اول، به مردم و رعایا از حوالهء الوحده بی عد دشوار می گذرد، ثانی خربوزه زخمی و داغی می شود تا به حضور والا می رسد از کار بدر می گردد. پس از حضور سررشته آن امیر می شود که: موازی هشت الی... یا بوی بیگاری را مقرر بدارید که برای بارگیری خربوزه باشد و هر دفعه ده راس یا بو بارگیری شود، و بارگیری آن هم با این طریق باید شود که خربوزه را در میان کاه سالی پیچیده و به میان توکری ها با احتیاط تمام گذاشته به طریقی که یکی بر دیگری دکه نخورد و زخمی نشود، که به محض آن که زخمی شد گنده می شود و از خوراکی برون می گردد. به همین طریق خربوزه ها را در توکری ها کرده و بارگیری نموده الی حدود پنجشیر، یابو های بیگاری، هفته به هفته برسانند. از آنجا الی دارالسلطنه مقرر است که در آن جا رفته و منتظر رسیدن خربوزه بوده باشد. خربوزه ارسال شما که می رسد این یابو ها بار کرده به دارالسلطنه می آورند و یا بو های مقرر شما واپس برود و باز ده راس یا بوی دم تازه بارگیری شود.

به این شکل هم خربوزه زود و بی عیب می رسد و هم زحمت مردم رعایا از انداز الو برطرف شد، به همین سر رشته باید خربوزه متصل به حضور والا برسد. زیاده خیریت است. فقط. تحریر ۱۱ ماه محرم الحرام ۱۳۰۹ (هق). مکرر این که عریضه شما بایک صد دانه خربوزه به مطالعهء والا رسیده، در باب خربوزه به همین قرار فرمان والا معمول دارید.»

یادداشت: در متن فوق از «لو» و «الو»، سخن رفته که من معنی آن را نفهمیدم. این لفظ شاید نام کدام نوع کاه یا توکری باشد که صد دانه خربوزه جوپهء اول در بین آن مانده شده و شاید زخمی به کابل رسیده باشد؛ اما شخص امیر صاحب که کار دیگری غیر از «سررشتهء خربوزه» نداشتند، چنین فرمانی صادر کردند که ده راس یابو، هفته به هفته، مسلسل خربوزه را به پنجشیر برسانند و باید خربوزه ها یک به یک به کاه شالی، پیچانده شوند. قرار معلوم در بغلان و دوشی، خربوزهء اعلی تولید می شود که منظور فرمایش امیر صاحب، شاید همین خربوزه بوده باشد. به هر حال، امیر عبدالرحمن خان که در مورد بارگیری خربوزه، این قدر دقیق بوده، فهمیده نمی شود که در باره متن قرارداد دیورند، چرا هیچ دقت نکرده است؟ اما چنین معلوم می شود که وقتی امیر صاحب در مقام بخشش می نشست، خاک های افغانستان برابر با یک خربوزه در نزد او، اهمیت و ارزشی نداشته اند!

فرمانی در ثبوت موجودیت معادن طلا و سرب و گوگرد در دوشی:

در جملهء اسناد پدر کلانم، فرمانی از امیر عبدالرحمن خان، عنوانی حاکم غوری ست که

در عقب آن، دو مُهر سلطنتی چسبیده و مشعر بر این اند که در «کوه های دوشی، کان طلا و سرب و گوگرد»، وجود دارند. متأسفانه یک گوشهٔ اخیر این فرمان، فعلاً میسر نیست؛ باید ده ها پاکت اسناد قدیمی، تفتیش شوند تا اگر گوشهٔ مفقود شده، به دست آمده بتواند. آن چه هست و میسر است، اینک در نظر شما، گزارش می یابد:

عزت نشان سید جعفر خان کنری حاکم محال غوری را واضح خاطر باد!

عریضه مورخه ۲۲ شهر جمادی الاول ارسالی شما از نظر فیض منظر سرکار والا گزارش یافته شرحی که در باب کوه های دوشی کان طلا و سرب و گوگرد نوشته بودید که خود رفته دیدم و به موضع مروه که یک روز راه از آنجا دور است رسیدم، ولی محمد پیش-خدمت که از حضور انور مقرر علم آوری کان های مذکور بود، متفق هم دیگر خود بالای کوه رفته که گرد و غبار بسیار پیدا و هویدا گردید، واپس گشته عازم و روانهٔ حضور انور شد. حقیقت و می رساند و خود غلام را که علم حاصل نیست

.....

سندی در باره تقسیمات اراضی سرحدی، پس از قرارداد دیورند:

حالا که سه فرمان امیر عبدالرحمن خان را در مسایل اجتماعی دیدیم، نوبت به یک سند دیگر او در مسایل سیاسی می رسد؛ آن هم موضوع تقسیمات اراضی سرحدی. این کاغذ شاید صفحهٔ دوم نامه یا اعلامیه ای باشد که عنوان آن در صفحهٔ اول بوده و ما نمی دانیم که عنوانی کی بوده، ولی تصور می رود که عنوانی دولت هند برتانوی، نوشته شده باشد؛ زیرا امیر، بالای چنین کاغذ عریض و دارای جنسیت اعلی برای حکام و رعایای خود، فرمان نمی نوشت. چند فرمان او عنوانی حکمرانان ولایات، همه با کاغذ های عادی و رسم الخط میرزایی می باشند؛ ولی این نامه که بعد از انعقاد قرارداد دیورند پیرامون تقسیمات ارضی و سرحدی نوشته شده، من نمی دانم چرا در جمله اسناد پدر کلانم مرحوم، سید جعفر پاچا، دستیاب شده است؟ تصور من (ولو یک استدلال ضعیف) این است که چون سید جعفر پاچا به هنگام انعقاد قرارداد دیورند به حیث مصاحب به نماینده گی از مردم سمت مشرقی، در دربار امیر قرار داشت، و اراضی سرحدی مورد بحث به ولایات مشرقی افغانستان، تعلق می گیرند، شاید یک نسخهٔ این نامه، به اوداده شده باشد؛ اما متأسفانه از اصل سند، فقط چهار سطر و یک توتنه کوچک از گوشهٔ دیگر آن، یافت شده و متباقی آن از بین رفته است. اگر متن کامل این سند وجود می داشت، هر آئینه یک سند بسیار مهم و تاریخی در بارهٔ تقسیمات اراضی سرحدی، به شمار می رفت؛ اما جنسیت کاغذ و سایز آن (عرض ۱۱ انچ) و رسم الخط آن، همه دال بر این اند که این کاغذ از دربار امیر، صادر شده است.

تصور دیگر به اساس این سند این است که قبل از امضای نقشه دیورند، کدام نقشه دیگری هم بوده که در این سند واضحاً به آن اشاره شده، ولی دیورند در نقشه آخری خود آن را تغییر داده، و این تغییر، مورد سوال امیر عبدالرحمن خان، قرار گرفته است. رونوشت این سند، ذیلاً تقدیم می شود و اصل آن در صفحه بعد است:

«تقسیم سرحد به قسمی شده به قومی که تعلق دولت افغانستان دارد فرمایش شده از این قرار تفصیل ذیل به وقتی که کمیشن دولت بهیه در کابل بودند و سرکرده آن ها جناب فارن سکرتری دیورند بود و کرنیل آی. آر. ایلس و داکتر فن و لفتنت اسمت و لفتنت مکهمان و مستر دانلد و مستر کلارک آفسر های دولت عالییه هم بودند مقرری به این قرار بود که از حدود درواز می آیند الی قلعه شغنان می رود بالای تعلقه و خان که در نقشه ما قبل که به تاریخ شانزدهم ذی حجه الحرام سال وینیل ۱۳۰۹ هجری مطابق یازدهم ماه جولای ۱۸۹۲ عیسوی نشان داده شده بعد از آن می آید در بین کافرستان و چترارو می آید به هندک و می آید به کوه های کنر مابین مردم کنر و قوم باجور...»

ملاحظات:

در چهار سطر اصلی مندرج در این سند، به یک موضوع جدید برمخوریم، و آن: «نقشه ما قبل که به تاریخ ۱۶ ذی الحجه ۱۳۰۹ هجری، مطابق ۱۱ جولای ۱۸۹۲ عیسوی» می باشد؛ به عبارت دیگر، به اساس متن بالا، قبل از نقشه منضمه قرارداد ۱۲ نوامبر ۱۸۹۳م، مطابق ۲ جمادی الاول ۱۳۱۱ هجری قمری که به قرارداد «دیورند» معروف است، ۱۶ ماه قبل از آن، در ماه جولای ۱۸۹۲، نقشه دیگری بین امیر و دولت هند برتانوی، مطرح بوده است که متاسفانه در آن باره، معلوماتی در دسترس ما، قرار نگرفته است. امید است مورخین و محققین افغان در این باره تحقیق و جستجو کنند.

عریضه سید جمال الدین «افغان» به امیر عبدالرحمن خان

من در چند مورد در این رساله از پدر کلان خود، مرحوم سید جعفر پاچای کنری، صحبت کرده ام و فرامین امیر عبدالرحمن خان را عنوانی او، به منظور شناخت اطوار و کرکتر امیر مرحوم، نشر نموده ام. یک موضوع اخیر که آن هم به کرکتر امیر عبدالرحمن خان تعلق می گیرد، در این فصل، گزارش می شود:

بعد از مدت دو سال اقامت سردار عبدالقدوس خان (فرزند سردار سلطان محمد خان طلائی) به حیث حاکم بهسود و هزاره جات، آن چه او به امر امیر به مقابل آن چه که «بغاوت هزاره جات» خوانده شده، انجام داد و بالاخره مریض شده که امیر از کابل برایش ادویه می فرستاد (نگاه: سراج التواریخ، جلد ۳، صص ۳۰ و ۳۷) و بعد از آرام ساختن ارزگان، به کابل عودت نمود و به پاس خدماتی که انجام داده بود، به حیث مصاحب اول دربار با لقب «ایشک آقاسی»، مقرر گردید. (نگاه: جلد سوم، ص ۵۹)

این که در مدت دو سال عملیات پاک سازی هزاره جات، چقدر مردان این منطقه وسیع گشته و سرزده شده، و چند هزار زن و دختر به حیث کنیز به کابل آورده شده و چند هزار دیگر توسط منصبداران و سپاهیان، در بازارها به فروش رسیده اند، هموطنان محترم می-توانند تفصیلات و احصائیة مکمل این رویدادها را در صفحات ۱۷-۱۸-۳۰-۵۰-۵۸-۸۳-۹۹-۱۰۰-۱۰۱-۱۰۲-۱۲۲-۱۲۳-۱۴۷-۱۵۵-۱۸۱ جلد سوم سراج التواریخ، به قلم مرحوم فیض محمد کاتب (هزاره)، مطالعه کنند.

امیر عبدالرحمن خان، سید جعفر پاچای کنری را که شخص متقی و حلیم بود از حکومت غوری به حکومت بهسود و هزاره جات مقرر کرد، و هدف امیر از این تقرر، دل جوئی و استمالت مردم هزاره بود؛ چون که این مردم از طرز اداره و گذارهء سید جعفر پاچا در حکومت غوری (که در همسایه گی هزاره جات قرارداداشت) با خبر بودند، و هم به خانواده سادات کتر حرمت و ارادت داشتند. سید جعفر پاچا، حدود دو سال در هزاره جات ماند و به اثر دل جوئی و تضمین او، هزاره هایی که به کوه ها پناه برده بودند و یک عده هزاره های فراری از خاک ایران و هند، به اوطان شان برگشتند. فرهنگ دوبار، یکی به ارتباط دره های شیخ علی مربوط حکومت غوری که توسط پشتون ها (یا به قول فیض محمد کاتب «افاغنه») اشغال گردید (نگاه: افغانستان در پنج قرن اخیر، چاپ تهران، ص ۴۰۰) و بار دوم از اسکان پشتون ها در هزاره جات (نگاه: افغانستان در پنج قرن اخیر، تایپ و چاپ امریکا، ص ۲۷۰)، سید جعفر کنری را مورد ملامت قرار می دهد؛ اما این طرز تابه زدن فرهنگ،

نهایت ساده بینی و عدم وقوف و صلاحیت او را از تاریخ نویسی، نشان می دهد؛ زیرا در هر دو مورد، اوامر و هدایات صریح امیر عبدالرحمن خان در سراج التواریخ، موجود اند که شما آن را در ضمیمه شماره «۸» این رساله می خوانید. اسکان قبایل پشتون (افاغنه) در مناطق افغانستان مرکزی و ترکستان و ارزگان و غور و هرات، سیاست واضح امیر عبدالرحمن خان بود و حکام امیر اگر در تطبیق احکام اش، فرو گذاشت می کردند، جزا می دیدند. جلد سوم سراج التواریخ، پُر است از احکام و فرامین امیر به نایب الحکومه ها و حکمران ها که امیر مرحوم، سیاست، احکام و هدایات خود را کلمه به کلمه دیکته کرده، و جواب آن ها به امیر: «غلام، مطابق امر والا تطبیق کرده...» بوده است. (ضمیمه شماره ۸ صفحه ۱۳۶ دیده شود)

سید جعفر پاچا در حوالی سنه ۱۸۹۵م به اجازه امیر، روانه مکه الله شریف می شود و آن چه من در باره سفر مذکور و ملاقات سید جعفر پاچا با سید جمال الدین افغان و عریضه افغان عنوانی امیر عبدالرحمن خان، از زبان پدرم، سید محمد سرور کنری، شنیده ام، ذیلاً گزارش می یابد.

این داستان قبلاً دوبار، بار اول در نقدی بالای کتاب دکتر اجرا الدین حشمت، با عنوان «جنبش مشروطه و دولت مشروطه در افغانستان»، منطبعة کانادا، سال ۲۰۰۷؛ بار دوم در مجله آئینه افغانستان، شماره مسلسل «۱۰۸» اکتوبر ۲۰۰۷، صفحه ۱۲۷، چاپ شده است. در این داستان، هموطنان محترم از آرزو و علاقه سید جمال الدین افغان برای دفن شدن در وطن اش، و از ترس امیر عبدالرحمن خان برای پذیرفتن یک مریض در حال نزع، با خیر می شوند؛ لهذا من عین داستان را از مجله شماره «۱۰۸»، اقتباس می کنم:

«مرحوم سید جعفر پاچا در برگشت از زیارت بیت الله در سنه ۱۸۹۵م، مدت سه هفته نزد عموزاده خود، سید جمال الدین در استانبول مانده و در مراجعت به کابل، راپور سفر و مشاهدات خود را، به شمول اقامت در استانبول و دیدار با سید جمال الدین، به دربار امیر عبدالرحمن خان که سرداران واعزه دربار نیز حاضر بودند، شفاهی گزارش داد و خواهش و پیام سید جمال الدین افغان را به امیر عبدالرحمن خان سپرد و گفت:

«کاکای من، حضرت سید جمال الدین بعد از عرض تعظیمات به حضور امیر صاحب، التجا می کند به او اجازه داده شود که چند ماه متباقی حیات خود را در کتر گذشتانده و همان جا دفن شود.

امیر عبدالرحمن خان، سید جعفر را مخاطب قرارداد داده گفت: «پاچا صاحب! این مطلب را که گفتید، همین جا نزد ما و شما باشد؛ نه آن را تکرار کنید، و نه در جای دیگر، حکایت

کنید!»

پدرم می گفت که به اساس روایت پدرش (سید جعفر پاچا) سردار عبدالرحمن خان در دوره سلطنت عم خود، امیر محمد اعظم خان، با سید جمال الدین، مخالفت پیدا کرد؛ زیرا سید جمال الدین، وزیر اول امیر محمد اعظم خان و سخت مخالف انگلیس بود و به سردار عبدالرحمن خان که طرفدار سازش با انگلیس بود، در کار های دولتی، حق مداخله نمی داد؛ بل که او را «کله خشک سرتنبه» می خواند و به مشوره سید جمال الدین، امیر محمد اعظم خان، سردار عبدالرحمن خان را به ترکستان مقرر کرده، از کابل، دور ساخت. این بود حکایت پدرم. علامه سید جمال الدین افغان در سنه ۱۸۹۷م، یعنی چهار سال قبل از وفات امیر عبدالرحمن خان، در استانبول، جان به حق سپرد. سلسله نسب سید جمال الدین ولد مرحوم سید صفدر در خاندان سادات کُتر، از این قرار است:^۱

سید عبدالله	(برادر ناسکه)	سید ظهیر الدین
(والده سید عبدالله، پشتون مومند بود)	(والده سید ظهیر الدین از سادات همدان ایران بود)	
سید عبدالطیف	(عموزاده)	سید زین العابدین
سید محمد نظیف	(عموزاده)	سید رضی الدین
سید هاشم (پدر کلان هاشمیان)	(عموزاده)	سید علی (همدان)
سید قاسم	(عموزاده)	سید صفدر
سید جعفر	(عموزاده)	سید جمال الدین

عیال سید هاشم، خواهر ملک قاسم، زعیم مقتدر قوم یوسف زی مومند بود؛ هکذا ملک قاسم، پسر عمه سید هاشم می شد. والده سید جمال الدین، زوجه سید صفدر، دختر ملک قاسم یوسف زی مومند بود که در جوانی وفات یافته و فقط یک فرزند، یعنی سید جمال الدین، از او باقی مانده است.

در این جا توجه هموطنان محترم را به این واقعیت، جلب می کنم که جلد دوم سراج التواریخ، ثبوت عناد و بدبینی امیر عبدالرحمن خان را با سید جمال الدین افغان، در بردارد؛ زیرا از صفحه ۱۳۴ تا ۱۹۰ این جلد، وقف حادثات دوره های سلطنت امیر محمد افضل خان و امیر محمد اعظم خان و امیر شیر علی خان از زبان امیر عبدالرحمن خان شده است؛ ولی نامی از سید جمال الدین در دوره سلطنت امیر محمد اعظم خان و امیر شیر علی خان، گرفته

^۱ سید عباس پاچا (معروف به میا عباس بابا) نواسه سید علی ترمزی معروف به پیر بابا، مدفون در کُتر است و پشتون ها او را «میا باس بابا» می خوانند.

نمی شود؛ در حالی که سید جمال الدین، وزیر اول امیر محمد اعظم خان و موظف به مذاکره با نماینده گان و جاسوسان انگلیس بود که از زبان و آرشیف آن ها، اسنادی بع جامانده، و چون سید جمال الدین به اساس اسناد مذکور از طریق مخالفت و بی اعتمادی با انگلیس، برخورد کرده بود، او را اجنبی و بیگانه و «سید رومی» و نماینده روس، قلمداد کرده اند.

به شهادت تاریخ، سید جمال الدین تا چهار ماه اول دوره دوم سلطنت امیر شیر علی خان، در کابل بوده، آن گاه به امر امیر مذکور، افغانستان را ترک کرده است. امیر عبدالرحمن خان از تمام این جریانات و نظریات ضد انگلیسی سید جمال الدین اطلاع و با شخص سید در کابل، دیدار ها و مناقشاتی داشته است. از جمله اسناد انگلیسی ای که به دسترس این مولف قرار دارد، متن انگلیسی یک سند جالب آن را در بخش ضمایم (ضمیمهء نمبر ۲۷ صفحه ۱۵۸) و ترجمهء دری آن را ذیلاً می خوانید:

«متون روایات واقعات کابل از وفات امیر دوست محمد خان تا بهار سال ۱۸۷۲- توسط آقای ویلیز پیرسز:

۲۵۳. تشویش های مکرر و موکد منشی از ترس این که زمامداران افغان، در صورتی که از جانب هند برتانوی برای شان کمک نرسد، به دریافت امداد خارجی خواهند پرداخت، بعد از ظهور یک شخص پر اسرار که در این روز ها در کابل پیدا شده و سید رومی خوانده می شود، بیشتر شده است. اقتباسات ذیل از یادداشت های واصله در باره این شخص از این قرار اند:

یکنفر سید قسطنطینی از مدتی به این طرف در کابل می باشد. وی چنین وانمود می سازد که این جا برای مقاصد تفریح و سیاحت آمده، و او متواتر به حضور امیر، پذیرفته می شود، و امیر ماهوار دو صد روپیه جیب خرچ (مهمان پولی) به او می دهد. معلوم نیست که او واقعاً کی است؟ بعضی ها می پندارند که او ایجنت کدام حکومت است.

در حال حاضر، سید قسطنطینی (که در باره او در یک راپور سابق، گزارش داده شده) چنان مورد احترام و توجه امیر قرار گرفته که هیچ شخص دیگر دربار، این طور مقرب نبوده، و او همیشه با امیر، صحبت های خصوصی دارد. عده زیاد مردم می گویند، و بعید از احتمال نیز نمی باشد، که او، جاسوس روس است.

چند روز قبل، شخصی که خود را حاجی الحرمین می نامد، به حضور سید قسطنطینی (که در باره او در چند راپور قبلی، گزارش تقدیم شد) آمد و دو باره ناپدید گردید. اکنون شخص دیگری نزد او آمد که «سید مدنی» نام دارد. بازدید این چنین اشخاص، واجد

اهمیت است (واضحاً نشان می دهد که سید در کابل و برای یک هدف سیاسی آمده) و سید، اکثر اوقات در ساعت ۱۰ یا ۱۱ بجه شب در مجالس خصوصی با امیر اشتراک می-ورزد. شخص مورد اعتمادی، به من اطلاع داده که این سید، وعده امداد یک کرور روپیه نقد را از طرف حکومت روسیه، با خود آورده تا اتحاد دو دولت را استحکام بخشد و از وعده های بیشتر نیز اطمینان داده است.

۲۵۴. درباره این شخص، مخبرین دیگر، به تاریخ ۲۱ مارچ و ۲۵ جون گذشته (۱۸۷۱) قرار ذیل نوشته اند: حاجی سید رومی، ایجنت سری حکومت ترکستان دولت روسیه، اکنون با نفوذترین و عالی ترین عضو شورای خاص امیر است. پنداشته می شود که سید از تفلیس از طریق شیروان، به اورگنج بخارا و از آن جا از طریق جلگه های شیروان، به هرات آمده است. در سنه ۱۸۶۶، سید از قندهار باز دیده کرده و در آن جا با امیر محمد اعظم خان ملاقات و به او، یک مقدار اسناد سری ای را که با خود آورده بود، تسلیم کرده بود؛ از آن وقت به بعد، سید با امیر بوده و امیر، همیشه او را در حضور خود، نگه می کند».

از جلال الدین بلخی، روم می بالد به خود

وز جمال الدین افغان، افتخار خاور است (خلیلی)

از پیروان حاجی، شخصی ست که ابوتراب نام دارد. چشمان تنگ، رخسار سرخ و موهای کوتاه داشته، واضحاً از باشنده گان تفلیس می باشد. سجل چهره سید رومی مقیم کابل، شخصی که می گویند ایجنت روس در دربار کابل می-باشد:

سید، دارای رنگ گندمی، پیشانی فراخ، چشمان نیلی، ریش بز مانند دارای بعضی موهای سرخ، بروت کوتاه، لاغر اندام، سر تراشیده، به سن تقریباً ۳۵ ساله، مانند Noghai، لباس می پوشد، متواتر چای می نوشد، و مانند ایرانی ها، سیگار می کشد، با جغرافیه و تاریخ، خوب آشناست، به زبان های عربی و ترکی، مسلط می باشد، فارسی را مانند یک ایرانی، تلفظ می کند، ظاهراً پیرو کدام دین خاص نمی باشد. اسلوب زنده گی او، بیشتر به یک اروپایی، شباهت دارد تا به مسلمان ها؛ یک نفر ایرانی (از کشور فارس) به نام ابو تراب در رکاب اوست.

احساسات سید رومی در باره روس ها و انگلیس ها، از ملاحظات ذیل او در مدت دو ساعت صحبتی که با نویسنده این راپور داشته، به خوبی فهمیده شده می تواند: اول- امپراطور روسیه، عم خود را با دو لک سپاهی روسی و یک لک قزاق و کاموچ وغیره به ترکستان اعزام داشته و هدف واضح آن، پیشروی به طرف هندوستان از راه هرات می

باشد تا آن را فتح کند. انگلیس ها در میدان هموار، با روس ها، مقابله و ایستاده گی نمی-توانند.

دوم- انگلیس ها اول اعلام کردند که پیشقدمی نظامی روس ها و اشغال ترکستان با آرزو های آن ها مطابقت داشته و بین حکومت روسیه و انگلیس، یک معاهده دوستی وجود دارد که به موجب آن، روس ها هرگز در هندوستان، مداخله نخواهند کرد؛ سپس انگلیس ها می خواستند بگویند که روس ها در مقابل آن ها، تمایلات دشمنانه دارند. با پخش چنین افواها، انگلیس ها می خواستند احساسات راجه های هندوستان را امتحان کنند. انگلیس ها به ارتباط پیشقدمی کنونی روس ها در ترکستان، جاسوس های سری به دربار راجه های هندوستان، گماشته اند.

سوم- امپراطور روسیه، ولینعت ۱۸ لک «خان زاده گانی» ست که سپاهیان جان فدا بوده، جان خود را در صورت ضرورت برای اهداف امپراطور، فدا می کنند.

چهارم- حکومت انگلیس هرگز به معاهدات خود، ایستاده گی ندارد. انگلیس ها به این بد معامله گی شهرت دارند که به هیچ یک از معاهدات خود بیشتر از ده سال، پابند نبوده اند. انگلیس ها مملکت ها را از طریق خدعه و چال بازی، تسخیر می کنند، اما حکومت روسیه به وعده های خود، بسیار پابند است. انگلیس ها دزدان بسیار ماهر هستند که در این اواخر، ظهور نموده و تمام موفقیات شان مدیون چال بازی های شان می باشند؛ اما دولت روسیه از زمان اسکندر بزرگ به این طرف، وجود داشته است.

پنجم- روس ها، حتی در مقابل دشمنان خود، سخاوت مند و رحم دل هستند؛ به طور مثال، امپراطور روسیه برای سلطان محمد، پدر عبدالمجید خان، سلطان ترکیه، مدت ۳۰ سال مهلت داد و این در هنگامی بود که سلطان به اثر سؤظن، چهل هزار سپاهی خود را از بین برد؛ زیرا آن ها عدم توانایی خود را در مقاومت در مقابل تهاجم احتمالی روسیه بالای ترکیه، اظهار کرده بودند و البته بعد از انقضای همان مدت ۳۰ سال بود که دولت روسیه، هفتاد شهر سلطان را متصرف گردید.

ششم- پادشاه انگلیس در امور دولت، فاقد صلاحیت بوده، در اختیار پارلمان قرار دارد، اما امپراطور روسیه، اگر چه پارلمان دارد، لیکن خودش، کل اختیار می باشد.

در مورد مسایل هندوستان، سید گفت که وی Nana Rao را یک شخص احمق می-پندارد؛ زیرا او قبل از اشغال کانپور (Cowopore) دست های یک عده قصابان را بریده و بدین ترتیب در ذهنیت مسلمانان نسبت به خود، تعصب ایجاد نموده بود، و ۲۰۰ نفر عسکر انگلیس موفق شده بودند تا «Hialy Guard» لکنهو را اشغال و خانه عود جنرال شاه را

تصرف نمایند و هزاران نفر سپاه هندوستانی، خود را به دریای گومتی انداخته، غرق شده بودند، و غیره و غیره.

جلوه گاه نهضت سید جمال الدین بود

از دل کهسار خیبر تا لب دریای نیل (خلیلی)

۲۵۵. امیر «محمد اعظم خان» از سید در دو مورد فهم، مشوره گرفته است؛ همان موضوعاتی که بین امیر و حکومت پنجاب، تحت مکاتبه قرار داشتند. موضوع اول، اقدامی بود که باید به قسم طرز معامله با قاتل آقای «Bean» انجام می یافت. موضوع دوم، عبارت از گشودن راه خیبر بود.

۲۵۶. کمیسار پشاور توسط وکیلی در موضوع نمایشات مجوزۀ پشاور، به امیر نوشته و از او تقاضای کمک کرده بود تا در زمرۀ مسایل دیگر، اگر بتواند سرک مستقیم عبور اموال تجارتي را توسط ملک های خیبر، افتتاح کرده و از هر یک کاروان تجارتي، محصول ترانزیتی اخذ کنند. نظریات سید رومی در این مورد، قرار ذیل بودند:

حاجی (که درباره او مکتوب خاص مورخ ۳۱ مارچ توسط حکومت پنجاب به دولت هندوستان، ارسال شده است) امیر را متقاعد ساخته است که دولت برتانیه در تقاضای خود برای گشودن سرک خیبر، هدف دیگری غیر از آن چه ظاهراً اظهار می کند، در نظر دارد؛ به طور مثال، انکشاف و ارتقای مبادلات تجارتي بین هندوستان و ترکستان. وی استدلال می کند که بهترین پالیسی برای فتح و اشغال یک مملکت خارجی، همانا گشودن تماس های نو توسط تجارت می باشد.

سید گفت که تجارت بین هندوستان و ممالک غربی از عهد سلطنت داریوش به این طرف، فقط از سه طریق، جریان داشته است که عبارتند از: تاترا (Tatra) و آب خانه و کراپا (Krappa)؛ علاوه آنکه رگود تجارت به اندازه ای نیست که مستلزم گشودن یک راه نوباشد؛ از جانب دیگر، معابر آب خانه و تاترا، هر کدام فقط یک منزل دور تر از معبر خیبر قرار دارند. هنگامی که روس ها از طریق جلگه های قرغز، بالای خیوا، حمله کرده سرزمین های دورادور بحیرۀ ارال را اشغال کردند، انگلیس ها به تشویش افتادند که مبادا روس ها بالای هندوستان حمله کنند؛ لهذا جاسوسان سری از قبیل «برنس»، «ستودارت» و «کانولی» و غیره را به افغانستان و بخارا اعزام داشتند و اگر چه دولت انگلیس در آن وقت، افغانستان یا هرات را ضمیمه نساخته بود، هدف انگلیس این بود که تمام قدرت خود را به صرف رساندن تا این ممالک را در تصرف خود در آورند؛ آن گاه با این ملحوظ، شاه شجاع الملک را محبوس ساخته، به حیث پناه گزین، به مملکت خود بردند، و قبایل خیبر را با دادن رشوه

های بزرگ، بازی دادند تا به عساکر آن‌ها از طریق معبر خیبر، راه عبور بدهند. اکنون که روس‌ها به طرف دریای آمو، پیشقدمی کرده‌اند، تشویش و علاقه‌ء انگلیس‌ها، به خوبی درک شده می‌تواند؛ لهذا انگلیس‌ها بدون شک، دلایل خاصی برای تقاضای گشودن معبر خیبر داشتند؛ بنابراین، حاجی به امیر، مشوره داده تا به حکومت برتانیه بنویسد و بگوید که تجارت هندوستان به حد اشباع رسیده و قابل انکشاف بیشتر نمی‌باشد؛ از جانب دیگر، عادیات امیر از مدرک مالیات گمرکی تجارت با هند، اکنون به حد قابل ملاحظه از مدرک صادرات چای از کابل در ظرف نه سال اخیر، تزئید یافته، اگر حکومت برتانیه، اهداف دیگری غیر از انکشاف تجارت در نظر داشته باشد، امیر مسرور خواهد شد آن‌ها را بداند.

از راپورهای فوق که توسط نماینده گان و جاسوسان انگلیسی در بارهء موجودیت سید جمال الدین در کابل و مقرب بودن او نزد امیر محمد اعظم خان و ضدیت او با پلان‌های «فارود پالیسی انگلیس زیر نام تجارت» به حکومت هند برتانوی، ارسال شده، آگاه می‌شویم که چرا امیر عبدالرحمن خان، عریضهء سید جمال الدین در حال نزع را برای آمدن به کُتر، نپذیرفته است؛ دو دلیل را به سهولت می‌توان استنباط کرد:

یکی این که امیر، طرفدار موجودیت یک شخصیت روحانی و یک مجاهد معروف راه اسلام در قلمرو خود نبود. در مدت بیست سال سلطنت امیر عبدالرحمن خان، از صدا و موجودیت یک شخصیت روحانی در کشور تحت سلطهء امیر، اثری دیده نمی‌شود. امیر موصوف حتی روحانیون خارجی را که از عراق و عربستان، به افغانستان آمده بودند، بار نداده، بل که اخراج کرده است (ضمیمهء ۲۶ صفحهء ۱۵۷ دیده شود). دلیل دوم این بود که امیر عبدالرحمن خان می‌خواست از طریق دوستی و وداد با انگلیس، حکومت کند؛ لهذا یک افغان دشمن معلوم الحال انگلیس را نمی‌توانست در افغانستان بپذیرد.

سید جمال الدین افغان در دورهء بیست سالهء سلطنت امیر عبدالرحمن خان (۱۸۸۰-۱۹۰۱م) در کشور های خارجی، آواره و پناهنده بود، اما در وطن خود او (افغانستان) انگلیس و امیر عبدالرحمن خان، حاکم بودند، و هر دو نمی‌خواستند که سید، حتی در حال نزع، به وطن اش برگردد.

تقدیر از امیر عبدالرحمن خان که بانی افغانستان نوین می باشد

ما در صفحات گذشته، اسنادی را مورد تحقیق و تحلیل قراردادیم که در برابر خواسته های انگلیس، نمودار بی جراتی و چوکی دوستی امیر عبدالرحمن خان بودند؛ هکذا اسناد و فرامینی ارائه نمودیم که بیانگر ظلم و سفاکی امیر مرحوم بود. منظور ما از این کار، در این اثر، چنان که قبلاً گفته آمد، شناخت جنبه های مختلف کرکتر و ساختمان فکری و سایکولوژیکی امیر مرحوم بود که به ارتباط قرارداد دیورند، کرکتر اصلی این رویداد، شناخته شده است؛ اما اذعان و اعترافی لازم است که تاکنون آن جنبه هایی از شخصیت امیر در این اثر، تحت دقت قرار گرفته که به اصطلاح عوام، «جنبه های منفی» تلقی شده می-توانند. به عقیده یک عده دانشمند افغان، مرحوم امیر عبدالرحمن خان در دوره حکومت-داری خود، جنبه های مثبت نیز داشته است، و یکی آن و مهمترین آن به عقیده دانشمندان، همین خاک و کشوری ست که از برکت سیاست امیر، بعد از وفاتش، بدون دعوا برای مردم افغانستان، به میراث مانده است.

درست است که در عهد سلطنت امیر عبدالرحمن خان، پنجاه و پشتونخوا از خاک افغانستان، جدا شدند، اما این افغان خبیر از رویداد های رقابت دو امپراطوری پر قدرت اروپایی در دو طرف افغانستان آن وقت، که افغانستان را ساندویچ، قرارداده بودند، نمی-تواند واقعیت ها را نادیده بگیرد! روسیه تزاری می خواست ترکستان و بدخشان را نیز تسخیر کند، و انگریز تر سو از پیشروی روس و در صدد دفاع از مستعمره هندوستان، می-خواست علاوه بر اراضی دیورند، خوست و جلال آباد را بگیرد. پلان های پیشروی روس به اراضی شمال افغانستان و فارورد پالیسی انگلیس در شرق افغانستان، همه در اوراق تواریخ، درج می باشند که اکثر افغان های تحصیلکرده از آن ها با خبر اند.

امیر عبدالرحمن خان، سیاستی بازی کرد که در تحت گرز های سنگین استعمار، با واگذاری یک قسمت اراضی سوق الجیشی کشور، به هر دو قدرت حریص، تمامیت ارضی خاک و ساحة افغانستان کنونی را حفظ نمود.

حدود ۵۰ سال قبل، روزی در پوهنخی ادبیات در اطاق مرحوم پوهاند میر امان الدین انصاری، در ضمن چای خوری بین شش نفر استادان، موضوع دیورند و اشتباهات امیر عبدالرحمن خان مطرح گردید و نظریات مختلف، شنیده می شد. مرحوم پوهاند انصاری، مناقشه را چنین خاتمه داد:

«دانشمندان! شخصی را در نظر بگیرید که قصداً زیر مو تر شده، اما نمرده؛ او را به شفاخانه

بردند و داکتران تجویز نمودند که یک پای او باید فوراً قطع شود، ورنه تا چند ساعت دیگر، می می مرد. تجویز به مریض ابلاغ شد که اگر می خواهی زنده بمانی، از یک پا، محروم می شوی! مریض زخمی گفت: مرا از مرگ نجات دهید! با یک پا می توان گذاره کرد...»

آن گاه پوهاند انصاری مرحوم افزود: وضع امیر عبدالرحمن خان در برابر طلسم انگلیس، به وضع همین مریض زخمی، شباهت داشت. او از دیورند گذشت، اما افغانستان را نگاه داشت؛ از جانب دیگر، آغاز سلطنت او در وقتی و با وضعی در داخل افغانستان مواجه بود که خان خانی و ملوک الطوائفی، بی داد می کرد. حکومت مرکزی، نه تنها وجود نداشت، بل که مقاومت و دشمنی شدید با «تمرکز قدرت» در سر تاسر کشور، مشهود بود. گروه های مختلف در سر تاسر کشور، مسلح بودند. مکلفیت مالیه دادن، اهانت و تحقیر دانسته می شد. اراضی زراعتی و مجاری آبیاری در ولایات مشرقی، جنوبی و جنوب غربی افغانستان در اثر جنگ های ۵۰ ساله (خانه جنگی و مقابل استعمار)، تخریب و زار شده بودند. خزانه و پس اندازی وجود نداشت. شوارع و راه های مواصلاتی، قسماً منهدم شده و قسماً تحت تسلط خوانین جاه طلب، قرار داشتند و...

امیر عبدالرحمن خان با شناخت عمیقی که از عنعنات مردم و تقسیمات ملکی افغانستان داشت، برای اداره مملکت و دوام سلطنت خود، پلانی سنجید و عده ای را برای تطبیق آن، با خود همراه ساخت و شروع به کار کرد. پروفیسر لويس دوپری در اثر کلاسیک اش به نام «افغانستان»، در مدت ۱۹ سال سلطنت امیر عبدالرحمن خان، از ۱۷ جنگ داخلی با ذکر نام و سنه و تاریخ هر یک، گزارش داده و می گوید که در هفت جنگ، شخص امیر برای دفاع از سلطنت خود، به میدان جنگ شامل بوده و با شمشیر و تفنگ، می جنگیده است (صفحه ۴۱۹). لويس دوپری با توصیف از سیاست عاقلانه امیر به منظور تاسیس افغانستانی که او می خواست، می گوید:

Initially, Abdul Rahman controlled only Kabul and surrounding territories, but, before his death in 1901 he had spread his influence if not actual control throughout most of what we recognize as modern Afghanistan. I call this

عبدالرحمن در ابتدا تنها بالای کابل و توابع آن، کنترل داشت، اما قبل از وفات اش در سال ۱۹۰۱، نفوذ خود - اما نه کنترل خود - را در سر تاسر منطقه ای که ما اکنون به نام افغانستان معاصر می شناسیم، گسترده بود.. من، این پروسه را «امپریالیزم داخلی» می -

process "internal imperialism". If, however, Abdul Rahman had been born a hundred years earlier, this charismatic leader would probably have followed the pattern of previous Central Asia emperors, and expanded as far as force and intrigue could carry his empire. But the Russians blocked him to the north and northeast, the British to the south and southeast, and the British and the Russians guaranteed Persia protection from Afghan invasion....(p.417) Abdul Rahman Khan funneled his many talents into the reation of a nation state: i.e. the process of internal imperialism. (p.417)

Abdul Rahman's troubles began early, and lasted throughout most of his reign. Political fission was the order of the day, and he spent most of his time and energy trying to penetrate and pacify zones of relative inaccessibility. At first most tribal leaders continued to maintain independence from Kabul's rule, so the Amir initiated his policy of internal imperialism... But Abdul Rahman had not forgotten the lessons learned from Campbell. He took to the field personally and

خوانم؛ اما اگر عبدالرحمن، صد سال قبل از این، تولد می شد، این زعیم افسونگر، شاید قدم هایی مانند امپراطور های سابق آسیای میانه، برمی داشت و امپراطوری خود را تا جایی توسعه می داد که زور و نیرنگ، پیش برده است؛ اما روس ها، جلو او را در شمال و شمال شرق گرفتند؛ برتانیه، مانع پیشرفت او به جنوب و جنوب شرق شد، و برتانیه و روسیه، هر دو از حمله و تعرض افغان، به ایران، تضمین دادند. (ص ۴۱۷، افغانستان، لیویس دوپری)

عبدالرحمان خان، استعداد های متعدد خود را برای تاسیس یک دولت، به کار بست؛ یعنی از پروسه امپریالیزم داخلی، کار گرفت. (ص ۴۱۷)

مشکلات عبدالرحمن خان در ابتدا آغاز شدند و تقریباً در تمام دوره سلطنت اش، دوام داشتند. او سیاست مدار روز بود و اکثر وقت و انرژی خود را برای تصرف مناطقی صرف می کرد که به طور نسبی، قابل دسترس بودند. در آغاز سلطنت او، اکثر زعمای قبایل، استقلال خود را از اوامر کابل، حفظ کردند؛ بنابراین امیر، پالیسی «امپریالیزم داخلی» خود را به کار انداخت... عبدالرحمن، درس هایی که از «کامپبل» گرفته بود، فراموش نکرده بود. او شخصاً به میدان

defeated his cousin on Sept. 22 ... (p.418)

Wholesale executions and deportations usually followed the suppression of each rebellion or the conquest of such independent areas as the Uzbek Khanates, the Turkoman who supported Mohammad Ishaq Khan, the Hazarajat, and, to a lesser extent Kafiristan. (p.418)

Abul Rahman himself described his takes as one of putting "in order all those hundreds of petty chiefs, plunderers, robbers, and cut throats..." "This necessitated breaking down the feudal, and tribal system and substituting one grand community under one law and one rule.

As he conquered the country, Abdul Rahman Khan instituted several innovations in governing Afghanistan. An internal spy system, as old as Achaemenid "eyes and ears of the King", helped keep the modern satraps honest, for justice under Abul Rahman was swift and harsh. (p.420)

مبارزه رفت و عموزاده خود را به تاریخ ۲۲ سپتامبر، مغلوب ساخت. (صفحه ۴۱۸ افغانستان، لیوی دوپری)

کشتار و تبعید دسته جمعی، روش عادی امیر در مورد هر بغاوت یا فتح و تسخیر اراضی از قبیل قلمرو خوانین ازبک، ترکمن های طرفدار سردار محمد اسحق خان، هزاره جات و تا اندازه کمتری در مورد کافرستان بود. (صفحه ۴۱۸، افغانستان، لیویس دوپری)

امیر عبدالرحمن، خودش اهداف سیاست خود را متوجه «سرب به راه ساختن تمام آن صد ها نفر خوانین محلی، قطاع الطریقان، دزدان و گردن بُران...» توضیح نموده، این سیاست، مستلزم از بین بردن فیودالان و نظام قبایلی و تاسیس یک اجتماع بزرگ، تحت نظام یک قانون و یک حکمران بود.

بعد از آن که عبدالرحمن خان بر مملکت، مسخر شد، نوآوری های خود را برای اداره، به کار انداخت که شامل یک سیستم جاسوسی داخلی قدیم، شبیه دوره هخامنشی، «چشم و گوش پادشاه» بود که توانست حاکمان جدید را صادق نگاه دارد؛ زیرا سیستم عدالت در نزد عبدالرحمن، سریع و خشن بود.

باید به بزرگان تاریخ ساز وطن، ارج گذاشت!^۱ (به پاس خدمات بزرگ امیر عبدالرحمن خان؛ ضیاء الملت والدین) ولی احمد «نوری»

دو موضوع، باعث نوشتن این مقاله، شده اند:

یکی، مطالعه مقاله بسیار جالب از قلم جناب احسان الله مایار که زیر عنوان «به ارزش ها ارج گذاشت» در همین پورتال با حیثیت افغان-جرمن آنلاین، نشر شده است^۲ و دوم، شنیدن گزارش خجالت آور و اسف انگیز شخصی پشتون ستیز به نام منجم زاده (یکی از خدمت-گاران برهان الدین ربانی و شورای نظار) از صفحات تلویزیون آریانا افغانستان-مربوط بناغلی نبیل مسکین یار. وی با دناقت و اغماض از تاریخ واقعی کشور، تا توانست شطحیات گفت و به بزرگان افغانستان خاصاً به امیر عبدالرحمن خان، یکی از مقتدرترین و وطن-دوست ترین شاهان افغانستان، بی حرمتی کرد و تمام افتخارات تاریخ افغانستان را به امارت نه ماهه حبیب الله کلکانی، نسبت داد و جناب مسکین یار هم با بی تفاوتی، به آن، نگاه کرد؛ شنید و خاموشی اختیار کرد؛ در حالی که لازم بود همان گونه که پروگرام فرید یونس را به اثر گفتار بی معنی اش، از نشر باز داشت، دوام گزارش این اجنبی پرست را نیز مانع می شد؛ ولی برعکس، جناب مایار موضوع بسیار عالی و ملی را مطرح نموده بودند که مرا هم واداشت در باره بزرگان و سیاستمداران گذشته وطن، خاصاً آنانی که با پروپاگند های زهر آگین بیگانه و متخاصمین تفرقه انداز در نظر مردم ما، منفور و بی ارزش، جلوه داده شده اند، سطری چند بنویسم و معلوماتی را که از بعضی کتب، گرد آورده ام و از بزرگان و پدر مرحومم نیز شنیده ام، برای هموطنانم خاصاً به جوانان وطن، باز گویم.

از پادشاه قدرتمند افغانستان، امیر عبدالرحمن خان (ضیاء الملت والدین) که نویسنده-گان اروپائی در آثار خویش از وی به عنوان «امیر آهنین» یاد نموده اند، آغاز می کنم که از ۱۸۸۰ تا ۱۹۰۱م در خدمت افغانستان و مردم آن بوده است؛ همان افغانستان بزرگی را که با

^۱: اکثر دانشمندان افغان بر این عقیده اند که صرف نظر از طرز معامله زشت با یک عده از مردم افغانستان، امیر عبدالرحمن خان توانست برای بار اول، یک حکومت مرکزی و مطیع پادشاه را تاسیس کنند. ما، قسمت هایی از نظرات دو دانشمند افغان را که در ماه فروری ۲۰۱۱ در پورتال جرمن آنلاین نشر شده اند، پی هم می آوریم.

^۲: http://www.afghan-german.de/upload/Tahlilha_PDF/e_mayar_arj_nagzashtan_ba_arzesh_ha.pdf

تدبیر و شهامت اعلیحضرت احمد شاه بابای کبیر، ایجاد شده بود و بعد از یک قرن جنگ های داخلی و خارجی، حتی در حالت فرو پاشی، تجزیه و نابودی بود، همین پادشاه مدبر و شجاع، آن را از نابودی نجات و دوباره احیا نمود و با همین سرحدات موجوده اش، به ما به میراث گذاشت. روحش شاد و یادش گرامی باد!

برخی از مؤرخین افغان که از نعمت بی طرفی و غیر وابسته گی، بی بهره بوده اند، در حق این شاه افغانستان در نوشته های شان، جفا کرده اند و نه تنها از کار های شایسته، ملی و پُر بهای این بزرگ مرد وطن، یادی نکرده اند، بل که به او و در حق او، بسی ناروا گفته اند. بعضی نویسنده گان، همهء امور نوسازی و مدرنیزه شدن افغانستان را مربوط دورهء اعلیحضرت امان الله خان می دانند که در واقعیت، چنین نبوده و جانب دارانه می باشد.

در این، هیچ جای شک و تردیدی نیست که اعلیحضرت امان الله خان غازی، بانی و محصل استقلال افغانستان است و تا یک نفر افغان است و افغانستان است، بلند ترین مقام ملی و تاریخی را از آن خود کرده است و برای قرون متمادی، باشنده گان این سرزمین، به وی و به نام وی، افتخار خواهند کرد، ولی فراموش نباید کرد که برای اولین بار، کلمات نوآوری و مدرنیزه شدن افغانستان در زمان سلطنت امیر عبدالرحمن خان فقید، آن پادشاه با کفایت، توسط شخص او و به زبان او، به مشاورین و درباریان اش، مطرح شده است. از نخستین روز های تاج پوشی اش، اولین مشوره و توصیه اش به فرزندان، مامورین عالیرتبهء دولت، اطرفیانش و بزرگان اقوام، این بود: «ما تا زمانی نمی توانیم به ملت خود، سعادت آوریم و امنیت سراسری را در مرکز و اطراف مملکت، قایم کنیم که وطن خود را در شاهراه ترقی، هدایت نکنیم و این آرزو، زمانی میسر خواهد شد که زراعت و صنعت را مانند کشور های دیگر جهان، از حالت بدوی، به حالت مدنی و تجارت خود را مثل جهان دیگر، رونق بدهیم. این آرزو، وقتی بر آورده خواهد شد که برای تربیهء اولاد وطن، مکاتب عصری و مدارس علمی و عرفانی با اصولی که در بلاد غریبه، وجود دارند، تاسیس کنیم». بر اساس همین مفکوره بود که در اولین ماه های سلطنت خود، نخستین مکتب را به نام «مدرسهء اصول تحریر» در داخل ارگ شاهی، افتتاح کرد و در آن، فرزندان همهء اقشار وطن، از تبار ها و اقوام مختلف افغانستان را بدون هیچ گونه امتیاز، شامل ساخت تا تحصیل دانش نمایند. اولین دسته از استادان خارجی را از کشور های هندوستان، و روسیه و ترکیه برای تدریس در این مدرسهء افغانستان، به کابل خواست که در کنار استادان مجرب افغان، به تعلیم و تربیهء اولاد این کشور، آغاز کردند.

بسا مردان بزرگ حکومت بعدی افغانستان، حاصل همان مدرسهء امیر موصوف می باشند؛

مثل علی محمد خان، وزیر خارجه و معاون صدارت از یفتل بدخشان، میرزا محمد نوروز خان، سفیر افغانستان در شوروی و وزیر داخله و مالیه از لوگر، محمد ولی خان، وزیر خارجه و نائب السلطنه افغانستان از درواز بدخشان، میرزا محمد خان یفتلی، سفیر افغانستان در ماسکو و وزیر مالیه از یفتل بدخشان، عبدالاحد خان مایار وردگ، وزیر داخله امان الله خان و رئیس شورای ملی عهد اعلیحضرت محمد نادر شاه، از شیخ آباد وردگ، عبدالعزیز خان، وزیر حربیه افغانستان از تبار بارکزی قندهار، محمد حسین خان مستوفی الممالک از سید خیل پروان و... و... که «نه سردار بودند و نه هم محمدزایی». به تعقیب آن، امیر، اساس اولین مکتب حکام را در کابل گذاشت تا برای ولسوالی ها و علاقه داری های کشور، حاکم و علاقه دار تربیه کند و در این راه، بسیار موفق هم بود؛ چه فرزندان همهء اقشار مملکت در آن مکتب، درس خواندند و سیستم اداره را آموختند و به حیث مامورین وزارت داخله در راس اداره ولسوالی ها و علاقه داری ها، قرار گرفتند؛ در سال سوم و یا چهارم سلطنت اش بود که تهداب مکتب حربیه را گذاشت و قرزندان اقوام مختلف افغانستان را در آن شامل نمود تا صاحب منصبان باسواد و آگاه از رموز اردو و سپاه، تربیه شوند و قشون آینده کشور از آن ها تشکیل گردد. برای این منظور از عراق و ترکیه، صاحب منصبانی را برای تدریس شقوق مختلف عسکری، استخدام کرد و صاحب منصبانی که در زمان خودش، در عهد پسرش امیر حبیب الله خان و در زمان سلطنت نواسه اش، امیر امان الله خان، به رتب بلند عسکری، نایل شدند، همه ثمره همان مکتب حربیه بودند. این مکتب در زمان امیر حبیب الله خان سراج الملت والدین و امان الله خان غازی و خاصاً در عهد شهید اعلیحضرت شاه محمد نادر، انکشاف بیشتر یافت و در زمان اعلیحضرت شاه محمد ظاهر، به مدارج عالی ارتقا نمود و منحصاً پوهنتون حربی، قد برافراشت.

اگر وجدان خود را داور قرار بدهیم، امیر عبدالرحمن خان در افغانستان، به جز آبادی و احداث بنا ها و عمرانات آبرومند، هیچ نوع ویرانی، نکرده است.

باید خدای خود را حاضر ببینیم و صادقانه اعتراف کنیم که همهء آبدات بزرگ وطن ما در زمان پادشاهی همین بزرگ مرد، اعمار شده اند. بعد از دوران تیموری ها و بابری ها، تا ظهور امیر عبدالرحمن خان، هیچ نوع آبادی وبنای تاریخی قابل ذکری، در افغانستان، اعمار نشده است. همهء بنا های بزرگ و آبدات قابل ذکر در افغانستان در زمان او، ساخته شده اند. یاد آوری از همهء عمرانات و آبادی هایی که او در وطن انجام داده است، ایجاب کتاب مستقلی را می کند، ولی نمونه های از آن ها را می توانم برای آگاهی جوانان، ذکر کنم.

اعمار پل های بی شمار بر رودخانه های افغانستان، از جمله چهار پل بزرگ بر رودخانه کابل در خود پایتخت؛ پل محمود خان، پل باغ عمومی، پل شاه دو شمشیره، و پل های دیگر بالای دریا های افغانستان.

اعمار اولین فابریکهٔ حربی در افغانستان به نام «ماشین خانه» که در باغ علم گنج، ساخته شده بود و برای نخستین بار، ۴۰۰۰ نفر کارگر و مامور و مستخدم، در آن، مصروف کار شدند که در تاریخ وطن ما، سابقه نداشت. ماشین های این فابریکه، از کشور فرانسه وارد و با سیستم بخار، کار می کردند و بسته کاری آن از طرف یک انجنیر فرانسوی به نام «شوورم کریشگر»، انجام شده بود. در این فابریکه، یکصد و بیست سال قبل، شمشیر، کرچ، برچه، خنجر، سیلاوه، پیش قبض، دوربین مساحت، تفنگ های پنج تکه، جاغوردار و دو میلهٔ شکاری، تفنگ های ۳۰۳ بر، بغل پُر، تفنگچه جاغوردار، توپ های مختلف از قبیل توپ کوهی، توپ صحرائی، و توپ های بزرگ استحکام و بر علاوه کارتوس، باروت، کارد، چاقو، پتاقی، تولید می شد. همچنان برای بار اول در افغانستان در همین فابریکه، دریشی های عسکری، خیمه، بیرق، بوت و موزه، دستکش و کلاه و کمپل، تولید می شدند. در محوطهٔ همین فابریکه، شعبات مختلف حرفه وی و صنعتی از قبیل نجاری، مسگری، آهنگری، سراجی، حلبی سازی، فلزکاری، زرگری، مسکوک سازی، گلیت کاری، سیم-دوزی، گل سازی، حکاکی و عرابه سازی، پایه گذاری و شروع به فعالیت کرد. در سه-چهار سال اول، شاگردان این شعبات از طرف استادان هندی و کشمیری، تدریس می شدند، ولی بعد از رسیدن اولین دسته طلابی که برای فرا گرفتن این فنون، به هندوستان رفته بودند، جای مستخدمین و استادان خارجی را پُر کردند.

از آبدات بزرگ و افتخار آفرین در افغانستان، اعمار قصر باغ بالا، قصر باغ زرنگار در بوستان سرای که بعداً مزار امیر در آن جا بنا گردید، قصر آرشیف ملی در جوار سالنگ-وات، قصر جبل السراج، قصر تاریخی جهان نمای تاشقرغان (خلم) که همین امروز ریاست باستان شناسی افغانستان، خیال تعمیر مجدد آن را دارد، از جمله قصر گلخانهٔ ارگ کابل، نمونهٔ حیرت آوری از معماری آن عصر و نمونهٔ نقاشی و میناتوری آن وقت است.

اساس پُست در افغانستان برای نخستین بار در عصر امیر شیر علی خان مرحوم، بنا نهاده شده بود و اولین تکت های پُستی افغانستان، به عین شکل (کلهٔ شیر) به نه یا ده قیمت مختلف، چاپ شده بودند که امروز در جهان، نزد کلکسیونر های پُست، دارای قیمت بسیار بلند می-باشند، ولی در زمان امیر عبدالرحمن خان مغفور، به سیستم پُست افغانستان هم توجه بسیار جدی مبذول شد و دفاتر پُستی در سرتاسر افغانستان اعمار و افتتاح شدند. تعداد پرسونل این

دفاتر و سوارکاران رسانیدن پُست به شهرهای مختلف، به هزاران می رسید. اولین تکت پُست با نشان محراب و منبر در زمان این پادشاه (امیر عبدالرحمن خان) و به اثر هدایت خودش، تهیه شده و به بازار پُستی، عرضه شد. از محراب و منبر گفتم و باید اضافه کنم که در تاریخ افغانستان برای اولین بار، اوراق رسمی مکاتبات دولتی هم در وقت همین پادشاه و بر اثر هدایت او، مزین با نشان محراب و منبر شد.

ترتیب نظام نامه ها و قوانین جدید برای سازماندهی مجدد دولت:

امیر عبدالرحمن خان به صورت عاجل، قانونی را برای روند بهتر امور قضایی به نام «اساس - القضا»، توشیح کرد. برای بهتر شدن امور ادارات حکام و نایب الحکومه ها، قانونی به نام «دستور العمل حکام و ضباط» ر امرعی الاجر قرارداد. برای کنترل حسابات دولت و عاید و مصرف، رساله ای به نام «شهاب الحساب» را در دسترس محاسبین دفاتر مالیات و مستوفیت ها، قرارداد و لایحه و طایف پولیس مملکت را منتشر کرد.

اگر صادقانه قضاوت کنیم، امارت امیر عبدالرحمن خان، برای ساختن افغانستان از هم پاشیده و الغای ملوک الطوائفی هایی که در سراسر مملکت، بیرق افراشته بودند و بالاخره برای استقرار امنیت سراسری و اعمار وطن در آن وقت، یک دسپلین شدید را - اگر استبدادش نخوانیم، ایجاب می نمود.

آیا تصور نمی شود که در چنان شرایطی، به همچو مدیر باکفایت و نیرومندی، نیاز باشد؟ ای کاش ما، امروز چنین زعیم کاردان، با کفایت و دلسوز در افغانستان می داشتیم که مملکت ما را از این رسوایی و بی چاره گی و تشتت، نجات می داد. برتر شمردن امیر حبیب الله کلکانی بر امیر پولادین افغان (امیر عبدالرحمن خان) در حقیقت تحریف تاریخ به سلیقه فردی اشخاص صاحب غرضی چون منجم زاده ها، خواهد بود؛ نه بیان حقیقت تاریخ.

امیر عبدالرحمن خان، بنیانگذار دولت افغانستان

دکتور سید عبدالله «کاظم»

در این روزها، چند نوشته‌ای پرمحتوا در باره امیر عبدالرحمن خان در پورتال فخیم «افغان-جرمن آنالین»، نظرم را جلب کرد. خواستم در این ارتباط، مطالبی را به عرض برسانم که قبلاً در کتاب «زنان افغان زیر فشار عنعنه و تجدد» از این قلم - صفحات ۸۱ تا ۸۵ مطرح بحث گردیده است. اگر چه اوضاع کشور ایجاب می‌کند تا بیشتر بر مسائل جاری و به خصوص جستجوی راه‌های حل معضلات وطن و مردم، تمرکز صورت گیرد، اما گاهی هم لازم می‌افتد تا به گذشته‌ها، نظری انداخت و آن چه را که موجب تحریف تاریخ کشور می‌شود و یا با حُب و بعضی‌های فردی یا گروهی، مورد قضاوت قرار می‌گیرد، به بررسی گرفت. یکی از همین موضوعات، قضاوت بر دوران حکم‌روایی بیست و یک ساله امیر عبدالرحمن خان است که اقدامات مهمه و اساسی او، متأسفانه تحت الشعاع جنگ‌ها و استبداد آن دوره، رنگ باخته و از اذهان، به دور مانده است. راجع به این دوره، البته کتب و آثار زیادی نوشته شده و هر نویسنده، کوشیده است بر زوایای مختلف آن، روشنی اندازد، ولی سعی من، در آن بوده است تا اهداف اساسی امیر را توأم با شیوه‌های کاری او، جهت نیل به آن اهداف، در چارچوب یک مدل، بیان کنم:

در نظام قبایلی که در نیمه قرن ۱۸، توسط احمد شاه بابا، بنیان‌گذاری شد، دولت به طور غیرمستقیم، توسط سران و بزرگان قومی و محلی، تمثیل می‌شد که در آن، هر قوم و محل، با عناوین «خان، میر، سلطان، بیگ» و امثالهم به اجرای وظیفه می‌پرداختند. بین این‌ها و دولت مرکزی، یک نوع قرارداد نامکتوب وجود داشت که به اساس آن، رئیس دولت، یک عده صلاحیت‌های خود را به بزرگان محلی، واگذار شده بود و در عوض، از آن‌ها خدمات معینی را برای دولت، مطالبه می‌کرد. ایفای این تعهدات، بین دولت مرکزی و بزرگان محلی، بعضاً موجب برخورد‌ها و کشمکش‌ها می‌گردید که تاریخ قرن ۱۹ افغانستان، شاهد آن است. در این میان «بازی بزرگ» بین دو رقیب قدرتمند در منطقه، یعنی روس و انگلیس، بر آتش جنگ‌های داخلی برای احراز قدرت، هیزم بیشتری می‌پاشید، تا آن که سرانجام این دو قدرت رقیب، منافع خود را در ایجاد و استحکام یک دولت مرکزی در افغانستان دیدند که به صورت «حایل»، بین آن‌ها قرار گیرد. انگلیس‌ها برای این کار، چشم به سردار عبدالرحمن خان دوختند و با تفاهم و مساعدت آن‌ها، سردار توانست در سال ۱۸۸۰ بر امارت کابل تکیه زند و خود را امیر دولت عالییه افغانستان بخواند که بعداً

ملقب به «ضیاء‌الملت والدین» شد.

امیر، اولین مشکل خود را در کابل، چنین بیان می‌کند: «من که پادشاه مملکت هستم، در موقع جلوس به تخت سلطنت، دچار این مشکل شدم که خانه‌ای به جهت سکونت، نداشتم؛ چرا که عمارات بالا حصار را که خانه اجدادی من بود، لشکر انگلیس، خراب کرده بودند و دیگر خانه‌ای موجود نبود. خانه‌کرایه هم پیدا نمی‌شد که مؤقتاً آن‌جا بمانم... به خیالم در تواریخ کمتر و حتی هیچ دیده نشده است که پادشاه برای خوابیدن خود، اتاقی نداشته باشد و تا زمانی که عمارت تازه به جهت خود، بنا نمودم، در چادرها و خانه‌های گلی مال رعایا، عاریه می‌نشستم.» (۱)

میر غلام محمد غبار، وضع عمومی کشور را در سال ۱۸۸۰، چنین شرح می‌دهد: «امیر عبدالرحمن خان وقتی به سلطنت رسید که در نتیجه دو هجوم انگلیس، کشور صدمه و خساره برداشته بود؛ به این معنی که دستگاه منظم اداری فرو ریخته و تشکیلات نظامی از بین رفته بود. مرکز و پایتخت مملکت، یعنی شهر بالا حصار کابل منهدم و صنعت‌گران و پیشه‌وران اغلب در دفاع از وطن، معدوم شده بودند. شهرک صنعتی استالف و بازارهای غزنه، احراق گردیده، شهرهای قندهار و جلال‌آباد، از پیشه‌وران تخلیه و به شکل استحکامات نظامی دشمن، در آمده بودند. مزارع کابلستان و زابلستان و پروان و کاپیسا و ننگرهار و قندهار، دهقانان جوان خود را در میدان‌های جنگ، اعزام کرده بودند؛ لهذا پیشه‌وری شهرها و زراعت و آبیاری قسمتی از روستاها، تقریباً از بین برده شده بود. در عوض، طوفانی از هیجان مردم بر ضد تجاوز دشمن خارجی بر پا و هر قهرمان جنگ، شکل یک مرکزیت مستقل به خود گرفته بود. خزاین و جبهه‌خانه‌های افغانستان خالی و هنوز دشمن قوی در سرحدات بلا فصل کشور در کمین فرصت قرار داشت...» (۲)

با این وضع، امیر، هدف اصلی سلطنت خود را چنین بیان می‌کند: «زیر نظم در آوردن صد‌ها رئیس و سالار خورد و بزرگ، چپاولگران، دزدان و قطاع‌الطریقان... همه ایجاب می‌کرد تا سیستم قبایلی نابود شود و جامعه آبرومند که در آن، یک قانون و یک حکمروا باشد، تعویض گردد.» (۳)

امیر عبدالرحمن خان، اولین پادشاه افغانستان است که برای هدف مشخص خود، دقیقاً استراتژی طرح می‌کند و هر کاری که انجام می‌دهد، برای رسیدن به همین هدف بوده است. مدل و شیوه کاری امیر عبدالرحمن خان را می‌توان تحت نکات ذیل، خلاصه ساخت:

هدف:

تاسیس و استحکام حکومت مرکزی و سلطنت مطلقه با موجودیت یک حکمروا که هم قانون باشد و هم مجری قانون.

استراتژی:

برای نیل به هدف فوق، استراتژی امیر، استوار بود بر نکات ذیل:

- ۱- تلاش برای تعیین سرحدات افغانستان تا بدان وسیله حدود اربعه دولت را مشخص سازد.
 - ۲- تضعیف و امحای سران سرکش قبایل و سایر گروپ های قدرتمند.
 - ۳- جذب علمای دین در خدمت دولت و بیرون کردن آن ها از زیر نفوذ سران قبایل.
 - ۴- دادن مشروعیت دینی به سلطان به حیث «سایه خدا در روی زمین» و وجوب اطاعت مطلق از اوامر او.
 - ۵- سازش با قدرت های بزرگ منطقه، به خصوص انگلیس ها با رعایت این اصل که «در امور خارجی، بی مصلحت شما، کار نمی کنیم، ولی در امور داخلی، مصلحت شما را کار نداریم».
- اقدامات:
- امیر برای تطبیق استراتژی فوق، اقدامات سیستماتیک ذیل را با جدیت و شدت، روی دست گرفت:
- ۱- تقویة بنیة نظامی، جلب و جذب عسکر و تدارک وسایل جنگی.
 - ۲- تقویة بنیة مالی دولت از طریق افزایش انواع مالیات و اخذ مستمری و کمک از انگلیس ها.
 - ۳- استفاده از قوای نظامی، لشکر کشی ها و سرکوب قدرتمندان، مخالفان و شخصیت های مظنون، با شدت و قساوت بی نظیر که از این ناحیه، مؤرخین دوره سلطنت او را به دوره «خون و آتش»، مسما ساخته اند.
 - ۴- استفاده از نام جهاد علیه مخالفان با شعار این که: «کسی که از من اطاعت می کند، از خدا اطاعت می نماید و کسی که به من مطیع نیست، به خدا اطاعت ندارد... سرزمین بغاوت، حیثیت دارالحرب را دارد». امیر همچو فتاوی را از طریق علمای دین، شایع و پخش می کرد و برای اقدام خود، مشروعیت دینی، کسب می نمود.
 - ۵- از بین بردن مخالفان صاحب نفوذ و مقام به انواع و ذرایع مختلف از جمله قتل، حبس، تبعید و غیره و همچنان جهت تضعیف قدرت مالی مخالفان، به ضبط و غصب جایداد آن ها می پرداخت.
 - ۶- توسل به دستگاه جاسوسی بسیار قوی و وسیع، حتی در بین حرم و خانواده خود.

- ۷- استفاده از سیاست های «تفرقه بیانداز و حکومت کن!»
 - ۸- ازدواج های سیاسی به منظور پیوند دادن سلطنت با خانواده های متنفذ و جلوگیری از نقش تخریبی آن ها در برابر دولت.
 - ۹- تضعیف رواج ها و عنعنات محلی زیر نام «پشتونوالی» که اجرای آن در حیطة قدرت سران قبایلی، قرار داشت.
 - ۱۰- آوردن نظم اداری و توظیف مامورین و قضات حکومتی در سراسر افغانستان، تا بدان وسیله، نقش مستقل متنفذین دینی را تقلیل دهد.
 - ۱۱- وضع قوانین، دستور نامه ها و فتاوی شرعی به منظور تنظیم بهتر امور.
 - ۱۲- توجه به ورود تکنالوژی و تاسیس بعضی صنایع مهمه و استخدام یک تعداد اشخاص فنی و مسلکی خارجی، جهت به کار انداختن تاسیسات صنعتی.
 - ۱۳- توجه بر تشکیلات اساسی دولت، توظیف مامورین توأم با ادارهء جدی و با انضباط امور.
- امیر بعد از ۲۱ سال تلاش شباروزی، موفق شد سرحدات کشور را در شمال و جنوب، تعیین نماید و به وسیله جمعاً چهل بار لشکر کشی های خورد و بزرگ به هر سمت و منطقهء کشور، توانست ادارهء مرکزی را زیر سلطه خود، در تمام افغانستان، حاکم سازد؛ اقتدار از دست رفتهء دولت را اعاده کند و سلطهء دولت را در مناطق «کافرستان» که بعداً نورستان نامیده شد و در هزاره جات که زیر ادارهء «میران» مقتدر محلی، قرار داشت، گسترش دهد و به نظام فیودالی، پایان بخشد؛ امنیت را در کشور برقرار سازد و راه را برای تجدد و تحولات بعدی در ساحات مختلف، مساعد گرداند.
- البته انتقاد فراوان بر شیوه های کاری امیر، به خصوص در استبداد و نظام مطلقه او، وجود دارد و بعضی از اقوام افغانستان از شدت عمل امیر، ناراض اند که حتی با شنیدن نام امیر، شدیداً انزجار خود را نشان می دهند. باید گفت که شدت عمل امیر، عام بوده و هر کی در برابرش بیشتر مقاومت می کرد، با شدت عمل بیشتر او، مواجه می شد.
- باید گفت هر یک از اقدامات امیر که در فوق ذکر شدند، در حقیقت یک مبحث جداگانه اند که ایجاب تحقیق مزید را می نمایند.

شکل پاکت های رسمی و تکت پوستی در دوره امیر عبدالرحمن خان و امیر حبیب الله خان

سمبول دولت در عقب پاکت های رسمی به شکل هشت رخه، به رنگ آبی، طبع می شد. این سمبول، سه قسمت داشت:

قسمت اول آن، دایره هشت رخه، به رنگ آبی ست.

قسمت دوم آن، دایره ایست به رنگ سفید که در بین یک طرف دایره، «نشان دولت علی شوکت» و به طرف دیگر آن، «خداداد افغانستان»، نوشته شده، در بالای دایره، دو خوشه گندم و در پایان دایره، علامت چلیپا، دیده می شود.

قسمت سوم آن، محراب و منبری، به رنگ آبی ست. در زیر محراب و منبر، چهار سطر به حروف بسیار کوچک در زیر ذره بین، دیده می شود که من، آن را خوانده نتوانستم. تکت پوستی آن وقت، بالای کاغذی در سائز پنج سانتی - بالا یک و نیم انچ X یک و نیم انچ، چاپ شده و در بین این کاغذ، سه علامه، دیده می شوند:

-- علامه اول، یک دایره نازک است به رنگ سرخ.

-- علامه دوم، دایره هفت رخه است به رنگ سرخ.

-- علامه سوم، یک نیم دایره است در زیر محراب و منبر که در بین آن، «مخصوص کار دولتی» و به رنگ سرخ، نوشته شده است.

-- علامه چهارم، محراب و منبر است به رنگ سرخ و در زیر آن، علامه چلیپا، رنگ سرخ است. سائز محراب و منبر، کمی کلان تر از سمبول (نشان) دولت و شکلیات آن نیز کمی تفاوت دارد.

پاکت اول در یک طرف، دارای نشان بزرگ و تکت پوستی از کابل به ترکستان:

عنوانی پدرم: عزت و خلوصیت همراه سید سرور خان حاکم محال سنگ چارک مطالعه کند - مورخه یوم پنجشنبه... رجب المرجب ۱۳۲۵ (هجری قمری)؛ یعنی ۱۰۷ سال قبل، معادل سال سوم سلطنت امیر حبیب الله خان است. این سمبول و تکت در عصر امیر عبدالرحمن خان نیز رایج بوده است.

یک پاکت دیگر عنوانی پدر کلانم، سید جعفر پاچا، حاکم بهسود در سلطنت امیر عبدالرحمن خان از سنه ۱۳۱۹ هـ ق موجود است که تکت پوستی ندارد، اما عین نشان دولتی را دارد که در پاکت رسمی شش سال بعد عصر حبیب الله خان، دیده می شود. در سراج التواریخ ازداگی و داگ خانه، واقعاتی ثبت اند.

پاکت دوم، فقط عقب آن، میسر است؛ اما در یک ضلع عقب پاکت، خواننده می شود: «برای حاکم کلان سمت مشرقی» و در ضلع دیگر پاکت، به خط پدرم خواننده می شود: «۲۴ ذی حجه رسیده ۱۳۳۱» و باز در پایان آن، یادداشتی به قلم پدرم، خواننده می شود: «نقل عریضه شما درین است - فقط ۲۹ ذیحجه»؛ لہذا تاریخ این پاکت، سال ۱۳۳۱ هجری قمری، یعنی ۱۰۱ سال قبل، معادل سال نهم سلطنت امیر حبیب الله خان می باشد.

در این پاکت رسمی، نشان یا سمبول دولت، تقریباً ۶۵ فیصد کوچکتر شده، اما تکت پوستی، مانند سابق است.

طوری که در صفحه گذشته، تذکر دادم، نشان یا سمبول دولت، با عبارت «نشان دولت علی شوکت خداداد افغانستان» در عصر سلطنت امیر عبدالرحمن خان ایجاد و در تمام دوره سلطنت امیر حبیب الله خان، به عین شکل و گاهی با سائز کوچک تر بر روی پاکت های رسمی دولت، طبع می شد.

کلمه «علی شوکت» در نشان و سمبول دولت، نسبت ضیقی جای، یک جا و ملحق نوشته شده؛ معنی آن، «عالی شوکت» است.^۱

به یاد دارم و دیده بودم که یک پاکت عنوانی پدر کلانم، سید جعفر پاچا، با تکت پُستهء عصر سلطنت امیر عبدالرحمن خان در خریطه اسناد آن مرحوم، وجود داشت، ولی فعلاً پیدا نشد، حتماً آن را در کدام جای دیگر مانده ام؛ زیرا روزی آن را به یک دوستم نشان دادم و او گفت: «این تکت، شاید یگانه تکت پُستی آن عصر باشد...». هر گاه آن پاکت، دست-یاب شود در طبع دوم این رساله، چاپ خواهد شد.

منظور از توضیح نشان و سمبول دولت و تکت های پُستی، این بود که به تأیید مدعیات آقایان ولی احمد نوری و دکتور صاحب کاظم، تحولات مدنی در افغانستان در دوره امارت امیر عبدالرحمن خان، روی کار آمدند. من نمی دانم که تکت پُسته و داگ خانه، قبل از سلطنت امیر عبدالرحمن خان، ایجاد شده بود یا خیر؟ این موضوع، قابل تحقیق است؛ اما شواهد زنده این مدینت در عصر امیر مرحوم، در دسترس ما، قرار دارند.

^۱: با توجه بر این که کلمه ی «علی» به معنی صعود کننده، اوج و بلند قدر است، شاید مساله ی تگنای جا، چنانچه دکتور صاحب هاشمیان، توضیح داده اند، موجه نباشد؛ بنابراین، «علی شوکت» به معنی دارنده ی شوکت بلند، شاید مشکل نداشته باشد. م.ع

ماهیت حقوقی و عواقب ناگوار معاهده تحمیلی دیورند تا مفکوره خصمانه تجزیه افغانستان عبدالجلیل «جمیلی»

^۱ «با در نظر داشت شرایط فعلی هم هستند دانشمندان و هموطنان گرامی که بر رسمیت شناختن آن خط فرضی قابل بطلان را با پذیرفتن آن به حیث سرحد دایمی به نام «سرحد دیورند» - که باز هم بخشی آن به دیورند خان انگلیس! می رسد!- راه نجات وطن و مرم خود می خوانند... ما نباید ناز همسایه گی حمید گل نو کیسه و درد غلامی کشیده مشرف و کیانی را که به افغانستان به عنوان دشمن بادارشان (انگلیس ها) می نگرند و طمع مالک-الرقابی افغانستان را دارند، بکشیم؛ تاحدی که اگر این ها پلان محوسازی افغانستان از نقشه جهانی را - که خود تا ۶۵ سال پیش در آن اصلاً مطرح نبودند- در پیش داشته باشند، باز هم ما تماشاچی و دعا گوی شان باشیم...»

موافقت نامه استیجاری هرگز در باره تسلیمی موقت ملکیت ها یا سرزمین های افغانستان با هیچ طرفی (انگلیس باشد یا روس) مورد بحث قرار نگرفته، بل که استملاک غصبی بوده است، اما آن چه برای ما اساس ادعای حقوقی اعاده ملکیت را محرز ساخته و بر مبنای آن ادعای حقوق اعاده ملکیت کرده می توانیم، ماهیت غیر ملی و تحمیلی، غیر عادلانه و حق-تلفانه موافقت نامه جبری دولت متجاوز انگلیس است که بدون تساوی حقوق و جبران خساره و امتیازاتی به ملت افغان (به جز بالا بردن مدد معاش امیر صاحب پوشالی دست نشانده از ۱۲ کرور به ۱۸ کرور روپیه در سال) و یا حمایت دوام تسلط امیر، البته بدون خودارادیت در تامین روابط بین المللی مستقیم و بلا مانع با دیگر کشور های جهان، به اشغال و تصرف دایمی ملکیت و سرزمین های افغانستان (و نه اجاره یک صد ساله) جبراً سرزمین های افغانستان را - انگلیس و روس در جنوب و هم شمال!- جزء دیگر مستملکات خود ساختند... روس ها منحنی متجاوز و یا مهمان ناخوانده اشغالگر، سرزمین های همجوار و الحاق آن ها به امپراطوری روس و در حقیقت با پیروی از سیاست قدم به قدم و نزدیک شدن به طرف کشور های آسیای میانه و خود را به آب های گرم سواحل بحر هند

^۱ این مقاله در ۲۴ صفحه تحت عنوان «ماهیت حقوقی و عواقب ناگوار معاهده تحمیلی دیورند تا مفکوره خصمانه تجزیه افغانستان» در «سالنامه انجمن سالمندان افغان» در کلفورنیای شمالی، چاپ شده و بعدتر در دسترس من قرار گرفت، اما مطالب جالب و خواندنی دارد؛ لهذا بعضی قسمت های آن را اقتباساً در این رساله، شامل می سازیم. س.ه.

رسانیدن و در عین حال ضربه زدن به منافع برتانيا و کشیدن شان از نیم قاره هند، اهداف شوم دیگری را تعقیب می کردند... .

امیر عبدالرحمن خان در برابر «اولتیماتوم انگلیس» مبنی بر این که باید جنرال رابرتس را با یک فرقه معیتی در جلال آباد بپذیرد، مواجه شد. در آن فرصت، امیر آمادگی صد هزار قوا را با تحرکات اقوام قبایلی به راه انداخت، و چون انگلیس ها عواقب این تحرکات را به نفع خود نمی دانستند، چهره نظامی را به سیاسی تبدیل کرده فوری به امیر عبدالرحمن خان نامه نوشته و از آماده گئی شان برای اعزام هیاتی با سرکرده گئی سرهانی مارتیمر دیورند، فارن سکرتری هند برتانوی، خبردادند و در حقیقت مبارزه را با یک فتنه سیاسی پیش کشیدند و در همین جاست که باز و تکراراً امیر افغانستان بدون مراجعه به ملت و یا لویه جرگه عنعنوی و سرنوشت ساز ملی، خود تن به قبولی هیات های انگلیس داد! ... و بعد از ۴۰ روز مباحثه و مذاکره و آوردن فشار همه جانبه بر امیر عبدالرحمن خان، قرارداد یا معاهده ای با نام دیورند را به امضاء رسانید. به قرار فرموده جناب دکتور کاکر، امیر عبدالرحمن خان آن را امضاء نکرده است، ولی اگر به قدمه های آغاز امارت موصوف و درک موقف اش در برابر انگلیس و ترس از دادن مقام و شیطن ابلیس، نظر اندازی شود، دیورند، کسی نبوده که با این همه آرگاه و بارگاه و طی لیل و نهار ها، کاغذ بی امضایی را باخود از کابل ببرد! و هویدا است که افزودن ۵۰ فیصد جیره خود امیر، چُپ کننده همه دربار بوده است!

یادداشت: درباب موقف پوهاند دکتور حسن کاکر که گویا امیر قرارداد را امضاء نکرده است، باید خاطر نشان شود که دکتور صاحب موصوف این موضوع را در تیزس دکتورای خود که در باره دوره سلطنت امیر عبدالرحمن خان در لندن نوشته شده، این موقف را تبارز نداده است. استدلال آقای جمیلی کاملاً درست است که دیورند بعد از چهل روز توقف و مذاکرات در کابل، با کاغذ سفید، به هندوستان نمی رفت! س. هاشمیان

«اما با آغاز سلطنت «امیر عبدالرحمن خان» از سال ۱۸۸۰، قوای روس، ساحه بزرگ مرو را در سال ۱۸۸۴ اشغال کرده و به روز ۳۰ مارچ ۱۸۸۵، زمان بازدید رسمی امیر از هندوستان، قوای جنرال کماروف روسی، ولسوالی پنجدۀ خاک افغانستان را اشغال کرد و به تعقیب آن، مناطق آق تپه و چمن بید و چشمه سلیم را نیز اشغال کردند. در سال ۱۸۹۵ (بعد از امضای معاهده اول و دوم دیورند به نفع روس)، باز هم روسیه، پامیر کلان را هم از خاک افغانستان جدا کرده به تصرف خود در آورد...»

ما با اقتباس یک صفحه از متن مقاله آقای جمیلی، اکتفا می ورزیم و هموطنان را به

مطالعهء متن کامل آن در «سالنامهء انجمن سالمندان افغان»، تشویق می کنیم. (ضمیمهء نمبر ۲۰ صفحهء ۱۵۰ دیده شود)

نظرات افغان های ستم گرا و ضد پشتون و پشتونستان

ما، وعده داده بودیم که نظرات هموطنان ضد پشتون و پشتونستان را پیرامون خط دیورند و راه حل این معضله ملی، هم شامل این رساله می سازیم. سر دسته این گروه، آقایان قوی کوشان، نعیم کبیر، فرید یونس، سعید فیضی و غیره، از لحاظ طرز تفکر «ستمگرا»، شهرت یافته و از پیروان سر سپرده احمد شاه مسعود پنجشیری و هم اعضای برجسته «شورای نظار» می باشند، و افکار و نظریات شان همیشه در ماهنامه «امید»، نشر می شود. این گروه به طور عموم از غضب و جدا کردن یک قسمت خاک های پشتون نشین افغانستان توسط انگلیس، خوش و راضی بوده و از احتمال دوباره ملحق شدن اراضی از دست رفته به پیکر مادر وطن، سخت تشویش و اندیشه دارند. این گروه، نفوس کنونی قوم پشتون را در افغانستان که به اساس احصائیه گیری ملل متحد، منتشره سال ۱۹۷۹م اضافه از ۵۳ فیصد، تثبیت شده، قبول نداشته، بل که قوم پشتون را یک اقلیت می خوانند و از الحاق دوباره اراضی و نفوس شامل قرارداد دیورند به مادر وطن افغانستان، به خاطری اندیشه دارند که در آن صورت، فیصدی نفوس پشتون ها در افغانستان به طور چشمگیر بلند می رود. قرار معلوم، نفوس کنونی منطقه پشتونستان، حدود ۳۵ میلیون می باشد.

تشویش این گروه (ستمگرا) از یک طرف بالای احتمال ضعیف دوباره گرفتن «گنجشک ناگرفته» استوار است، و از جانب دیگر برای تحقیر و تعجیز نفوس پشتون در داخل خاک افغانستان، مصروف بوده، برای قوم پشتون، حق زعامت سیاسی را قابل نبوده، قدرت سیاسی و اقتصادی را برای قوم تاجک، خواستار می باشند، و تاجک را قوم با فرهنگ و برگزیده می خوانند. یک نفر از این گروه، آقای دکتور فرید یونس، در صحبتی در تاریخ شنبه ۴ دسامبر ۲۰۱۰ از تلویزیون نور، به شدت و جدیت اعلان کرد که «ما نمی گذاریم پشتون ها اکثریت باشند...». یک نفر از نویسندگان این گروه، آقای نعیم کبیر، از طرفداران سرسخت شعار خوجه نین ربانی، یعنی «تاجک فوق همه، یا تخت است یا تابوت»، و تبدیل نام افغانستان به «خراسان»، می باشد که ده ها مقاله او در این موارد در ماهنامه «امید»، نشر شده است. آقای نعیم کبیر، اخیراً مقاله ای تحت عنوان «فرهنگ قبیله، سراب دیورند...» در ماهنامه امید، نمبر ۸۸ مورخ ۵ جنوری ۲۰۱۱، نشر کرده و در مقدمه آن، فرهنگ ستمگرایی شورای نظار را:

«فرهنگ عیاری و جوانمردی، فرهنگ مدارا و گذشت، مهر ورزی و محبت، تصوف و عرفان و فرهنگ اعتلا و ترقی»، خوانده، و فرهنگ قوم پشتون را:

«فرهنگ قبیله وی، فرهنگ جنگ و ستیز، زور گویی، نفرت و دشمنی، عدم تحمل نظریات و خواست دیگران و فرهنگ انحطاط و عقب گرایی»، قلمداد کرده است؛ یعنی به عقیده آقای نعیم کبیر، احمد شاه مسعود پنجشیری و خوجه نین ربانی، یونس قانونی، داکتر عبدالله، قسیم فهیم و غیره، متصف به صفات و فرهنگی می باشند که در بالا گزارش داده، ولی احمد شاه بابا، موسس افغانستان نوین و همه شاهان و زعماء و علما و فضلاء قوم پشتون، متصف به ناصفتی هایی می باشند که در بالا قلمداد نموده، یعنی وحشی و بی-فرهنگ!

به هر حال، اینک یک سلسله نظریات آقای نعیم کبیر را پیرامون خط و قرارداد دیورند از مقاله مذکور، ذیلاً اقتباس می کنیم:

«جرگه دیورند»، برگزاری مراسم یاد بود خان عبدالغفار خان در کابل، آغاز و نمودار توطئه بزرگ دیگری ست که یک سر آن، نزد آی. اس. آی در پاکستان و سردیگر آن از کلفورنیا پدیدار شد. جمعی به نام «جرگه دیورند»، غایله مضحکی را برپا داشته و خواهان حق خودارادیت و آزادی برای سرزمین هایی شده اند که بیش از صد سال قبل در یک معامله از پیکر افغانستان جدا شد. قبل بر این معاهده، قسمت های مجاور این سرزمین ها که جزء سرزمین های افغانستان بود، جزء قملرو هند بر تانوی گردیده بود... امیر عبدالرحمن خان در بدل از دیاد مستمری اش از طرف وایسرای هند، حاضر شد تا سرحد فعلی را قبول نماید. این سرحد از آن زمان تاکنون در خریط های جغرافیایی به حیث سرحد سیاسی بین-المللی شناخته می شود. ساکنان آن طرف دیورند، اتباع پاکستان بوده و طی سال های متمادی، علایق و پیوند های خود را با کشور اصلی، قطع نموده و هرگز تاسیس یک کشور مستقل را عنوان نکرده اند... تقاضای یک عده که صاحب هیچ نوع نماینده گی و اختیار نیستند، برای استقلال و حق خودارادیت، برای مردمی که خود طالب آن نبوده و نیستند، به خوبی توطئه ای را آشکار می سازد که در پشت پرده برای تجزیه و نفاق در افغانستان، توسط پاکستان، چیده شده است... عبدالغفار خان یکی از خان های دوسره است که در آن طرف خط دیورند می زیست... محمد ظاهر شاه و محمد داوود (با ایجاد) «دایپنتونستان زمونر» از شهرت سیاسی کاذب، برخوردار شده بودند... خان های دو سره آن طرف دیورند، هویت های ناشناخته و بیگانه در نزد سایر اقوام افغانستان می باشند. باشندگان آن طرف دیورند، به مصالح ملی پاکستان، متعهد بوده در اسامبله ملی پاکستان، دارای کرسی های پارلمانی بوده، احزاب سیاسی شان از مراجع پاکستان، مجوز خود را دریافت نموده

اند... به اتکای اسناد معتبر، بر خلاف ادعای قبیله پرستان فاشیست، بدون هیچ تردید گفته شده می‌تواند که باشندگان آن طرف دیورند، افغان نبوده، از تابعیت افغانستان برخوردار نبوده و بیگانه می‌باشند.»

«... درد امروز وطن ما، درد استرداد سرزمین‌های از دست رفته نیست؛ درد ما، درد سرزمین‌هایی است که هنوز پیش ما است. درد مردم ما، درد احقاق حق خودارادیت برای آن‌هایی که خود خواهان آن نیستند، نیست! درد مردم ما، درد بی‌نانی، بی‌دوایی، بی‌کفنی و استبداد است؛ درد فحشا و فساد است، درد بی‌امنیتی، درد ناداری و بی‌سوادست. ما اگر جمع می‌شویم، جرگه می‌کنیم، در پردهٔ تلویزیون، ظاهر می‌شویم، باید برای مداوای این درد‌ها، دست به کار شویم. جرگه‌ها، درد اصلی وطن را تشخیص نکرده‌اند و در جستجوی مداوای غلط، می‌باشند. چه شد که یک باره همه‌این محنت‌ها، مصیبت‌ها و درد‌ها فراموش شد و فیل ما یاد هندوستان کرد؟»

یادداشت: آقای نعیم کبیر، درد‌های فعلی کشور ما را درست تشخیص کرده است، ولی جرات نکرده و از رفقای شورای نظار خود ترسیده که بگوید این همه مصیبت‌ها را نه سال قبل، در سال ۲۰۰۲، وطن‌فروشان از قبیل‌تقسیم‌فهم، داکتر عبدالله، احمد ضیای پنجشیری، احمد ولی پنجشیری و بسم‌الله و امثالهم بر مردم مظلوم افغانستان، وارد ساختند. این وطن-فروشان، مادر وطن را در بدل جوال‌های دالر، به نماینده‌گان CIA فروختند و سپاه اجنبی و نا‌مسلمان را بر ناموس ملت مسلمان افغانستان، سوار ساختند که اینک ده سال است از مدرک این ناموس فروشی، چوکی‌های پسه‌ساز را اشغال و خون ملت را پی‌هم چوشیده می‌روند؛ در آمریکا و اروپا، ده‌ها کتاب مستند در باب ناموس فروشی این وطن‌فروشان، نشر شده است. قلم به دستانی از قبیل آقای نعیم کبیر، خجالت نمی‌کشند که در خدمت و تائید این وطن‌فروشان، قرار گرفته و بر مصیبت‌های بی‌پایان مردم مظلوم افغانستان، می-افزایند. تبصرهٔ یک شخصیت فرهنگی و دانشمند معروف افغان را پیرامون خیانت‌های این گروه در صفحه بعد (ضمیمهٔ شماره ۱) می‌خوانید. س. هاشمیان

«... در شرایط فعلی، حتی عنوان کردن مسأله دیورند، در جهت منافع ملی نیست. عنوان کردن دیورند برای راه یافتن به بحر آزاد، به خطر انداختن تمامیت ارضی افغانستان است؛ نباید برای به دست آوردن آن چه از دست رفته است، خون‌های بیشتری ریخت و بخش دیگر افغانستان را با خطر از دست دادن، مواجه ساخت. دیورند، سراب فریبنده ایست که هر قدر به آن تقرب صورت بگیرد، به همان اندازه رسیدن به آن، ناممکن می‌گردد و بالاخره باعث هلاکت می‌شود...». آقای نعیم کبیر، دلیلی اقامه نمی‌کند که چرا بحث کردن بر

مسأله دیورند، در جهت منافع ملی نیست؟

مقاله آقای نعیم کبیر در چهارستون «امید»، نشر شده، تقریباً یک ستون آن در تعریف و توصیف دکتور فرید یونس می باشد که به اساس بیانات و مدعیات خود او، به حیث سر سخت ترین و آشتی ناپذیر ترین دشمن قوم و فرهنگ پشتون شناخته شده است. ستون دیگر این مقاله، به توصیف قهرمانی قوی کوشان و «امید»، وقف شده، تقاضا می کند که عالی-ترین نشان قهرمانی از طرف دولت افغانستان و جامعه جهانی، به قوی کوشان، داده شود.

ما، فقط آن قسمت هایی از مقاله طویل آقای کبیر را اقتباس کردیم که بیانگر نظر و موقف او در باره قرارداد و خط دیورند می باشد، و البته به حیث یک افغان، مستحق نظر خود می باشد. نظرات او، قرار ذیل، خلاصه شده می توانند:

-- قوم پشتون، یک قوم «بی فرهنگ» می باشد.

-- افغان هایی که «جرگه دیورند» را به راه انداخته اند، به «فرهنگ قبیله»، تعلق داشته و فاشیست می باشند.

-- خط دیورند، به حیث سرحد بین المللی، شناخته شده، غیر قابل تغییر می باشد.

-- ساکنان آن طرف دیورند (پشتونستان) افغان نبوده، بیگانه و پاکستانی می باشند.

-- «جرگه دیورند» پلان و توطئه پاکستان است که برای تولید نفاق و تجزیه افغانستان، به راه افتیده.

-- مردم آن طرف دیورند، خواستار استقلال یا حق خودارادیت نیستند و با پاکستان، ملحق شده، خوش و راضی می باشند.

به ارتباط نظریات آقای نعیم کبیر، خیانت های اعضای شورای نظار را در پایین، به قلم دانشمند، ولی احمد نوری، بخوانید.

یادآوری: جناب آقای ولی احمد نوری، شخصیت فرهنگی و نویسنده توانای افغان مقیم پاریس که تاکنون ده اثر گرانب های شان، گوشه های مختلف تاریخ و فرهنگ افغانستان را غنا بخشیده، اخیراً یک اثر نایاب تاریخی را که از خامه شاعر معروف افغان، سردار محمد رحیم ضیایی متخلص به «شیون»، تحت عنوان «صفحاتی از تاریخ معاصر افغانستان»، در روسیه به یادگار مانده، جاودان ساخته است. مهمتم دانشمند برای دریافت این اثر، به تفلیس رفته و از آرشیف پوهنتون تفلیس، اثر مرحوم ضیایی را با زبان روسی دستیاب و بعداً ترجمه دری آن را یافته و بعد از مقابله هر دو متن و تحقیقات مزید، حواشی واقع بینانه، مفید و پر معلومات بر اثر مذکور افزوده و آن را در اخیر سال ۲۰۱۰م در پاریس طبع و نشر کرده است. مرحوم سردار محمد رحیم ضیایی، واقعات دوره امارت پدر کلان خود، امیر

عبدالرحمن و کاکای خود، امیر حبیب الله خان و رویداد های چشمدید خود از دوره های سلطنت اعلیحضرت امان الله خان، بچهء سقو و محمد نادر خان را در این اثر گنجانیده و بسا واقعات قرن نژده افغانستان که از نظر ها، پنهان مانده بودند، در این اثر، خواننده می شوند. من یک تبصره آقاي نوری را از پاورقی صفحات ۱۱۸-۱۱۹ اثر مذکور، ذیلاً اقتباس می-کنم. این اثر را می توانید به قیمت ۱۳ یورو از «انتشارات بامیان» و آدرس ذیل، به دست آرید:

Bamiyan: 18 rue rhinet Danube – 87280 Limoges – France.
Tel: 00 33 (5) 555 35 9601

اقتباسی از پاورقی صفحات ۱۱۸-۱۱۹، به قلم آقای ولی احمد نوری:

«در این جا، سردار ضیایی از خیانت عبدالعزیز خان بارکزی، وزیر حریبه، می نویسد که او، سلاح و مهمات دولتی را می فروخت و این سلاح و مهمات، به دست مخالفین می افتادند. جا دارد در این باره، تبصره مختصری بنویسم: در این، جای هیچ شک و تردیدی نیست که خیانت وزیر حریبه امان الله خان که سلاح و مهمات اردوی افغانستان را می فروخت، قابل مذمت، افشاء و بررسی تاریخی ست، ولی فاجعه بسیار سنگین تر و خیانتکارانه تر معاصر را باید به خاطر تاریخ سپرد. افغانستان با قبول مصارف هنگفت و گذشت بیشتر از یکصد سال زمان (۱۹۰۰ تا ۱۹۹۲م) دارای اردوی مجهز با وسایل مدرن، صد ها بال طیاره شکاری میگ ۲۱ و ۲۲ (۳۵۰ بال)، در حدود پنج هزار تانک و زره پوش ها، راکت های اسکاد و اوراگان، و راکت های دور برد و غیره سلاح های ثقیل ساخت شوروی، صد ها بال هلیکوپتر جنگی و بیشتر از دو صد هزار عسکر و صاحب منصب تعلیم یافته را با خون جگر و مصارف هنگفت پولی، به دست آورده بود که دارای یکی از اردو های منظم، مجهز و با حیثیت منطقه، به شمار می رفت. متأسفانه آن همه سرمایه ملی از طرف تنظیم های ساخت پشاور و تهران، خاصاً از طرف جنگسالاران «جمعیت اسلامی» و «شورای نظار» از بین رفت. در سال ۱۹۹۲، هنگامی که مانند ملخ های وحشی، به کابل نازل شدند، اولین کاری که کردند، به دستور پاکستان، از بین بردن همان اردوی افتخار آفرین افغانستان بود. همه وسایل و وسایط و مهمات آن را به پاکستان فروختند و یا هم به تاجکستان، اهداء کردند. این خیانت بزرگ، قابل افشاء و بررسی است. بیشترین کسانی که در این چور و چپاول دارایی های ملی کشور، نقش داشتند، عبارت اند از: برهان الدین ربانی، احمد شاه مسعود، داکتر عبدالله عبدالله، محمد یونس قانونی، محمد قسیم فهیم و هواخواهان شان. در این مورد، بهتر است به کتاب «جنگ های کابل»، اثر جنرال سید عبدالقدوس، رجوع شود.»

نظرات تبعیض آمیز دکتور فرید یونس:

دکتور فرید یونس در برنامه خود از تلویزیون «نور» که آقای انجنیر احسان الله بیات به طور مجانی در دسترس او، قرارداده، تا ضدیت و دشمنی خود و گروه شورای نظار را در مقابل قوم و فرهنگ پشتون، به طور مداوم و سیستماتیک، ابراز نماید، بعد از این که در دو برنامه خود، هر نوع مشوره و مذاکره بین افغان ها را - که به نام «جرگه دیورند» در تلویزیون های افغانی، طرح شده بود- مورد تحقیر و تمسخر قرارداد و بحث بالای «قرارداد دیورند» را «Joke = مزاح خنده آور» خواند، در مدت دو ماه، پی هم اعلام می کرد که رساله ای در باره «خط و قرارداد دیورند»، زیر دست دارد. بالاخره این رساله کوچک، به خط جلی با عنوان «داعیه نام نهاد پشتونستان»، چاپ شد و در زیر عنوان کلان، با حروف کوچک تر نوشت که «بحث خط دیورند، فایده و مجال سیاسی ندارد».

دکتور فرید یونس در رساله فوق الذکر خود، چیزی نوی نگفته، بلکه تکرار صحبت های تلویزیونی اوست که هر گونه بحث بالای قرارداد دیورند را «بی فایده، خنده آور، نفاق- انگیز، مضر و ضد منافع افغانستان» می خواند. او در پیشگفتار خود می گوید: «متوجه شدم که سخنان شرکت کننده گان جلسه (جرگه دیورند) زیاد تر از روی احساسات ملیت گرایی و قوم گرایی ست، نه این که از روی تفسیر و تحلیل سیاسی اوضاع در قرن بیستم و یکم باشد» و در صفحه ۴ می گوید: «... درخور توان انسانی، کوشش کرده ام تا... قضایا را با امروز ربط دهم و برای قرن بیست و یکم که نسل ما می باشد، بررسی نمایم».

این که دکتور فرید یونس از «جلسه»، نام می برد، خلاف واقعیت است. تاکنون هیچ جلسه یا مجلسی (اجتماع افغان ها) در کدام هال یا رستوران یا خانه ای پیرامون «قرارداد دیورند» یا «جرگه دیورند» از جانب طرح کننده گان اصلی این موضوع در هیچ جای امریکا، صورت نگرفته است. هنگامی که آقای فرید یونس، رساله خود را می نوشت، سه برنامه تلویزیونی از جانب چهار نفر افغان، عنوانی «جرگه دیورند» و یک برنامه توضیحی تلویزیونی از جانب این قلم، پخش شده بود. این که دکتور یونس می گوید: «سخنان شرکت کننده گان جلسه، زیاد تر از روی احساسات ملیت گرایی و قوم گرایی ست»، «ملیت گرایی» آن را تأیید، ولی «قوم گرایی» آن را تهمت و بهتان دانسته، جداً رد می کنم.

قرارداد دیورند، جز تاریخ ملت افغان بوده، به ملت افغان، تعلق دارد و ما هم خود را «افغان» و مدیون همان ملت می دانیم؛ پس اگر گروهی از افغان ها، قرارداد دیورند را مطرح بحث قرار می دهند، کمال ملت دوستی و ملیت گرایی می باشد و کلمه «جرگه» در زبان پشتو، معنی «بحث، مذاکره و مشوره» را دارد که یک وجبیه اسلامی می باشد. اگر گروهی از

هموطنان تاجک یا پشتون در بارهٔ قرارداد خوجه ئین ربانی با روسیهٔ شوروی که در بدل دریافت پول و اسلحه، حق مطالبهٔ غرامات جنگ افغان‌ها را به شوروی بخشید، یا در بارهٔ قرارداد پنجشیر که داکتر عبدالله و قسیم فهیم و بسم الله و امثالهم در بدل دریافت جوال‌های دالر، عساکر و طیارات امریکا را اجازهٔ بمباردمان بالای مردم افغانستان دادند، «جرگه»، دایر نمایند، ما نیز آن را ملت دوستی و ملت‌گرایی می‌شماریم و هم در آن سهم می‌گیریم؛ چون که به منافع ملت افغان، تعلق دارند؟!

قرارداد دیورند و خط دیورند، موضوعی نیست که برگزارکننده گان «جرگه»، نظرات شخصی خود را بر آن افزوده، بر مردم، سفارش یا تحمیل کنند. در این باره، تاریخ خود بیانگر واقعیت‌هاست و ما واقعیت‌های تاریخ را با هموطنان خود، مورد بحث قرار می‌دهیم و می‌خواهیم نظرات شان را به منظور جستجوی یک راه حل عادلانه و قابل تطبیق، بشنویم. در «جرگه» دیورند، هر افغان، حق اظهار نظر را دارد. این ادعای دکتور فرید یونس که می‌گوید «کوشش کرده‌ام قضایا را با امروز، ربط دهم و برای قرن بیست و یکم که نسل ما می‌باشد، بررسی نمایم»، متأسفانه آن قدر مضحک است که سویه علمی او را از سویه (Ed.D) به سویه لیسانسهٔ نو آموز، پایان می‌آورد؛ دکتور فرید یونس، رسالهٔ خود را در ماه دسامبر ۲۰۱۰ در سن و سال حدود پنجاه ساله گی نوشته، لهذا او، نسل قرن بیستم است، نه از قرن بیست و یکم، و نسل قرن بیست و یکم یا نسل نو که در قرن بیست و یکم، تولد شده‌اند، اکنون باید ۱۱ ساله باشند، و این نسل، متأسفانه آگاهی کافی از قرارداد دیورند، ندارند؟! همهٔ افغان‌هایی که به ارتباط رساله اش، مخاطب قرار می‌گیرند، نسل قرن بیستم می‌باشند، نه از قرن بیست و یکم! از طرف دیگر، عادت همیشه گی دکتور یونس که در هر برنامه و در هر موضوع، قدرت و تخصص خود را برای ربط دادن همه «قضایا با امروز و به قرن بیست و یکم»، اصرار و تکرار می‌کند، دو فتوای مشهور او را که آرایش موی زنان و استعمال رنگ ناخن را برای زنان «به اساس مقتضیات قرن بیست و یکم»، مشروع (!؟) دانست، همه شنیده‌اند.

برگردیم به مقتضیات قرن بیست و یکم به ارتباط قرارداد دیورند: قرارداد دیورند در سال‌های اخیر قرن نهم، توسط یک پادشاه مطلق‌العنان افغانستان، امضاء شده، که به اساس مقتضیات قرن بیست و یکم، به هیچوجه از ملت افغانستان، نماینده گی و تمثیل نمی‌کرد! دکتور فرید یونس، خودش در صفحه ۶ رسالهٔ خود، به ارتباط موقف‌های حقوقی طرفین متعاقدین، چنین ابراز نظر می‌کند:

«قرارداد دیورند، توسط سمراتیمر دیورند، به نماینده گی از امپراطوری برتانیای، بدون این

که پارلمان آن کشور، اطلاع داشته باشد، و عبدالرحمن خان، امیر افغانستان، بدون این که لویه جرگه ای دخیل باشد، در سال ۱۸۹۳، منعقد گردید؛ یعنی اساساً این معاهده، بین دو نفر به امضاء رسیده است؛ از همین سبب، معاهده بعد از وفات امیر عبدالرحمن خان، غیر حقوقی، به شمار می رود - و لیکن در عمل، از جانب طرفین، رعایت می شود...» (صص ۶-۷)

دکتر فرید یونس در نوشته فوق خود، مرتکب یک اشتباه بزرگ شده؛ زیرا او، سرمایه‌سرمایه‌دار دیورند را «نماینده امپراطوری برتانیا» می خواند، اما در متن قرارداد، در مقدمه و در ماده های دوم و ششم و هفتم آن، نام «حکومت هندوستان» درج می باشد. دیورند در اخیر قرارداد، نام خود را به حیث «نماینده امپراطوری برتانیا»، ثبت نکرده، بل که از حکومت هند برتانوی، نماینده گی کرده است.

آقای فرید یونس! شما که در هر پاراگرافی از نوشته تان از «مقتضیات قرن بیست و یکم»، صحبت می کنید، مقتضیات قرن بیست و یکم، ایجاب می کنند تا بین «دولت امپراطوری برتانیا» و «حکومت هند برتانوی»، تشخیص و تمیز شود. در آن وقت، وزیر خارجه دولت برتانیا، شخص دیگری غیر از مارتیمر دیورند بود، دیورند، فنان سکرتری حکومت هند برتانوی و زیر دست وزیر خارجه برتانیا، قرار داشت. هر گونه داوری و اظهار نظر در باره قرارداد دیورند، ایجاب می کند تا اول تر متن قرارداد با دقت مطالعه شود، اما شما، کار خانه گی تان را درست انجام نداده اید، و فتوای شما زیر عنوان رساله تان که می گوید: «بحث خط دیورند، فائده و مجال سیاسی ندارد»، مانند سایر فتوا های شما، «خام، پورته شده»، زیرا به اساس پرنسپ حقوقی، بحث بالای هر قرارداد سیاسی، مجال سیاسی دارد؛ علاوه یکی از فایده های دوام این بحث، همین اشتباه فوق الذکر شماست تا به مردم افغانستان و دنیا، فهمانده شود که قرارداد دیورند به نماینده گی از حکومت هند برتانوی، امضاء شده، نه دولت برتانیا!

جناب دکتر صاحب یونس! تشکر از واقع بینی شما که فقط یک جا در این رساله ۵۰ صفحه یی، به مشاهده می رسد؛ آن جا که می گوئید: «بدون این که پارلمان آن کشور، اطلاع داشته و... بدون این که لویه جرگه ای دخیل باشد، در سال ۱۸۹۳، منعقد گردید... یعنی براین اساس، این معاهده، بین دو نفر، به امضاء رسیده است؛ از همین سبب، معاهده، بعد از وفات امیر عبدالرحمن، غیر حقوقی به شمار می رود...».

در قسمت اول عبارت فوق، شما قناعت خود را آشکار ساخته اید که هر دو جانب، یعنی طرفین متعادی، صلاحیت تمثیل و نماینده گی از ملت خود را نداشته اند! جای شکر است

که شما به این قناعت رسیده اید! پس چرا در سراسر رساله خود از این موقف قانونی و منطقی، دفاع ننموده، بل که برای ابطال قناعت، قدم های عجولانه و تبعیض گرایانه برداشته اید؟ شما، مثال های متعدد در رد ادعای فوق تان، ارائه نموده اید که این را می گویند: «اجتماع نقیضین!»

در قسمت دوم عبارت فوق، باز هم شما یک بار در سراسر رساله تان «غیر حقوقی» بودن قرارداد دیورند را، به سبب این که «بین دو نفر، به امضاء رسیده» و «بعد از وفات امیر عبدالرحمن خان، غیر حقوقی به شمار میرود»، قناعت و اعتراف نموده اید! تشکر از راست نگری و درست بینی شما! ولی چرا به اساس همین ادعای منطقی، رساله تان را استوار نساخته اید؟ در قناعت و طرز استدلال فوق شما، منافع ملی و منافع علیای افغانستان، مضمحل است، اما چرا در صفحه ۳۷ رساله، قناعت و استدلال تان را داخل می کنید که می گویند: «در قرن بیست و یکم، تعریف منافع ملی، منافع یک شخصی مانند امیر عبدالرحمن خان که از انگلیس پول دریافت می کرد، و یا یک قومی مانند پشتون ها که همیشه باید قدرت سیاسی را به دست می داشتند، نیست...».

فرید جان! تعریف منافع ملی ای را که در فوق، ارائه کرده اید، و فکر می کنید شما، مخترع این تعریف می باشید، چرب تر از آن، در سراسر قرن بیستم نیز گفته و شنیده شده است. اولین جنبش مشروطه در افغانستان، تعریفی به مراتب چرب تر از تعریف فوق شما را حدود یک قرن قبل، ارائه کرده و صد ها دانشمند مبارز افغان، بالای تطبیق آن، سر باخته اند. حکومتی که بعد از اعلیحضرت امان الله خان و بجهه سقو، روی کار آمد، تا زمانی که یک تعداد تحصیل کرده و روشنفکر، دوباره در کشور پیدا شدند، عامه مردم، پادشاه را سایه خدا گفته، مقدس می شمردند، اما طبقه روشنفکر برای برانداختن حکومت خاندانی، بسیار قربانی داده اند! آن هم در قرن بیستم؛ نه در قرن بیست و یکم!

فرید جان! باز هم یک باردیگر اقتضای «قرن بیست و یکم» را بی جا و بی مورد ذکر کرده- ای! زیرا در ۱۵ سال اخیر قرن بیستم، قدرت سیاسی در دست خوجه ین ربانی (تاجک) بود و در آغاز قرن بیست و یکم، امریکا، یک پشتون (ناپشتون) را به زعامت مملکت گماشت؛ اما از ابتدای قرن بیست و یکم تا امروز، قدرت سیاسی و قدرت اقتصادی، هر دو در دست تاجک های شورای نظر است. روشنفکران افغانستان، به طور عموم، با نظر خودت، موافق اند که قدرت سیاسی نباید همیشه در دست یک قوم باشد. در حال حاضر، قوم پشتون، قدرت سیاسی را باخته و این قدرت، در دست قوم تاجک می باشد، و در نوشته ها و بیانات تلویزیونی، خودت برخلاف ادعای فوقت، تلاش می ورزی که از دوام قدرت سیاسی در

دست قوم تاجک، دفاع کنی!

فرید جان! قرار بود رساله ای پیرامون قرارداد دیورند بنویسی، اما طرز کلامت در دفاع از دوام قدرت سیاسی در دست تاجک، دور خورده است. مردم را طفل پنداشتند، خود را در خندق انداختن است!

فرید جان! در بارهٔ عنوان رساله ات: «داعیه نام نهاد پشتونستان»، چرا داعیه پشتونستان را «نام نهاد»، یعنی ساخته گی، می خوانی؟ آیا همین داعیه و همین نام را ولسی جرگه افغانستان در سال ۱۳۲۸ (۱۹۴۹) و لویه جرگه افغانستان در سال ۱۳۳۴ (۱۹۵۵) تصویب نکرده است؟ شما در صفحه ۱۹ رساله می گوئید: «متن فیصله نامه از طرف اشخاص حکومتی، ترتیب شده، به طوری که محل آرزومندی حکومت بوده و بعداً لویه جرگه، آن را تصویب کرده است.» در عبارت بالا، اگر چه کلمه «محل» به کلی «بی محل» افتاده است، اما ادعای شما این است که حکومت، تصویب لویه جرگه را دیکته کرده است.

فرید جان! شما خود را دکتور و سوسیولوگ می خوانید، ولی ادعای فوق شما، ثابت می - سازد که از راه جامعه شناسی، نگذشته اید! زیرا در یک کشور دارای نظام قبایلی که ۶۰ سال قبل، کمتر از پنج فیصد باسواد و کمتر از نیم فیصد تحصیل کرده و روشنفکر داشت، حکومت، یگانه مجرای ست که مسایل سیاسی را دیکته می کند، و این فارمول در تمام کشور های عقب مانده، تطبیق می شود؛ این، درسی ست از مبادی جامعه شناسی برای شما؛ معهدا ولسی جرگه و لویه جرگه افغانستان، «داعیه پشتونستان» را رسماً تصویب کرده و تا حال، آن تصاویر، فسخ یا ساقط نگردیده، به اعتبار خود، باقی ست. از جانب دیگر، نمی دانم استاد شما، آقای دکتور روان (چرا حقیقت را به شما نگفته است؟ زیرا شما در صفحه ۳، نوشته اید که در بارهٔ این رساله، با او، صحبت کرده اید و «تجارب عملی و عینی شان را شامل این تحقیق» نموده اید. اگر دکتور روان فرهادی، مشاور صادق می بود، کلمه «نام - نهاد» را به شما، مشورت نمی داد؛ زیرا من به چشم خود دیده ام که روان فرهادی در زمان ماموریت در وزارت خارجه، در روز پشتونستان (۹ سنبله) بیرق پشتونستان را بر شانه، حمل می کرد. اگر شما و دکتور روان فرهادی، هنوز خود را افغان می شمارید، مکلف به قبول تصاویر ملت تان می باشید؛ زیرا در لویه جرگه سال ۱۳۴۰، نماینده گان ولسوالی های پنجشیر، کوهدامن، هزاره جات، بغلان، بدخشان، بلخ، جوزجان، فاریاب و غیره نیز شامل بودند؛ لهدا داعیه پشتونستان، «نام نهاد» نی، بل که تا زمانی موقف رسمی و ملی مردم افغانستان، باقی می ماند که لویه جرگه دیگری، آن را فسخ و باطل، اعلام نماید؛ جنبهٔ قانونی و حقوقی این ادعای مرا دوباره از استاد تان پرسید که در هنگام بازدید اعلیحضرت

محمد ظاهر شاه از واشنگتن، سکرتر اول سفارت بود، و هنگامی که پادشاه از صحن مسجد واشنگتن بیرون میشد، بوت های او را در زیر پایش گذاشته بود.

فرید جان! در صفحه ۲۳ رساله ات می گویی که «طی یک مسافرت، ذوالفقار علی بوتو به کابل، موضوع حقوق مردم پشتون را، سردار محمد داوود طی مجلسی، بالا کرد، و ذوالفقار علی بوتو، جواب مثبت نداد، و هیچ سندی که نام پشتونستان را داشته باشد، از این ملاقات، نمانده است.»

فرید جان! از تومی پرسم که تو یا استاد و مشاور معلوم الحال در آن مجلس، حاضر بودید که می گویی «بوتو، جواب مثبت نداد» و «هیچ سندی که نام پشتونستان را داشته باشد، از این ملاقات، نمانده است»، اما داکتر حسن شرق، شخصی که معاون رئیس جمهور و در آن مجلس، حاضر بود، در کتاب خود، رویداد این مجلس را نشر کرده و گفته است که شخص بوتو، نام «پشتونستان» را پیشنهاد کرده است. این رویداد، عیناً در این اثر، اقتباس شده؛ شما آن را بخوانید و سعی نمائید در آینده، «به علم غیب»، متوسل نشوید.

فرید جان! در اخیر صفحه ۲۳ به یک اشتباه علمی ات متوجه شدم! شما می گوئید: «از نگاه علم سوسیو-سایکالوژی، Ethnocentrism یا قوم گرایی، یعنی قوم و ملیت خود را بر دیگران بلند دانستن، یک بیماری روحی ست...». اولاً شما علم جدیدی را با نام «سوسیو-سایکالوژی»، معرفی کرده اید! نام چنین علمی (سایکالوژی اجتماعی)، تا حال شنیده نشده! لطفاً از دانشگاهی که سند دکتورا گرفته اید، تعریف این علم را پرسان و نشر کنید.

علم سایکولوژی (روان شناسی) که در مدت ۳۰ سال اخیر، بسیار انکشاف کرده است، بخش روانی هر فرد انسان را در جامعه، مطالعه می کند، اما پیرامون مطالعه یا تدقیق یا معلوم کردن «سایکالوژی جامعه»، تا اکنون، چیزی شنیده نشده است. اگر شما همه پرسسی ها یا «گله پول» های میدیا را «سایکالوژی اجتماعی» می خوانید، سخت در اشتباه می باشید! نقصان فکری دیگر شما، آقای فرید یونس، طرز تفکر شماست که همیشه متمایل به «قوم گرایی» می-باشد. این شماست که برتری قوم تاجک را به اساس فلسفه خوجه ئین ربانی: «تاجک، فوق همه، یا تخت است یا تابوت»، تعقیب و تطبیق می کنید. در هر برنامه تلویزیونی شما، از اول تا آخر، غیر از بحث بالای برجسته گی، شایسته گی و تفوق فکری قوم تاجک، و قبیله بودن، وحشت و نامتمدن بودن قوم پشتون، چیز دیگری دیده و شنیده نمی شود.

فرید جان! در صفحه ۲۷ رساله تان، باز هم از غیب گویی، کار گرفته اید و در عین زمان، یک اصطلاح نو، به نام «افغان های با درد و با احساس» را اختراع نموده اید! شما می گوئید: «می توانیم بگوئیم که افغان های با درد و با احساس دریافتند که اگر به فرض محال،

پشتونستان آزاد، فردا ایجاد شود، با افغانستان - به هر حال و هر رژیمی که باشد - سلوک خشن و معاند خواهد داشت. این «اقلیت با درد و با احساس» طبعاً خودتان و دکتور روان فرهادی و شورای نظار و خوجه نین ربانی می باشد که در مجموع، یک اقلیت دو فیصد را در برابر نفوس افغانستان، تشکیل می دهند، بنابر آن، متباقی ۹۸ فیصد نفوس افغانستان، باید «بی درد و بی احساس» باشند؟! ثانیاً، شما به طور قطعی، ادعا می کنید که «اقلیت با درد و با احساس دریافتند»، یعنی قبلاً کشف کردند و ملتفت شدند که «اگر پشتونستان، فردا ایجاد شود، با افغانستان، سلوک خشن و معاند خواهد داشت». این کشف قبلی یا غیب گویی در آینده، که با کلمه شرطیه «اگر» شروع می شود، هیچ رابطه منطقی و استناد علمی ندارد. شخصی که خود را دکتور می خواند، نباید تصورات واهی خود را در قالب «اگر» و «مگر» بگنجانند! تصور نادرست و غیب گویی ناچل شما به حیث یک قوم گرا و دشمن قوم پشتون که می گوید: «پشتونستان فردا، با افغانستان، سلوک خشن و معاند خواهد داشت»، بیانگر تشویش و هراس شماسست از تاسیس پشتونستان، ورنه هر گاه خداوند متعال اراده کند که پشتونستان، تاسیس شود، به اساس شناخت و موجودیت عنعنات زنده و جاودان «پشتونولی»، این دو ملت برادر، در کمال تساند و همکاری و برادری و برابری، همزیستی مسالمت آمیز خواهند داشت، و یکی، بازوی دیگری خواهد بود؛ آن گاه افغانستان از تهدیدات پاکستان و ایران، تشویشی نخواهد داشت!

دکتور فرید یونس در صص ۲۹-۳۰ رساله خود، دلایلی اقامه کرده که گویا: «نام دیورند و یا مسئله پشتونستان، یک موضوع فراموش شده به حساب رفته است... تذکر دادن نام دیورند، نه تنها برای پاکستان، بل که برای جامعه جهانی، یک نوع شوخی (جوک) به شمار می رود.» چنین به نظر می رسد که این دلایل را استاد صد رخه و بوقلمونت به خورد شما داده باشد! چون که او، نماینده یک رژیم فروخته شده در جامعه جهانی بود. نام دیورند از حافظه کسانی فراموش شده که بالای «افغان بودن» و «افغانستان»، تجارت می کنند، و یکی از آن جمله: «فرید جان یونس» است، که هم برنامه مجانی از خیرات قصدی بیات دارد، و هم از این برنامه، پول می سازد. افغان حقیقی، هرگز وجیهه ملی خود را با کسب شهرت یا منافع مادی، تعویض نمی کند!

ادعای فرید جان که خط دیورند یک «جوک = مزاح - مزاق» است، قابل تائید، اما دال بر بی دانشی او از معنی این کلمه می باشد؛ زیرا مزاق، بر روی دادی دلالت می کند که غیر حقیقی و عاری از منطق، و به منظور خنده و ساعت تیری باشد. از همین جاست که در سال های ۱۳۳۴ و ۲۳ هـ ش، هنگامی که فرید جان، چهار ساله بود، ارگان های ممثل ملت

افغانستان، قرارداد دیورند را مزاق پنداشته، موقف کنونی ملت را تصویب نمودند که: «به هیچ صورت، علاقه های پشتونستان را بر خلاف میل و اراده ملت پشتونستان، جزء خاک پاکستان نمی دانیم...».

گویا واقعیت مزاق بودن خط و قرارداد دیورند را ملت افغان، با کلمات فوق، تأیید کرده است. اگر کسی افغان است، باید از تصویب و تصمیم ملت خود، حمایت و پیروی کند! نه از موقف پاکستان که فرید جان به پشتیبانی آن، برخاسته است. فرید جان در چند جای رساله خود از تبلیغات پاکستان، استفاده کرده، ادعای پاکستان را مثل آن که سفیر آن کشور باشد، تکرار نموده است؛ مثلاً در صص ۳۵-۳۶ می گوید:

«هر معاهده، تازمانی که معاهده جدیدی در عین موضوع، جای آن را نگرفته باشد، انفاذ آن، دوام دارد.»

این، ادعای پاکستان است؛ لهذا وظیفه و وجیبه هر فرد شریف افغان است که موضوع غصب خاک های افغانستان را که به اساس قرارداد غیر قانونی، صورت گرفته، وقتاً فوقتاً در ذهن و خاطره ملت افغان، تازه بسازد. جای مسرت است که یک عده وطندوستان تاجیک، عرب و پشتون افغان، این داعیه ملی را به دوش گرفته و آن را به صورت مستقل، به خاطر منافع عالی افغانستان، فعلاً با مصارف گزاف، از طریق مصاحبات تلویزیونی، به پیش انداخته اند که انشاء الله در آینده، به مجالس بزرگ بین الافغانی، تحول خواهند داد. نمی دانم فرید جان یونس، چرا بازی خورده و در پهلوی پاکستان، قرار گرفته که در صفحه ۴۲ می گوید:

«... اصرار بر داعیه نام نهاد پشتونستان به حیث یک حربه و افزار دیپلماتیک در مقابل پاکستان در قرن ۲۱، نمی تواند استعمال شود...».

این که فرید جان، هواخواه و مدافع پاکستان است، باشد، اما معلوم نیست چرا فرید جان این قدر عاشق قرن ۲۱ است که در هر موردی، قرن ۲۱ را به طور منفی، پایه استدلال قرار می-دهد. به نظر ما، قرن ۲۱، قرن انقلاب و بیداری ملت های ستمدیده اس؛ فقط چشمان کور نمی بیند که در ماه فیروزی ۲۰۱۱، سودان و مصر، آزاد شدند؛ انقلاب برای به دست آوردن حقوق مردم در بحرین، یمن و لیبیا، جریان دارد و تا ختم این اثر، همه توقعات مردم عرب، بر آورده خواهند شد؛ حتی در کشور های اردن و عربستان سعودی، تحولات چشم گیری رونما می گردند. حرکت وطن پرستانه «جرگه دیورند»، قبل از انقلاب عرب ها، به راه افتیده بود و انشاء الله به ثمر خواهد رسید.

هکذا در صص ۴۲-۴۳، فرید جان یونس، خیال خام خود را چنین تراوش داده است:

«و این جواب، به کسانی ست که در این خیال خام می باشند که زنده داشتن این داعیه نام نهاد در مقابل پاکستان، در آینده، به درد افغانستان می خورد.»

قرار مسموع، چند کاپی رساله فرید جان با ترجمه انگلیسی آن، به سفارت پاکستان در واشنگتن رسیده و سفیر پاکستان به خاطر این سند وطن فروشانه گروه ستم گرایان، جشن گرفته و حتماً حداقل یکصد هزار دالر، نثار این وثیقه شده است؟ به هر حال، ما در راه زنده داشتن داعیه ملی پشتونستان، با یاری خداوند متعال، به پیش می رویم و ایمان استوار داریم که این حرکت در حال و آینده، به درد افغانستان می خورد.

فرید جان یونس به پیروی از نظرات تبعیض آمیز استاد بوقلمون خود، از سرکوب نمودن قیام های افغان ها توسط انگلیس، با شعف و خرسندی یاد کرده و به پشتون ها، طعنه داده که مانند فلسطینی ها، مبارزه نکرده اند. این است طرز افاده آقای یونس:

«خط دیورند، یک مساله قبول شده برای جامعه بین المللی ست. پشتون ها برای تعیین سرنوشت ایشان، مانند فلسطینی ها، مبارزه نکرده اند و پادشاهان و زعمای افغانستان، خط دیورند را یکی بعد از دیگری، به رسمیت شناخته اند. پادشاهان افغانستان، هیچ وقت از شورش ها و قیام هایی که اکثراً متشت و پراکنده بودند، حمایه نکرده و آن قیام ها، توسط انگلیس ها، درهم کوبیده شدند.» (صفحه ۴۲ رساله)

فرید جان، منکر از قیام ها و مبارزات پشتون ها که هزاران نفر در این راه، سر باخته اند، باید خجالت بکشد که یک قوم شجاع و سرتیر، ملت خود را مورد تحقیر و تعجیز، قرار داده باشد! او، از مبارزات قهرمانانه قوم پشتون، خبر دارد، اما موقف دشمنانه فعلی او، صفت شتر- مرغ را به او بخشیده که در زیر ریگ، قضاوت می کند! یک مرور سطحی در مقالات بخش پشتوی این رساله، صد ها قیام کننده در مقابل انگلیس را به خواننده، معرفی می کند. (هکذا ضمیمه نمبر ۲۵ صفحه ۱۵۶، دیده شود)

— فقیر ایپی بعد از تقسیم هندوستان و تاسیس پاکستان، بیرق «خپلواک پشتونستان» را بالا کرد.

— قیام های متعدد خان عبدالغفار خان و خان عبدالولی خان و پیروان اش که اضافه از بیست سال عمر این دو زعیم پشتون را در زندان ها گذاشت.

— در تمام دوره استعمار انگلیس، منطقه سرحد، «No Man's Land» نامیده می شد.
— مرحوم غبار در «افغانستان در مسیر تاریخ» می گوید: «آن قدر که انگلیس از حملات و جنگ های گویلابی اقوام وزیری و محسود، می ترسید، از لشکر منظم افغانستان، نمی ترسید.»

-- مرحوم میر غلام محمد غبار، پشتون نیست و از حکومت پشتون ها، بسیار شکنجه و زجر هم دیده است، اما او، تاریخی از خود به یادگار مانده که موجب افتخار و مباهات هر پشتون، تاجک، هزاره و ازبک افغان می باشد. خجالت است بر آقای فرید یونس که از غبار نمی آموزد، اما تجارت و شهرت کاذب خود را بالای تحقیر و تعجیز دوامدار قوم پشتون، به راه انداخته است.

آقای فرید یونس، آن قدر تحت تاثیر استاد بوقلمونی خود، قرار گرفته که از اعمال و اقدامات خاینانه و غاصبانه انگلیس در مقابل کشور و ملت افغان - کشوری که فرید جان، خود را به آن، منسوب می داند - پی هم و با افتخار یاد می کند، و نه تنها اعمال غاصبانه انگلیس را به نظر تقدیر می نگرد، بل که از «تجزیه افغانستان»، پیش بینی می کند. طرز استدلال او را با دقت بخواید:

«خط دیورند از طرف انگلستان در سال ۱۹۵۰، بعد از به وجود آمدن پاکستان، سرحد بین - المللی، اعلام گردید. شرایط و اوضاع سیاسی منطقه، طوری ست که نه، الحاق منطقه، امکان پذیر است و نه، به وجود آمدن پشتونستان در اثر تجزیه افغانستان و پاکستان. از طرف دیگر، اصرار بر داعیه نام نهاد پشتونستان، یک حربه و افزار دیپلماتیک در مقابل پاکستان، در قرن ۲۱، نمی تواند استعمال شود...» (صفحه ۴۲)

ای تاجک! هزاره، و ازبک شریف. شما، همه اولاد مرز و بوم افغانستان، یعنی افغان هستید! ببینید و دقت کنید که یک اولاد مغز شویی شده، یک اولاد نا اهل و ناروا دار افغانستان، چه می گوید؟ انگلیسی که به جبر و تهدید، قراردادی را بالای یک نفر افغان، و نه بالای ملت افغان در ۱۸۹۳، تحمیل کرد، عوض این که اولاد افغان، عمل ناروای انگلیس را که بار دوم در سال ۱۹۵۰، بالای حقوق مسلم ملت افغان، پا نهاد و خط تحمیلی را دشمنانه، سرحد بین - المللی اعلام کرد، تقبیح و محکوم کند، دکتور فرید یونس، این عمل ناروا را با افتخار، به حیث یک استدلال، به نفع پاکستان، ارائه می کند! ثانیاً فرید جان از «الحاق منطقه»، سخن می زند. استادش به او درست نفهمانده که «منطقه» عبارت است از پشتونستان، پاکستان و هندوستان و کسی ادعای الحاق پاکستان و هندوستان را نکرده است. ملکیت آبیایی، اجدادی و تاریخی خود را ادعا کردن و پس گرفتن، جزئی از غیرت و عنعنه پر افتخار افغانی ست، که فرید جان از این افتخار، بی نصیب مانده است.

این که فرید جان مغز شویی شده که گویا در اثر به وجود آمدن پشتونستان، پاکستان، تجزیه می شود، باید این مریض عقلی را جمال گوته بخوراند تا از قبضیت تفکر، نجات یابد؛ زیرا پشتونستان، هرگز جزء خاک پاکستان نبوده و نیست. تا ۵۰ سال قبل، این منطقه در تحت

استعمار انگلیس، هویت مشخص داشت و «No Man's Land» یا «North West Frontier» نامیده می شد. به قول پوهاند دکتور حسن کاکر، مستر ای. اچ. گرانٹ، وزیر خارجه هند برتانوی در قرارداد ۱۹۱۹ راولپندی، نوشته است که:

“... Moreover, this was has cancelled all previous treaties”.

(... علاوه تا این جنگ، تمام قرارداد های سابق را فسخ و ملغی نموده است.)

پس چرا تشویش از تجزیه پاکستان، ابزار شده؟ و باری اله، یک نفر افغان، چرا در برابر ملت و خاک خود، این قدر بدبین باشد که در یک معامله مشخص حقوقی، پی هم تجزیه کشور خود را پیش بینی کند!؟

جای خوشی ست که یک نفر افغان در امریکا در رشته تعلیم و تربیه، دپلوم «Ed.D»، به دست آورده، اما بدا به حال افغانستان که این اولادش، فرید جان نویس، از دانش خود برای زوال ملت و کشور خود، کار می گیرد. خداوند متعال، فرید جان را دیده بصیرت، اعطا نماید تا این عاشق قرن ۲۱ را متوجه بیداری و انقلاب مردمان کشور های عربی بسازد که به قوت دین و با ادای نماز، «ناممکنات» را «ممکن» ساختند؛ پس فرید جان که الحمدالله مسلمان است و ادعای «عالم دین» می کند، نباید از قدرت خداوند (ج) که بارها در قرآن مجید، خود را «صاحب تدبیر» خوانده است، منکر و نا امید باشد. از این جاست که ما، «توکلت علی الله» گفته، تاریخچه دیورند را به یاد مردم خود می دهیم و نا امید نیستیم. پاکستان با دست مردمی اداره می شود که طرز تفکر انگلیسی دارند، نه اسلامی! ندیدید که رئیس جمهور پاکستان، آقای زرداری، در محضر پارلمان آن کشور، سه بار آیت مبارک «قل هو الله احد...» را غلط خواند؟ از این جاست که هر مسلمان باد، زوال این نظام را، و لو انگلیس و امریکا از آن حمایت بکنند، پیشینی می تواند.

نظرات، مطالعات و تحقیقات پروفیسر لوئیس «دوپری» پیرامون قرارداد و خط دیورند

از آن جایی که آقای فرید یونس، شخص صاحب مطالعه، معلوم نمی شود، یا این که آثار طرفداران ستمگرایی را می خواند، ولی آثار اکادمیسین ها و مولفین معروف و بی طرف را نمی خواند، بنابراین، لازم دیدم از کتاب ضخیم و کلاسیک پروفیسور لوئیس دوپری، به نام «افغانستان»، که مانند تاریخ مرحوم غبار، این کتاب نیز به حیث یک تاریخ کلاسیک افغانستان، شناخته شده است، یک صفحه را مشتمل بر نظرات و تحقیقات دانشمندان امریکایی و انگلیسی پیرامون «بین المللی نبودن» خط دیورند - که فرید جان از ادعای پاکستان مبنی بر بین المللی بودن خط دیورند با افتخار حمایت و استدلال نموده - و هم در ثبوت جنگ های خونین پشتون ها، آن هم به تائید انگلیس هایی مانند وینستون چرچیل، صدراعظم معروف و اسبق برتانیا - که خط دیورند را «نفرت انگیز» خوانده - ارائه نمایم؛ تا باشد که فرید جان و استادش و کسان دیگری که به خاطر دشمنی با پشتون ها، خط دیورند را یک سرحد بین المللی می خوانند، بشمارند و بشمرند.

باد صبا اگر به جینوا گذر کنی
عرضی ز ما به مجلس اقوام بازگویی
دهقان و کشت و جوی و خیابان فروختند
قومی فروختند و چه ارزان فروختند
(علامه اقبال)

نظرات، مطالعات و تحقیقات پروفیسور لوئیس دوپری
پیرامون قرارداد و خط دیورند

One might suppose from reading his words that the Afghan Amir found the 1893 treaty satisfactory, but further examination of his autobiography and his papers indicates his opposition to the Durand

از خواندن کلمات امیر می توان تصور کرد که امیر افغان، قرارداد ۱۸۹۳ را قناعت بخش یافته بود، اما تحقیق مزید بالای زندگی نامه شخصی (سراج التواریخ)، اوراق و اسناد، مخالفت او را با خط دیورند به حیث یک خد دایمی

Line as a permanent boundary. He insisted the "boundary" delineated zones of responsibility, and did not draw an international boundary. In addition, Kakr (1968, 145) presents convincing evidence that the Amir did not actually write the "I renounce my claims" sentence. Even Durand did not anticipate annexation: "Durand... did not propose to move forward the administrative border of India, but merely pushed for political control (Skyles, 1926, 219). (p.426)

Other British administrators, however, contend the Durand Line was never meant to be an international boundary: "The Durand Agreement was an agreement to define the respective spheres of influence of the British Government and the Amir.

Many Englishmen later serving in the frontier also considered the Durand Line as the boundary (administrative border) between the Tribal Agencies and settled Districts of the

سرحدی، نشان می دهد. امیر اصرار می ورزد که این خط، تنها مناطق تحت نفوذ طرفین را تشخیص می دهد، اما یک سرحد بین المللی را تشکیل نمی دهد؛ علاوه بر آن دکتر حسن کار در اثر خود (سال ۱۹۶۸، ص ۱۴۵) ثبوت قناعت بخشی ارائه نموده که امیر، جمله «من از مدعیات خود، منصرف می شوم» را امضاء نکرده است؛ حتی خود دیورند در صدد الحاق نبوده است. سکايز در اثر خود (سال ۱۹۲۶، ص ۲۱۹) می گوید: دیورند پیشنهاد نکرده که سرحد رسمی آن وقت هندوستان را پیش تر ببرد، بل که محض کنترل سیاسی انگلیس را تطبیق کرده است.» (ص ۴۲۶)

صلاحیت داران دیگر برتانوی نیز قناعت دارند که خط دیورند هرگز معنی یک سرحد بین المللی را نداشته است. به نظر آن ها: «قرارداد دیورند، قراردادی بود که ساحه های تحت نفوذ دولت برتانیه و امیر را تشخیص می نماید.»

عده زیاد مامورین انگلیسی که بعداً در منطقه سرحد (به حیث اعضای اداری سرحد) در بین ایجنسی های قبایلی و نواحی مسکون ایالت سرحد شمال غربی، موظف شده بودند نیز خط

North West Frontier Province as simply delineating zones of influence and responsibility, e.g., "...the tribes between the administrative border and the Durand Line were a buffer to a buffer, and the line had none of the rigidity of other international frontiers". (Elliot, 1963, 53); also see Poullada (1969a, 22)... (p.427)

The Durand Line, designed to bring stability to the frontier regions, failed. In reality, it little resembled the line agreed to by Durand and, the Amir (Hamilton, 1910, 413), and the Durand Line proved, politically, geographically, and strategically untenable. British and Indian troops fought many bloody engagements with the fiercely independent mountaineers. Much of the fighting was the direct result of British attempts to demarcate the hated Durand Line

(Churchill, 1916; Davies, 1932; Elliot, 1968; Hutchinson, 1898; G. Robertson, 1898; W. Robertson, 1898; Swinson, 1967; Young husband,

دیورند را محض تشخیص مناطق تحت نفوذ و مسوولیت طرفین می دانستند، و می گفتند: «قبایل، بین سرحد اداری انگلیس و خط دیورند، حائل و حافظ یک دیگر بودند، و خط دیورند هرگز واجد آن نوع سختگیری نبود که در بین سایر سرحدات بین المللی، رایج است. (نگاه: ایلوت، ۱۹۶۳، ص ۵۳) همچنین (نگاه: پولادا، ۱۹۶۹ الف، ص ۲۲)

خط دیورند که به منظور تولید استقرار در بین مناطق سرحدی، ایجاد شده بود، در تامین این هدف، ناکام ماند. همیلتن در اثر خود (سال ۱۹۱۰، ص ۴۱۳) می-گوید: به اساس واقعیت، این خط با خطی که بین دیورند و امیر، موافقه شده بود، بسیار کم شباهت داشت، و خط دیورند از لحاظ سیاسی، جغرافیایی و استراتژیکی، نامعقول و غیر قابل دفاع بود. سپاهیان انگلیس و هندی، جنگ های خونینی را با کوه نشینان شدیداً استقلال طلب، انجام دادند. اکثر این جنگ ها، نتیجه مستقیم مساعی برتانیه برای علامه گذاری بالای خط نفرت آمیز دیورند بودند.

(نگاه: چرچیل، ۱۹۱۶، دیویس ۱۹۳۲، ایلوت ۱۹۶۸، هتچنسن ۱۸۹۸، جی رابرتسن ۱۸۹۸، دیلیو رابرتسن ۱۸۹۸، سیونسن ۱۹۶۷، یانگهزیند ۱۸۹۵ یا

کنترول قبایل نزدیک به خط دیورند. (اقتباس از صفحه ۴۲۸ افغانستان، تالیف پروفیسور لوئیس دوپری، طبع پوهنتون پرنستن - ۱۹۸۰)

1895) or control of the tribes near the line. (p. 428 – end of quotations). (Afghanistan, Louis Dupres, Princeton University Press, 1980)

پشتونستان و زخم ناسور خط دیورند کاندیدای اکادمیسین محمد اعظم «سیستانی»

جناب استاد سیستانی از پژوهشگران طراز اول جامعه افغانی و صاحب آثار زیاد در داخل و خارج افغانستان می باشد. در پورتال فحیم «افغان-جرمن آنالین» بالغ بر ۳۳۰ اثر شان چاپ شده که یکی از آن ها «پشتونستان و زخم ناسور خط دیورند» می باشد. ما، قسمت هایی از این اثر دوست دانشمند را ذیلاً اقتباس می کنیم:

دوست دانشمند در مقدمه می گوید که رساله اش: «به خاطر دریافت راه حل های معقول برای نجات کشور از بحران موجوده، به نگارش در آمده است. نویسنده، هرگز مدعی نیست که این نوشته ها، مورد تأیید همه خواننده گان، قرار خواهند گرفت...».

سیستانی صاحب علاوه می کند: «در این مجموعه، ده مقاله در مورد پشتونستان و معضله خط دیورند است. این خط منحوس تحمیلی، به حیث یک زخم ناسور و التیام ناپذیر، بیش از شصت سال است که به مثابه یک غده سرطانی، شیره جان کشور را خورده می رود و دردش چنان جانکاه ست که نزدیک است کشور ما را از هستی، ساقط کند. آنانی که افغانستان را دوست دارند باید در فکر تداوی و علاج قطعی این زخم ناسور باشند. جستجوی راه حل معضله خط دیورند، به حیث یکی از علل تاریخی اختلافات پاکستان با افغانستان، با پا درمیانی سازمان ملل متحد و امریکا، محور اصلی این نوشته ها و تحلیل هاست...».

«... قوای ائتلاف ممکن است تا سال های زیاد به جنگ با تروریسم در افغانستان ادامه دهند و در چنین حالتی شاید ده ها هزار انسان بیگناه دیگر افغانستان، حیات خود را از دست بدهند و یکی دو نسل دربست در این مناطق، بی سواد بار آیند. این وضع، مرا بر آن داشت تا خیلی سریع، اهداف پاکستان را از تداوم این جنگ و سرکوب بلاوقفه نیرو های ائتلاف را در مناطق پشتون نشین جنوب و شرق کشور، بر ملا سازم و بگویم که گره اصلی بحران موجوده در کشور، معضله خط دیورند است و تا این گره با دستان تعقل و تفکر سالم، باز نگردد و حکومت افغانستان در جستجوی یک راه حل عادلانه و معقول نیافتد، و با کمک جامعه بین المللی بر رفع اختلاف خود با پاکستان نپردازد، جنگ و کشتار و بمباردمان مناطق جنوبی و شرقی کشور از اثر مداخلات پاکستان، همچنان ادامه خواهند یافت و مردم ما، روی امنیت و ثبات سیاسی را نخواهند دید. صدمات و خسارات ناشی از این اختلافات به اقتصاد کشور از آغاز تا کنون، به ده ها و شاید به صد ها میلیارد دالر برسد و حکومت

افغانستان باید جلو این خسارات را از پیکر اقتصاد ملی، هر چه زود تر با کمک جامعه جهانی بگیرد.

هالبروک، نماینده خاص امریکا در امور افغانستان و پاکستان، یکی - دو هفته قبل از مرگ خود، در حضور کمیته ای از سناتوران امریکا در تاریخ اول نوامبر ۲۰۱۰ گفت: «هر قدر صدایم را بلند کنم، بالاتر از این نمی رود که بگویم: تا زمانی که افغانستان و پاکستان بر رفع اختلافات تاریخی خود نپردازند، جنگ در افغانستان، ادامه خواهد یافت.»

این بیان نماینده امریکا، با صراحت، خاطر نشان می کند که باید افغانستان برای رفع مشکلات تاریخی خود با پاکستان، مسئله خط دیورند را با پادریانی ملل متحد و کمک امریکا و ناتو، به شکل عادلانه، حل کند. ممکن است بسیاری از پشتون ها با من، هم عقیده نباشند و حتی به خاطر این که چرا حل سیاسی و عادلانه خط دیورند را با پاکستان، مطرح کرده ام، بر من بتازند و مرا با لطیف پدرام، هم نظر بشمارند، ولی در حالی که از ضدیت و دشمنی لطیف پدرام نسبت به پشتون ها و نام افغان و افغانستان، آگاهم و به همین خاطر از وی، نفرت دارم، من با صاحب نظرانی چون عبدالباری جهانی، استاد اسحاق نگارگر، دستگیر خروتی و صاحب نظران دیگر پشتون، هم نظرم که خواهان حل عادلانه و علاج این زخم ناسور اند.

من به صفت یک افغان منسوب به قوم پشتون که در وطن خواهی، خود را از هیچ پشتون دیگر، کمتر نمی شمارم، می گویم که بدون شبهه، خط دیورند، یک خط تحمیلی غیر عادلانه است که اعضای یک خانواده را به دو نیم، تقسیم کرده است و عرصه زندگی برادرانه میان آن ها را دشوار ساخته است، ولی در شرایطی که ما، توانایی دوباره به دست آوردن سرزمین های از دست رفته را نداریم و دشمن با درک ضعف ما می خواهد آن چه در اختیار ماست، آن را نیز از ما بگیرد، آیا لازم نیست در تلاش حفظ و سلامت تمامیت ارضی افغانستان موجوده باشیم و سرزمین های آن سوی خط دیورند را به خود مردمان آن سوی خط بگذاریم تا خودشان سرنوشت خود را آن طور که خود می خواهند، رقم بزنند و در صورتی که از ما طالب کمک شوند، در آن صورت، اخلاقاً مکلف خواهیم بود از جان، مایه گذاریم و از برادران خود با قلم و قدم و درم، حمایت کنیم.»

«برای من (سیستانی) جغرافیای کشورم، افغانستان، بیش از هر چیز و هر گوشه آن، عزیزتر و با ارزش تر است. موجودیت افغانستان، موجودیت من است و هویت من، فقط در وجود افغانستان، مطرح می گردد؛ نه با آن سوی خط دیورند و نه با آن سوی آمو دریا... افغانستان از کابوس تجزیه که از سوی پاکستان و حامیان آن کشور، تدارک دیده می شود

باید نجات یابد. پاکستان اگر نخواهد، نه امنیت راه های ما تامین می باشد، نه مال التجاره افغانی، صحیح و سالم، وارد افغانستان خواهد شد، نه وسایل باز سازی کشور، تامین خواهد شد و نه ما افغان ها از جنگ، دست خواهیم گرفت. پاکستان، دشمن مُحیل و در وضعیت فعلی نسبت به افغانستان، قوی تر است. با این دشمن در شرایط موجوده، دست و پنجه نرم کرده نمی توانیم؛ مگر این که صبر کنیم تا ما هم صاحب اردوی قوی و یک حکومت ملی و صاحب نیروی درونی بشویم؛ آن گاه اگر توانایی داشتیم، فرزندان این وطن، حق خود را از آن کشور، باز خواهند گرفت.»

«... حکومت شاه محمود خان، قبلاً در یادداشت مورخ ۱۳ جون سال ۱۳۲۶-۱۹۴۷) موضوع سرنوشت قبایل پشتون واقع در آن سوی خط دیورند را با حکومت بریتانیا از طریق سفارت آن در کابل، مطرح ساخت؛ مگر برتانيا مطابق طرح از قبل آماده شده خود، عمل می کرد و تقاضای افغانستان برایش چندان اهمیتی نداشت؛ زیرا هم زمان با پیشنهاد تجزیه هند، قانون آزادی هند از پارلمان برتانيا، گزارش یافته مقرر شده بود که وضعیت شمال مغرب توسط یک همه پرسی مبنی بر یکجا شدن با یکی از دو کشور پاکستان یا هند، معین شود و قدرت سیاسی در نیم قاره در ۱۵ آگست همان سال به دو دولت جدید، انتقال یابد؛ بنابراین، موضوع بررسی ادعای افغانستان برای مقامات برتانيا، بی اهمیت جلوه کرد...»

«سید قاسم رشتیا، یکی از رجل دولتی و وارد بر سوابق قضیه پشتونستان، ضمن مصاحبه بی در این مورد می گوید: «من در سال ۱۹۴۷، وکیل ریاست مستقل مطبوعات بودم؛ سالی که موضوع سرحدی میان هند برتانوی و افغانستان، زیر بحث بود. حکومت افغانستان به سوبه عالی، مجالسی ترتیب داد و موضوع را از زیر بحث گرفت. بالاخره چنین فیصله شد که چون وقت زیادی گذشته، افغانستان نباید ادعای ارضی نماید، و سیاست دنیا هم اجازه نمی داد که تمام معاهدات سرحدی، تجدید شوند، زیرا در آن صورت، نقشه دنیا تغییر می خورد. افغانستان، تصمیم گرفت برای ساکنان آن طرف سرحد، حق خود ارادیت (Self Determination) بخواهد؛ چون در این وقت، هند و پاکستان به حیث کشور های مستقل، به وجود می آمدند - از جانب انگلیس - به مردم سرحد گفته شد که الحاق خود را با هند و یا پاکستان، اعلان نمایند. الحاق با هند، غیر ممکن بود، در نتیجه، مردمان سرحد، جبراً با پاکستان، مدغم شدند؛ در عین حال، لازم بود به این معضله، نامی داده شود. مطبوعات هند در نشرات خود، قضیه را به نام قضیه افغانستان، یاد میکردند که این نام برای ما، خیلی گران تمام می شد. من پیشنهاد نمودم که به جای آن، ما باید آن را «پشتونستان» بنامیم. بعد از منظوری، وقتی که نشرات افغانی هم خود و هم اخباری که از طریق آژانس

باختر به آژانس هندوستان و هندوستان تایمز، مخبره می نمودند، نام پشتونستان را انعکاس دادند، رفته رفته این نام در مطبوعات جهان، عام شد. شروع پخش نام پشتونستان در سال ۱۹۴۷ بود که دوران صدارت شاه محمود خان بود. (ارمغان امید - ج ۲ - ص ۴۰۸)

«در سال ۱۹۴۸، جرگه بزرگ «چهار سده» که مرکب از هزاران نفر بود، از سوی نیروهای پاکستان، گلوله باران شد. این حمله بی رحمانه پاکستان بذر قبایل سرحدی «پشتونستان» در جراید افغانستان محکوم و با آب و تاب خاصی، عنوان شد؛ در نتیجه، شاه محمود خان صدر اعظم را واداشت تا در نوروز ۱۳۲۸ (مارچ ۱۹۴۹) در محضر شهریان جلال آباد، نطقی ایراد نماید. صدر اعظم در آن نطق از حکومت پاکستان تقاضا کرد تا به حقوق پشتون های سرحدی، گردن نهد. با الهام از سخنرانی شاه محمود خان در بعضی از ولایات کشور، چون قندهار و کابل و جلال آباد، تظاهراتی علیه پاکستان به راه افتادند و تحریکاتی در دو سوی سرحد نیز صورت گرفتند. به دنبال بحرانی شدن اوضاع، طیارات پاکستانی در جون سال ۱۹۴۹، مطابق جوزای ۱۳۲۸ بر مناطق قبایل سرحدی و جنوبی کشور ما، شدیداً بمباردمان کردند که تلفات بسیاری در قریه مغلگی، بر جای گذاشتند. حکومت افغانستان در رابطه با آن، به حکومت پاکستان، شدیداً اخطار داد و از آن به بعد، جنگ سرد تبلیغاتی بین افغانستان و پاکستان، گسترش یافت.» (سال ۱۹۴۸)

وطن دوستان افغان در هر کجایی که بودند، احساسات پشتونستان خواهی را تبارز می دادند؛ مبتنی بر همین روحیه، لیاقت علی خان (صدر اعظم آن وقت پاکستان) حین ایراد بیانیه خصمانه اش علیه افغانستان، توسط سید اکبر خان، پسر بیرک خان زدران در ملای عام، مورد فیر تنگچه، قرار گرفت و کشته شد.

صدارت داوود خان و مسأله پشتونستان

«در میان زمامداران متاخر محمد زایی افغانستان، داوود خان که مردی نظامی و در عین حال وطن خواه بود، قبل از آن که به صدارت برسد، هنگامی که نایب الحکومه قندهار و رئیس تنظیمیه در آن ولایت بود، دریافت که شاه امان الله هنوز هم از محبویت خاصی در میان مردم، برخوردار است و باز هنگامی که رئیس قول اردو و رئیس تنظیمیه و والی ننگرهار بود، نیز درک کرد که مردم از شاه امان الله با تکریم و حرمت زیاد، یاد می کنند؛ لذا این فکر به او دست داد که تمام افتخارات تاریخی خانواده محمد زایی در وجود شاه امان الله، محصل استقلال افغانستان، خلاصه شده است؛ بنابراین، باید او دست به اقدامی بزند که نام او، بالاتر از امان الله خان، بر سر زبان ها بیافتد.» (ص ۲۰)

^۱ «داوود خان با پیش کشیدن داعیه پشتونستان و آزادی قبایل سرحدی، به عنوان یک مسأله ملی و حیاتی مردم افغانستان، می خواست هم اشتباهات جد اعلی خود، سردار سلطان محمد خان (طلایی) را جیره کند و هم احیاناً با الحاق مجدد سرزمین های قبایل آن سوی خط دیورند به افغانستان، گامی بلند تر از «اودر زاده اش» (شاه امان الله خان) بر دارد و نامی تر از گذشته گان از خود در تاریخ بگذارد؛ غافل از این که نیل به چنین هدفی، بدون زر و زور و پویایی خود مردم آن سامان، ناممکن است، و عامل بیرونی، فقط می تواند چرخ روند را سریع تر یا کندتر به حرکت در آورد. داوود خان به همین نیت در فضای بالنسبه مساعد تنفس و دموکراسی عهد حکومت شاه محمود خان، دست به اقدامات نیمه سری بر ضد شاه محمود خان زد و «حزب آزادی خواهان پشتونستان» را ایجاد کرد و نیز افراد معینی را در حزب «ویش زلمیان» به حرکت انداخت تا با وارد کردن فشار بر شاه محمود خان، زمینه را برای قدرت یابی خود، زودتر فراهم سازد...» (ص ۲۰)

«در سال هایی که داوود، رژیم شاهی را سرنگون و به جای آن، رژیم جمهوری را مستقر ساخت، یک بار دیگر، مسأله پشتونستان را مطرح ساخت؛ اما عکس العمل هایی که توسط پاکستان به وسیله برخی از افغان های وابسته به سازمان استخبارات نظامی پاکستان، چون

^۱: سردار محمد داوود از یک کورس مستعجل عسکری که دوره یک ساله داشت، با رتبه فرقه مشری، فارغ گردید؛ در حالی که به سایر فارغان آن کورس، رتبه بلوک مشری داده شد. متعاقباً فرقه مشر محمد داوود خان، به حیث نایب الحکومه و رئیس تنظیمیه ولایت قندهار، مقرر گردید و در مدت همین مأموریت بود که مردم قندهار، لقب «لیونی سردار = سردار دیوانه» را به او دادند. هاشمیان

حکمت یار و احمد شاه مسعود و ربانی، بر ضد امنیت داخلی کشور در ۱۹۷۵، سازماندهی شد، داوود را مجبور ساخت تا بر سیاست خارجی اش، تجدید نظر نماید و روابط اش را با همسایه گان خود، یعنی ایران و پاکستان، بهبود بخشد؛ اما شوروی که مخالف نزدیکی افغانستان با پاکستان و ایران بود، با سازماندهی کودتای ۷ ثور از جانب حزب وابسته به خود، یعنی حزب دیموکراتیک خلق، رژیم داوود را سرنگون و رژیم دلخواه خود را در کابل، مستقر ساخت.

داعیه پشتونستان، همچنانی که افغانستان را در دام روس ها انداخت، عاقبت سردار داوود و خانواده اش را هم خورد؛ بدون آن که پشتونستانی تشکیل شود؛ زیرا برای رسیدن به چنین هدفی، تحرک و پویایی مردمان آن سوی خط دیورند، نقش سازنده داشت و عامل خارجی، فقط می توانست پروسه را تندتر یا کندتر کند.

«متأسفانه رهبران و سران قبایل پشتون مقیم پاکستان در زیر تاثیر مکتب خدعه و نیرنگ ۱۵۰ ساله سلطه انگلیس، سال ها هم حکومت افغانستان را فریب دادند و سرمایه اندوختند و هم در عین حال از حکومت پاکستان و هند نیز امتیاز به دست می آوردند و داد و فریاد اقوامی را که در پشت سر خود داشتند، خاموش کرده، پی کار خود می رفتند؛ این است که حکومت افغانستان در بدل آن همه مصارف هنگفت پولی و مالی و تبلیغات هیجان انگیز به خاطر ایجاد ناآرامی ها در حواشی مرزی و تجهیز و تسلیح مردم قبایل در طول سی سال جنگ سرد خود با پاکستان، هیچ دست آوردی نداشته است؛ بل که برعکس، این داعیه، زمینه بهره برداری های سیاسی دهلی و ماسکو را مساعد تر ساخت، و چنان که اشاره شد، داعیه پشتونستان، ابتدا سردار داوود خان و خانواده او را خورد و سپس پاکستان، انتقام آن همه تبلیغات و تخریبات شفاهی و عملی را از مردم و کشور افغانستان، توسط خود مردم افغانستان گرفت و چنان ضربات هلاکت باری در سه دهه اخیر، بر کشور ما وارد ساخت که آن را در سرایشی زوال و تجزیه و چند پارچه گی، قراردادده است، و اگر ائتلاف بین-المللی به رهبری امریکا، جلو این تجزیه را نگیرد، رهبران تنظیمی ائتلاف شمال در تحقق این نیت، تلاش دارند.» (ص ۲۸)

«داعیه پشتونستان به سرابی می ماند که هر قدر بیشتر به دنبالش تلاش شود، به همان اندازه بیشتر خسته گی و در مانده گی در پی دارد؛ با کلام دیگر، پشتونستان به مردابی می ماند که هر چه بیشتر در آن پیش بروی، بیشتر در آن غرق خواهی شد و تلاش در جهت به چنگ آوردن آن، تلاش در جهت نابودی خویشتن است. واقعا موضع گیری داوود خان و گروه فشار بر پاکستان، در شرایط عدم توانایی نظامی و اقتصادی و در عین حال محتاجی به راه

های ترانزیتی پاکستان، و بی‌علاقه‌گی مردم قبایل به استقلال‌شان، بی‌تردید برای افغانستان، یک کار بی‌هوده و خیرسری محض، پنداشته می‌شود و نتیجه آن، جز تیره شدن مناسبات همسایه‌گی و هدر رفتن میلیون‌ها دالر قرضه‌های خارجی و عواید داخلی، چیز دیگری نبوده است. عناصر عظمت طلب، باید متوجه می‌شدند که افغانستان، خود کشور فقیر تر و عقب‌مانده تر از پاکستان است و با دست‌خالی و زور کم، نمی‌شود چنین داعیه‌ای را تحقق بخشید.» (ص ۲۹)

«متأسفانه اعمال سیاست‌های نادرست زمامداران افغانستان در طول بیش از نیم قرن گذشته، صدمات جبران‌ناپذیر بر پیکر منافع ملی ما، وارد نموده است. زمامداران افغان و افغانستان، نمی‌دانستند که دو قرن استعمار انگلیس بر نیم‌قاره هند، به مردم آن سوی خط دیورند، آن قدر شعور سیاسی داده است که هر فرد عادی آن، منافع خود را بهتر از زمامداران ما، درک می‌کند، و به همین دلیل است که لی‌دران احزاب و پارتی‌های آن سوی خط دیورند، توانستند بیش از سی سال، زمامداران افغانستان را فریب بدهند و پول‌هایی را که با هزار گردن پتی از کشور‌های متحابه برای اعمار پروره‌های زیربنایی به دست می‌آوردیم، به جیب آن‌ها خالی کنیم؛ بدون آن‌که کوچکترین گامی در جهت منافع ملی ما، برداشته باشند؛ و سرانجام هم معلوم شد که تمام آن لی‌دران و رهبران پارتی‌های اقوام صوبهء سرحد، مطابق قانون اسای ۱۹۷۳ پاکستان، همبسته‌گی ملی خود را با پاکستان، اعلام داشتند و مثل عناصر پاکستانی در انتخابات سال ۱۹۷۳ آن کشور، شرکت کردند و خود را در سرنوشت پاکستان، سهیم و ذی‌نفع پنداشتند؛ نه این‌که افغانستان را به عنوان کشور مادر یا مدعی حق تعیین سرنوشت خود، در نظر داشته باشند.» (ص ۳۰)

«اگر آرزو داریم که این زخم ناسور، التیام یا بد و ثبات و امنیت به کشور برگردد و کشور ما از بحران نجات یابد، بهتر آن است که معضله خط دیورند را مطابق خواست مردمان آن سوی خط و این سوی خط، بعد از یک رفرندام عمومی و با پادرمیانی سازمان ملل متحد و دوستان بین‌المللی خود، برای دایم، حل نمائیم. جستجوی یک راه حل عادلانه می‌تواند احترام به اراده و خواست‌های گان آن سوی خط دیورند نیز باشد؛ بدین معنی که هرگاه آن‌ها خواسته باشند برای آزادی خویش از قید تسلط پنجابی‌ها و یا وحدت با افغانستان، مبارزه نمایند، در چنین صورتی، دفاع از آن‌ها را وظیفه خویش شمرده و از جان، مایه گذاریم، و هرگاه آن‌ها، خواسته باشند بخشی از پاکستان باشند، به اراده آن‌ها، احترام قایل شویم و بی‌هوده سر خود را به سنگ نزنیم که در دنیای امروز بدون خواست مردم، هیچ امری چانس پیروزی ندارد. در حال حاضر در آن سوی خط، کدام حرکتی که خواهان

استقلال و خودارادیت و یا جدایی از پاکستان و یا پیوستن به افغانستان باشد، به نظر نمی‌رسد؛ پس نباید مشت در هوا کوبید که ثمری در بر ندارد. پایان.» (ص ۴۶)

این بود نظرات یک دانشمند پشتون تبار افغان، مبتنی بر اسناد تاریخی و تحقیقات و نتیجه‌گیری‌های شخصی وی، که این قلم (هاشمیان) با استنتاج فوق‌الذکر (ص ۴۶) کاملاً موافق می‌باشم. تحقق این پیشنهاد، مستلزم روی کار آمدن یک حکومت ملی در افغانستان، مشتمل بر دانشمندان برجسته از همه اقوام افغانستان، می‌باشد. حکومت آینده افغانستان باید سعی نماید از طریق ملل متحد و ابرقدرت‌های متحابه، دولت پاکستان را به قبول یک رفرندام عادلانه، زیر نظر ملل متحد، و ادار سازد که این، بهترین و آخرین راه حل معضله تاریخی خط دیورند، خواهد بود. در انجام و نتیجه این همه پرسی (ریفرندام)، دو کشور و دو ملت اسلامی و برادر افغانستان و پاکستان، برای دایم در محیط صلح و صفا و برادری و هم‌زیستی مسالمت‌آمیز، قرار می‌گیرند و در برابر تهدیدات خارجی، بازوی یک دیگر می‌باشند.

خواننده این اثر، بعد از مطالعه نظرات مختلف افغان‌ها، شاید تصور نمایند که نظرات استاد سیستانی و آقای فرید یونس پیرامون معضله دیورند، شبیه و هم‌سان می‌باشند، اما با دقت کافی، تفاوت‌های مهم در بین آن‌ها، مشهود می‌شود:

یکی این که، آن چه کاندیدای اکادمیسین سیستانی نوشته، از روی خیرخواهی و رواداری به افغانستان و ملت افغان (شامل همه اقوام داخل کشور افغانستان) است، ولی آن چه فرید یونس نوشته، از روی نارواداری و ضدیت با قوم و فرهنگ پشتون (پشتون هر دو طرف خط دیورند) می‌باشد.

دو دیگر، فرید یونس و استادش، و گروه ستمگرای ضد قوم و فرهنگ پشتون، پشتون‌های آن طرف خط دیورند را بیگانه و پاکستانی می‌خوانند، اما سیستانی، آن‌ها را پشتون جدا-شده از پیکر مادر وطن، می‌شمارد.

سه دگر، فرید یونس، طرفدار حق خودارادیت یا رفرندام عادلانه برای پشتون‌ها نیست، بل که اصرار می‌کند که پشتون‌های آن طرف خط دیورند، به طور دایمی، جزء پاکستان باقی بمانند؛ اما استاد سیستانی در پاراگراف بالا، یک رفرندام عادلانه را تجویز می‌نماید.

چهار دگر، فرید یونس و هم‌قطاران اش از کثرت قوم پشتون در افغانستان، سخت هراس و اندیشه دارند و به طور قطعی، طرفدار الحاق اراضی از دست رفته (ولو یک گنجشک ناگرفته)، نمی‌باشند، اما استاد سیستانی از خواست و اراده آزاد «مردمان آن سو و این سوی خط» دیورند برای وحدت با افغانستان، ضمن یک رفرندام عادلانه، حمایت می‌کند.

پنج دگر، فرید یونس و هم قطاران اش، حتی طرفدار تاسیس یک پشتونستان آزاد، مبتنی برخواست و اراده پشتون ها، نمی باشند، زیرا از موجودیت یک کشور مستقل پشتون تبار در جوار افغانستان، هراس دراند، اما استاد سیستانی به اراده آزاد پشتون ها، مبتنی بر یک ريفراندم، حمایت کامل داشته و از تاسیس یک دولت آزاد پشتون تبار در جوار افغانستان، هراس ندارد.

دپورنلې: د واکت ملت د بېلتون کرښه

(دپورنلې: خط جدایی ملت واحد)

دانشمندان افغان در ماه آگست ۲۰۰۷، به دعوت «انجمن کلتوری افغان در جرمنی»، جمع شده پیرامون جنبه های تاریخی، حقوقی، جغرافیایی و تطبیقی قرارداد و خط دیورند، بحث و مذاکره کردند. در این مجلس، ۱۸ مقاله تحقیقی، خوانده شد و بالای هر یک، بحث صورت گرفت و مجموعه این مقالات، در یک رساله ۲۲۳ صفحه یی با عنوان فوق، نشر شد و اما از بین مقالات مذکور، مطالبی را اقتباس می کنیم:

د دپورنلې د توافق لیک رعایت نه د برتانوی هند حکومت نه د افغانستان حکومت، نه د پاکستان حکومت او نه په خپله خلکو کړی، خو په هغه سره د افغانستان د اصلي خاورې یوه برخه نیول شوې ده، که څه هم هغه په ماهیت کې موقتی و او باید ډېر پخوا په تېره له هندوستان نه د انگریزانو په وتلو سره باطل اعلام شوې وای.

توافق نامه دپورنلې را نه حکومت هند برتانوی، نه حکومت افغانستان، نه حکومت پاکستان و نه خود مردم، رعایت کرده اند، ولی توسط آن، یک قسمت خاک اصلی افغانستان، اشغال شده است. با وجودی که ماهیتاً موقتی و باید بسیار قبل بر این، خصوصاً در فرصتی که انگلیس ها، هندوستان را ترک می کردند، باطل اعلام می شد.

په دغه اړه لومړنی ټکی دا دی چې د دپورنلې توافق لیک د برتانوی هند د حکومت په نیغ فشار او د تزاري روسي په غیر مستقیم فشار په کال ۱۸۹۳ کې پر امیر عبدالرحمن باندې تحمیل شوی دی. لومړنی له کال ۱۸۸۸ نه تر هغه وخته پورې امیر تر ډول ډول فشارونو لاندې نیولی و او وروستی په همدغه وخت کې د افغانستان د بدخشان ولایت د روشن او شغنان هغه برخې چې د (پنجه) بڼي خواته ان د (مرغاب) یا (أق سو) تر سیند پورې

به این ارتباط، نکات نخستین، قرار ذیل اند که موافقت نامه دپورنلې در اثر فشار مستقیم حکومت هند برتانوی و فشار غیر مستقیم حکومت تزاری روس در سال ۱۸۹۳م، بر امیر عبدالرحمن خان، تحمیل شده است. نخست از سال ۱۸۸۸، امیر عبدالرحمن را تحت فشار های متنوع، قرارداده و بعداً در همان زمان، قسمت های روشن و شغنان ولایت بدخشان افغانستان را که در کنار راست «پنجه»، واقع و تا دریای مرغاب

یا «آق سو»، امتداد داشت، با قوت نظامی، گرفته بودند؛ با وجودی که در سال ۱۸۷۳، تمام بدخشان را جزء قلمرو افغانستان دانسته و تحت حاکمیت حکومت افغان، قرار داشت. بدین ترتیب، حکومت افغان، تحت تهدید دو امپراطوری اروپایی، قرار گرفته و امیر، خود را مجبور دید که به توافق نامه دیورند، تن دردهد.

نکته مهم دیگر، این است که امیر عبدالرحمن خان، تطبیق این موافقت نامه را در قسمت مومند، باشگل و خیبر، قبول نکرد. حکومت هند، دو اعتراض اولی امیر را قبول کرده و نشانی کردن خیبر، عملی نشد. در توافق نامه از اسمار تا بدخشان و دره طولانی باشگل، متعلق به کافرستان سابقه، ساحه تحت نفوذ هند برتانوی، قلمداد شده است، مگر در زمان نشانی کردن خط دیورند، امیر بع حکومت هند، حالی ساخت که آخرین خانه در کافرستان هم متعلق به افغانستان می باشد. لارد ایلگین، وایسرای هند به اعتراض امیر، تسلیم گردیده و در متن توافقنامه، شمول باشگل را در ساحهء تحت نفوذ هند، یک اشتباه خواند. همچنان امیر در زمان تمدید خط در منطقهء مومند، به حکومت هند، خاطر نشان ساخت که تمام «مومند»، جزء خاک افغانستان است. حکومت هند،

غخبدلې وې، په وچ نظامي زور نیولې وې. که شه هم په کال ۱۸۷۳ کې یې ټول بدخشان د افغانستان په قلمرو کې منلی و او افغان حکومت خپل حاکمیت پرې جاري کړې و، په هغه ډول افغانستان په دغه وخت کې د دوو اروپایی امپراطوریو تر گواښ لاندې راغلی او امیر خان مجبور ولید د ډېورنډ موافق لیک منلو ته غاړه کېږدي...

بل مهم ټکی دا دی چې امیر عبدالرحمن د دغه توافق لیک تطبیق د مومندو، باشگل او خیبر په برخه کې ونه مانه. د هند حکومت د امیر لومړني دوه اعتراضونه ومنل او د خیبر په نښه کول پاتې شول. په توافق لیک کې له اسمار نه تر بدخشان پورې د پخواني کافرستان د باشگل اوږده دره د برتانوي هند د نفوذ ساحه ښودل شوې ده، خو د ډېورنډ کرښې د نښه کولو په وخت امیر د هند حکومت ته په ټینگه ښکاره کړه چې د کافرستان آخري کور هم په افغانستان پورې اړه لري. د هند وایسرای لارد ایلگین د امیر اعتراض ته تسلیم شو او د توافق لیک په متن کې یې د هند په نفوذي ساحه کې د باشگل شمول "تېروتنه" وبلله. داسې هم امیر د مومندو په برخه کې د کرښې د غځولو په وخت کې د هند حکومت ته څرگنده کړه چې ټول مومند د افغانستان برخه ده، د هند حکومت د امیر

ادعای امیر را رد نکرد، مگر به ارتباط آن، چیزی را عملی نساخت و جوابی هم به امیر، ارائه نمود. به فکر امیر، خاموش ماندن حکومت هند، قبول ادعای موصوف در زمینه بود. مگر بعد از وفات امیر، منطقه مومند، منقسم به دو حصه گردید: قسمتی که به نام کوز-مومند (مومند سفلا) یاد گردیده و تا پشاور، امتداد دارد، ساحه تحت نفوذ هند دانسته شد و بر مومند (مومند علیا) مانند سابق، از افغانستان شد.

یک نکته اساسی دیگر به ارتباط توافق نامه دیورند، این است که به استثنای علی خیل یا توری های «گرم»، تمام اقوام پشتون همین که دانستند در ساحه تحت نفوذ، قرار گرفته اند، در سال ۱۸۹۷، بر ضد آن، قیام کردند و تا شبقدر و نزدیکی های پشاور، رسیدند. انگلیس ها توسط واحد های نظامی خود که تعداد مجموعی آن ها در حدود ۶۰ یا ۷۰ هزار نفر بود، پشتون ها را مشتت ساختند، مگر مخالفت ایشان را مضمحل توانستند. ایشان، به خصوص اقوام وزیر، مسید، اپریدی و مومند، تا زمانی که انگلیس ها از هند، بیرون نشده بودند، درفش غزا را علیه انگلیس در اهتزاز نگه داشته و بالای هند نیز شبخون ها زدند. مخالفت اقوام

ادعای رد نکرد، خوبه اړه یې څه ونکړل او امیر ته یې ځواب هم ورنکړ. دامیر په فکر دهند حکومت چوپ پاته کېدل د هغو له خوا دده د ادعا منل و، خود امیر د مړینې نه وروسته د مومندو سیمه دوه برخې وگڼل شوه، هغه برخه چې د کوز مومند په نامه یادېږي او تر پېښور پورې رسېږي، دهند نفوذي ساحه وگڼل شوه او بر مومند د پخوا په شان د افغانستان شو...

د دیورند د توافق لیک په اړه بل اساسی ټکی دا دی چې د کرمې له علي خېلو یا توریو نه پرته ټول پښتني قومونه همدا چې پوه شول، دهند په نفوذي ساحه کې گڼل شوي. په کال ۱۸۹۷ کې دهغه پر ضد جنگ شول او پېښور ته نژدې تر شبقدر پورې ورسېدل. انگرېزانو د وسله وال پوځ په واحدونو سره چې ټول شمېر یې د شپېتو او یا زرو ترمینځ و، هغوی خواره کړل، خود هغوی مخالفت یې له مینځه وړلی نه شو. دوی په تېره وزیرو، مسیدو، اپریدو او مومندو تر هغو چې انگرېزان له هند نه، نه ووتلي، د هغو پر ضد غزا جنده ریانده و ساتله او حتی په خپله په هند باندې هم یرغلونه وکړل. د دوی دغه مخالفتونه په اصل کې د دیورند د توافق لیک له امله وو.

پشتون، ماهیتاً به ارتباط توافق نامه دیورند بود.

نکته اساسی دیگر به ارتباط توافق نامه دیورند، ماهیت موقتی بودن آن است؛ نه دائمی بودن آن. این که میعاد اعتبار توافق نامه، تثبیت نگردیده، در حقیقت دال بر موقتی بودن آن است. این توافق-نامه در واقعیت امر برای این بود که برتانوی ها بالای آن مناطق استراتژیکی، تسلط داشته باشند که از حمله احتمالی روسیه تزاری از طریق افغانستان بر هندوستان، جلوگیری کرده بتواند؛ زیرا انگلیس ها روی همین منظور در سال ۱۸۷۸، بالای افغانستان، تعرض نموده بودند؛ مگر از آن جایی که افغان ها، ایشان را در جنگ های کابل و میوند، شکست دادند، انگلیس مجبور به ترک افغانستان گردید، و بعداً به طرح تجویز خط دیورند، پرداختند؛ این تجویز به زعم ایشان، یک قسمت یا جزء «سرحد علمی» بود که به تاسی از آن، ایشان در مناطق سرحدی و استراتژیکی پشتون ها، سلاح، مهمات حربی و وسایل لوژستیکی خود را جا به جا نموده و در صورت لزوم، مناطقی از قبیل جلال آباد، کابل، غزنی و قندهار را اشغال خواهند نمود و نخواهند گذاشت روس ها از هندو کش، پا فراتر گذارند. انگلیس ها

دیورند د توافق لیک په اړه بل اسای تکی دهغه د ماهیت په اړه دی، چې موقتی دی، نه تلپاتې. دا چې د توافق لیک د اعتبار موده ټاکل شوې نه ده، په اصل کې د همدغه موقتی توب له امله و. دغه توافق لیک په اصل کې د دې لپاره و چې برتانویان په هغو سترایجیکي ځایونو قبضه ولري، چې د افغانستان له لارې هندوستان باندې د تزاروي روسیې د احتمالي يرغل دفاع وکولی شي. انگرېزانو د همدغه مقصد لپاره په کار ۱۸۷۸ کې په افغانستان باندې دانگلي وو، خو څنگه چې افغانانو دوی په کابل او مېوند کې په جنگونو کې مات کړل، له افغانستان نه په وتلو مجبور شول. وروسته یې د دیورند تجویز وایست، دغه تجویز د دوی په اصطلاح د «علمي سرحد» یوه برخه وه. په دې ډول چې دهغه له مخې دوی به د پښتنو په سرحدی سترایجیکي سیمو کې وسلې او نور لوجستیکی وسیلې او حربی مهمات زېرمه کوي او د ضرورت په وخت کې به له دغو ځایونو نه جلال آباد، کابل، غزنی او کندهار نیسي او روسان به نه پرېږدي چې له هندوکش نه واورې. انگرېزانو د مخه دغو ښارونو ته د چټک رسېدلو په نیت له هندوستان نه د افغانستان

په لور د لویو لارو سرورنه لکه خپبر، کرمه، پنین او سې نیولې وو. دغه ځایونه یې د گندمک په ترون سره تر لاسه کړي وو او د جنوبي وزیرستان گومل یې د ډپورنډ په توافق لیک سره تر لاسه کړ. د دغو زېرمه تونونو لرل لازمه کوله چې انگرېزان په هغو سیمو باندې نفوذ ولري، چې دغه زېرمه تونونه پکې وو. د دوی مقصد دا نه وو، چې دغه سیمې په هند پورې وتړي او اداره یې کړي. په اصل کې د ډپورنډ توافق لیک د دې لپاره نه وو، چې هند له افغنستان سره پوله ولري، دغه سیمې په واقع کې د هند او افغنستان تر مینځ د حایل په شان وې. برتانویانو تر پایه پورې دغه سیمې د سرحد (Frontier) په نامه یادولې او اداره یې د هغو قومونو ته پرې ایښې وه او خپل پوځي واحدونه یې یو ځای بل ځای ته چوښو کي ځای پر ځای کړي وو. د ډپورنډ په توافق لیک سره دوی له دغو سیمو په نظامی او اداري لحاظ د افغنستان لاس لند کړ او هغه یې وساتله، چې تر موافقې د مخه پرې مسلط وه.

په لور د لویو لارو سرورنه لکه خپبر، کرمه، پنین او سې نیولې وو. دغه ځایونه یې د گندمک په ترون سره تر لاسه کړي وو او د جنوبي وزیرستان گومل یې د ډپورنډ په توافق لیک سره تر لاسه کړ. د دغو زېرمه تونونو لرل لازمه کوله چې انگرېزان په هغو سیمو باندې نفوذ ولري، چې دغه زېرمه تونونه پکې وو. د دوی مقصد دا نه وو، چې دغه سیمې په هند پورې وتړي او اداره یې کړي. په اصل کې د ډپورنډ توافق لیک د دې لپاره نه وو، چې هند له افغنستان سره پوله ولري، دغه سیمې په واقع کې د هند او افغنستان تر مینځ د حایل په شان وې. برتانویانو تر پایه پورې دغه سیمې د سرحد (Frontier) په نامه یادولې او اداره یې د هغو قومونو ته پرې ایښې وه او خپل پوځي واحدونه یې یو ځای بل ځای ته چوښو کي ځای پر ځای کړي وو. د ډپورنډ په توافق لیک سره دوی له دغو سیمو په نظامی او اداري لحاظ د افغنستان لاس لند کړ او هغه یې وساتله، چې تر موافقې د مخه پرې مسلط وه.

په لور د لویو لارو سرورنه لکه خپبر، کرمه، پنین او سې نیولې وو. دغه ځایونه یې د گندمک په ترون سره تر لاسه کړي وو او د جنوبي وزیرستان گومل یې د ډپورنډ په توافق لیک سره تر لاسه کړ. د دغو زېرمه تونونو لرل لازمه کوله چې انگرېزان په هغو سیمو باندې نفوذ ولري، چې دغه زېرمه تونونه پکې وو. د دوی مقصد دا نه وو، چې دغه سیمې په هند پورې وتړي او اداره یې کړي. په اصل کې د ډپورنډ توافق لیک د دې لپاره نه وو، چې هند له افغنستان سره پوله ولري، دغه سیمې په واقع کې د هند او افغنستان تر مینځ د حایل په شان وې. برتانویانو تر پایه پورې دغه سیمې د سرحد (Frontier) په نامه یادولې او اداره یې د هغو قومونو ته پرې ایښې وه او خپل پوځي واحدونه یې یو ځای بل ځای ته چوښو کي ځای پر ځای کړي وو. د ډپورنډ په توافق لیک سره دوی له دغو سیمو په نظامی او اداري لحاظ د افغنستان لاس لند کړ او هغه یې وساتله، چې تر موافقې د مخه پرې مسلط وه.

قبلاً برای تسخیر شهر های مذکور از هندوستان به صوب افغانسان، شاه راه های بزرگ، مانند خپبر، گرم، پشین و شبی را تسخیر کرده بودند و این مناطق را طبق قرارداد گندمک، تحت تسلط داشتند و گومل و وزیرستان جنوبی را طبق موافقت نامه دیورند، به دست آوردند. هدف تحت نفوذ قراردادن مناطق مذکور، الحاق آن ها به هندوستان و اداره آن ها از آن جا نبود. در حقیقت، توافق نامه دیورند برای آن نبود که هندوستان با افغانستان، سرحد مشترک، داشته باشد. این مناطق، به مثابه تاسیس «Buffer State» میان هندوستان و افغانستان بود. انگلیس ها این مناطق را تا آخر به نام سرحد (Frontier) یاد می کردند و اداره آن را به اقوام همان منطقه، سپرده بودند؛ در حالی که به اساس موافقت نامه دیورند، انگلیس، دست افغانستان را به ارتباط مناطق مذکور از لحاظ اداری و نظامی، کوتاه ساخت و به دوام وضعی پرداختند که قبل از موافقت نامه، بر آن مسلط بودند.

مومند (مومند سفلا) و اکبر خان لعل پوری، مواجی را که افغانستان به طور عنعنوی می پرداخت، از طریق مامور های انگلیس، رسانده می شد. علاوه بر این، در جرگه های مشران و سران قومی، به طور متداوم، به کابل می رفتند و به امیر، اظهار می کردند که آن ها، رعیت افغانستان بوده و او را امیر خود می دانند؛ مگر امیر، خواهشات ایشان را به بهانه های مختلف، رد می کرد؛ زیرا امیر در مناطق پریودی، به اساس موافقت نامه گندمک و در مناطق دیگر، به اساس قرارداد دیورند، از اداره آن مناطق، منع شده بود ...

مهم این است که مامورین عالیرتبه برتانوی، موافقت نامه دیورند را خودشان باطل ساخته اند. کمشنر عالی صوبه سرحد، سر جورج راس، بعد از جنگ استقلال افغانستان، آشکار نمود که «ما، مدیون شخص حبیب الله بودیم و خود رادر برابر برادر یا فرزندان امیر متوفی، مدیون نمی دانیم.» مرام و هدف اظهارات فوق، این بود که حکومت هند برتانوی، پولی را که به اساس توافق نامه دیورند، به افغانستان تادیه می کرد، دیگر آن را قابل تادیه ندانسته و حکومت هند را از تادیه آن، آزاد ساخت؛ مهمتر این که توافق نامه

هغه مواجی چي افغانستان او د لال پوري خان اکبر خان د عنعني له مخې ورکول، د انگرېزي مامورانو له لارې ورسېدل. يواځې دا هم نه و، د دغو قومونو د مشرانو جرگې په پرله پسې ډول کابل ته تللې او هلته يې امير ته ويل، چې دوی د افغانستان رعیت دی او دوی دې خپل امیر گني. خو امیر د هغوی غوښتنې په پلمو سره ردولې، ځکه چې دې د اړیدو په برخه کې د گندمک په تړون سره او د نورو په برخه کې د ډپورنډ په توافق لیک سره د هغو له اداره کولو نه منع شوی ...

مهمه دا وه چې برتانوي لوړ پوړو مامورانو د ډپورنډ په توافق لیک په خپله باطل کړې دی. سر جارج روس کيبل د صوبه سرحد لوی کمشنر، د افغانستان د خپلواکي له جنگ نه وروسته ښکاره کړه چې زموږ پور شخص حبیب الله ته و او موږ د هغه ورور یا زامنو ته مدیون نه یو. له دغې وېنا نه د هغه مطلب دا و چې هغه مقدار پېسې چې د ډپورنډ په توافق لیک په سر د هند برتانوي حکومت افغانستان ته ورکولې، نور د تادیه وړ نه وې او د هند حکومت د هغو له ورکولو نه ازاد شو. په دې حساب افغانستان هم باید د ډپورنډ په موافقې له شرایطو نه ازاد وی. تر دې لاهمه له مخې چې د هند د بانډنیو

چارو وزیر ای اچ گرانٹ د ۱۹۱۹ کال د اگست په اتمه منلی و، هم باطل کېږي. د دغه تړون په ضمیمه کې هغه لیکلي وو چې پر هغه "برسېره، دغه جنگ ټول پخوانی تړونونو باطل کړی دی".
"Moreover, this war has cancelled all previous treaties".

دیورند، به اساس معاهدهء راولپندی که در هشتم آگست، ۱۹۱۹ توسط ای. اچ. گرانٹ، وزیر خارجهء انگلستان، قبول گردیده بود، نیز باطل می گردد. در ضمیمهء معاهدهء مذکور، وزیر خارجهء انگلستان، تحریر کرده بود که «علاوه بر آن، این جنگ، تمام قرارداد های قبلی را باطل می سازد.»

د دغې لټوې شرحې نه جوته ده چې د ډېورنډ کرښې د دواړو غاړو پښتنو په عملي ژوند اثر نه دی کړی یا بې ډېر لږ کړی او د هغې د ختیځې غاړې پښتنو د پخوا په شان افغانستان خپل هېواد باله او دوی ټولو په تېره وزیرو او مسیدو د میرزا علي خان وزیر په سروالی له برتانوي هند نه د خپلې خپلواکۍ او بیاله ۱۹۴۷ نه وروسته د پښتونستان لپاره ټینګې مبارزې کړي دي.^۱

از شرح مذکور، آشکار می گردد که خط دیورند بر باشنده گان هر دو جناح این خط، اصلاً کدام تاثیر عملی نداشته، و یا این که این تاثیر، چشمگیر نبوده است و افغان های ماورای خط دیورند، مانند سابق، افغانستان را کشور خود، تلقی نموده و تمام اقوام پشتون، خصوصاً اقوام وزیر و مسید، تحت رهبری میرزا علی خان، برای استرداد استقلال خود از انگلیس و بعد از تاسیس پاکستان در سال ۱۹۴۷، برای تاسیس پشتونستان، مبارزات سر سخت و پی گیر را ادامه داده اند.

یادداشت: هموطنان محترم متلفت شده اند که در اقتباسات پشتو، از مقاله پوهاند دکتور محمد حسن کاکر، رئیس دیپارتمنت تاریخ در پوهنتون کابل، مورخ معروف افغان و دارای آثار متعدد، از اصطلاح «توافق لیک» (موافقت نامه) کار گرفته شده است. در موارد دیگر در این اثر، اصطلاحات «معاهده» و «قرارداد»، به کار برده شده اند. توضیح ذیل در این باره،

^۱ : اقتباس فوق از مقاله پوهاند دکتور حسن کاکر است که عنوان آن کتاب مذکور می باشد.

متوجه حقوق دانان کشور است تا فیصله کنند که کدام یک اصطلاح در مورد «دیورند» با معیار های حقوقی، نزدیک تر است:

۱) دشمنان پشتون و پشتونستان (نگاه: رسالهء دکتور فرید یونس) اکثراً اصطلاح «معاهده دیورند» را استعمال می کنند. کلمهء انگلیسی «Treaty» در دری به معنی «معاهده= عهدنامه= پیمان» به کار رفته است؛ اما «معاهده= Treaty» از نگاه حقوق بین الدول، سندی را گویند که رسماً بین دو یا چند کشور، امضاء شده و در مجاری بین المللی از قبیل محکمهء بین المللی هاگ، جامعهء ملل و ملل متحد، ثبت شده باشد. موافقهء دیورند، واجد این خصوصیت نیست. دولت و پارلمان انگلیس و پارلمان افغانستان، از این موافقه، خبر نداشته و حکومت هند برتانوی، حیثیت یک ولایت دولت انگلستان را داشت؛ لهذا اصطلاح «معاهده» برای موافقهء دیورند، درست نیست. پاکستانی ها، درباری را که امیر عبدالرحمن خان در انجام موافقهء دیورند برای خدا حافظی، برای آقای دیورند، ترتیب داده بود، به مثابهء تصویب ملت افغانستان، تلقی می نمایند، اما در آن دربار، فقط شهزاده ها، سرداران و مصاحبان امیر و جنرال های اردو (یعنی اهل دربار) حضور داشتند، و این مجلس، بسیار کوچک، تشریفاتی و به هیچ وجه از ملت افغان، نماینده گی نمی تواند.

۲) اصطلاح «قرارداد»، معادل کلمهء انگلیسی «Agreement»، در مورد موافقهء دیورند، بسیار استعمال شده. «قرارداد» در دری و انگلیسی، سندی را گویند که بین دو نفر، امضاء می شود؛ وجه خصوصی داشته، ثبت کردن آن، حتمی نیست. دو جناح امضاء کننده در زمان حیات خود می توانند آن را فسخ و لغو کنند؛ ورنه بعد از وفات شان، خود به خود از اعتبار، ساقط می شود؛ اما هر گاه قرارداد بین دو یا چند دولت، مطابق به معیار های بین-المللی، منعقد گردد و باز در مجاری بین المللی، ثبت گردد، آن گاه معادل «معاهده»، خوانده می شود.

۳) «توافق لیک» یا «موافقت نامه»، معادل کلمهء انگلیسی «Concord» یا «Covenant»، وجه خصوصی داشته، شامل تمام مقاولات خصوصی بین افراد می باشد. این که افغان ها در آینده، کدام یک اصطلاح فوق را در مورد «موافقهء دیورند»، استعمال کنند، مستلزم فیصلهء حقوق دانان افغان می باشد. س. هاشمیان

نظرات شخصیت های پشتون در باره قرارداد دیورند

در جلسه «انجمن کلتوری افغان در جرمنی = اگست ۲۰۰۷»، چهار شخصیت معروف پشتون نیز سهم گرفته بودند که همه اعضای رهبری حزب «نشل عوامی لیگ» می باشند. این ها عبارت اند از محمد افضل خان لالا، لطیف خان اپریدی، سناتور عبدالرحیم مندوخیل و شاغلی شیر اعظم اعظم، نماینده «د پښتونخوا ملی عوامی گوند» در اروپا که قسمتی از نظرات شان را به زبان پشتو و با ترجمه آن ها به زبان دری، در این جا، اقتباس می کنیم. این مقالات، علاوه بر این که مبارزات پی گیر پشتون ها در مقابل انگلیس و پاکستان برای آزادی پشتونستان، بیان می کنند، واقعیت دیگری را نیز برملا می سازند که پشتون ها، افغانستان را وطن مادری و وطن اصلی خود دانسته، طرفدار جدی فسخ و لغو خط استعماری دیورند می باشند. خواندن این مقالات برای کسانی که بی خبرانه و دشمنانه تبلیغ می کنند که پشتون ها، طرفدار فسخ خط دیورند نبوده در الحاق با پاکستان، راضی می باشند، ضروری ست.

بیانیه افضل خان لالا

(سال ۱۸۹۳ یا سال گسست پشتون ها)

د افضل خان لالا و بنا:

(۱۸۹۳ کال د پښتو د خوتوتو کهدو کال)

خط دیورند در تاریخ افغان ها، بزرگترین عامل تباهی و زوال، محسوب می شود. به منظور درک از ماهیت این خط، باید در مورد و رود انگلیس ها به افغانستان در نوبت اول از طریق این خط، روشنی انداخته شود؛ بعداً می توان به آسانی به مقصد و هدف آن، پی برد. انگلیس ها در سال ۱۸۳۹ به پیروی از فارورد پالیسی، داخل افغانستان شدند و تا دریای آمو، پیش رفته و تمام خاک را متصرف شدند و انگلیس ها از بعضی حقایق، بی خبر بودند. یکی از این

"د ډپورنډ کرښه د افغانانو په تاریخ کې د زوال او د تباهی د ټولو نه لوی علامت دی. هم په دې کرښه باندې د پوهېدو لپاره باید چې د ډپورنډ له کرښې نه افغانستان ته د انگرېزانو د اول ځل راتگ په هکله لږه رڼا واچول شي، بیا نو د ډپورنډ په مقصد په اسانه سړي پوهېدای شي. انگرېزان په ۱۸۹۳ کې د فارورد پالیسی له مخې کابل ته راننوتل او تر آمو پورې لاړل او د افغانانو ټوله خاوره یې لاندې کړه. انگرېزانو ته څه حقیقتونه په نظر کې نه وو، یو حقیقت دا چې د افغانستان خاورې ته

حقایق، این است که شاید داخل شدن به خاک افغانستان، آسان باشد، ولی اشغال دائمی آن، کاری نهایت مشکل است. حقیقت در این است که ممکن افغان ها را شکست داد، ولی تحمیل شکست بر آن ها، دشوار است. تحت این چنین احساسی بود که در اخیر سال ۱۸۴۱، افغان ها تحت قیادت غازی محمد اکبر خان، قیام کردند و ۱۳۷۳۴ عسکر انگلیس را با سفیر مکناتن و شاه شجاع، کشتند و تنها داکتر برآیدن، نیمه جان، خود را به جلال آباد رساند تا جنرال سیل را از این فاجعه، اطلاع دهد. این واقعه برای انگلیس ها که در آن زمان مانند امریکای امروزه، قدرت بزرگ جهانی بودند، صدمهء شدیدی رساند. انگلیس در صدد آن افتاد تا رمز قوتی را در یابد که قدرت بزرگ نظامی آن ها را نابود ساخته بود، و در نتیجه، به قدرت بازوی پشتون ها، ملتفت شد و برای اضمحلال این قدرت، تجاویز لازم را اتخاذ کرد. انگلیس در عوض فارورد پالیسی، سیاست دیگری را اختیار کرد و هدف آن، این بود تا امیری را در افغانستان، نصیب نمایند. ایشان، امیر دوست محمد خان را که در نظر داشتند، روی کار آوردند و او را امیر ساختند تا توسط او، تسلط خود را بر افغانستان در قبضه خود در آورند؛

نوتل خواسان دی، خود د افغانستان په خاوره باندي قبضه ساتل ډېرگران کار دی، بل حقیقت دا چې افغانانو ته شکست ورکولی شي، خو په افغانانو باندي شکست تحمیلولی نه شي. د دې جذبې له مخې په ۱۸۴۱ کال په آخر کې د غازی اکبر خان په مشرۍ افغانان راپاڅېدل او د انگرېزانو ۱۳۷۳۴ پوځیان له سفیر مکناتن او شاه شجاع سره یې ووژل او یوه داکتر برآیدن خان زخمي جلال آباد ته ورساوه، چې بل جنرال سیل خبر کړي. دې واقعي انگرېزانو ته چې یو عالمي قوت و، لکه نن چې امریکا ده، ډېره لویه صدمه ورسوله او هغه په دې باندي تجسس وکړ، چې دا مټې د چا وي چې زموږ دومره پوځ یې ختم کړي؟ هغه دې نتیجې ته ورسېده، چې په افغانانو کې دا مټې د پښتنو وې. هر پښتون افغان دی، خو هر افغان پښتون نه دی. د دې قوت د ختمولو او د دې قوت د ماتولو لپاره انگرېزانو دهماغه وخته منصوبه شروع کړه. د فارورد پالېسي پر ځای باندي هغوی خپله درېمه پالېسي اختیار کړه، د هغې مقصد دا و چې په افغانستان باندي یو امیر راوله، امیردوست محمد خان چې د هغوی په قصد کې و، هغه یې راوست. هغه یې امیر کړ چې افغانستان به په ده باندي قبضه کې ساتي، دی په تابه شرایطو کې ترلی وي او یوه بله کرښه راکاږه د هغه په مخکې.

انگريزانو خو په هغې باندې عمل کاوه، لاکن د افغانانو طریقه کار دا دی چې دا هر یو حمله اړ چې راغلی دی، هغوی ورسره جنگېدلی دی، نو هغوی په هر ځای غزاگانې کولې، د وزیرستان له طرف نه د فقیر ایپي په مشرۍ کې غزاگانې کېدې، له مومندو نه د حاجي صاحب ترنگزۍ په مشرۍ غزاگانې کېدې، یوسفزو په امبيله باندې غزاگانې کولې، اپريدو په پېښور ښار او چوڼي باندې غزاگانې کولې. دا پالېسي هم بيا بدله شوه، له دې نه وروسته انگريزانو يوه بله پالېسي غوره کړه، چې درې غرگي سياست ورته وايي. سرحد يو وي، خو هغوی غواړي د هغه قوت مټې ماتې کړي، چې د دوی لوی قوت يې مات کړی دی.

لومړي سرحد چې کوم دی، هغه يې په امو سنيد باندې کرښه راښکوه، دغه کرښه د تاج برتانيه او زار روس په مينځ کې سرحد و. بله کرښه چې هغوی راښکله، دا په ډيورند لاین مشهوره ده. دا کرښه او دا ډيورند لاین، دا کوم کلک سرحد ندی پاتې شوی، دا صرف د دې لپاره راښکودى شوه چې د هغه قوت مټې ماتې کړي، چې د دوی لوی قوت يې مات کړی دی. دا کرښه د افغانانو - پښتنو په سيمه راښکودى شوه او يو وجود يې په مينځ څلور ټوټې کړ.

شرایطی را بالای او، تحمیل کردند و به اساس آن، عمل می کردند؛ ولی خصوصیت کار افغان ها، طوری ست که ایشان در برابر هر تجاوز، جنگیده اند. ایشان در همه جا، درفش جهاد را بلند کرده اند. در وزیرستان، تحت ریاست فقیر ایپی، جهاد ها صورت می - گرفت. مومند ها با قیادت حاجی صاحب ترنگ زایی، به غزا پرداختند. یوسفزی ها در امبيله، جهاد می کردند و اپريدی ها بالای چاونی سارا، در پشاور، غزا می کردند. انگلیس، پالیسی خود را تعویض کرد و پالیسی دیگری اختیار نمود که آن را سیاست سه رخه می گویند؛ یعنی سرحد، یکی باشد، اما آن ها می خواهند آن قدرتی را از بین ببرند که قدرت بزرگ آن ها را از بین برده بود.

نخسین سرحد بر روی دریای آمو، کشیده شد که سرحدی بود میان سلطنت برتانیه و روسیه تزاری. خط دیگری که انگلیس تمديد نمود، به نام دیورند، شهرت دارد. این خط، کدام سرحد مستحکم باقی نماند و هدف از امتداد آن، شکستاندن آن قدرتی بود که قدرت بزرگ خود شان را شکستانده بود. این خط، در مناطق افغانان و پشتون ها، کشیده شد و یک پیکره را در میان خودش، به چهار

پشتون قام، د پښتنو خاوره انگرېزان څلور ټوټې کړه. د دې کرښې لاندې یوه بله کرښه رابنګل شوه، چې دا کرښه په نوم باندې یادېږي نه، چې د هغې کرښې او ډېورنډ کرښې په مینځ کې بیا قبایل دي. هغه کرښه د برتانوي هندت سرحد و. د برتانوي هند دغه سرحد، چې د قبایلو په سیمه یا د ډېورنډ لاین خواته نه دی، د ډېورنډ کرښه انگریز دې لپاره رابنګلې وه چې دغه قوت مات کړي. د انگریزانو په دوره کې هم د قبایلو سیمو او د ډېورنډ دواړو خواوو ته د پرتو افغانانو په تګ راتګ هیچا کار نه لاره، یو بل ته ازاد تلل راتلل، خو په سرحد باندې چې کومه څوکی وه، نو په هغې باندې هم څوک په پاسپورت او وېزه باندې نه تلل. سرحد چې کوم وي، نو د هغې د وېزې او د پاسپورت ضرورت وي، هغه باندې دواړو خواوو خلک په رود پاس تلل، نو دغه کرښه چې کومه ده، دا سرحد نه و. په ۱۸۹۳ کې دغه ډېورنډ چې له امیر عبدالرحمن خان سره کومه معاهده کړې ده، معاهده چې کومه وي، هغه د مساوي قوتونو په مینځ کې کېږي.

د ډېورنډ د کرښې نه مخکې درې نورې معاهدې شوې دي، چې دوه د امیر دوست محمد خان سره شوي دي، چې هغه وخت یې په هندوستان کې د قبلي په حېث پاته او

حصه، تقسیم کړد. قوم پشتون! انگلیس ها، خاک های پشتون ها را چهار پارچه نمودند. به تعقیب خط دیورند، خط دیگری تمدید نمودند، اما این خط با کدام نامی، مسمما نگردید. باید گفت میان این خط و خط دیورند، قبایل قرار دارند و این خط، سرحد هند برتانوی بود. این سرحد هند برتانوی که در منطقه قبایل یا به طرف خط دیورند نمی باشد، انگریز این خط را به این مقصد کشیده بود که این قوت قبایل را خنثی سازد. در دوران استعمار انگلیس، کدام قیودی بر رفت و آمد افغان های مقیم دو طرف خط دیورند و مناطق قبایلی، وجود نداشت و مردم، آزادانه رفت و آمد می کردند. در جایی که دفتر سرحد رسمی بود، البته ضرورت به ویزه و پاسپورت بود و مردم هر دو طرف در آن جا از ورود پاس، کار می گرفتند، اما سرحد دیگری که ذکر شد، سرحد رسمی نبود. در سال ۱۸۹۳، معاهده ای که دیورند با امیر عبدالرحمن خان، منعقد کرد، چنین معاهده ای فقط در بین دو قدرت مساوی، صورت می - گیرد.

قبل از خط دیورند، سه معاهده دیگر نیز صورت پذیرفته است که دو تای آن با

سید خلیل الله «هاشمیان» / ۱۹۱

امیر دوست محمد خان در زمانی صورت گرفت که در هندوستان تحت اسارت انگلیس، قرارداد داشت. انگلیس او را نوازش داده و امیر مقرر کرد. بعد از آن، معاهده ای با امیر محمد یعقوب خان صورت گرفته که به نام معاهده گندمک، یاد می شود. در هر سه معاهده فوق الذکر، اهتمام به عمل آمده که قدرت افغان را بشکنند و اختتام آن با معاهده دیورند، صورت گرفته است. این معاهده در زمانی صورت گرفت که امیر عبدالرحمن خان در ازبکستان (بخشی از ترکستان روسی. م.ع) فراری بود. در زمان امیر شیرعلی خان، انگلیس ها، قاصدانی نزد امیر عبدالرحمن خان فرستادند و به او تفهیم نمودند که در صورت موافقت وی - با شرایط انگلیس - او را در کابل به حیث امیر خواهند شناخت.

با این معاهده، قدرت پشتون ها شکست. اگر تاریخ افغان ها مطالعه گردد، پیش از این معاهده، آن را چنان مشتع خواهدیم یافت که ملل دیگر از آن محروم می باشند. اگر تاریخ افغان ها و پشتون را بخوانیم، بعد از این معاهده، ایشان در سایر شئون حیاتی، چنان عقب ماندند که توانایی رقابت با دیگران را نداشتند. من، چنین فکر می

هغه یې راووست او امیر یې کړ. له هغې وروسته یوه معاهده د امیر یعقوب خان سره شوې ده، هغه د گندمک په معاهده یادېږي. په دغو درې واړو معاهدو کې هڅه شوې ده چې هغه قوت مات شي او اختتام یې په ډېورنډ معاهدې سره وشو. دا معاهده په حقیقت کې د امیر عبدالرحمن خان سره نه وه شوې، دا معاهده په هغه وخت کې شوې وه چې امیر عبدالرحمن خان په ازبکستان کې شرونکی و. د امیر شیر علیخان په وخت کې انگرېزانو امیر عبدالرحمن ته قاصدان ولېږل او دا خبرې یې پرې هلته ومنلې او د هغې نه پس یې هغه ته وویل چې که ته اوس په کابل کې خپل امارت قایموي، نو زموږ د طرف نه ته امیر یې.

په دې معاهدې سره د پښتون قوت مات شو. د دې معاهدې نه مخکې، چې د افغانانو تاریخ لولي، نو هغه دومره سرلوری تاریخ دی، چې یو قوم هم د هغې سیال نشي کېدای. د دې معاهدې نه وروسته چې د افغانانو - پښتنو تاریخ لولي، نو افغانان د ژوند په هر اړخ کې دومره وروسته پاتې شوي دي چې هابو چاسره مقابله کولای نشي، بلکې زما داسې ذهن دی، چې له ۱۸۹۳ راهیسې پښتانه شته، څلور ټوکړې

کنم که از ۱۸۹۳ به این طرف، پشتون ها وجود دارند؛ انقسام چهار جانبه آن ها وجود دارد، ولی قوم پشتون، وجود ندارد و تا زمانی که تبارز قومی به میان نیاید، پس موجودیت آن قوم، ترقی، سیالی و هم چشمی آن با سایر اقوام، زیر سوال، قرار می گیرد.

این موضوع در آن وقت در تصور کسی هم نمی گنجید که ۵۴ سال بعد، کشور جدیدی عرض وجود خواهد کرد؛ یعنی در سال ۱۹۴۷، پاکستان ایجاد شود. اکنون همان خط دفاعی ای که انگلیس ایجاد کرده بود، حکومت پاکستان آن را به حیث یک خط و سرحد بین المللی خود شناخته است. این خط، زمانی حیثیت بین المللی پیدا خواهد کرد که جانب مقابل، آن را بپذیرد؛ حتی حکومتی که توسط نواز شریف، صدر اعظم پاکستان، و تحت نظارت او برای افغانستان ساخته شد و به کابل، گسیل گردید، آن حکومت نیز این خط را نپذیرفته است. طالبان که در پاکستان تربیه شدند و تحت سرپرستی ISI، داخل افغانستان شدند و برق-آسا، ده ولایت به شمول کابل را تسخیر کردند، آن ها نیز این خط را قبول نکردند.

شته، خو پشتون قام نشته او چې خو پورې قامي وجود بحال نشي، نو د هغه قوم وجود، ترقی او سیالی به څنگه وي؟

دا په هغه وخت کې د چا په تصور کې هم نه راتله چې ۵۴ کاله وروسته به یو نوی ملک وجود ته راځي، چې د هغې تصور هم چا نشو کولای. په ۱۹۴۷ کې پاکستان جوړ شو، اوس هغه کرښه چې انگریز رابنکله وه او د هغوی لپاره یوه انتظامي کرښه وه، هغه کرښه چې پاکستان کله جوړ شو، نو هغه یې خپل بېن الاقوامی سرحد گرځوي. دغه کرښه به هغه وخت بېن الاقوامي سرحد گرځي، چې دویم طرف یې ورسره ومنی. دویم طرف چې کوم دی، هغه حکومت هم ندی منلی، کوم حکومت چې د پاکستان د وزیراعظم د صدارت لاندې د افغانستان لپاره جوړ شو او هغه یې کابل ته ولېږل، هغوی هم ندی منلی. هغه حکومت ورسره هم نه دی منلی، د طالبانو چې په پاکستان کې تربیه شولو، د ائی اس ائی د سرکرده گي لاندې افغانستان ته ننوتل، په یوه سا باندي یې لس صوبې لاندې کړې او کابل یې هم لاندې کړی، هغوی هم ورسره نه دی منلی.

یو افغان حکومت هم دا نشي منلی، چې

هغه د ډېورنډ کرښه له پاکستان سره بېن الاقوامي سرحد ومنې، د افسوس خبره دا ده، چې ۱۱۴ کاله وشول، خو په پښتنوکي هغه جنبش، هغه احساس ندی راپېدا شوی، چې هغه یو حرکت وکړي او یو غورځنگ ترې جوړ کړي، خپله خاوره او خپل قومي وحدت حاصل کړي.

زه په اخرکي بيا خپلو افغانانو وروڼو ته مبارکي ورکوم، چې ۱۱۴ کاله وروسته هم که شول، خو ښه دي چې راغونډ شول او په هغه موضوع باندې چې د دې قوم د هلاکت یو علامت دی، په هغې باندې يې خبره وکړه، بند بنا يې لټوی چې له دې مصیبت نه به څنگه ځان ژغورئ او زه يې بيا هم شکر په اداکوم، چې ماته يې له دا موقع راکړه چې زه هم په دې موضوع د خپلې رایې اظهار وکړم.

د لطيف اږيدې وېنا

(ډېورنډ د جبر کرښه)

قومي خود را تامین کنند.

من در اخير باز هم به برادران افغان خود تبریک می گویم؛ ولو که بعد از ۱۱۴ سال با هم جمع شدند، باز هم خوب شد که جمع شدند و بالای آن موضوعی که علامت هلاکت این قوم است، بین هم بحث و مذاکره می کنند، و راه ها و طرفی راجستجو می کنند که خود و این قوم را از این مصیبت، نجات دهند و من یک بار دیگر اظهار شکران می کنم که به من موقع داده شد تا بر این موضوع حیاتی، ابراز نظر کنم.

بیانیه لطیف اږیدی

(خط جبری دیورند)

من به شما تبریک می گویم! زیرا شما روی مسایل و پرابلم هایي که بر زنده گی ملت افغان، تاثیر فراوان دارند، صحبت کرده و نظرات و آرای مردم را دریافت می کنید.

تا جایی که به خط دیورند، تعلق می -

زه تاسو ته تبریک وایم چې تاسو د افغانستان په دغې پرابلمونو او مسایلو چې هغه د افغان ولس په ژوند باندې ډېر تاثیر لري، ددې په هکله تاسو غونډې کوئ او د خلکو رایې معلوموئ.

تر هغو چې د ډېورنډ د کرښې تعلق دی، نو

گیرد، این خط به جبر و اکراه به حیث یک خط استعماری بر جسم وطن افغان توسط استعمار انگلیس، کشیده شده که قدرت طلبان انگلیس، افغانستان کبیر را توسط این خط، به دو حصه، تقسیم کرده و از سال ۱۸۹۳ تا امروز، آن را در قلب افغان، قراردادده اند. این خط، یک ملت را به دو حصه، تقسیم کرده، اقوام، قبایل و خانواده ها را از هم جدا ساخته است. با وجودی که این خط، ۱۱۴ سال قبل، تمدید شده، مگر تا امروز از طرف افغان های مقیم دو طرف خط، قبول نشده و هم مورد قبول هیچ یک حکمران افغان، به شمول ملا محمد عمر، واقع نگردیده است. افغان های مقیم هر دو طرف خط، نه در گذشته آن را پذیرفته اند و نه در آینده آن را خواهند پذیرفت.

متاسفانه سخن قابل تعجب، این است که قرن بیستم که دوره اختتام استعمار است، ویتنام، یمن و جرمنی که هر کدام به دو حصه منقسم شده بودند، دوباره متحد و یک جا شدند، و هم اکنون در مورد یک پارچه گی دو کوریا، مذاکراتی در جریان اند، ولی متاسفانه تا امروز مسئله وحدت دو افغان دو طرف خط را کسی مطرح نساخته است.

من این را می فهمم که وطن به اراده،

د دیورند کرښه د انگرېزي استعمار له خوا د افغان وطن پر بدن د جبر او زور هغه استعماري کرښه ده، چې انگلیسی زور گيرو لوی افغانستان په دوو ټوټو کې ووېشلو او دغه په ظلم او زور راکښلې کرښه له ۱۸۹۳ کال تراوسه د افغان پر سینه پرته ده، چې یو ملت یې دوه ټوټې کړې دي، قامونه، قبیلې او کورنۍ یې سره دوه ځایه کړې دي. سره له دې، چې دغه کرښه ۱۱۴ کاله پخوا رابنګکل شوې ده، خو نه لږ او نه بر افغان قبوله کړې ده او تر ملا عمره پورې دغه کرښه هیڅ افغان حکمران نه ده قبوله کړې. لرو او برو افغانانو دغه کرښه هیڅکله نه ده قبوله کړې او نه یې په راتلونکي کې ومني.

متاسفانه د تعجب خبره خو دا ده چې شلمه پېړۍ یا صدۍ د استعمار د ختمېدو صدۍ ده، ویتنام، یمن او جرمني چې په دوو ټوټو کې وېشل شوي وو، هغوی متحد او یو ځای شول او اوس د شمالي کوریا او جنوبي کوریا د بېرته یو ځای کېدو خبرې روانې دي، ولې متاسفانه چې د لږ او بر افغان د یو ځای کېدو مساله تراوسه پورې چا پورته نه کړه.

زه په دې پوهېږم چې وطن د خپل ولس په

منطقه، به خرج رسانند. پاکستان باید بر این واقعیت، ملتفت شود که نمی تواند افغانستان را برای مقاصد توسعه جویی خود، در نظر داشته باشد. این کار از امکان هم بعید می باشد؛ زیرا ما، تمام افغان های دو طرف خط، این کار را تقبیح و مذمت می کنیم. تا جایی که به موضوع خط دیورند، تعلق می گیرد که چه وقت این خط از میان خواهد رفت و افغان های دو طرف خط، دوباره با هم یک جا خواهند شد؟ ما این مطلب را به آینده و تاریخ می - گذاریم. ما باور داریم که به تاسی از اصول و پرنسیپ های بین المللی و اصول چارتر ملل متحد، تمام اقوام، حق دارند تا محافظ لسان و کلتور خود باشند. پاکستان، وارث فرنگی ها و انگلیس ها نیست. این خط اقوام، قبایل و خانواده ها را از هم جدا می کند. ما باید سیاست تمدید سیم های خار دار و ماین گذاری ها را تقبیح نمائیم، و ما هرگز برای قبول این سیاست، آماده نمی باشیم.

بیانیه سناتور عبدالرحیم مندوخیل،
معاون رئیس نشنل عوامی پارٹی
(تمام افغان ها در مقابل خط دیورند)

ملت افغان در اوایل قرن ۱۹، مالک کشور آزادی به نام افغانستان بود که از

پاکستان باید به دغه پوه شي چې افغانستان د خپلې پراختیایي اهدافو لپاره نه په نظر کې نیولی شي او نه دا ممکنه ده، ځکه مور ټول افغانان په لر او بر کې وده غندنه او مذمت کوو.

تر څو پورې چې د ډېورنډ کرښې خبره ده، چې دغه کرښه کله له مینځه ځي او لر او بر افغانان به کله یو ځای کېږي؟ دغه خبره مور راتلونکي وخت او تاریخ ته پرېږدو، مور دا باور لرو، چې دا بین المللي اصول، پرنسیپونه او د ملگرو ملتونو په چارتر کې کوم اصول دی، د هغو له مخې ټول قومونه دا حق لري چې د هغه ژبه، د هغه کلتور محفوظ شي. پاکستان د انگرېزانو او پېرنگیانو وارث نه دی، دا کرښه قومونه، قبیلې او کورنۍ تقسیموي، باید چې مور بیا د اغزن تار او ماینونو غندنه او مذمت وکړو او هیڅکله مور د دې منلو ته تیار نه یو...

د پښتونخوا ملي عوامي پارټي د مشر
مرستیال سناتور عبدالرحیم مندوخیل وېنا
(ټول افغان د ډېورنډ کرښې په وړاندې)

افغان ملت د ۱۹ پېړۍ په سر کې خپل آزاد هېواد افغنستان لرلو او ورسره له اباسین څخه تر Seflat او بیا له کشمیره تر سند

اباسین تا Seflat و از کشمیر تا سند، یک سلطنت می شد. زمانی که در قرن ۱۹، مطابق شرایط آن وقت، فرنگی ها به این جا آمدند، در طول قرن ۱۹، در تلاش اشغال خاک افغانستان، مصروف گردیدند. در قدم اول، پشاور، پایتخت زمستانی افغانستان شرقی را توسط سک ها و بعداً در ۱۸۴۹، خود شان آن را اشغال نمودند. بعد از آن، در قدم دوم در سال ۱۸۵۴، ریاست قلات و در سال ۱۸۷۶، کویت را اشغال کردند.

در سال ۱۸۹۷، بار دوم بر افغانستان تعرض کردند و در عوض پادشاه افغانستان که امیر شیر علی خان بود، محمد یعقوب خان را پادشاه ساختند و معاهده گندمک را بر افغانستان تحمیل نمودند که توسط آن، خیبر، کرم، میچنی، پشین، سیوی و دوکی از خاک افغانستان گرفته شد. در این زمان، کشته شدن کیوناری در کابل و بعداً جنگ میونس در سال ۱۸۸۰، به شکست انگلیس انجامید و منافع زیاد شان، هدر رفت؛ با وجود آن، فرنگی از اوضاع، سوء استفاده نموده و پادشاهی امیر عبدالرحمن خان را تحت شرایطی قبول کرد که روابط خارجی افغانستان، تحت کنترل انگلیس باشند.

در این سلسله، به تاریخ ۱۲ نوامبر

پورې یې سلطنت درلود. په ۱۹ پېړۍ کې چې د نړۍ د حالاتو مطابق دلته پېرنگی راغی، نو دا ټوله ۱۹ پېړۍ د افغان د خاورې د نیولو په عمل کې تېره شوه. په دې کې اول قدم د مشرقي افغانستان، د افغانستان د ژمي پایتخت پېښور، د سککه په کومک او بیا په خپله ذریعه په ۱۸۴۹ کې قبضه کړ. بیا له دې وروسته په دویم قدم کې یو طرف ته د قلات ریاست په ۱۸۵۴ کې ونيو او کوټه یې په ۱۸۷۶ کې ونيوه.

په ۱۸۹۷ کې یې پر افغانستان دویم یرغل وکړ او د افغانستان پاچا شېر علي خان پر ځای یعقوب خان پاچا شو او د گندمک معاهده پر افغانستان وټپل شوه، چې په هغه کې خیبر، کرمه، میچنی، پشین، سیوی، دوکی دا افغان خاورې ونيول شوې. په دغه دوران کې په کابل کې د کیوناري وژل کېدل او بیا په مېوند کې په ۱۸۸۰ کې د انگرېزانو ماته د دوی گټې تاوانی کړې، خو د دې باوجود پېرنگي د حالاتو په مذايق پوره استفاده وکړه او د عبدالرحمن خان پاچاهي یې داسې حالاتو کې ومنله، چې د افغانستان خارجه تعلقات به له پېرنگي سره وي.

په دغه اړه کې یې په ۱۸۹۳ کې (۱۲ نوامبر) د ډېورند کرښه په عبدالرحمن

۱۸۹۳، خط دیورند بر امیر عبدالرحمن خان، تحمیل گردید و او را مجبور به واگذاری خاک افغان نمود. بعد از این تقسیم، در سنوات ۱۹۸۷-۱۹۸۸ در مناطق چکدری مومند، خیبر، اپریدی، کرم، اورکزئی ها، وزیرستان (شمالی و جنوبی) و در تمام پشتونخوا، قیام های بزرگ ملی، صورت گرفتند و بعد از یک سلسله حملات کوچک، قیام ملی افغانستان تحت زعامت اعلیحضرت امان الله خان، صورت گرفت.

در سال ۱۹۱۹ و ۱۹۲۱، معاهدات کابل و پندی میان افغانستان و انگلیس، منعقد گردیدند. در این معاهدات، هدف اول، این بود تا استقلال افغانستان، حاصل شود. هدف دوم که آزادی ساحات اشغالی دیورند بود، این موضوع به تعویق انداخته شد؛ مگر در معاهده دوم، منافع افغانستان به ارتباط پشتونخوای مرکزی که پشتون ها آن را قبایل می-نامند و ما آن را اقوام پشتون-افغان می-نامیم، مورد قبول واقع شدند، ولی با وجود آن، مبارزه افغان محکوم، چنان ادامه یافت که جد و جهد سیاسی و مبارزه نظامی آن را خان عبدالغفار خان، شهید عبدالصمد خان اچکزئی، قاضی عطا الله، کاکا صنوبر حسین مومند، فقیر ایبی و هزاران هزار وطن پرست دیگر،

باندی ومنله او عبدالرحمن یی د افغان خاورې و دستبردار کېدلو ته مجبور کړ. له دې تقسیم وروسته افغان ولس چوپ کښېناست، له دې تقسیم وروسته یې فوري په ۱۸۹۷ - ۱۸۹۸ کې په چکدرې، مومند، خیبر، اپریدی، اورکزيو کرمه، وزیرستان (شمالی او جنوبی) او دا ټوله پښتونخوا کې لوی پاڅون وشو او بیا له نورو ورو یرغلو پس د افغانستان ملي پاڅون د امان الله خان پاچا په مشرۍ کې وشو.

په ۱۹۱۹ او ۱۹۲۱ کې د پښلۍ او کابل معاهدې د افغانستان او انگرېزانو ترمنځ وشوې. په دې کې اوله خبره دا وه چې هغه د ډېورنډ نیوکې چې دی، هغه بېرته وټپل شوې، خو په دې دویمه معاهده کې د افغانستان گټې د منځنۍ پښتونخوا - دوی چې پښتانه قبایل ورته وایي - موزیې پښتون - افغان ولسونه ورته وایو - په دې کې د افغانستان گټه ومنل شوه او له دې سره بیا د محکوم افغان د جدوجهد سلسله داسې روانه شوه، چې سیاسي جدوجهد، نظامي مبارزه پاچا خان، خان شهید عبدالصمد خان اڅکزې، قاضی عطا الله، کاکا صنوبر حسین مومند، فقیر ایبی، او د هغوی په مشرۍ په زرگونو زرگونو وطنوالو مبارزه وکړه او په پای کې یې پېرنگی وتلو ته مجبور کړ، لکن د پېرنگی د وېستلو سره کوم د هند د آزادی تړون دی، په هغه کې

پېښور، شمالي پښتونخوا، دا چې برتانوي هند تر واک لاندې وه او جنوبي پښتونخوا چې برتانويانو بلوچستان، پشین، سوی، دوکي، تل چوتیالی، دغه باقاعده د پېرنگي د ريفورم په دوکه باندې دوی ته د خپل سرنوشت ټاکل ورنه کړ او دا یې د پاکستان په استعماری واک کې راوستل.

د ۱۹۴۷ د هند د ازادۍ منشور چې دی، په دې کې په اوومه ماده کې واضح و منځنی پښتونخوا یانې دغه قبایل پښتون-افغان ولسونه، دا له ملاکنډه راونیسه بیا تر سوی، لورالایې پورې دا سرحدی قبایل د دې څخه د انگرېز هغه محدوده واکمني پای ته ورسېده.

دغه برخې چې د له پېرنگي څخه ازادې شوې، نو دا د افغانستان مشروعه برخه وه، لکن اسلام آباد تراوسه پورې د هغې د نیولو هلې ځلې کوي او که مور د افغان د درې لسيزو دې واقعاتو ته وگورو نو له دې څخه به ښکاره شي چې د افغانستان د خپلو لپاره، پاکستان یانې د اسلام آباد حکومت یواځې او یواځې د ډېورنډ منلو لپاره د افغان د کومک په نوم دا چل وکړ او د همدې

تحت زعامت ذوات فوق الذکر، تعقیب کردند و در انجام، فرنگی را به برون شدن، مجبور ساختند؛ اما با خروج انگلیس، تا جائی که به قرارداد آزادی هند، تعلق می گیرد، در این قرارداد، پشاور و پشتونخوای شمالی که در تحت تسلط هند برتانوی قرارداشت، و پشتونخوای جنوبی که عبارت از بلوچستان، پشین، سوی، دوکی، تل و چوتیالی می باشد، به صورت منظم، تحت خدعه ريفورم برتانوی ها، از حق تعیین سرنوشت، محروم ماندند و آن ها را در تحت تسلط پاکستان، قرار دادند. ماده هفتم ۱۹۴۷، منشور آزادی هند، به وضاحت می رساند که پشتونخوای مرکزی، یعنی قبایل پشتون-افغان، از ملاکند گرفته تا شاه راه سوی، بالای این قبایل سرحدی، سلطه محدود انگلیس، رسیده است.

مناطقى که از تسلط انگلیس، آزاد شدند، حق مشروع افغانستان بودند، ولی اسلام آباد تا امروز، تلاش غصب آن ها را دارد. اگر ما به واقعات سه دهه اخیر افغانستان، نظر اندازیم، مبرهن می گردد که حکومت اسلام آباد، به منظور قبول خد دیورند از جانب افغانستان، خدعه ای را به نام کمک به افغان، به کار برد،

و روی همین منظور، اردوی منظم ملی و تمام دواير افغانستان را مضمحل ساخت و این کشور را به مرکز تروریستی، تبدیل نمود. ما، اکنون امیدواریم که تمام افغان ها بر ضد تسلط دوباره خط تحمیلی دیورند، به پا خیزند و جلو دوام آن را بگیرند.

بیانیه آقای شیر اعظم، نماینده
د پښتونخوا ملی عوامی گوند در اروپا
(دیورند و چند سخن عریان)

شما در سه دهه اخیر، شاهد واقعات بس بزرگی بوده اید. پښتونخوا وطن و پښتونخوا عوامی گوند، حزبی ست که در سه دهه اخیر در قلب استعمار پنجاب، دوشادوش جوانان بهادر، روشنفکران، دانشمندان و آزادی خواهان افغان، برای بلند نگه داشتن درفش آزادی وطن افغان، هم صدا بوده اند.

عزیزانم! سه دهه اخیر، واقعاً درد ناک بودند. شما، سر زمین افغان را دیده اید که در نتیجه تجاوز، متحمل خسارات سنگین شد. حیثیت، وقار، شوکت و عظمت ما، همه در بازار های لاهور، به فروش رسیدند؛ موازوی با آن، در وطن پښتونخوا، «پښتونخوا ملی عوامی گوند»

پساره د افغانستان ټولې ملي ادارې او ملي پوځ هر څه ونړول شول او د ترورستانو اډه ترې جوړه شوه.

موږ اوس دا هیله لرو چې ټول افغانان به د ډېورنډ د تحمیلی کرښې د بېرته مسلط کولو په وړاندې ودرېږي او د دې مخه به ونیسی.

په اروپا کې د پښتونخوا ملي عوامی گوند
استازی د ښاغلي شېر اعظم وينا
(ډېورنډ او څو سپينې خبرې)

تاسو په تېرو دريو لسيزو کې د ډېرو سترو درنو پېښو شاهدان یاست. پښتونخوا وطن او پښتونخوا ملي عوامی پارټي هغه گوند دی چې په تېرو دريو لسيزو کې يې د افغان وطن د باتوره ځوانانو، روښانفکرانو، دانشورانو، ازادۍ خواهانو په څنگ کې د پنجابي استعمار په زړه کې د افغان وطن د ازادۍ د بېرغ د اوچتېدو او اوجت ساتلی دی.

عزیزانو! تېرې درې لسيزې واقعا ډېرې ترخې وې، افغان وطن خو تاسو وليده، چې د هغه ناتار په نتیجه کې درې وړې ش. حېثیت، وقار، شوکت، عظمت مو ټول د لاهور په بازارو کې خرڅ شول. د دې تر څنگ پښتونخوا وطن کې پښتونخوا ملي عوامی گوند هم د دې حوادثو نه په امان پاتې نه شو او د هغې سره په مخامخ مبارزه

کپی د ډېرو درنو او سنگینو قربانیو شاهد دی. پښتونخوا ملي عوامي پارټي د خپل سیاست درې عمده برخې لري. يوه برخه يې چې هغه په پاکستان کې د موجوده پښتنو، چې ۳۵ ملیونه پښتانه تشکیلوي او هغه په شمالي او جنوبي پښتونخوا، منځني قبایلو او د پنجاب په دوو سوېو پورې مربوطې میاوالي او اټک او په هغو کې مېشت دي. پښتونخوا ملي عوامي پارټي به خپل داخلي سیاست کې د هغوی د تحفظ، د هغوی د ژبې، د هغوی د هويت او د هغوی د حقوقو د ترلاسه کولو لپاره نه ستړې کېدونکې مبارزه پر مخ یوره.

... پښتونخوا په وچ کلک مېدان کې خپله مبارزه په آگاهانه توگه په ډېره مېړانه پرمخ بوتله. په هغې کې خبره دا وه چې په دې سیمه کې ۳۵ ملیونه پښتانه اوسېږي، دا پښتانه ولې هويت نلري، دا پښتانه ولې خپل نوم نلري؟

تا داسې یو څوک لیدي چې د بل په نامه باندې واوسېږي؟

زما نوم دی احمد او ته راته محمود وایې، چې دا ستا نوم نه دی او زما تر نامه لاندې به اوسې.

ایا زه دې حق نلرم چې زه په خپل نامه واوسم؟

که په خپل نامه د اوسېدلو حق نلرم، نو

هم از این حوادث، در امان نماند و در مبارزه رویا روی با آن، شاهد قربانی های بس بزرگی می باشد. مشی سیاسی «پشتونخوا ملی عوامی گوند»، مشتمل بر سه قسمت عمده است: یک قسمت آن یعنی پشتون ها که نفوس ۳۵ میلیونی در پاکستان را تشکیل می دهند و در پشتونخوای شمالی و جنوبی، قبایل مرکزی و دو صوبهء مربوط پنجاب و میاوالی و اټک، زنده گی می کنند، حزب ملی عوامی پشتونخوا، به ارتباط سیاست داخلی خود برای حفاظت آن ها، برای حفظ زبان و هويت و تامین حقوق آن ها، مبارزهء خسته گی ناپذیری را جلو برده است.

... پشتونخوا، مبارزه خود را در میدان کاملاً خشک، به صورت آگاهانه و بسیار شجاعانه، تعقیب کرده است. در این مبارزات، این مطلب شامل بود که در این منطقه، ۳۵ ملیون پشتون، زنده گی می کنند و چرا این پشتون ها، هويت ندارند؟ (هويت سیاسی) این پشتون ها، چرا برای خود، نامی ندارند؟ آیا شما کسی را دیده باشید که به نام دیگری زنده گی کند؟ نام من، احمد است، ولی تو، مرا محمود می خوانی و برایم می گویی که تو، نام نداری و در زیر نام من، زنده گی کن! آیا من، این حق را ندارم که در زیر نام خودم،

زنده گی کنم؟ اگر من، این حق را ندارم که تحت نام خودم، زنده گی کنم، پس چرا پنجابی، نام خود را در پنجاب دارد؟ چرا سندی ها دارند؟ و چرا بلوچ ها در بلوچستان دارند؟ آیا بلوچ ها نسبت به پشتون ها، برتر می باشند؟ سندی ها از پشتون ها، برتر اند؟ کدام قوم در پاکستان موجوده، از لحاظ نفوس نسبت به پشتون ها، اکثریت دارند؟ کدام قوم، دارای خاک وسیع تر و معدنیات بیشتر می باشد؟ بیشترین قسمت معدنیات پاکستان در خاک پشتون ها قرار دارد. ۱۹ معدن بزرگ در خاک و وطن پشتونخوا، وجود دارند. منابع آب و برق در خاک پشتونخوایند، اما صلاحیت و اختیار آن به دست پنجابی هاست و سوچ کنترول آن به دست پنجابی ها می باشد. آیا پشتون ها حق ندارند در این منطقه با نام خود، یعنی پشتونخوا، پشتونستان یا افغانستان، زنده گی کنند؟ آیا داشتن نام، کفر است؟ و اگر این کار با پاکستان، کفر یا غداری، پنداشته شود، چرا برای پنجاب، نام پنجاب داده شده؟ چرا براس سند، نام سند و برای بلوچ ها، چرا نام بلوچستان، داده شده است؟ ما را دو نیمه ساخته، نیمه ما را به بلوچ ها، پیوست کرده و ما را بلوچ ساخته اند و نیم دیگر ما را به سند پیوست کرده و

پنجاب پی به پنجاب کپی ولې لري؟
سندیان پی به سند کپی ولې لري؟
ایا بلوخان تر پښتو زیات دي؟ سندیان تر پښتو زیات دي؟
کوم قوم په موجوده پاکستان کې تر پښتنو اکثریت کې دی؟
د کوم قوم ډېره خاوره او معدنیات په لاس کې دي؟
خود پاکستان زیات معدنیات د پښتنو په وطن کې دي.
۱۹ زورور مختلف کانونه په پښتونخوا وطن کې دي، اوبه او برق په پښتونخوا کې دی، خو اختیاریې له پنجابی سره دی، سوچ یې د پنجاب په لاس کې دی، نو ایا دا پښتانه حق نلري چې پدې سیمه کې پخپل نامه باندې په - پښتونخوا، پښتونستان یا افغانستان باندې واوسېږي؟ آیا دا کفر دی؟ که دا کفر وي، دا غداری وي له پاکستان سره، نو پنجاب ته دې ولې پنجاب نوم ورکړی؟ سند ته دې ولې د سند او بلوخانو ته دې ولې د بلوچستان نوم ورکړی دی؟

مور د نیمایي اخیستی، یو په بلوخانو دې تړلي یو، بلوخان کړي دې یو، نیمایي دې اخیستی یو د سند په برخو دې وپشلي یو،

ما را سندی ساختند و تمام پشتونخواهی شمالی و مرکزی را NWFP نامیده اند که یک نام بیگانه و از دوران استعمار است. آیا اطفال ما، حق ندارند تا به زبان پشتو، تحصیل کنند؟ آیا اطفال پشتون باید مادام العمر در دروازه های بیگانه، چوکی داری کنند، یا در طویله های دیگران، گاو چرانی. آیا اطفال پشتون و افغان، تا آخر عمر به «پالش کفش» مصروف باشند، اما اطفال پنجابی، برای تحصیلات عالی، به مکاتب عالی و با سویه عالی به تحصیلات معیاری، مصروف باشند.

این، چه نوع برادری و چه نوع مساوات است؟ این چه نوع تقسیمات است؟ اگر ما زیر نام پاکستان، زنده گی می کنیم و پاکستان از ما باشد، پس ۳۵ میلیون افغان یا پشتون، داشتن حق نام خود به حکم قرآن و به دستور بشریت، قوانین بین المللی و دساتیر انسانی را دارند! اگر ما، محروم از چنین حقوق اساسی باشیم، پس چرا برای موجودیت پاکستان، خوشحالی کنیم و برای دهل، بیگانه برقصیم؟ ما تا چه وقت تحت چتر نام بیگانه، بی - هويت بمانیم؟ این موضوع، بار بار در پارلمان پاکستان مطرح و تصویب گردید که به این ایالت و به این ملت و این مردم، حق انتخاب نام دل خواه شان، داده شود.

په سند دې ټپلي یو، او سمه شمالي او منځنی پښتونخوا دې بیا NWFP په نوم نومولې یو، چې یو پردی او بېگانه نوم دی. ایا زموږ بچي په پشتو ژبه کې د تعلیم حق نلري؟ آیا د پښتون بچي به تل د بل په دروازو کې څوکیدار وي؟ د بل په گاوخانو کې به مالونه پالي؟ آیا د پښتون - افغان بچي به په اعلی تعلیمونو، اعلی مکتبونو او اعلی سويه باندي په ستنرد تعلیم باندي مخکې شي؟

دا څنگه وروري ده. دا څنگه تقسیم دی؟ که موږ د پاکستان تر نامه لاندې اوسېرو او یا موږ د پاکستان دی، نو په دې کې ۳۵ ملیونه افغانان - پښتانه په خپل نوم د اوسېدلو حق، د خدای د قران په حکم یې لري، په بشریت کې یې لري، د بین المللي قوانینو له مخې یې لري، د انسانیت د قوانینو له مخې یې لري او چې چېرې دا حق نه وي او دا حق موږ ونه لرو، بیا نو موږ د څه لپاره پاکستان ته خوشحاله شو او د بل ډول ته اتڼ وکړو؟ موږ به تر کومه د بل په نامه پسې ورک گرځو؟

دا خبره د پاکستان په پارلمان کې وار وار د قراردادونو په نتیجه کې پاس شوې ده، چې دې صوبې ته، دې ولس ته او دې خلکو ته دې خپل نوم ورکړل شي.

به طور خلاصه می گویم که اکنون آن ملاصاحبان وطنی که دیروز تلفظ نام پشتون، پشتونستان یا افغانیه را کفر تلقی و آن را وسیله تباهی پاکستان می دانستند، امروز همان ملاصاحبان در اسامبله پشتونخوای شمالی، پیشنهاد کردند که نام این ایالت باید پشتونستان باشد. شما باید واقف باشید که در این منطقه، تماماً پشتون ها و افغان ها، زنده گی دارند و این ها، به هر پارتی، هر تنظیم و هر شخصی که وابسته باشند، در حال حاضر، همه گی صدای واحدی بلند می کنند که این پشتون ها، باید زیر نام پشتونستان یا نام افغانیه یا نام پشتونخوا، صاحب نام باشند.

این بود بخشی از سیاست داخلی ما. در بخش دوم آن، جنگ تباہ کننده و مشکلی که در برابر «د پشتونخوا ملی عوامی گوند» قرار داشت، مساله آزادی، استقلال و حفاظت هویت ملی افغانستان بود. حکمرانان پنجابی، همیشه به محمود خان اچکزئی، طعنه می دادند که تو نباید موضوع آزادی افغانستان را در پاکستان مطرح بسازی؛ زیرا این جا پاکستان است و تو در پاکستان قرارداری، و تو با افغانستان، هیچ نوع تعلقی نداری! محمود خان اچکزئی در

په خلاصه توگه به یې ووايم، چې نن د وطن ملا صاحب هم چې پرون به دی د پښتنو، پښتونستان، افغانیه نوم اخیستو، نو ویل به یې چې دا کافران دي او دا پاکستان ټول غواړي، نن هماغه ملا صاحب هم د شمالي پښتونخوا په اسمبلۍ کې قرارداد وړاندې کړ چې ددې صوبې نوم دې پښتونستان وي. تاسو پدې څه فکر وکړئ، پدې سیمه کې چې ټول پښتون - افغان پروت دی، د هرې پارتی، د هر تنظیم، په هر چا پورې چې تړلی دی، هغه یوه واحده چغه نن کوي، چې دا پښتون باید د پښتونستان تر نامه لاندې یا د افغانیه تر نامه لاندې یا د پښتونخوا تر نامه لاندې خپل نوم ولري.

دا د سیاست یوه برخه وه. پدې دویمه برخه کې یو ډېر سخت او بریادونکی جنگ چې د پښتونخوا ملي عوامي پارتی ته ورغاړه و، هغه د آزاد وډن افغانستان د استقلال، و هغې د ساتنې، د هغه د هویت مساله وه. هر وخت به پنجابي حکمرانانو دا خبره کوله، گران محمود خان ته چې به د افغانستان د ازادۍ خبره په پاکستان کې نه کوي، دا پاکستان دی، ته په پاکستان کې ناست یې، ستا له افغانستان سره هیڅ تعلق نشته. د محمود خان اڅکزي ورته یوه خبره وه، چې زما مورنی وډن افغانستان دی او زما موجوده موقتي ملک پاکستان دی، زه

هیڅکله خپل مورنی وطن پدې موقتي ملک نشم خرڅولی. همدا علت و عزیزانو چې پښتونخوا ملي عوامي پارټي وخت پوځت باندې د پنجابي استعمار تر مستقیمو ضربو لاندې راغله، چې په هغې کې په سلگونو شهیدان د پښتونخوا ځوانانو ورکړل...

جواب شان می گفت که وطن مادری من، افغانستان است! ملک موقتی من، پاکستان کنونی ست. من هیچ گاه وطن مادری خود را با این ملک موقتی، فروخته نمی توانم. عزیزانم! همین علت بود که «پښتونخوا ملی عوامی پارټی»، وقتاً فوقتاً تحت ضربات مستقیم استعمار پنجابی قراگرفت و در این راه، جوانان پښتونخوا، صدها نفر شهید، قربانی دادند...

عزیزانوا! خبره سینه ده، استادان په دې وغړېدل چې ډېورنډ لاین باندې اغزي او ماینونه اچوي، که ته نن دا ماینونه او اغزن تار ورسره ومني، که نن دا ډېورنډ کرښه ورسره ومني، که دا ټول وطن ور ایله کړې، هغه ستانه افغانستان د هندوکش پر زړه باندې نیمايي غواړي. په هندوکش دې نه ایله کوي. د ډېورنډ مساله پدې کې نده طرحه، یو تعدا زموږ افغانان وروڼه په غلط فهمی کې ښکار شوي دي، یو تعداد په مطبوعاتو کې اوازې پورته کېږي چې دا زموږ لپاره دردرس دی او دا به وکړو، داسې نه ده.

عزیزانوا! دا ډېره پخوانی نقشه ده، استادان په دې ډېر ښه خبر دي، معلومات لري، تاسو وگورئ، په افغانستان کې جگړه له کوم وخته روانه ده، د محترم بابای ملت په

دوستان! قضیه از این قرار نیست. این نقشه و پلان جدیدی نیست. استادان بر این موضوع، وقوف کامل دارند. شما صیغه ملی ندارد.

خوب بنگرید! در افغانستان، جنگ از کدام زمان، ادامه دارد؟ در زمان بابای ملت، کدام روس و کمونیست به افغانستان آمده بود و در زمان سردار داوود خان، کافران یا کمونیست ها یا روس ها در کجا بودند؟ ولی پاکستان برای کنترل کامل افغانستان، به اساس سیاست استعماری خود، انجنیر صاحب حکمت یار، استاد ربانی و رهبران جهادی را در آغوش خود، جا داد. ضیاء الحق و حکومت پاکستان، چرا ایشان را حمایه می کرد؟ پلان های دیگری نزد او بود. شما اطلاع دارید که ضیاء الحق گفت:

«من در آرزوی روزی هستم که در مسجد پل خشتی، نماز ادا کنم.»

عزیزانم! آیا مسجد فیصل در اسلام آباد، کوچک بود و ضیاء الحق آن چنان مسلمان حقیقی بود که برای ادای نماز باید به مسجد پل خشتی می رفت؟ این نماز گذاری، بی هدف نبود. آن گاه که پسرش (اعجاز الحق) پس از مرگ پدر، همراهی نواز شریف، به کابل آمد، در میدان کابل، در خاک سجده کرد و گفتار پدر خود را یاد نمود و اظهار داشت: پدرم به آرمان روزی بود که در میدان کابل پایان شود و بعد در مسجد پل خشتی، برای ادای نماز برود. آن گاه

وختونو کپی افغانستان ته کوم روس یا کمونست راغلی و؟ داوود خان په زمان کي څوک و کافران یا کمونستان یا روسان؟ پاکستان په هغه وختونو کي د خپل استعماري سیاست پر بنیاد د افغانستان د مکملې قبضې د پروگرام په خاطر باندې انجنیر صاحب حکمتیار، استاد ربانی او د جهاد ځینې مشران دا ټول په پاکستان کي وو، عزیزانو! د څه لپاره پاکستان ساتل؟ ضیاء الحق د څه لپاره دوی ساتل؟ د چا برخلاف خبره سپینه وه، چې پروگرامونه په مخ کې نور وو. بیا تاسو ولیدل چې ضیاء الحق یوه ورځ خپله دا خبره وکړه چې د دې ورځې په ارمان یم چې لمونځ به د پل خشتي په جومات کې کوم.

عزیزانو! په اسلام آباد کې د فیصل مسجد کوچنی و چې دی دومره حقیقی مسلمان و چې راتلو د پل خشتي په جومات کې یې لمونځ کاوه؟ دا لمونځ بې هدف نه و، بیا د ده زوی (اعجاز الحق) چې د ده د مرگه وروسته کله چې له نواز شریف سره کابل ته راغلو، نو د کابل په میدان کې یې سجده وکړه او د خپل پلار هغه خبره یې یاده کړه چې زما پلار د دې ورځې په ارمان و چې د کابل په میدان کې به رابنکته شي او بیا به ځي د پل خشتي په جومات کې به لمونځ کوي، نو بیا دی ولاړ او پل خشتي په جومات کې یې لمونځ وکړ.

خودش رفت و در مسجد پل خشتی،

ادای نماز کرد.

گپ های صاف و سُجه، بسیار اند. در این، جای شکی نیست که از همسایه-گان به ما، بسیار رنج و مصیبت رسیده، اما همسایه‌ء شرقی ما، پاکستان نسبت به دیگران در حق ما، ظلم و جبر بسیار کرده است. پنجاب به حیث یک قوت استعماری، آن چه در حق ما کرده، خطر ناک تر از تعرض دیگران بوده است. شوروی با ما، نه قرابت مذهبی داشت، نه قرابت فرهنگی، نه نژادی و نه پوست جلد شان و نه طرز پوشیدن لباس و معاشرت شان با ما یکی بود، تجاوزی کرد و شکست خورد و رفت، اما پاکستان، ما را از سی سال به این طرف در حالت مرگ دوامدار نگه داشته، یکی را بالای دیگری می کشد؛ تنظیمی را بالای تنظیم دیگر می کشد، رهبری را بالای رهبر دیگری می کشند، یک گروه را بالای گروه دیگر می کشد، و تا هنوز هم نتیجهء جنگ اش معلوم نیست که چه می شود؟ این وضع به مراتب خطرناک تر از آن تعرضی بود که آن را تعرض روس می خوانیم.

این تعرض، زیرا خطرناک است که تا هنوز یک عده برادران افغان ما، ماهیت آن را نمی دانند و به این نتیجه نرسیده اند که پاکستان دوست ماست یا دشمن

دیپری سپینې خبرې دي، دې کې شک نشته چې موږ همسایه گانو دردولي یو، دپرو همسایه گانو دردولي یو، خو تر ټولو زیات ظلم او جبر زموږ سره زموږ د شرقي گاونډي پاکستان کړی دی، پنجابي استعمار کړی دی او هغه تر هغه تعرض دپړ سخت او بدتره و، چې نورو ملکونو زموږ سره کړی و. نور ملکونه خو راغلل، نه په مذهب راگډ وو، نه په رنگ راگډ وو، نه په قواره راگډ وو، نه مو په کالو جامو راگډ وو، نه مو په کلتور و فرهنگ راگډ وو. یوه حمله یې وکړه، ماته یې وخوړه او په مخه ولاړل، دا چې دپرش کاله راکې لگیا دی، دپرش کاله مې وژني، یو په بل، یو تنظیم په بل تنظیم، یو رهبر په بل رهبر، یوه ډله په بله ډله، او تر اوسه پورې د جنگ نتیجه لاند معلومه، چې څنگه به کېږي؟ دا تر هغه تعرض دپړ خطرناک و، چې مور یې د روسانو تعرض گڼو.

دا ځکه خطرناک تعرض دی، چې تراوسه پورې موږ یو شمېر افغانان وروڼه په دې باندې نتیجې ته نه یو رسېدلي، چې پاکستان زموږ دوست دی که دشمن دی؟ پنځه ورځې مخکې وزیر خارجه په لندن کې و، ما سوالونه ځني وکړل د افغانستان

ما؟ پنج روز قبل، من با وزیر خارجه افغانستان در سفارت افغانستان در لندن دیداری داشتم و از او چند سوال کردم و با نیت پاک به او گفتم که شما در این جنگ، برنده نیستید. مدت سی سال است که افغانستان در حالت جنگ قرارداد دارد، افغانستان، تباه می شود، خانه ها، ویران می شوند، اطفال، پدران خود را از دست می دهند و زنان، بی شوهر می شوند؛ اما دشمن، صدمه ندیده است! وزیر خارجه گفت که ما با تمام همسایه ها، به تفاهم رسیده ایم، ولی تنها پاکستان است که با ما به تفاهم نرسیده است. من در جوابش گفتم که اگر سی سال دیگر هم بگذرد، شما با پاکستان به تفاهم نخواهید رسید؛ زیرا شما سیاستی ثابت، تعیین کننده و قاطع به ارتباط روابط افغانستان با پاکستان، ندارید. خودت یک چیز میگویی، رئیس صاحب جمهور، چیز دیگری، والی صاحب، قوماندان و پولیس یک ولایت، چیز دیگری! اگر در زمینه شناخت دشمن، توافق نظر، وجود نداشته باشد، در آن صورت چه طور ممکن است در این جنگ، برنده شد؟ در چنین جنگی، پیروزی دیده نمی-

شود!

بعد از وفات ضیاء الحق، غلام اسحق خان که پشتون بود، در چوکی ریاست

په سفارت کې، په سپینه توگه ما ورته وویل چې دا جنگ تاشو نه شی گټلی، دپرش کاله په افغانستان کې جنگ روان دی، افغانستان دی چې مری، میندې دي چې کونډې کېږي، کورونه دي چې وړانېږي، بچیان یتیمان کېږي، مگر د دینمن یوه تنی چا نه ده شکولې، او وزیر خارجه پخپلو خبرو کې ویل، چې مور له ټولو خلکو سره مشترکه ژبه پیدا کړه، د ټولو همسایگانو سره، خو واحد پاکستان دی، چې مور له هغوی سره مشترکه ژبه نه ده پیدا کړې، نو ما وویل چې ته به دپرش کاله نور هم ژبه ورسره پیدا نکړې، ځکه به یې پیدا نکړې، چې ته قاطع، ثابت او غوښه پالېسي د افغانستان او پاکستان په متعلق نلرې، ته یو څه وایې، جمهور رئیس احب بل څه وایې او یو والي په ولایاتو کې ناست دی، یو قوماندان، یو څارندوی، یو والي، هغه بیا بل څه وایې. څنگه کېدلای شي چې متفق خپل دشمن داسې ندی پېژندلی، چې دا مو دوست دی که دشمن دی؟ هغه جنگ به ته څنگه گټې؟ دا دگټلو جنگ نه دی.

د ضیاء الحق له مرگه وروسته غلام اسحق

خان پښتون و، په پاکستان کې ناست و،

صدر و، وزیر د خزانې ورته راغلو او ده سوال څڼې وکړو چې تا د افغانستان لپاره په پارلمان کې بخت یا بودیجه پاس کړه که نه؟ هغه ورته و وویل چې د افغانستان بودجه په ما څه تعلق لري؟ غلام اسحق ورته وویل چې له نن نه به افغانستان د پاکستان پنځمه صوبه گڼي او منظم بخت (بودجه) به هلته ورته برېږي. نو که داسې افغانستان جوړول غواړې او د پاکستان ارادې دا وي چې تا پنځمه صوبه گڼي، نو بیا ته نشې کولای چې دا جنگ وگټي. په دې خفیه امکاناتو باندې زه یو څه وایم او ته بل څه، یوې متفقه خبرې ته نه شو راتلی.

جمهوری، قرار گرفت. وقتی وزیر خزانه، نزدش آمد، از او پرسید که آیا شما، منظوری بودجه برای افغانستان از پارلمان را، پاس کرده اید یا خیر؟ وزیر خزانه جواب داد که بودجه افغانستان به من چه تعلق دارد؟ غلام اسحق برایش گفت که سر از امروز، افغانستان را صوبه پنجم پاکستان دانسته و به طور منظم برایش بودجه می سازی؛ بنابراین اگر شما چنین افغانستانی می سازید که پاکستان آن را به حیث ایالت پنجم خود می شمارد، در این صورت، شما در این جنگ، برنده نمی شوید. بر سر جزئیات، من چیزی می گویم و تو، چیزی دیگر! ما بالای یک نظر واحد به توافق نمی-

نو عزیزانو! موږ باید هوښیار شو، موږ باید متوجه شو، موږ باید خپل دشمن ته صفوف و تړو. دا هسې په خبرو نکېرې، ترتیب باید ورته جوړ کو، څنگه کولای شو ځان له دې بحران نه خلاص کړو؟ په کومه طریقه باندې او طریقی موجودې دي؟ د هغې لپاره باید عقل او فکر سره شریک کړو.

رسیم! دوستان! ما با باید هوښیار باشیم. ما باید متوجه باشیم. ما باید صفوف خود را در مقابل دشمن، منظم سازیم. چه طور می توان خود را از این بحران، نجات داد؟ چه نوع پالیسی، طرق و وسایلی را به کار بُرد که ما را به هدف برساند. این امر، مستلزم اشتراک نظر، تفکر و مساعی مشترک است.

پاتې شوه پښتونخوا ملي عوامي پارټي، په هغې تاسو عقیده ولرئ، هغه د افغان پارټي ده، هغه ځان افغانان بولي، هغه د افغان وطن برخه ځان گڼي، هغوی د لوی افغانستان د جوړېدو په فکر کې دي او اراده

در این قسمت باید به ارتباط «د پښتونخوا ملی عوامی گوند»، مطالبی به عرض برسانم تا شما بر این معتقد باشید که این حزب، حزب افغانی ست.

اعضای این حزب، همه خود را افغان می دانند. این حزب، خود را جزء سرزمین افغان و افغانستان می داند. این حزب در فکر تشکیل یک افغانستان بزرگ است و آرزومندی یک افغان واحد را دارد؛ لذا مطمئن باشید که این، حزب پشتون-افغان است. ما نمی-خواهیم هیچ جانی بر سر افغانستان، شب یا روز با استعمار پنجابی، به معامله پردازد. ما از همچو حرکات، نفرت داریم و هیچ وقت با آن، سازش نمی-توانیم.

زمانی که بی نظیر بوتو، بر سر قدرت بود، نصیر الله بابر، وزیر داخله پاکستان بود. شما، ممکن مصاحبه او را شنیده باشید! خبرنگار از او سوال کرد که تو، وزیر داخله پاکستان هستی یا وزیر داخله افغانستان؟ تو در هلمند، شنیدند و کندهار، چه می کردی که پلان هایی تجویز می نمودی؟ این اعترافی ست که خود شان می نمایند. بی نظیر بوتو در پارلمان، مدعی شده بود که نواز شریف می گوید من خادم اصیل پاکستان هستم؛ زیرا من بودم که اردوی ملی افغانستان را نابود کردم؛ افغان ها را متشتت و متفرق ساختم. و بوتو گفت: «این منم که کابل را اشغال نمودم.» این بود سخنان بی پرده بی نظیر بوتو که در روز روشن و در پارلمان پاکستان،

بپی لری، هغوی د پښتنو د اتحاد او یو والي، د افغانانو د اتحاد او یو والي پروگرام لري. د دې لپاره تاسو په دې فکر او عقیده اوسئ چې هغه یوه پښتني - افغان پارټي ده... مور نه غواړو هغه څوک چې د افغانستان سودا له پنجابي استعمار سره په شپه کې یا په ورځ کې کوي، هغه چې هر څوک دی، له هغه مو نفرت دی او هیڅ وخت ورسره جوړېدای نه شو.

بینظیره کله چې په قدرت کې ناسته وه، نصیر الله بابر بې وزیر داخله و. تاسو به یې مرکه اورېدلې وي، هغه ټول اعتراضونه وکړل. خبرنگار ترې سوال کوي چې ته د پاکستان داخله وزیر یې که د افغانستان خارجه وزیر؟ تا په هیلمند، شیندل او کندهار کې څه کول، چې پلانونه دې جوړول؟ دا خپله اعتراف دی چې دوی یې کوي. بینظیره په پارلمان کې یوه خبره کړې وه، چې نواز شریف وایې چې ما پاکستان ته خدمت وکړ، د افغان اردو مې ټوټه ټوټه کړه، افغانان مې سره وشیندل، خدمت ما کړی دی چې ما کابل ونیو. دا د دې الفاظ دي، چې پارلمان کې یې کوي. په رڼا ورځ یې وایې، پټه نه وایې، مور لا ورته گورو چې زموږ دوستان دي. مور بیا د اسلام په نامه، د رسول (صلعم) په نامه، د گاونډي په

نامه بیا هم معتقد یو، چې موږ سره به څه وکړي... (پای)

اظهار داشت. مگر ما هنوز هم پاکستان را دوست خود می شماریم و به طرز بسیار ساده لوحانه، تحت تاثیر شعار اسلامیت، همسایه گوی و غیره، قرار گرفته ایم و منتظریم که همسایه، بعد از این با ما چه می کند... (پایان)

د دکتور عثمان روستار ((تره کی)) نظریات (د ډېورنډ په موافقه لیک کې حقوقی ارزونه)

نظرات دکتور عثمان روستار «تره کی» (ارزیابی حقوقی موافقت نامه دیورند)

که د ډېورنډ کرښه (۱۸۹۳ کال) د

اگر ما، خط دیورند (۱۸۹۳) را با سرحدات دیگر افغانستان مقایسه نمائیم، این واقعیت تاریخی بر ملا خواهد شد که در تمدید این خط، هیچ نوع ملاحظات بشری، جغرافیایی و حقوقی در نظر گرفته نشده است. از مطرح شدن موافقت نامه دیورند در افغانستان، مدت ۱۱۴ سال می گذرد. در این فاصله زمانی، ۱۸ حکومت در کابل بر سر اقتدار بوده و از جمله آن ها، چهار حکومت اولی، تحت شرایط تهدید و فشار با خط دیورند موافقت نموده، ولی بقیه ۱۴ حکومت، به صورت رسمی یا غیر رسمی بر ضد آن اعتراض و احتجاج، نشان داده اند؛ زیرا قضیه دیورند در پالیسی سیاست خارجی افغانستان، همیشه جایگاه بزرگی داشته است.

افغانستان د نورو پولو سره پرتله کړو، نو دغه تاریخي واقعیت په ډاگه څرگندېږي، چې د کرښې په غځولو کې هېڅ یو بشري، جغرافیایي او حقوقی ملاحظات په نظر کې نه دي نیول شوي... په افغانستان کې د ډېورنډ په موافقه لیک له مطرح کېدو څخه ۱۱۴ کاله تېرېږي. پدغه موده کې ۱۸ حکومتونه په کابل کې قدرت قبضه کړي دي، د هغې له جملې نه ۴ لمړنیو حکومتونو د گواښ او فشار لاندې د ډېورنډ کرښه منلې او ۱۴ نورو حکومتونو د هغې په وړاندې په رسمي یا غیر رسمي توگه اعتراض او احتجاج ښودلی دی آن تر دې چې د ډېورنډ قضیه د افغانستان په بهرني سیاست کې ستر ځای نیولی دی.

موازی یا سقوط دولت انگلیس در هندوستان و قبل از حدوث و تشکیل

په هند کې د انگرېزي حکومت له نسکورېدو څخه وروسته او د پاکستان له جوړېدو څخه مخکې د لومړي وزير شاه

پاکستان، حکومت صدراعظم شاه محمود خان به صورت یک جانبه، موافقت نامه دیورند را باطل اعلام کرد. واقعات ذیل آن زمان، چشمگیر و تعیین کننده به نظر میرسند:

-- نهضت آزادیخواهی بر ضد انگلیس در پشتونخوا، تحت زعامت جناب خان عبدالغفار خان.

-- دایر شدن یک لویه جرگه در بنو که در آن به منظور تشکیل دولت مستقل پشتونخوا، تصامیمی اتخاذ شدند. -- فشار جرگه های اقوام و قبایل بر حکومت کابل که مثل سابق به کابل رفت و آمد داشتند.

شاه محمود خان صدر اعظم، موقف صریح حکومت خود را به تاریخ ۳۱ ماه جولای به وزارت خارجه انگلستان، ارائه نمود. موقف حکومت افغانستان با تمام موازین حقوقی، موافقت کامل داشت؛ به این معنی که «هر حکومت، قاضی تشخیص و حمایت از منافع خود، دانسته می شود.» یک دولت، صلاحیت دارد و می تواند با مسوولیت خود، به طور یک جانبه با ارسال یک یادداشت به جانب مقابل، بطلان یا الغای موافقت نامه ای را که از آن متضرر شده، ابلاغ نماید.

(نگاه: Patrik Doillier - حقوق

محمود خان حکومت دیورند، موافقه لیک به یوه اړخیزه توگه باطل اعلان کړ. دغه پېښې په دې ډول وې:

-- په پښتونخوا کې د انگرېزانو پر ضد د خان عبدالغفار خان په مشرۍ آزادي غوښتونکي تحرکات.

-- په "بنو" کې د یوې لویې جرگې جوړېدل چې په هغه کې د پښتونخوا د یو مستقل دولت د جوړېدو په اړوند بندوبست وشو.

-- په کابل حکومت باندې د قومونو د جرگې د استازو فشار چې د پخوا په شان کابل ته تلل راتلل.

شاه محمود خان د خپل حکومت دریځ د ۱۹۴۷م کال د جولای په ۳۱مه د برتانیې د بهرنیو چارو وزیر ته وړاندې کړ. دغه دریځ د حقوق له موازنو سره کاملاً سمون درلود، په دې مانا چې "هر دولت د خپلو گټو د تشخیص او ملاتړ قاضی گڼل کېږي. یو دولت کولای شي پخپل مسؤلیت په یوه اړخیزه توگه بل لوري ته د یو یادداشت په استولو کې هغه تړون ملغا اعلان کړي چې ورڅخه تاوانې کېږي."

(Patrick Daillier ښار المللي عامه

حقوق - پاریس ۲۰۰۲م - ۲۱۱-۲۱۲

مخ) عامه بین المللی - پاریس ۲۰۰۲ -
 صص ۲۱۱-۲۱۲) بعد از ایجاد و تاسیس پاکستان در سال ۱۹۴۷، به اساس موافقت نامه ای که میان نماینده حکومت افغانستان، نجیب الله توروایانا و محمد علی جناح، حکمران پاکستان در کراچی به امضاء رسید، منطقه آزاد قبایلی از صوبه سرحد و بلوچستان، مجزا شناخته شد؛ اما بعد از وفات محمد علی جناح، حکمران جدید پاکستان، خواجه نظام الدین، از موافقت نامه قبلی، سر پیچی نمود. علاوه بر حکومت افغانستان، دوره هفتم پارلمان افغانستان نیز در ماه جولای ۱۹۴۹ بر ضد خط دیورند، موقف گرفت. (قصیده مرحوم استاد خلیلی که «پاکستان» و نظام الدین را به همین مناسبت در سال ۱۳۲۹، مخاطب قرارداد، در اخیر این بخش، نشر شده است. هاشمیان)

مور د دپورند موافقه لیک حقوقی باور هغه وخت په گوته کولای شو چې له یوې خوا د نړېوالو تړونونو د تصویب عمومي پروسیجر (طرز العمل) ته نظر واچوو، او له بلې خوا د بېن المللي تړونونو د اعتبار حقوقی معیارونه له نظر ونه غورځوو. دواړه مور ته د دپورند موافقه لیک د حقوقی ارزونې وسیله په لاس راکوي.

عامه بین المللی - پاریس ۲۰۰۲ -
 صص ۲۱۱-۲۱۲) بعد از ایجاد و تاسیس پاکستان در سال ۱۹۴۷، به اساس موافقت نامه ای که میان نماینده حکومت افغانستان، نجیب الله توروایانا و محمد علی جناح، حکمران پاکستان در کراچی به امضاء رسید، منطقه آزاد قبایلی از صوبه سرحد و بلوچستان، مجزا شناخته شد؛ اما بعد از وفات محمد علی جناح، حکمران جدید پاکستان، خواجه نظام الدین، از موافقت نامه قبلی، سر پیچی نمود. علاوه بر حکومت افغانستان، دوره هفتم پارلمان افغانستان نیز در ماه جولای ۱۹۴۹ بر ضد خط دیورند، موقف گرفت. (قصیده مرحوم استاد خلیلی که «پاکستان» و نظام الدین را به همین مناسبت در سال ۱۳۲۹، مخاطب قرارداد، در اخیر این بخش، نشر شده است. هاشمیان)

لومړی: دیوه بهرني تړون د تصویب او

می سازند. اول: پروسیجر تصویب و نافذ شدن یک

نافذېدو پروسیجر په دې ډول دی:

۱- تړون باید د دواړو هېوادونو د ذیصلاحو

استازو له خوا لاسلیک شي. دغه

صلاحیت د اساسي قانون له خوا متعاقدينو

ته ورکول کېږي. ټپن المللي حقوق پوهان

په دې باور دي چې په ټپن المللي حقوقي

نظام کې د اساسي قوانینو ضوابط په کافي

اندازه نفوذ لري، آن تر دې چې د یو هېواد د

اساسي قانون د حکمونو نه مراعات د تړون

د باطل کېدو لامل گرځي. اوس راځو دې

ته چې د موافقه لیک په اړه دغه شرط په

ځای شوي ده که نه؟

الف) د ډېورنډ تړون د برتانوي هند د باندنيو

چارو وزير (ډېورنډ) او د افغانستان امير

(عبدالرحمن) ترمنځ لاس ليک شو. امير

مطلق پاچا و او اصلا له اساسي قانون سره

اشنا نه و. بنا پر دې، نوموړی د کوم اساسي

قانون د حکمونو له مخې د افغانستان د

خلکو استازيتوب او د تړون لاس ليک

کېدو صلاحيت نه درلود.

ب) دغه مطلقيت د افغانستان په دننه کې

مد طرح و. د هېواد بهرنی سیاست د

انگرېزانو له خوا تر کنترول لاندې و. له

همدې کبله د ډېورنډ د موافقه لیک په

پروسیجر کې د امير حقوقي او سياسي باور

قرار داشت؛ بنابراین در پروسیجر

ب) این مطلقيت در داخل افغانستان نیز

مطرح بود؛ زیرا سیاست خارجی

افغانستان در تحت کنترول انگلیس،

قرار داشت؛ بنابراین در پروسیجر

د انگلستان د هند مستعمره له یو وزیر، یانې ډیورنډ سره، په یوه کچه کې واقع وو.

۲- بېن الملی تړون باید د خلکو د استازو له خوا په پارلمان کې تصویب شي.

داسې اسناد په لاس کې نه لرو چې موافقه لیک د انگلستان د عوامو د مجلس له خوا تصویب شوی وي. اما په افغانستان کې په هغه وخت پارلمان موجود نه و، بر خلاف د موافقه لیک د نېټې نه مخکې لږ تر لږه د یو نیم پېړۍ په موده کې لویه جرگه موجوده وه. د تحت الحمايه افغانستان امير جرئت ونه کړ چې په دې موضوع باندې د لویې جرگې د استازو له مخالفت او مقابلي سره مخ شي. بناء د ډیورنډ د موافقه لیک د لاس لیک په ترڅ کې د یو عادي منل شوي تړون د دوهم پروسیجر څخه سرغړونه شوې ده.

۳- تړون باید د هېواد دعاليترين مرجع يانې د دولت د رئیس له خوا بنسکلی شي. دا یواځینی شرط وه چې په ځای شوی و.

۴- تړون باید په رسمی جریده کې خپور او اعلام شي. دغه تجویز د تړون د انفاذ مانا ورکوي. په هغه وخت کې افغانستان دولتي منظم نظام نه درلود، بناء دغه عملیه ترسره نه شوه. عامه ولس د موافقتنامې له

موافقت نامه د ډیورنډ، اعتبار حقوقی و سیاسی امیر با یک وزیر مستعمره هندی انگلیس، یعنی مستر ډیورنډ، در موازنه قرار می گیرد.

۲- یک معاهده بین المللی باید از جانب نماینده گان مردم در پارلمان به تصویب برسد. چنین اسنادی وجود ندارد که موافقت نامه مذکور از جانب مجلس عوام انگلستان به تصویب رسیده باشد؛ اما در آن زمان در افغانستان، پارلمانی وجود نداشت؛ معهذا حداقل یک- نیم قرن قبل از تاریخ امضای موافقت نامه مذکور، لویه جرگه عنعنوی در افغانستان وجود داشته است؛ اما امیر افغانستان تحت الحمايه، این جرات را نداشت که در این موضوع با مخالفت و مقابله نماینده گان لویه جرگه، مواجه شود؛ بنا بر آن در زمینه امضای موافقت نامه ډیورنډ از پروسیجر دوم یک موافقت نامه عادی و قابل قبول، عدول صورت گرفته است.

۳- موافقت نامه باید از جانب عالی- ترین مرجع قانونی کشور، یعنی رئیس دولت، توشیح گردد. این، یگانه شرطی بود که تطبیق شده بود.

۴- موافقت نامه باید در جریده رسمی منتشر و اعلام گردد. این تجویز، مفهوم انفاذ موافقت نامه را افاده می کند. در آن زمان، افغانستان، یک نظام منظم

محتویاتو خخه بی خبره پاتې شو.

دولتی نداشت، بنا برآن، این طرز العمل نیز عملی نگریدید. بدین ترتیب، مردم افغانستان از محتویات موافقت نامه، بی-خبر ماندند.

مورخین ادوار بعدی در زمینه امضای متون انگلیسی و دری و نقشه های متممه از طرف امیر، اتفاق نظر ندارند. بعضی از آن ها چنین می پندارند که شاید امیر، نقشه ملی ضمیمه موافقت نامه دری را امضاء نکرده باشد و در متن موافقت نامه نیز کلمه سرحدات در بین دو مملکت، ذکر نشده است؛ بنا برآن در مورد امضاء شدن موافقت نامه دیورند، شرط چارم به ارتباط شکلیات تصویب یک قرارداد عادی، رعایت نشده است.

وروسته مورخین په دې برخه کې چې آیا امیر انگلیسی، درې متنونه او ورسره مله نقشه ټول لاس لیک کړی دی که نه، اتفاق نه لري. ځینې یې داسې نظر لري چې گوندې امیر د موافقه لیک له دري متن سره ملي نقشې باندې لاس لیک ندی کړی او د موافقه لیک په متن کې د دواړو هېوادونو ترمینځ د پولې کلمه هم نه ده ذکر شوې. بناء د ډېورند د موافقتنامې په لاس لیک کېدو سره د یو عادي تړون د تصویب د شکلیاتو څلورم شرط هم نه دی په ځای شوی.

۵- موافقه لیک باید په اتفاق سره د دولتي اړخونو له خوا په نړېوالو سازمانونو چې وروسته جوړ شول، لکه (جامعه ملل) یا (ملگرو ملتونو) د تړونونو په اړشيف کې ثبت شوی وای. دغه عملیه هم ترسره نه شوه. بناء د ډېورند موافقه لیک له ۵ شکلیاتو او شرطونو خخه چې نړېوال باوري تړون ورباندې بنا دي، یواځې یو فرعي شرط په ځای کړی او څلور بنسټیز شکلیات یې له نظره غورځولي دي. د یو بېن المللي تړون اعتبار یواځې د حقوقي شکلیاتو رعایت سره تړلی نه دی، نور شرطونه هم ورسره مل دي، چې په لاندې

۵- موافقت نامه باید به اتفاق جناح های دولتی طرفین در آرشيف سازمان های جهانی، از قبیل «جامعه ملل» یا «موسسه ملل متحد» که بعداً تاسیس شدند، ثبت می شد. این طرز العمل نیز تطبیق نشده است؛ بنا برآن، موافقت نامه دیورند از زمره شروط پنج گانه که یک معاهده قابل اعتبار بین المللی بر آن مبتنی می باشد، صرف واجد تطبیق یک شرط فرعی بوده و فاقد چار شرط اساسی - شکلیاتی دیگر می باشد. اعتبار بین المللی یک قرارداد، تنها وابسته بر رعایت شکلیات حقوقی نمی باشد؛

- چول ورته اشاره کبړي: شرایط دیگری نیز دربر دارد که ذیلاً به دویم: د نړېوالو تړونونو د حقوقي باور سنتیز اصول: د نوم: اصول اساسی اعتبار حقوقي معاهدات بین المللی: یک معاهده، مانند سایر تولیدات حقوقي، زمانی موثريت دوامدار حقوقي می داشته باشد که قابل اعتبار باشد. ۱- امضاء کننده گان یک معاهده باید واجد اهلیت باشند؛ یعنی مانند دولت ها یا موسسات بین المللی، فعال امور حقوق بین المللی باشند.
- ۲- موضوع معاهده باید مشروع باشد؛ به طور مثال: صادرات سلاح ذروی، شامل یک معاهده شده نمی تواند.
- ۳- متعاقدين باید واجد اراده آزاد باشند. اراده آزاد متعاقدين، رضائیت بی غل و غش (صاف، ستره، از صمیم قلب) شان را تمثیل می کند. اکنون در شعاع توضیحات فوق الذکر، اعتبار حقوقي موافقت نامه دیورند را بررسی می کنیم:
- ۱- به اساس ماده هفتم کنوانسیون سال ۱۹۶۹م وینا به ارتباط معیار های حقوقي جهانی، اهلیت امضاء کننده گان یک قرارداد، از این قرار است که تنها یک دولت مستقل یا یک موسسه بین المللی، اهلیت امضاء یک قرارداد را دارند. همه دانشمندان حقوق بین المللی، به این نظر می باشند که «هر گاه یک
- چول ورته اشاره کبړي: ۱- د تړون لاس ليک کوونکو اهلیت د وینا د ۱۹۶۹م کال د ۷ مادې د کنوانسیون له مخې، په نړېوالو حقوقي کپې یواځې یو خپلواک دولت او یوه بڼې المللي موسسه د بڼې المللي حقوقي د متصدي یا فاعل په توگه، د یو بڼې المللي تړون د لاس ليک کولو اهلیت لري.
- ۲- د تړون موضوع باید مشروع وي، مثلاً د ذروي وسلې صادرات، د یو تړون موضوع کېدای شي.
- ۳- متعاقدين باید ازاده ولري، ازاده اراده د متعاقدينو بې غل او غش (صاف، سوتره، د زړه له کومې) رضائیت څرگندوي. همدا اوس د مخکینيو توضیحاتو په رڼا کې د ډېورنډ موافقي حقوقي اعتبار تر څېړنې لاندې نيسو:
- ۱- د تړون د لاس ليک کوونکو اهلیت د وینا د ۱۹۶۹م کال د ۷ مادې د کنوانسیون له مخې، په نړېوالو حقوقي کپې یواځې یو خپلواک دولت او یوه بڼې المللي موسسه د بڼې المللي حقوقي د متصدي یا فاعل په توگه، د یو بڼې المللي تړون د لاس ليک کولو اهلیت لري.
- ۲- د تړون موضوع باید مشروع وي، مثلاً د ذروي وسلې صادرات، د یو تړون موضوع کېدای شي.
- ۳- متعاقدين باید ازاده ولري، ازاده اراده د متعاقدينو بې غل او غش (صاف، سوتره، د زړه له کومې) رضائیت څرگندوي. همدا اوس د مخکینيو توضیحاتو په رڼا کې د ډېورنډ موافقي حقوقي اعتبار تر څېړنې لاندې نيسو:

کشور تحت الحمایه (پروتکتور) باشد، تنها و فقط دولت حامی (پروتکتور) حق و صلاحیت امضای یک قرارداد بین المللی را می داشته باشد.» مثال های تاریخی در این باره، بسیار اند، اما من به ذکر یک مثال، اکتفا می ورزم: کمبودیا در سال ۱۹۴۱م، تحت الحمایهء فرانسه بود، و در همین سال، دولت فرانسه به حیث دولت حامی (پروتکتور) به منظور تعیین سرحدات کمبودیا، یک معاهده را با دولت تایلند امضاء کرد.

در عهد سلطنت امیر عبدالرحمن خان، افغانستان، یک کشور تحت الحمایه بود. اداره امنیت بیرونی و سیاست خارجی کشور در دست انگریز بود، و تنها انگلیس، اهلیت و صلاحیت انعقاد معاهدهء بین المللی را داشت؛ دولت تحت الحمایهء افغانی از انعقاد معاهدهء بین المللی، بی بهره بود.

این واقعیت که دولت های انگلیس و روسیهء تزاری در سال های ۱۸۷۳، ۱۸۷۷ و ۱۸۹۵ میلادی در تعیین سرحدات شمالی افغانستان، سهم و رول داشتند، ثابت می سازد که کشور در سیاست خارجی خود در تحت حکم استعمار انگلیس قرار داشت و یک دولت تحت الحمایه بود، و بنابراین حق امضای یک معاهدهء بین المللی را

نظر دي "کله چې یو هېواد تحت الحمایه (پروتکتور) وي، یواځې حامی دولت (پروتکتور) د بېن المللي تړون د انعقاد حق او صلاحیت لري".
په دغه اړه تاریخی مثالونه زیات دي، خو موږ د یو مثال په ویلو اکتفا کوو: کمبودیا په ۱۹۴۱م کال کې د فرانسې تحت الحمایه و، په همدغه کال کې فرانسې د حامی (پروتکتور) دولت په توگه له تایلند سره د کمبودیا د پولو د تعیین په مقصد یو تړون لاس لیک کړ.

د امیر عبدالرحمن په وخت کې افغانستان تحت الحمایه هېواد و، د هېواد بهرنی امنیت او باندنی سیاست اداره د انگریزانو په لاس کې وو. یواځې انگریزان د بېن المللي تړون د انعقاد اهلیت او صلاحیت درلود. افغانی تحت الحمایه دولت د بېن المللي تړون له انعقاد څخه بې برخې و.

دغه واقعیت چې انگریزان او تزاری روس په ۱۸۷۳، ۱۸۷۷ او ۱۸۹۵م کلونو د افغانستان د شمالي پولو په تعیین کې رول درلود، دا ثابتوي چې هېواد پخپل بهرني سیاست کې د انگریزانو تر استعماري تحکیم لاندې او یو تحت الحمایه دولت و، بناء د یو بېن المللي تړون د لاس لیک کېدو حق نه درلود.

۲- د متعاقدينو ازاده اراده هغه لاملونه چې

د متعاقدينو په ازاده اراده باندې اغېز اچوي او د يو تړون د بطلان سبب گرځي او له کورنيو حقوقو څخه بهرنيو حقوق ته لار مومي، په دې ډول دي:

نداشت. ۲- آن عوامل اراده آزاد متعاقدين که بالاي اراده آزاد متعاقدين، تاثير مي - گذارند و موجب بطلان يک قرارداد مي گردند، و از ساحه حقوق داخلي با ساحه حقوق خارجي، مرتبط مي شود، قرار ذيل اند:

اشتباه (غلطي)، غبن او خشونت، نوموړي سببونه هر يو کولای شي چې د متعاقدينو رضایت او خپلواکه اراده تر سوال لاندې راولي او نهایتاً د تړون د بطلان لامل وگرځي. د بطلان د درې گونو سببونو نه مور يواځې په غبن او خشونت باندې چې زياتره د ډېورنډ د کرښې په اړه مطرح کېږي، رڼا اچوو:

الف) غبن په مختلفو ډولونو باندې مطرح کېدای شي:

بلې يا رشوت له هغې جملې څخه گڼل کېږي، د بلو ورکولو موخه د بلو ورکونکي په گټه د هغو خبرو اترو اړول دي چې د تړون د لاس ليکه په بهر کې کېږي.

و ويانا د ۱۹۶۹م کال کانوانسون پخپل پنځوسمه (۵۰) ماده کې بلې د متعاقدينو د ازادې ارادې د سلبولو لامل وبله، چې په کلکه د تړون اصوليت تر سوال لاندې راوستی شي. د ډېورنډ په موافقه ليک کې د مستر ډېورنډ له خوا افغاني لوري ته په برېښه توگه د مستعمرې تر نامه لاندې د بلو

روشنی می اندازيم:

الف) غبن، به اشکال مختلف، مطرح شده می تواند:

ر شوه دادن، از اشکال غبن، شمرده می - شود. هدف رشوه از طرف رشوه دهنده، به نفع خودش، تغيير دادن آن مذاکراتی ست که در جریان امضای یک معاهده، صورت می گیرد.

ماده ۵۰ کنوانسیون سال ۱۹۶۶ و یانا، رشوه را از عوامل سلب نمودن اراده آزاد متعاقدين، قلمداد نموده؛ به نحوی که اصوليت يک معاهده را شدیداً تحت سوال، قرار می دهد. در موافقت نامه

دیورند از طرف مستر دیورند به جانب افغانی به صورت آشکارا، تحت نام مستمری، از تادیبه رشوه، اشاره شده است. (نگاه: ماده ۷، موضوع تورید اسلحه و تزئید معاش مستمری)

ب) اجبار و تشدد: تطبیق اجبار و تشدد بالای نماینده یک دولت یا بالای خود یک دولت، اصلیت یک معاهده را به صورت قطعی ریشه کن و خود معاهده را باطل می سازد. ماده ۵۱ کنوانسیون ویانا چنین مقرر می کند: معاهده ای که از طریق اجبار و فشار بالای نماینده یک دولت، تحمیل گردد، هیچ نوع مشروعیت حقوقی نداشته و کاملاً باطل، تلقی می شود.

سوم: اصل نسبیّت (Relativity) یک معاهده:

در تعامل حقوقی لاتین، نسبیّت یک معاهده، قرار ذیل توضیح شده است:

“Pacta tertis nee nocentnee pronsunt”.

یعنی یک معاهده برای جناح ثالث، حق و وجیهه، ایجاد نمی تواند. ما باید در این مورد به تفصیل صحبت کنیم؛ زیرا موافقت نامه دیورند بین افغانستان تحت الحمايه (نماینده مستعمراتی) و کشور حامی (پروتکتور)، یعنی انگلستان، به امضاء رسیده است؛ نه میان افغانستان و پاکستان! پاکستان در زمان

ورکولو اشاره شوې ده (وگورئ: ۷ ماده، د اسلحې واردول او دکالني مستمري زیاتول).

ب) اجبار او تشدد: که دیو دولت د استازي په وړاندې وي یا پخپله د دولت په سر باندې، په قطعي ډول دیو تړون د اصلیت رېښې له بېخه باسي او باطلوي یې، د ویانا کنوانسیون پخپل ۵۱ ماده کې وایي: یو تړون چې دیو دولت په استازي باندې دگواښ او فشار په وسیله و تړل شي، هیڅ یوه حقوقي اغېزه درلودلای نشي او بالکل باطل دی..

دریم: دیو تړون د نسبیّت Relativity اصل:

د لاتین به حقوقی دود کې دیو تړون نسبیّت په لاندې ډول څرگند شوی دی:

“Pacta tertis nee nocentnee pronsunt”.

یانې "یو تړون دیو ثالث لپاره وجیهه او حق نه زېږوي". مور په دغه مورد باندې باید په تفصیل وغږېږو، ځکه چې د ډېورنډ موافقه لیک د تحت الحمايه افغانستان او حامی یا پورتکتور انگلستان ترمینځ منعقد شوی و، نه د افغانستان او پاکستان ترمینځ. پاکستان د ډېورنډ د موافقه لیک د رامینځته کېدو په وخت کې اصلاً شتون نه درلود. په نړېواله کچه کې قضایې رویه (International

Jurisprudence) او د دولتونو چال چلند (Pratique) په دې متفق دی چې یو تړون چې د دواړو هېوادونو ترمنځ لاسلیک کېږي، په یو ثالث هېواد باندې حقوقی اغېز اچولی نشي، په دې مورد کې مثالونه زیات دي...

امضاء موافقت نامه دیورند، اصلاً تولد نشده بود! روش به سطح بین المللی (International Jurisprudence) و طرز العمل (Pratique) دولت ها بالای یک اصل، متفق اند که هر گاه یک معاهده بین دو کشور، منعقد می - گردد، فاقد تاثیرات حقوقی بالای یک کشور ثالث می باشد. در این مورد، مثال ها زیاد اند.

چارم: موضوع وراثت دولت ها: ماده ۱۵ سال ۱۹۸۷م کنوانسیون و یانا، مشعر است:

«در حالات عادی و عمومی اگر یک دولت، جای یک دولت دیگر را اشغال کند، دولت وارث، مستحق حقوق و وجایب دولت قبلی می باشد.» سوال عمده در این جاست که آیا دولتی مانند پاکستان که بعد از اضمحلال یک دولت استعماری، جدیداً عرض وجود می کند، می تواند به حیث یک جناح، به ارتباط انعقاد موافقت نامه ای، قبول گردد که در دوران تسلط استعمار، منعقد گردیده بود؟

«قاعده در زمینه، چنین است: دولت جدیدی که مولود دوران تسلط استعمار باشد، به ارتباط معاهدات دولت قبلی، حیثیت دولت ثالث را حایز نمی گردد، و از منافع و امتیازات و احیاناً وجایب معاهدات دولت قبلی، مستفید شده نمی

خلورم: د دولتونو د وراثت موضوع: د ویانا د ۱۹۸۷م کال کنوانسیون په ۱۵ ماده کې وایي: "په عادي او عمومي حالاتو کې کله چې یو دولت د بل دولت ځای ونیسي، وارث دولت د مخکیني دولت د حقوق او جایبو د میراث مستحق گڼل کېږي. غټ سوال دا دی، چې آیا هغه دولت لکه پاکستان، چې د استعماري دولت د مینځه تگ نه وروسته نوی زېږول کېږي، د هغه تړون چې د استعمار د واکمنی له خوا منعقد شوی و، یو اړخ شمېرلی شو...؟

"عمومي قاعده دا ده: چې د شکیلاک د واکمنی نه پاتې شوې نوی دولت د مخکیني دولت د معاهداتو په وړاندې، د ثالث دولت حیثیت نلري، او د تړونونو د امتیازاتو او احیاناً د وجایبو نه گټه پورته کولای نه شي. په بل عبارت، کله چې د یو تړون یو اړخ له

صحنې څخه حذف کېږي، تړون له خپلې پښتوواني څخه بې برخې او جنسا له مینځه ځي... (Moreau Defarge - نړېوالې اړیکې، پاریس ۱۹۹۲م، ۴۷۰مخ).

— ارتباطات بین المللی پاریس ۱۹۹۲م،

ص ۴۷۰)

پنجم — طرز العمل اجرا و تطبیق یک معاهده:

برای این که یک معاهده، شکل عملی و تطبیقی را اختیار کند، طرز العمل های مختلفی، وجود دارند:

الف) ضمانت یک دولت ثالث، مثلاً دولت اصلاح متحده امریکا در سال ۲۰۰۱م، ضمانت تطبیق معاهده منعقدہ بین مصر و اسرائیل را به دوش گرفت.

ب) کمیسیون نظارت بین المللی، مورد دیگری ست که به تاریخ ۲۲ مارچ ۱۹۵۴م از طرف کنوانسیون، تجویز شده است.

ج) یک کمیسیون تحقیق که به پیشنهاد طرفین معاهده، تاسیس شده و متکفل تنظیم راپور های تخلف از احکام معاهده باشد و در نهایت، آن را به «ع. ب. د»، ارائه کند.

ب. د) ارتباط اجراء و تطبیق موافقت نامه د یورند، نه تنها هیچ نوع ضمانتی تثبیت نگردیده بود، برخلاف، از قراین، معلوم می شود که موافقت نامه از همان روز

پنجم: دیو تړون د اجرا او تطبیق پروسیجر: د دې په مقصد چې یو تړون عملي او تطبیقي بڼه غوره کړي، مختلف پروسیجرونه موجود دي:

الف) د یو ثالث دولت ضمانت، مثلاً امریکا په ۲۰۰۱م کال کې د اسرائیل او مصر ترمینځ د تړون د تطبیق ضمانت په غاړه واخیست.

ب) د ځانې بڼې المللي کمیسیون هغه مورد دی چې په ۱۹۵۴م کال د مارچ په ۲۲مه نېټه د کانوانسیون له خوا تجویز شوی دی.

ج) د تحقیق کمیسیون چې د تړون د اړخونو نه جوړ شوی وي او د معاهدې د احکامو د سرغړونې نه راپور تنظیم او نهایتاً (ع، ب، د) ته وړاندې کړي.

د ډیورنډ د موافقه لیک د اجرا په اړه هیڅ یو ضمانت نه و ټاکل شوی. برخلاف، د قراینونه څرگندېږي چې موافقه لیک له همهغه لومړیو ورځو څخه تراوسه پورې په

عمل کپی وجود نه لري، په دې مانا چې: های اول تا حال، در عمل، وجود ندارد؛ بدین معنی که: (الف) ولسونه د ډېورنډ د کرښې په داواړو خواوو کې یې د پاسپورت د شکلیاتو نه تگ او راتگ کوي.

(ب) ازاد قبایل په بشپړه توگه د پاکستان په سیاسي او حقوقي نظام کې نه دي جذب شوي، دوی اکثر پوځ ته عسکر او حکومت ته مالیه نه ورکوي او خپل ملي هويت يې ساتلی دی.

(ج) د تاریخ په اوږدو او په ځانگړي توگه د مقاومت او جهاد په وخت کې د لر او بر ولسونو ترمنځ جذباتي او عاطفي اړیکې د دې لامل شوې چې د ډېورنډ کرښه عملاً له مینځه لاړه شي.

نتیجه:

د حقوقو د تئوري له نظره د ډېورنډ موافقه لیک د توجیه وړ بڼه نلري. په عمل کې هم د نوموړي موافقه لیک اجرائي شتون تر سوال لاندې دی.

د ډېورنډ کرښه گلبه کرښه ده، پاکستان د افغانستان د موافقې پرته حق نلري چې د کرښې په جوړښت، چې په زیاتو سیمو کې نه دی تثبیت شوی، پخپل سر بدلون راوړي او یا د اغزن سیم په غځولو یا ماین په ایښودلو د هغه استقامت وټاکي. دغه کار د افغانستان په خاوره باندې ښکاره تېری گڼلی

های اول تا حال، در عمل، وجود ندارد؛ بدین معنی که: (الف) اقوام و باشندگان دو طرف خط دیورند بدون شکلیات پاسپورت و غیره، رفت و آمد دارند.

(ب) قبایل آزاد، به صورت کلی در نظام سیاسی و حقوقي پاکستان، مدغم نشده اند. اکثر این قبایل برای فوج پاکستان عسکر و به دولت پاکستان، مالیه نمی - دهند؛ بل که هويت ملی خود را حفظ نموده اند.

(ج) در طول تاریخ، و به صورت خاص در دوره مقاومت و جهاد در مقابل اجنبي، تظاهر روابط عاطفي و جذباتي در بين مردم و اقوام دو طرف خط دیورند، چنان قوی و صمیمانه بوده که خط دیورند را عملاً از بين برده است.

نتیجه:

از نقطه نظر تئوری حقوق، موافقت نامه دیورند، قابل توجیه نمی باشد؛ در عمل نیز، شتون اجرائی موافقت نامه مذکور، تحت سوال قرار می گیرد.

خط دیورند، یک خط مشترک است. پاکستان، حق ندارد بدون موافقت افغانستان در ساختمان این خط که در اکثر مواضع، تثبیت نشده است، به صورت یک جانبه و «په خپل سر» تغییراتی ایجاد نماید و با تمديد سيم

شو. های خاردار و یا توسط ماین گذاری، به تحکیم استقامت آن پردازد. چنین تشبیهی، یک تجاوز عریان به خاک و حقوق افغانستان، شمرده می شود. افغانستان در حال حاضر از داشتن یک حکومت تمثیلی ملی، محروم می باشد. حکومت موجوده افغانی که از جانب بیگانه گان، حفاظت می شود، در هیچ یک موضوع ملی و خصوصاً در مورد موافقت نامهء دیورند، با هیچ جانبی، منحیث یک جناح معامله، موقف گرفته نمی تواند.

یادداشت: د دكتور صاحب روستار، دكتور صاحب كاكړ او د پښتنو د نېشنل عوامي ملي گوند محترمواقضاو بشپړ مقالې په لاندني اثر كې لوستلاى شى:

"دپورنډ د واحد ملت د بېلتون كړنښه" د افغانستان د كلتوري ودې ټولنه - جرمني" خپرونې اگست ۲۰۰۷.

یادداشت: مقالات مکمل دكتور صاحب روستار، دكتور صاحب حسن كاکړ و اعضاى محترم حزب ملي عوامى پشتونخوا را مى توانيد در اثر ذيل، مطالعه كنيد: «ديورند، خط تجزيهء يك ملت واحد»، انجمن توسعهء فرهنگى افغانستان - جرمنى، نشرات اگست سال ۲۰۰۷.^۱

^۱: عرض تشكر و امتنان از دوست دانشمند، محترم جناب شاعلى محمد داوود مومند كه با قبول زحمت فراوان، ترجمهء درى مقالات پشتوى اين بخش را انجام داده اند. س. هاشمیان

پیام به پاکستان - ۱۳۲۹

از مرحوم استاد خلیل الله «خلیلی»

مشو فریفته خط دیورند که نیست
به چشم اهل خرد جز علامت خسران

صبا اگر گذر افتد ترا به پاکستان
پیام من به بزرگان آن دیار رسان

از این فقیر به الحاق ناظم الدین گوی
که نقض عهد کند مرد را سبک به جهان

به حکم عقل، روا نیست گر جفا بیند
کهن درخت کشن بیخ، از نهال جوان

تو شاخ نارس باغی و نا کشیده هنوز
جفای سودت سر ما و رنج باد خزان

به باغبان چو زند خار جور، گلخن نو
به خشم می کندش طرد از در بستان

توراه سیل، به یک مشت گل کنی مسدود
تو مهر را به دو انگشت می کنی پنهان

فروغ مهر جهان تاب کی شود خیره
زگرد معرکه نی سواری طفلان

از آن فسون که دمیدی به مردم بنگال
بر قبایل آزاد شیر گیر مخوان

به خوابگاه پلنگان به هرزه راه مجوی
کز ازدها نتوان کام دل گرفت آسان

قبایلی که بود قرن ها به خود ثابت
ز جای خویش نلغزد به مکر این و آن

به امتحان چه زنی بردهان مار انگشت؟
به قصد شیر، پی آزمون میند میان

به پاس خاطر دشمن مشو مقابل دوست
که دوست را نتوان یافتن چنین آسان

مشو فریفته خط دیورند که نیست
به چشم اهل خرد جز علامت خسران

دریغ بر تو که از خط کافری، بکشی
خجسته نامه اسلام را خط بطلان

دریغ از تو که خواهی به مکر و حيله و زرق
بنای وحدت اسلامی را کنی ویران

مشو مقابل قومی که داده است به تو
به جای بتکده و بت، مساجد و قرآن

تو بودی امی و دردست تو نهاده کتاب
تو طفل بودی و در گوش تو دمیده آذان

مکن به طعنه مردم زبان دراز که نیست
زبان هرزه سرا، حربۀ جوانمردان

تو کز سعادت آزاده گی نداری بهره
چه می شناسی قدر سعادت دگران

بدین وسیله مزن در دیار خویش آتش
که چون زبانه کشد خشک و تر بود یک سان

مجزو ز ملت چندین هزار ساله که داشت
سران تاجگذار و شهان باج ستان

که بر فسانه و افسون تو شود مفتون
به حرف پوچ تو بنیان خود کند ویران

اگر تو را نشود گفته های من باور
ز جای خویش مرو این گز است و این میدان

ضمایم

مرحوم فیض محمد کاتب در ضمیمهء نمبر ۳، از طبع و توزیع یک رساله به امر امیر صاحب، مشتمل بر محتویات قرارداد دیورند و نقشهء دیورند، به همه مامورین ملکی و نظامی در ولایات کشور، اطلاع می دهد. تبصره ها و یادداشت های مورخین بعدی نیز در برابر یادداشت های روزمرهء فیض محمد کاتب، ارزش و اهمیت خود را از دست می دهند. این ها، به استثنای مرحوم غبار، سراج التواریخ را دقیق مطالعه نکرده و یا این که مانند شتر مرغ، در تاریکی، قضاوت نموده اند. جلد سوم سراج التواریخ، شاهد زندهء این واقعیت است که امیر عبدالرحمن خان، قرارداد و نقشهء دیورند را شخصاً امضاء کرده؛ علاوهً امور حد-بخشی و علامه گذاری سرحدات را مطابق نقشهء امضاء شده، دقیقاً مراقبت و تطبیق نموده است. لطفاً بخش ضمایم را با دقت بخوانید! هاشمیان

ضمیمهء شماره ۱:

سند بسیار مهمی که در اولین سال صدارت سپه سالار شاه محمود خان به دولت برتانیه ارسال و تقاضای به رسمیت شناختن ولایت سرحد به حیث یک کشور مستقل در نیم قارهء هندوستان، شده است. این سند از آرشیف آقای فضل غنی مجددی، به دست آمده و او آن را از India Office Library – London، کاپی گرفته است:

وزارت امور خارجه
مدیرت ()
شماره (۱۲۶۸)
تاریخ (۱۷_۴_۱۳۲۶)

جلالتمآب عزیز! جی. ایف. سکوایر، وزیرمختار دولت بریتانیا در کابل. دوست دار، یادداشت شفاهی مورخهء ۴ جولای ۱۹۴۸ را که از طرف حکومت بهیبهء بریتانیا به جواب نوشته والا حضرت سردار محمد نعیم خان، وزیر مختار اعلیحضرت همایونی مقیم لندن و مذاکرات دوست دار با جلالتمآب، به من تسلیم نمودید، مطالعه کردم و این یادداشت دولت بهیبهء بریتانیا را که بر مناسبات آیندهء افغانستان و دولت انگلستان و بر مقدرات نژاد افغان، خیلی موثر است، به مجلس عالی وزرای دولت متبوعهء خود، تقدیم نمودم. این یاد-داشت دولت بهیبهء بریتانیا، توجه حکومت شاهی افغانستان را به خود جلب کرده، تاثیرات بس الیمی در دل و دماغ حکومت متبوعهء من، نموده است؛ زیرا حکومت

افغانستان از عدالت و انصاف دولت انگلستان برای استقبال و ملل نژاد، افغان امید های خوبی به خود می پروریدند؛ لیکن برغم این همه توقعات و امید های دولت و ملت افغان، همچون یک نوت و ربال را از طرف دولت بریتانیا مطالعه کردن، جای بسیار حیرت و افسوس است. دولت بهیبه بریتانیا در همه ادوار تاریخی مناسبات افغانستان و انگلستان، نسبت به نژاد افغان، اظهار نیک نیتی و عدالت گستری می نمود؛ نمی دانم به چه سبب و علت، امروز از حق و حقوق مشروعه افغانه، اغماض می فرماید.

افغانستان خیلی از انصاف و عدالت دولت انگلستان نسبت به آزادی هندوستان، ممنون گردیده است و یقین داشت که دولت بهیبه بریتانیا نسبت به حقوق نژاد افغان نیز همچون رویه و سلوک نیک را مرعی خواهد داشت؛ اما متأسفانه این نوت و ربال دولت بریتانیا، مخالف است با تمام آن همه اظهاراتی که دولت انگلستان در مکاتیب رسمی و شفاهی دولت بهیبه بریتانیا در این نوت و ربال خود می نویسد که مناطقی را که دولت افغانستان، موضوع بحث و مذاکره خود ساخته است، یک جز لایتجزای هندوستان است. این عبارت نوت و ربال، آن قدر از حقیقت دور و از انصاف و منطقی، بعید است که در نظر حکومت افغانستان، هیچ حقیقتی ندارد. در معاهده ۱۹۲۱ یا معاهدات پیشتر دولت افغانستان و دولت بریتانیا، یک عبارت یا کلمه خوردی موجود نیست که حکومت یا حکومت های افغانستان، سرحد آزاد یا علاقه جات مسکونه نژاد افغان را که اتباع بریتانیا می باشند، جز لایتجزای هندوستان، شناخته باشد. معاهده ۱۹۲۱، صرف بین دولتین بریتانیا و افغانستان، عقد شده است؛ نه با کدام دولت ملی هندوستان؛ زیرا اراضی آن طرف دیورند تا به جهلم و سند را کدام حکومت ملی هندوستان، به زور یا سیاست، از افغانستان، جدا نکرده است. اگر حکومت و حکمرانی انگلیز در هندوستان، حکومت ملی هندوستان بود، پس آن همه جنگ و جدال ملت هند بر علیه انگلستان، چه معنی داشت یا امروزه، آزادی هندوستان، چه معنی دارد؟

از زمان لاردر اکلند، گورنر جنرال هند، تا به سوم جنگ انگلو-افغان، همیشه دولت بریتانیه بر افغانستان، تجاوز کرده است؛ نه هندوستان. لاردر اکلند، اولین حکمران هندوستان بود که رنجیت سنگه را تشویق کرد و با خود متفق ساخت و شاه شجاع الملک معزول و مفرور را ترغیب نموده برای تسخیر نمودن و استیلای افغانستان، اقدام نمود؛ چنان چه این موضوع را خود دولت بریتانیا در کتاب *Treaties, Engagement and Sanads* در صفحه ۲۰۵ که رسماً شایع نموده اند، می نویسند و اقرار و اعتراف می نمایند که آخرین حدود سلطنت اعلیحضرت احمد شاه درانی، از هرات تا به سند و از بلخ تا به کشمیر بود!

دولت بریتانیا با جنگ و خونریزی، اراضی ماورای سند و اتک را از افغانستان استیلا نموده است؛ چنانچه آخرین دفعه که اعلیحضرت امیر دوست محمد خان، دوباره بر پشاور و تمام علاقه جات رود اتک، استیلا فرمود و سک ها را که به تشویق لارد اکلند در آن علاقه-جات پیش قدمی می نمودند، کاملاً شکست داد، اردوی دولت انگلیز، بر اتک و علاقه-جات پشاور، هجوم نمودند؛ تمام آن علاقه جات و پشاور را از امیر دوست محمد خان گرفت؛ چنان چه این حقیقت بر علاوه بسی اسناد موثوقه از عهد نامه پشاور ۱۸۵۵، به خوبی درک و اثبات می شود، چنانچه در ماده اول این عهد نامه، صریح مرقوم شده است که عهد نامه بین ایست اندیا کمپنی و امیر دوست محمد خان، عقد گردیده است و در ماده سوم آن، اراضی ای را که از امیر دوست محمد خان گرفته اند، به نام اراضی ایست اندیا کمپنی، تخصیص نموده اند؛ نه با عبارت «جزء لایتجزای هندوستان».

در تاریخ، ثابت است که اراضی بین پشاور تا به رود جهلم، وطن اصلی و مسکن دائمی نژاد افغان بود، از طرف دیگر از قندهار تا به ماورای سند، آن همه اراضی وطن و مسکن قبائل مشهور و معروف افغان بود و هست؛ چنانچه این اراضی را دولت بریتانیا از سردار رحم-دل خان با جنگ و خونریزی زیاد استیلا نمود. تاریخ های هندوستان و مخصوصاً جنگ های محابارت نیز اثبات می کنند که آن مملکت از قدیم تا امروز، مال و ملک افغانه بود؛ نه مسکن کدام نژاد هندی.

بار دوم دولت بریتانیا بر امیر شیر علیخان مرحوم هجوم کرد و این محاربه به فوت امیر شیر علی خان و به سلطنت امیر محمد یعقوب خان و عهدنامه گندمک در ۱۸۷۹، خاتمه یافت و این عهد نامه نیز به عنوان معاهده بین امیر محمد یعوب خان و حکومت بریتانیا تسوید و تثبیت گردیده است و در این مرتبه نیز وادی کرم، پشین و سپی را دولت بریتانیا از تصرف افغانستان کشیده در کنترل خود گرفت و هم در این عهد نامه، صریح اعتراف می نماید که وضعیت این علاقه جات، مخصوصی شناخته می شود و برای همیشه از خاک افغانستان، جدا نمی گردد و هم از استقلال و خود مختاری قبائل، اعتراف می کند.

بار سوم دولت بریتانیا بر افغانستان هجوم نمود و با تاسیس سلطنت امیر عبدالرحمن خان مرحوم، دولت انگلستان، افغانستان را تخلیه کرد و حدود افغانستان در این گیر و دار با خط دیورند، تثبیت شد؛ لیکن در این عهد نامه، اعلیحضرت امیر عبدالرحمن خان مرحوم و سر هنری مور تیمرد دیورند که در ۱۸۹۳، منعقد گردیده است، نیز همچو (همچون) یک شرط و ماده نیست که اراضی آن طرف خط دیورند را به نام جزء لایتجزای هندوستان، معرفی کند! ماده دوم عهدنامه دیورند می گوید: «که حکومت هندوستان در هیچ زمانی به خاک

های آن طرف خط سرحد که به سمت افغانستان واقع هستند، مداخله نخواهد کرد و همچنین امیر موافقت می نماید که در هیچ اوقاتی به خاک های این طرف خط سرحد که به سمت هندوستان وقوع دارند، مداخله نخواهند نمود.» از این ماده عهدنامه دیورند، واضح معلوم است که در این ماده، هیچ یک اعترافی از جزء لایتجزا بودن آن اراضی به خاک هندوستان، ذکر نگردیده است؛ زیرا آن اراضی، هیچ وقت، خاک هندوستان نبود و «عبارت به سمت هندوستان، وقوع دارد» وضعیت جغرافی آن اراضی را توضیح می نماید؛ نه معنای جزء لایتجزا بودن آن اراضی را با خاک هندوستان.

در ماده سوم این عهدنامه دیورند، دولت بریتانیا، سوات، باجور، چترال و غیره را از افغانستان، جدا می کند، اما در این ماده نیز از جزء لایتجزا بودن آن علاقه جات به خاک هندوستان، ذکر نشده است.

در ماده پنجم عهدنامه دیورند، واضح مرقوم است که خط سرحد از جایی خواهد گذشت که سلسله کوه خواجه عمران را در نزدیک پشه کوتل به خاک دولت بریتانیا، خواهد گذشت! گویا هر قدر زمینی را که دولت بریتانیا از افغانستان گرفته، هر دو دولت، آن را خاک بریتانیا، قبول کرده اند. از کلمه *Beritish Territory*، این معنی استنباط نمی شود که آن اراضی، جز لایتجزای هندوستان است.

بر علاوه این اسناد، در موقعی که لارد لیندون، وایسرای هند، اعلیحضرت امیر عبدالرحمن خان مرحوم را برای مذاکره معاهده دیورند تشویق و مکاتیب رسمی داده است که لارد لینسدون، رسماً وضعیت استقلال و خود مختاری تمام قبایل و عشایر آن طرف سرحد را اعتراف می نماید.

لارد لینسدون در مکتوب خود مورخه ۲۳ جولای ۱۸۹۲، افریدی ها و اورکزایی ها را مستقل و خود مختار می شناسد و اعتراف می کند و هم چنین مداخله امیر عبدالرحمن خان مرحوم را در قبایل باجور و وزیرستان محل و مخالف استقلال و خود مختاری آن عشایر افغان، عده و حساب می کند. البته معنای استقلال و آزادی آن همه قبایل، این نیست که آن ها جزء لایتجزای هندوستان می باشند.

لارد لینسدون در مکتوب خود مورخه ۲۹ جنوری ۱۸۹۲ نیز زمین و قبایل و عشائر افغان را که به آن طرف سرحد تا به اراضی *British Territory* واقع اند، مال و ملک قبایل و عشایر آزاد دانسته، وطن و مسکن افاغنه می کند؛ نه جزء لایتجزای هندوستان.

عهدنامه ۱۹۲۱ نیز بر همین مفهوم، عقد گردیده است؛ چنانچه مکتوب ملصق این عهدنامه مذکوره که از طرف مستر دابس، رئیس هیات بریتانیا، داده شده است، تماماً وعده نیک

نیستی و رفتار نیک دولت بهیه انگلیز را وانمود می کند و هم این مکتوب مستر دابس، صریح
علاقه برادری دولت افغانستان را نسبت با آن قبایل، تقدیر و تصدیق می کند.

هیچ وقت در نظر ارباب حل و عقد افغانستان در مواقع عقد معاهدات با دولت انگلیز، راجع
به قبایل سرحد آزاد و افغانه و ولایت سرحد، همچو یک فکر و اندیشه، راه نداشت که
معنای آزاد شدن قبایل سرحد و تسلیم مقدرات افغانه و ولایت سرحد، به انصاف ایست اندیا
کمپنی یا به نام دولت بریتانیا مبنی بر آن خواهد شد که آن وطن و مسکن نژاد افغان، جزء
لایتجزای هندوستان، حساب شود. این عبارت را اولین بار از نوت و ریال دولت بریتانیا،
مطالعه می کنم که به کلی خطاست.

تاریخ و اسنادی که در دست داریم، ثابت می کنند که اراضی عشایر افغان تا به سند و رود
جهلم، امتداد داشت و افغانان، یک ملت هندی، نمی باشند. افغانان در کلتور و لسان از اهالی
هندوستان، فرق عظیمی دارند؛ چنانچه همین فرق، کلتور هندیان را از افغانان، جدا کرده
است! سیاحان اروپا که در هندوستان و افغانستان، سیاحت کرده اند، بار بار این گفتهء ما را
در سیاحت نامه های خود، نوشته اند.

با این همه اسناد و دلائل باید باز بگویم که این اراضی را دولت بریتانیا از افغانستان با
جنگ و خونریزی، استیلا کرد! نه ملت هندوستان و نه کدام حکومت ملی هندوستان. در
حالی که ولایت سرحد، عیناً وضعیت ما را داراست و بر ما نیز یک مفتوحهء انگلستان بود،
نه هندوستان. در این روز، حساب و عدالت بر ما، آزاد و مستقل شد، [اما] ولایت سرحد چرا
جزء لایتجزا هندوستان بشود؟ در صورتی که در تمام دوره های حکمرانی بریتانیای کبیر
در هندوستان، ولایت سرحد، جدا و علیحده بود؛ نه با پنجاب ملحق بود و نه با سند و نه با
یوپی. امروز که هندوستان، آزاد می شود، چرا اهالی سرحد را دولت انگلستان مجبور می
کند که یا به پاکستان یا به هندوستان، ملحق شوند. قوم افغان، مانند ملت المان، یک فکر
جهان گیری و استیلای جهان را هم نداشت و ندارد؛ به خیال و ارادهء تاسیس یک
امپراطوری عظیم هم نیست و همچو ملت جرمن و جاپان، سبب جنگ دومین جهان نمی
باشد که آن را پارچه باید کرد و در ملل همجوار، منحل باید نمود.

به غیر از این که بگویم در مساله قبایل آزاد و افغانه و ولایت سرحد (دولت سرحد) دولت
بهیه انگلیز، هیچ غور نفرموده اند، دیگر چیزی نمی شد تعبیر کرد؛ زیرا برای اهالی برما و
نژاد هندو و مسلمان هندوستان و برای افغانه که از هندوستان و برما در جنگ های اول و
دوم جهان، کمتر حصه نگفته اند، یک فیصلهء خلاف انصاف و بی منطق را مرعی و اجرا
نمودن، جای بسیار تحسر و رنج و افسوس است.

راجع به این که در نوت و ربال خود، دولت بریتانیا، همدردی دولت افغانستان را نسبت به افغانه آن طرف سرحد، طبیعی می داند و اندیشه دولت افغانستان را نسبت به استقبال افغانه همخون و هم زبان ما، تقدیر می کند، ممنون و مشکور هستیم و می توانیم بگوییم که مداخله از طرف ما در امور هندوستان، تاکنون ظهور نکرده و نخواهد کرد؛ ولی نسبت به این که وعده های تحریری از دولت بریتانیا را جمع به آزادی و سعادت به آسایش اقوام افغان آن طرف سرحد، به دست داریم، حق داریم که از دولت بهیسه انگلستان، ایفای آن وعده ها را از روی عدالت و انصاف، مطالبه کنیم و با این وسیله، فریاد خود را به گوش اهالی انگلستان و تمام جهان برسانیم که پارچه ای از وجود افغانستان را بُریده، به هندوستان ارمغان می کنند! از دنیا نسبت به قوم افغان، عدالت و انصاف، مطالبه می کنیم و از مرکز عدالت بین المللی عالم، به حق قوم خود، نظر لطف و مرحمت می خواهیم.

این به آن می ماند که یک پارچه وجود انسانی را با کارد تیز قطع کنند و به او بگویند که آه مگو! فریاد مکن! البته طبیعی ست به هر کسی که دردی می رسد، ناچار و بی خودانه، فریاد می کند.

در جواب فقره دوم نوت و ربال دولت بهیسه بریتانیا، می نگارم که دولت متبوعه دوست - دار، وعده دولت انگلستان را در باب حق داشتن اتونومی کامل اقوام سرحد، کافی نمی - داند و این اتونومی کامل را در داخل یکی از دومنیون های فدرال، انحلال آن اقوام افغان، حساب می کند. این، کاری خوب نیست که یک قوم آزاد و مستقل را برای منفعت ملت همسایه اش، فدا کنند! بل که همچو تقسیمات ناجائز از روی تجربه های متواتر، نتایج بس حزین و الیمی را در دنیا به منصفه ظهور آورده است. اقوام افغان را به یکی از دو فدرال هندوستان منوط و مربوط ساختن، نتایج بس و خیمی را سبب شدنی ست. جوانان افغان، دولت هندوستان را آزاد و خود را اسیر دیده نخواهند توانست. اداره همچو یک تشکیلات، خیلی مشکل است و این قضاوت دولت بریتانیا در آینده بین افغانه و هندی ها، اسباب دشمنی و خصومت را بر پا خواهد کرد؛ به عوض این که افغانه سرحد و دومنیون های فیدرال هندوستان برای همدیگر، همسایه نیک و معتمد بشوند، مضر و خصم یکدیگر خواهند شد.

از این رو، به عقیده دولت متبوعه دوست دار، این تجویز درست نیست که افغانه آن طرف سرحد در پاکستان یا هندوستان باید شامل شوند. عدالت این است که ولایت سرحد نیز یک دومینیونی مثل برما تشکیل بشود و یک همسایه متحد پاکستان و دوست هندوستان گردیده به ذریعه عهد نامه های اتحاد و هم کاری با پاکستان و هندوستان، مناسبات خود را

قائم و مستحکم نماید. دولت افغانستان بنا بر رشتهء هم نژادی و هم زبانی و یک وجودی که با افغانهء آن طرف سرحد دارد و همیشه از دولت انگلستان، وعده های نیک نیتی در باب رفاه و سعادت افغانه، شنیده است، با اصرار این چیز را از دولت دوست خود، دولت بهیهء انگلیز، خواهش می کند و هیچ گاه به انحلال افغانهء آن طرف سرحد در پاکستان یا هندوستان، راضی نخواهد شد و این طور یک عملی را دوستی و نیک نیتی به افغانه، حساب کرده نمی تواند؛ بل که نزد افغانستان و تمام دنیا، واضح خواهد شد که از الحاق اقوام آزاد سرحد و افغانهء ولایت سرحدی به یکی از دو دومینون های هند، مقصد، انحلال آن نژاد افغان است در ملل همسایه.

در جواب فقرهء سوم نوت و ربال دولت بریتانیا می نگارم که دولت افغانستان نیز به جز دوستی و نیک نیتی از دولت بریتانیا و دومینون های فدرال هندوستان، چیز دیگر نمی خواهد. دولت افغانستان در مواقع بسیار نازک، دوستی و نیک عملی خود را به دولت بریتانیا، اثبات نموده است. سیاست امروزهء افغانستان نیز به غیر از دوستی و همکاری با دولت انگلیز، بر کدام خواهش نامشروع و تکلیف بی منطق، مبنی نمی باشد! افغانستان، الحاق افغانهء آزاد و افغانهء ولایت سرحد را به داخل مملکت محروسهء خود، خواهش نموده است؛ صرف دولت افغانستان، انحلال قوم و مسکن و ضم افغانه را در ممالک هندوستان، روا دار نیست و دیده نمی تواند. تجویز بیانهء لارد مونت بیتن، وایسرای هند را در باب اقوام ولایت سرحد، مخالف احقاق حق افغانهء آزاد و افغانهء ولایت سرحد، می پندارد.

دولت افغانستان از آزادی و استقلال پاکستان و هندوستان، با جان و دل ممنون و مشکور است و آزادی و استقلال این دو مملکت همسایهء خود را یک نعمت عظمی برای امن و ترقی تمام ممالک آسیا، عده و حساب می کند و افغانستان، امید و یقین دارد که روابط دوستانه و برادرانه که بین افغانستان و پاکستان و هندوستان از قدیم موجود بود، امروز علنی و به صورت رسمی، تاسیس خواهد شد، افغانستان و پاکستان و هندوستان، با هم دست برادری داده برای تامین منافع مشترک خود در هر ساحه، یک به دیگر، امداد خواهند کرد. دولت افغانستان از دو دولت برادر خود، پاکستان و هندوستان نیز در مسئلهء افغانهء ولایت سرحد و قبایل آزاد، عدالت و انصاف می خواهد و یقین دارد که آن دو همسایه و دو برادر ما، چیزی را که به خود روادار نمی باشند، به افغانه، روا دار نشوند. برای خود، آزادی و برای قوم افغان، تجویز اسارت و انحلال را پیش نکنند و فقر و غربت اقوام سرحد را بهانهء انحلال ایشان نسازند.

شکی نیست جهانیان امروز از مزایای اخلاقی و احساسات عدالت و انصاف پروری ملت بزرگ انگلیز نسبت به تسلیم حق و حقوق هندوستان، تمجید می کنند و برای تاسیس امنیت عالم، این اقدام مسعود را ناگزیر می دانند. دولت افغانستان، چشم به انتظار آن است که حق افغانه آزاد و افغانه ولایت سرحد نیز شناخته شود تا نژاد افغان، یقین کند که دولت بریطانیای کبیر، دوست و خیرخواه افغانه نیز می باشد. در خاتمه می گوئیم که همدردی دو ملت بزرگ انگلوساکسون در جنگ های جهان، چه طور مشروع و حق به جانب بود. این فریاد و ولوله ملت افغان نسبت به همدردی افغانه آن طرف سرحد، همان طور ناگزیر و حق به جانب است. باقی: احترام فائقه.

وزیر امور خارجه

علی محمد

ضمیمه شماره ۲:

اسناد حدبخشی و علامه گذاری خط دیورند از صفحه ۲۴۸ جلد سوم سراج التواریخ در باب طبع و توزیع قرارداد دیورند به دوایر دولتی در مرکز و ولایات ککشور و رسیدن کمیسیون انگلیس در این باب به کابل.

... و هم در این وقت رساله مکالمه حضرت والا که با مارتیمر دیورند فرستاده دولت انگلیس به پای رفته و امر طبع شده بود و وعده انتشار آن از پیش داده آمد از مطبع بر آمده در روز هفدهم رجب با اشتها سعاد آثاری در تمام ولایات شرف انتشار پذیرفت و رقم شد که در این زمان چند تن از منصبداران معتمد و معتبر دولت انگلیس که به زبان بومی ایشان این جامعه را کمشین می گویند از راه رسالت به شرف تقییل سده علیای سلطنت نایل و اصل گردیده چون عز بار یافتند اظهار مطلب اصلی و مارب فعلی خویش کردند و آن این بود که در بین دولتین افغانستان و انگلستان تجدید مودت و تشبید قواعد و مواحدت را منعقد و مرتبط گردانیده متعهد گشتند که مطیعین و هواخواهان دولتین علیتین به رسم و آئین دوستان و یک جهتانه با هم رسته محبت و سلسله مودت را مدام محکم و مستحکم داشته باشند و از آن جا که منظور نظر آفتاب مظهر ما همیشه آرامی و نیک نامی رعایا و برایای سکنه مملکت ذی دیانت افغانستان بوده و هست که تمامت انام از خواص و عوام روز زیست خود را به رفاهیت و امنیت به سر برده از دست برد حوادث روزگار در...

ضمیمه شماره ۳:

از صفحه ۲۶۶ جلد ۳ س.ت در باب احضار سرداران و حکام مناطق مختلف به منظور اخذ هدایت جهت علامه گذاری سرحدات.

... و هم در روز مذکور ماه مذکور فرامین طلب به نام سردار شیرین دل خان حاکم خوست و سردار گل محمد خان حاکم ارگون و منصور خان حاکم مُقر و فقیر محمد خان حاکم کلات شرف اصدار و عز ارسال یافته ارقام و اعلام شد که هر کدام با چند تن از بزرگان مردم موضع و مقام حکومت خویش راه کابل پیش گیرد تا هدایت و ارشادی که در باب تعیین و تقسیم حدود و نصب بروج فاصله دولتین افغانستان و انگلیس پیشنهاد خاطر انور است به ایشان فرموده شود که با کارکنان آن دولت به انجام و اتمام رسانند که رعایای جانین حدود خویش را نیک شناخته از یک سوی به دیگر سوی پای مداخلت پیش نگذارند.

ضمیمه شماره ۴:

از صفحه ۲۶۰ و ۲۶۱ جلد ۳ س.ت در باب احضار و تعیینات:

سپه سالار غلام حیدر خان برای حدبخشی سرحدات شرقی (واخان، چترال کافرستان، باجور، کتر، مومند، خیبر و شنوار) سردار شیرین دل خان برای حدبخشی سرحدات جنوبی (از حدود کتل پیوار تا حدود تروه) سردار گل محمد خان (از حدود تروه تا چمن) محمد عمر خان نورزایی (از چمن تا کوتل ملک سیاه، در سال آینده) و مقارن این حال در روز نهم ماه رمضان حضرت والا از مامور شدن کار گزاران دولت علیه افغانستان و انگلیس به تقسیم و تعیین حدود فاصله تمامت ولایات را از مذاکره که در این باب با دیورند فرستاده دولت انگلیس به پای رفته و نقشه آن چنانچه گذشت امضا پذیرفته به ذریعه اشتھاری که به لفظ افغانی و پارسی به اسم شده از طبع برآمد آگهی داد که چون در این اوقات شروع و افتتاح به کار تصفیہ و تعیین حدود سرحدیہ واقع بین دولتین می شود و از این امر چندی قبل به ذریعه رساله کوچکی که به لفظ افغانی و پارسی طبع و نشر و به عموم مردم افغانستان خبر داده شده بود و حالا از تعیین کسانی که برای این کار شرف انتخاب یافته و مامور شده اند آگهی داده می نگارد که غلام حیدر خان سپه سالار اول و سردار گل محمد خان و سردار شیرین دل خان مامور امر مذکور شدند و هر کدام را دستور العمل و منشور رفت که با اعیان و بزرگان هر موضعی که به قرب سرحد واقع است و از سهول و جبال و اودیه و قفار و صحاری و براری و هامون و کشت زار و مراتع و انهار نیک آگاه بوده علم و معرفت

داشته باشند و از روی نقشه امضا یافته حدود داخله و فاصله و خارجه را بدانند با خود همراه گرفته هر کدام در مواضع و مقام امور بهای خویش رفته با امنای دولت انگلیس که از راه انجام و اهتمام نمودن این کار پیش می آیند طریق تقسیم و تعیین حدود بر گرفته خطوط و نقاط فاصله را معین کنند و دستورالعملی که به امر دولت تفویض هر سه تن مامورین شده است جدا جهت اطلاع و استحصال خواطر انام از خواص و عام طوائف و اقوام مرقوم و مرسول گشت که همگنان از صورت و معنی تقسیم حدود کامیابی دانش به هم رسانیده از حدود و مواضع متعلقه افغانستان نیک مستحضر شوند تا طوایف و قبایل و اقوام و اشخاصی که در سرحد و قرب آن موطن و مسکن دارند از حوادث روزگار مرفه الحال و فارغ بال بوده اراضی و عقار دشت و کهسار و چراگاه و مرغزار خود را به وجه شایسته بشناسند و رعایای طرفین از خطی که دولتین در میان قرار داده علایم فاصله برافراشته استوار می سازند از یک سوی به دیگر سوی تجاوز نمایند فقط نقل دستورالعملی که از روی نقشه امضا یافته دولتین با اشتها فوق شرف اصدار و عز انتشار یافت این است. در وقتی که کمیشن دولت انگلیس در کابل آمده بودند و رئیس و سرکرده آن فارن سکرتر دیورند بود و هم کرنیل ای. ارایس و دکتر فن و لفتنت آسمته و لفتنت مکهمان و مستر دانلد و مستر کلداک با او حاضر بودند که چنین قرار داده شد که خط فاصل از حدود درواز و شغان و واخان چنانچه در نقشه سابق که به تاریخ شانزدهم ماه ذی حجه سال لوئیل هزار و سه صد و نه هجری مطابق یازدهم ماه جولای سنه هزار و هشت صد و نود و دوی میلادی نشان داده شده است می گذرد و از واخان در سرحد کافرستان و چترال رفته به موضع صدک می رسد و از آن جا به سرحد جبال کنر که واقع اند در بین مردم کنر و مردم باجاور و از آن جا به جبال مردم مهمند که در میانه طوائف مهمند و مردم باجاور اتفاق افتاده اند شده و می رسد به کوتل لوارکی و حدود آشکار غلی و از آن جا بالا می شود به حدود سپید کوه و جدا می کند مردم آفریدی را از مردم شنوار از قله جبل سپید کوه که بلندتر از آن قله و کوهی نباشد و نشان نصب می گردد تا به سرحد حدود مردم جاجی و چمکنی و طوری و خوستی با طوری و می رود به سرحد خوست و داور و از آن جا می رود به سرحد مردم پر مل و زیری و غیره مواضع وزیریان که پر مل را با تمام حدوداتش تعلق به افغانستان می دارد و از آن جا می رود به طرف موضع تروه و کارکستان و جبال آن که تقسیم می شوند در بین مردم سلیمان خیل و کاکر و زیری و بعد از آن جا می رود در مواضعی که به مقابل سرحد موطن طوایف ترکی و اندری و توخی واقع اند و قسمت می کند جبال آن مواضع را در بین طوایف سه گانه مذکوره و مردم کاکر و از آن جا گذشته می رود در موقع چمن جدید از

راهی که به حضور خودم در کابل به دیورند و یارانش نموده شده و معین گردیده است تا حدود نوشکی به طریقی که این طرف خط که از مضافات قندهار است تعلق قندهار بوده آن سوی خط متعلق به بلوچستان باشد و از موضع مذکور یعنی نوشکی به سبب شدت حرارت هوا تا چاکی و کوه ملک سیاه که ولایت گرمسیر است تا زمان زمستان سال آینده یونت ئیل معطل گذاشته می شود زیرا که کارگذاران دولت انگلیس صمیم عزم کرده اند که واخان و چترار [چترال] و کافرستان و باجاور و کتر و مهمند را از هم جدا کنند و برطبق اختیار من و ذکر فوق حدود کافرستان و چترار و کتر و باجاور و مهمند و خیبر و شنوار را تا سر کوه سپید و کتل لوار کی سپه سالار غلام حیدر خان با کارگذاران دولت برطانیه تعیین حدود می کند و از حدود کتل پیوار تا حدود تروه را سردار شیرین دل خان تصفیه و فیصله می نماید و سردار گل محمد خان در حدود مذکور معاون و شریک تصفیه خواهد بود و از حدود تروه تا چمن جدید تنها سردار گل محمد خان کار تعیین حدود را به پای خواهد برد و از آن جا تا کوه ملک سیاه در سال آینده محمد عمر خان نورزائی انجام خواهد نمود و سر رشته این تقسیم و تعیین حدود که به مردم افغانستان به ذریعۀ اشتها فهمانیده شده و می شود به دستور آن چه ذکر شد به حضور دیورند و همراهانش که در کابل بودند گفته شده و ایشان همه را پذیرفته اند پس تمام طوائف و اقوام سکنۀ مملکت دیانت اتسام افغانستان بدانند و نیک آگاه باشند که در این امر زیاد و کم را جای گفت و شنید نیست مگر اقوامی که در دو طرف خط فاصل متوطن اند این قدر حق دارند که در باب اراضی موروثی و جبال هیمه دار و اودیه و مراتع علف زار دواب و مواشی خود مذاکره و مکالمه نمایند و عزت مندان مذکورۀ فوق که از طرف این دولت مامورند تصفهی آن را خواهند کرد و اگر امر بزرگی روی دهد قرار داده شده است که خودم با دولت برطانیه گفت و شنود نموده بر امری که امضاء شود کارگذاران این دولت را هدایت و آگاه کنم و هم چنین کارکنان آن دولت را خود او رهنمونی خواهد کرد و آن گاه که رفع مرافعات کوچک از میان شده دفع منازعات بر روی روز آمد و هر قوم به حد خود راضی و قانع گشت به امضای امنای هر دو دولت تعیین خط فاصل و نصب علایم به روی کار خواهد آمد این بود حقیقت ابتدای کار تقسیم و تعیین حدود در بین دولتین که خبر داده شد و در این باب هر چه گفته و نوشته شد تغییر و تبدیلی واقع نخواهد شد فقط.

ضمیمه شماره ۵:

از صفحات ۲۷۹-۲۸۰ و ۲۸۱ اوامر و هدیایات امیر، عنوانی خوانین منطقه افغانستان مرکزی

(سلیمان خیل) برای حدبخشی این منطقه و هم عنوانی خوانین منطقه جنوبی کشور (خوست وغیره) برای حدبخشی مواضع سرحدی زیر نظر نایب سالاران اعزازی، سردار گل محمد خان و سردار شیرین دل خان می باشد:

و هم به دستور مزبور یازده طغرا منشور به نام بزرگان طوایف (تنی) و (مده خیل) و (بابکرخیل) و (جاجی) و (صبری) و (یحی خیل) و (دیناری) و (جلال خیل) و (کامرانی) و (منزائی) و (خداداد خیل) و (ساربان خیل) و (جلال زائی) و (بارخیل) و (هوش خیل) و (بنوخیل) و (کمال خیل) و (داوود خیل) و (ملی زائی) و (ناصری) و (موسی زائی) و (چلاک خیل) و (اسمعیل خال) و (گربز وزیری) و (شاه خیل) و (حسن خیل) و (شی خیل) و (بارک خیل) و (شمل زائی) توخی و بارک زائی متوطن ناوه چون اسپرلی خان و گل پر خان و خان باز خان و کلاباز خان و میر صاحب خان و خواجه میر خان و میر افضل خان و محمد امین خان و محمد اکرم خان و کتی خان و سلطان محمد خان و میر هزار خان و تور خان و شهاب الدین خان و اختر محمد خان و عبدالله خان و دوست محمد خان و احمد خان و پیر محمد خان و دل محمد خان و باز محمد خان و جمعه خان و شیر خان و روزی خان و امیر حسن خان و بیرک خان و خان شیر خان و کریم خان که با سردار شیرین دل خان و سردار گل محمد خان نایب سالاران اعزازی و فقیر محمد خان حاکم کلات به فرمان طلب در کابل آمده شرف بار حاصل کردند عز اصدار یافته رقم گشت که ایشان برای تعیین خط و نقاط سرحد به زیر دست سرداران و حاکم مذکور مامورند که هر کدام جبال و مراتع و مزارع قوم و قبیله خود را با آنانی در آن سوی خط فاصل اتفاق بیافتد تقسیم نموده حدود همه جا را تعیین نمایند تا رفع منازعه بر روی روز آمده مصالحه دایمی استوار گردد و از موضع (زیارت برکی) واقع سرحد قریه جات (دوی کر) و (سعید کی) و (داکه شکه) واقع سرحد قریه جات (خرسین) و (جانرگلی) واقع سرحد قریه جات (کرکری اختر) و سر کوه (دومانده) واقع سرحد قشلاق (ملک ساون تنی) و (بیرم حملی) واقع سرحد قشلاق (ملک ازباز اختر) و سر کوه (شین کندی) واقع سرحد قلعه (اسمعیل کان تنی) و سر کوه (اندر) و کتل (بتوی) و سر کوه (بطی) و سر کوه (سرکی) و سر کوه (خوی سر) واقعه سرحدات قریه جات (تنگی خوست) و سر کوه (زخه) واقع سرحد ملی (در نامی حسن خیل) قاطنین و سکنه (کیتوی) قوم وزیری و (ترکی اغزی) واقع سرحد (ملیار) محمد حسن خیل وزیری سکنه (کیتو) و زمین اخیر مزارع شادی خیل حسن خیل واقع سرحد زمین مذکوره و سرحد کوه (درویشنه) واقع سرحد طایفه نور خیل حسن خیل وزیری سکنه (کیتو) و (سرشین نری) واقع سرحد (دردانی) حسن خیل وزیری سکنه (کیتو) و سر کوه

(خیل نری) واقع سرحد (ملی دردانی) و (مندی خیل حسن خیل وزیر کیتو) و دهن (درواز کی) واقع سرحد (ملی مندوخیل حسن خیل وزیر) سکنه کیتو و سرکوه (جغنی) و سرکوه (برکوی) واقع سرحد قریه جات احمد خیل جاجی و سرکوه (کیزن) واقع سرحد (کنده غزی) جاجی و سرکوه (لته و لثیکه) و (مانی کند) واقع سرحد (کوت کی زبردست جاجی) و سرکوه (قیمتی) و (منده تی کند) و سرحدات (رشتیا غند جاجی) و سرکوه (مرغو) واقع سرحد قریه منگل قیمتی و سرکوه (دری درنک) واقع سرحد حیدر خیل رشتیا جاجی واز (روزه) واقع سرحد رشتیای جاجی سفلی و (لواری خوله) و (دیری غندی) واقع سرحدات قریه جات پتان جاجی (و راه عام مردم کوچی) غلجائی واقع سرحدات قریه جات غزگری و (مته سنگر مقبل) و سرکوه (کندی خپری) و سرکوه خپر و (درواز کی) و (شنه درکه) واقع سرحدات جاجی میدان و سرحد (ولی چینه) و (مشور کوچ) متعلق جاجی میدان و (زرکمر) و (خروند) واقع سرحد چراگاه قریه جات خوست کوچک و (ملنه) و (وانه) و (گل کچه) و (سره توی) و (گرداب) و (شین باغی) و (حسین نکه) و (نشپه) و (منزراغه) و (درسک) و (پیتاب) و (نمسی) و کوه (برسرک) و (ملیوی) و (کردی وازه) و (هلال نکه) و (ممی) و (سندراکچ) و (اسپسته) و (دور) و (نیازو چینه) و (سروان دی) و «کمکی وازخواه» و (لوی وازخوا) و (کوشته مواطن سلیمان خیل) و (غوالیسری) و (قجره) و (اسپین) و (کوت کی) و (توی مچن صاحب) و (وانه) و (دهنه) و (سورخوری) و (خندوژور) و (کچ سینه) و (دوش غری) و (سه سوبی ژوب) و (لکه تیژه) و (پلنه) و (مغل کوت) و (تلخوان کوت) و (مرغ پل) و (سره توی) و (توره) و (کرداب) و (کردن بیوک تروی) و (شیان باغی) و (انچره) و (حسین نکه) و (ناوه پانی) و (نصف گیتو) و (خوت کنندی) و (سره درکه) و (ناله کانی) و (اسپله لوت) و (سلطان سیری) و (سرچینه) و (پرسر کری) و (شرن توی) و (سره چاهان) و (سپنکی وزری دکر) و (غزکی) و (ترون کی) و (شاه غره) و (ملا کوت دهنه) و (تروکی) و (سروانا) و (کچ خواره) و (یوسف نری) و (پری زای) و (غز مانده) و (سوری دبر) و (چینی خواه) و (غوالیخواه) و (مسئل) و (کندوری) و (تنکه وخت) و (خار کلمی) و (رنه تیژه) و (خرما) و (کل کچه) و (کژه پونکه) و (زرمه) و (درسک) و (دوبندی) و (منزراغه) و (دژده) و (انکانندی) و (دوی چینه) و (چالاک) و (قندیل) و (تریخه) و (غندغز) و (کندرولی کوه) شیخ اسمعیل واقع سرحد مردم ناصری و سرکوه «رستنی» واقع سرحد رود خانه قریه جات چرخنی گربز و (سفری) و (ستیل) و (خه کی) و (کغویه) واقع سرحدات قریه جات (سعید کی دند) و سرکوه (مندرک خوله) و (کوک سرنای غندی) واقع سرحد درجات «زروی جدران» و «لالی مانی» واقع سرحد

سالار غلام حیدر خان را که از برای تعیین و تقسیم حدود واقع بین دولتین افغانستان و انگلیس چنانچه گذشت به فرمان طلب در کابل خواسته شده بودند دستور العمل و نقل نقشه سرحدیه را که با دیورند فرستاده دولت انگلیس امضا شده بود جداگانه به هر یکی از ایشان داده از حضور انور لعل محمد خان لعل پوره قوم مهمند را که به زیر دستی سپه سالار مامور تعیین حدود کهسار مهمندیه شده بود ارقام و اعلام رفت که از حد مواضع (دوی زائی) (تامچنی) و (لندی خانه) خود را زیر دست سپه سالار قراردادده و همراهش بوده تمامت خط و نقاط فاصله را معرفی کند و راه گردش و مشاهده املاک (ساکی کند) و سرحد (دوی زائی) و کوه سرحد (بیخ دند) و (امروئی کند) و (سرکمالی) و (اندا) و (رسک) واقع سرحد (پل پپل) و (قلعه اکره) واقع سرحد (انبار) و (شیخ اسمعیل) و (حتمان خیل) واقع سرحد (چار کلی) و (کوتاه ترپ) واقع سرحد عیسی خیل و برهان خیل و کنار دریای ابازائی تا مواضع (مته) واقع سرحد طائفه ترک زائی و (کاتکره) واقع قرب علاقه پشاور و سرحد مردم (حلیم زائی) و (پنج پای) و (سبحان خور) واقع سرحد ترک زائی و (زورمندی) و (سرخ قلعه) واقع سرحد کینی خیل و (شیخ پلوسه) واقع سرحد (مچنی) محل خانه های یعقوبی و (لوره مینه) واقع میانه خاک متعلقه افغانستان و اراضی و جبال مقبوضه دولت انگلیس و (حوره مینه) نقطه مشترکه دولتین و (کتل سلمان) و (لندی خانه) را برگرفته و تمامت مواضع مذکوره را نیک مشاهده نموده و علم حاصل کرده ملحوظ داشته باشد که نه نقصان در خاک افغانستان روی دهد و نه از آن سوی برای این سوی ادعای حق و مطالبه اضافه کند زیرا که با همه این اقوام که تعیین حد و خط و نقاط فاصله در میان می-آید تعلق به دولت افغانستان دارند که به قرار نقشه ممضی بها دیگری را در آن ها حق دخل و تصرف نیست و آنانی که غیر از طوائف مسکونه مواضع مزبوره اند و تعلق به دولت انگلیس دارند نیز از راه اتحاد ملت و قومیت عزیز دولت افغانستان اند که در روز حاجت شریک هم خواهند بود و دیگری ایشان را در راه دین و از هم جدا نتوانند نمود چنانچه در سال های گذشته که تعیین حدود در بین دولتین افغانستان و انگلیس قرار داده نشده بود دولت افغانستان مردم را اندرز و نصیحت بسیار فرمود که شاید خیر و منفعت دنیا و آخرت خود را دانسته به مضمون صدق مشحون (اطیعوالله و اطیعوالرسول و اولی الامر منکم) طریق اطاعت اختیار کرده از جهالت و سرکشی بر کنار باشند و لیکن ایشان به گوش قبول جا

در این اوراق و اوراق دیگری که بعداً ارائه می شوند، به تفصیل، یادداشت کرده است. هاشمیان

ندادند تا این که خط و نقاط فاصله در بین دو تلین تعیین و تقرر پذیرفت و بنا بر آن لازم و متحتم گشت که حصه خاک مقبوضه دولت برطانیه از کهسار و ادویه و قفار و صحاری و براری و مراتع و مزارع افغانستان جدا و برکنار باشد تا تشویش در بین اقوام دولت افغانستان روی ندهد و هر کدام موضع و مقام خویش را شناخته یکی جانب دیگری پای تغلب و تصرف پیش نگذارد و هم چنین سلطان محمد خان را فرمان رفته دستورالعمل داده شد که از «کتل ناوه» تا «چناری» حدود و مواضع املاک «کژوامه» واقع سرحد «سوران» و «کوهی» و «غنم شاه» و «ظریف خان جور» و «درب شاه» سرحدات «متی وانزری» و «چناری» واقع سرحد بائی زائی مهندس را گردش و مشاهده کرده تصفیة حدود مذکوره را به زیر دستی سپه سالار غلام حیدر خان متعلق به خود داند و شمشال خان سروبی مواضع «لندی خانه» مورکه را تا آخر شنواری گردش نموده حدود و املاک ماش واقع سرحد «لندی خانه» و «شکار غلی» و «در بند» و «شوبی کند» و «بان ت پیری» و «بتی کند» و «موزه تل کند» و سرنازیان و «مورکه» و «سرکوه نرگس دره» و «سرکوه بیشه» و «سرکوه مهمند» و «سرکوه ده بالا» و غیره حدود «مورکه» را تا انتهای شنوار مشاهده نماید و شمس الدین خان کداخیل مهندس خود را مامور گردش و مشاهده چناری تا موضع قندهاری دانسته حدود اراضی و املاک سر «کسر کند» و سرحد «اسپن کی تنگی» و «باغ کند» واقع سرحد «بیدمنی» و سر «کوه خان کاه» واقع سرد باری خیل را مشاهده و معاینه کند و طوطی خان از حدود کافرستان حال موسوم به نورستان تا اسمار خویش را مامور ملاحظه و سیر پنداشته حدود اراضی و املاک مواضع «گوردیش کند» و سرحد موطن کفار و «پتی گل کند» و سرحد «کاموز» و «ساریت کند» واقع سرحد «کاموز» و «کانتوز کند» واقع سرحد کافرستان و چترار و موضع «نوی کند» سرحد واقع میان موضع دیر و اسمار و ناری کند سرحد «گهسار اسمار» را مشاهده و معاینه نماید و خدایدادان خود را مامور گردش سرحدات موضع «شرتن» تا «کتل ناوه» دانسته حدود املاک و اراضی موضع «للی کند» و سر «کوه سنو» و «مچنی کند» و سرحد «چوگان» و «غاخی کند» و سرحد «گنج گل» و «ناوه کند» و سرحد «دونهی» و «سرکوه چرتنه» را سیر و معاینه کند و میر حسن خان اسماری خود را مامور گردش سرحدات اسمار تا موضع شیر تن پنداشته حدود املاک و اراضی مواضع «ملا تری» واقع سرحد «پرول علیا» و «بنشی» و «مانری» واقع سرحد «ساو» و «آهنگر کند» و سرحد «شهی» و «سور کلو کند» و سرحد کهنه «پرول» و «تیری بیماند کند» و سرحد «اسمار» و «چدل کند» و سرحد کوه واقع مابین مردم سالارزائی و اسمار و «دندو کند» و سرحد «وان کامها» و «بر هونده» واقع سرحد «کریکای» کوچک و «کسونه» واقع سرحد «کریکای» بزرگ و «ریکه»

واقع سرکوه «سریکای» بزرگ و «لکتره» واقع سرکوه «ماموند» باجاور را سیر و مشاهده و معاینه کند و پس از دادن فرامین و دستور العمل های فوق حضرت.

ضمیمه شماره ۷:

از صفحه ۳۰۷ جلد ۳ س. ت در باب مداخلات عمرا خان در باجور و اقدامات سپه سالار غلام حیدر خان در مناطق آسمار، مروه، شرتن و غیره:

و از آن سوی شرح جسارت نمودن و مداخلت کردن عمرا خان باجاوری که در مواضع ساوو ناوری و ارنوی و بریکوت که از پیش رقم گشت داخل و متصرف شده بود در این وقت از عریضه سپه سالار غلام حیدر خان حالی رای والا گشت که عمرا خان علاوه از تصرف مواضع مذکوره چون کسی را مانع و سد راه خود ندیده با لشکر وارد موضع (دروش) شده قلعه واقعه آن جا را نیز باعداد رجال استحکام داده به عزم فتنه استوار نشسته است و حضرت والا در روز بیست و پنجم مذکور ماه ذیقعد سپه سالار را فرمان کرده امر نمود که لشکر در موضع بریکوت که به قرار نقشه و امضای دیورند حق افغانستان است فرستاده متصرف شود چنانچه سپه سالار به عزم تصرف (بریکوت) مواضع سرحد (اسمار) و (مره) و (شرتن) و دره (انکام) را به مردم سکنه اسمار و سه بیرق پیاده خاصه دار مستحکم نموده جمعی را در موضع در این مامور اقامت کرد و عمراخان از این استحکامات سپه- سالار خائف گردیده با صفدر خان ناوکی که از سال ها نواله خوار خوان احسان این دولت بود و از راه کفران نعمت مخالفت و طریق عدم اطاعت اختیار کرد طرح مودت انداخته با هم متحد شدند و هنوز سپه سالار راه تصرف بریکوت پیش نگرفته سرگرم کار بود که نامه مستر اونی نام انگلیس کمشتر پشاور به وی رسید و چون از ماموریت خود به تعیین حدود فاصله سرحدیه که در کابل با دیورند در میان رفته و امضاء پذیرفته بود نوشته بود سپه سالار فسخ عزم تنبیه و تهدید عمراخان کرده چنانچه باید به کار تعین خط و نقاط فاصله سرحد مشغول گشت.

ضمیمه شماره ۸:

از صفحه ۲۳۶ جلد ۳ س. ت در باب عریضه سید جعفر، حاکم غوری و فرمان امیر برای اسکان مناطق تخلیه شده توسط مردم افغانه ساکن غوری و بغلان:

و هم در این هنگام از عریضه سید جعفر خان کنری حاکم غوری به گوش داد نیوش حضرت والا رسید که مواضع دره ترمش و دره وادو و دره اشرف و دره سینه خزک و دره

مرق و دشت تاله و دره گردن ده و آهنگران و دره دیوراک و تیر کران و دره باجان و زرشک برفک موطن و مسکن هزاره شیخ علی از وجود نبود خود ایشان و غیره مردم تهی و خالی گردیده همه زراعت نشده اند و چون قاطین و متوطنین اودیئه مذکوره از شرارتی که در نهاد داشتند لوای بغاوت برداشته چنانچه گذشت به قتل و تاراج رفته و بقیه السیف ایشان در لهو کرد و قندهار زمین برای فلاح داده شده بودند حضرت والا در روز سیزدهم ماه جمادی الاولی حاکم مذکور را فرمان کرد که از مردم افغانه سکنه غوری و بغلان در مواضع مذکوره جای دهد تا زراعت کرده روز معیشت به سر برند و هم مردم افغان هر دو علاقه مزبور را ارقام و اعلام فرمود که آن مواضع مرغوب زرخیر غله بیز تا این زمان به دست دشمنان دین مبین و درنده گان پرده ناموس رهروان شریعت حضرت سید المرسلین بودند تا که از حکم پادشاهی سر بازده دوچار قهر الهی شدند و اگر خدای ناخواسته چیره دست می شدند و شکست نمی یافتند هر آینه از سر و مال و ناموس افغانان صرف نظر نکرده و در قتل و غارت مضایقه نمی نمودند اما در وقتی که گرفتار سلاسل و اغلال ادبار شدند دولت قلاع و اراضی ایشان را به شما وا گذاشت و حالا شما مردم افغان را چه شده و چرا هوش به سر آورده ملک و زمین گروه روافض را که دشمن دین شما نیستند متصرف نمی شوید و از این نمی اندیشید که باز دشمنان شما رفته رفته در موطن خویش جا گرفته و فرصت یافته امری را که در نهاد دارند بر روی کار آورده شما را برباد تاراج دهند پس می باید که افغانه غوری و بغلان آن اراضی را رایگان و ضبط و تصرف آن را از ضروریات دین و ایمان دانسته متصرف شوند و از صدور این حکم سعادت دستور افغانان سکنه غوری و بغلان اراضی مواضعی را که به شرح رفت تصاحب کردند.

ضمیمه شماره ۹:

حدبخشی سرحدات جنوبی متعلق به سردار شیرین دل خان از صفحات ۳۵۷ و ۳۵۸ و ۳۶۲ و ۳۶۶ و ۳۷۳ و ۳۷۴ جلد ۳ در باب هدایات جدید به سردار شیرین دل خان برای تعیین و انجام حدبخشی با مستر دانلد در مناطق متعلق به مردم جاجی، طوری، چمکنی، خوست، مقبل، ونده، تا کُتل [کوتل] پتوی و نصب علامی در آن جا، و تبدیلی مستر دانلد در اثر شکایت امیر به وایسرای هند و تقرر مستر پروس به عوض او.

مستر دانلد انگلیس که تصفیه بعضی مواضع را که در نقشه نام برده نشده و خارج از خط فاصل اتفاق افتاده و موطن و مرتع و مزرع رعایای این دولت بود و او از دولت انگلیس گفته امضای فیصله آن را با سردار شیرین دل خان مفوض و مرجوع برای حضرت والا و ویسرا

چنانچه گذشت نموده و حضرت والا نامه به ویسرا فرستاده از اختلاف بی موقع مستر دانلد پیام داد و او نقشه را که در وقت معاهده دولتین دیورند و حضرت والا دست خط و امضاء کرده و نقل آن در هند باسمه و طبع شده بود با پاسخ نامه حضرت والا ارسال کابل نمود که شش قطعه نقشه چاپی متضمن بر مواضع و نقاط و خط فاصل سرحدی را نائب السلطنه هند ارسال داشته و نوشته است که چون در امور تعیین حدود مابین کمیشن های مامور خدمت تقسیم سرحد در بعضی از مواضع اختلاف واقع می شود این نقشه ها را از اصل نقشه زمان انعقاد معاهده که در کابل حضور والا و دیورند بر آن دست خط کرده اید نقل برداشته فرستاده شد که یک یک قطعه به هر یک از افسران دولت افغانستان داده شود تا نزاع و مذاکره و مقاوله بی سببی که در بین افسران وقوع می یابد رفع شود و چون ویسرای نقشه اصل را تغییر داده به طبع رسانیده بود حضرت والا در ذیل عبارت مذکور نامه ویسرا به سردار شیرین دل خان نوشت که این نقشه های ارسال داشته او با اصل نقشه زمان معاهده که در کابل حاضر و موجود است مقابله فرموده شد اختلاف زیاد ظاهر گردید بنابراین نقشه های ارسال و یسرا را نگاه داشته شد و نقل اصل نقشه زمان معاهده را که دیورند بر آن دست خط کرده است صحیح و طبق النعل بالنعل برداشته به ویسرا ارسال داشته شد و چون او تصدیق نقشه ارسالی حضرت والا را کرده در نامه اخیر خود نگار داده بود که این نقشه مرسوله آن مهربان صحیح و بی تفاوت است و در نقش های ارسالی خود که نقاط سبز و رنگین نشان داده بودم از این سبب بود که خط فاصل سرحد را در هر جا به وضاحت نشان بدهند والا اصل نقشه همان است که در کابل دست خط شده و نقل آن را برای ما فرستاده اید و افسران دولت بهیبه که مامور تعیین حدود سرحد اند از همان نقشه اصل عدول نمی نمایند و در بعضی از سخنان جزوی دل مردم افغانستان را نمی خراشند حضرت والا نقل آن را با نقل اصل نقشه برای سردار شیرین دل خان فرستاده نگار داد که از این نوشته ویسرای نیک خواهی دانست که افسران ماموره دولت خود را تاکید نموده که از نقشه اصل عدول نکرده رضای خاطر شما را مد نظر داشته باشد و شما نیز در هر موضع که رسیدید نقل نقشه اصل را مشاهده و ملاحظه کرده حدود و نقاط متعلقه دولت خود را نیک شناخته و نصب علائم فاصله نموده از حق خود نگذردید فقط و هم چنین نقل نامه مذکوره ویسرای با نقل نقشه اصل از حضور انور برای سردار گل محمد خان فرستاده شد اما نقلی که برای سردار شیرین دل خان ارسال گشت در حدود (پورک) لهوگرد از نزد ملازم فیض الله خان سوار گشاده هراتی حامل خریطه پست خانه مفقود گردیده او محبوس شده دیگر نقل برای سرداری معزی الیه فرستاده شد چنانچه سردار موصوف پس از وصول آن با مستر دانلد نقاط

فاصله کلیه را در بین طوائف جاجی و طوری و چمکنی و طوری و مردم خوستی و طوری و مقبل و طوری معین نموده اختلاف جزئی که از غرض جوئی مستر دانلد به روی روز آمده هم چنان معوق و معلق و ناتمام بماند و مقارن این حال حضرت والا از عریضه و استدعای سردار شیرین دل خان قلاع و بروج بنادر (شفتل جری) و (برکوی) و (پتان) و (غز کری) و (معبّر دروازه کی) و (ولی چینه) و (سور کوگنج) و (اسپره تیکه) واقع (سرزری کمر) و (گذرگاه) و (نه گربه) و (کتل پتوی) را امر احداث و آبادی فرموده فرمان کرد که به اندازه اقامت صد تن و ده تن و پانزده تن بروج مشیده و قلاع معلقه متینه بر افرازد چنانچه او به تممیل حکم والا پرداخته در مواضع مذکوره قلاع و بروج مستحکم برافراخت.

چنانچه سردار موصوف پس از وصول آن با مستر دانلد نقاط فاصله کلیه را در بین طوائف جاجی و طوری و چمکنی و طوری و مردم خوستی و طوری و مقبل و طوری معین نموده اختلاف جزئی که از غرض جوئی مستر دانلد به روی روز آمده هم چنان معوق و معلق و ناتمام بماند و مقارن این حال حضرت والا از عریضه و استدعای سردار شیرین دل خان قلاع و بروج بنادر (شفتل جری) و (برکوی) و (پتان) و (غز کری) و (معبّر دروازه کی) و (ولی چینه) و (سور کوگنج) و (اسپره تیکه) واقع (سرزری کمر) و (گذرگاه) و (نه گربه) و (کتل پتوی) را امر احداث و آبادی فرموده فرمان کرد که به اندازه اقامت صد تن و ده تن و پانزده تن بروج مشیده و قلاع معلقه متینه برافرازد چنانچه او به تممیل حکم والا پرداخته در مواضع مذکوره قلاع و بروج مستحکم برافراخت و از آن و مقارن این حال سردار شیرین دل خان از پرتو وصول افگندن منشوری که با نقل اصل نقشه سرحدیه چنانچه گذشت به نام او شرف اصدار و عز ارسال یافته بود نامه نزد دانلد انگلیس فرستاده برای تعیین حدود فاصله از موضع سیکارام تا موقع نقطه لرم نزد خویش دعوت کرد و در روز یازدهم جمادی الاولی با هم وارد سرحد دروازه ژور گردیده اجرای کار تعیین حدود فاصله را از موضع دری درنک تا رود گرم که اراضی و جبال واقعه بین پتان و خرجلی اند شروع کردند و از کنار رود کرم تا دامنه کوه مقبل تعلق پتان علایم فاصله نصب نمودند و هم چنین سر کوه سیکارام را تا موضع چری کتل گردش و مشاهده کرده و همه جا را با نقشه تطبیق داده خط فاصل را معین نمودند و هم چنان حدود جاجی میدان را تا نقطه لرم مشخص کرده روی تصفیه به سوی موضع دو بندی نهادند که انشاء الله تحدید حدود آن جا در موقعش رقم خواهد گشت و هم در اثنای واقعاتی که رقم گشت سردار شیرین دل خان که با مستر دانلد انگلیس مشغول تعیین و تقسیم مواضع سرحد بود با هم از موضع ونده که تا آن جا حدود هر یک از دولتین را معین کرده بودند برخاسته تا کتل پتوی خط فاصل را در بین قراردادده بنیاد علایم فاصله

نهاده پیرداختند بعد مستر دانلد فوجی را که همراه و تحت رایت داشت مامور اقامت کرم کرده خود با کبتان مکمکی و بیست و هفت تن سواره و بیست و هشت تن پیاده نظام و هشتاد تن خادم و بزرگان قوم طوری با سردار شیرین دل خان هم عنان راه سرحد کوتکی برگرفته دو روز در جبال واقعه آن به کار تعیین حدود به سر برده تا موقع لرم که مستر مذکور مامور امر مزبور بود نصب علایم فاصله کردند و در روز پنجشنبه بیست و سوم ماه جمادی الاول با هم و داع کرده سردار شیرین دل خان راه مراجعت جانب خوست برگرفت و مستر دانلد در موضع سیک واقع علاقه کرم رفت و هم در این وقت از عریضه میرزا و سردار شیرین دل خان به میرزا پر تو وصول افکندن منشوری که آن به شرح رفت به کار تعیین حدود پرداخته و بر وفق نقشه مذکوره خط فاصل را از مابین کتل پیوار و پتان و سرکوه مندهیرو و پوزه دری شاخه غندی قرار داده و در حدود جاجی میدان در موضع هموار واقع مابین چراگاه مردم مذکور معین نمود و در حد کوه ساوی از سر این کوه و مابین کوه زنزر یعنی شیک غر و لرم خط فاصل را گذرانیده از همواری نفس علاقه خوست کشیده در این حال بنا بر اختلاف و اختلالی که در بین سردار گل محمد خان و مکهمان و سردار شیرین دل خان و دانلد در باب بعض مواضع سرحد روی داده رجوع فیصله آن چنانچه گذشت به دولتین شده بود ویسرای کشور هند از استدعای حضرت والا دانلد را تغییر داده مستر پروس را مامور رفع نزاع و ادعای بی جای دانلد و فیصله دعوی کرده به کارکنان پایه سریر سلطنت آگهی داد و حضرت والا هر دو تن سردار را فرمان و امر کرد که هر وقت مستر پروس وارد شده به ایشان خبر از ورود خویش دهد به قرار نقشه امضاء یافته دولتین که در دست دارند حدود و مواضع متنازع فیها را تعیین کرده رفع منازعه نماید بعضی چراگاه مردم جاجی خوستی داخل خاک مقبوضه انگلیس شد و سردار شیرین دل خان را نظر به اضرار کلیه اکثر مواضع واقع آن طرف خط فاصل را از مستر دانلد که هنوز رفته و همه مخالفت را او می نمود دست خط به نام خاک افغانستان گرفته بعضی از مواضع را بر سیل معاوضه به دولت انگلیس گذاشت و خط فاصل را از مواضع مذکوره که به قرار نقشه مرور کرده بود تحریف داده از سر کوه مندهیر و پوزه دری شاخه غندی و سرکوه مابین استیا و کرم قرارداد از دنباله استیا به طرف کرم فرود برده و از همواری واقع حدود جاجی میدان و کرم گذرانیده و از کوه ساوی جانب کرم فرود آورده از دامنه کوه عبور داده در حدود کوشیک و لرم از همواری علاقه جانب حسن خیل کیتو محل مرور آن را قرارداد و در سرکوه واقع مابین تنگی خوست و حسن خیل بر آورده و از تره لی تنگه یعنی دهن دره کیتو تا لرم برده در مواضع شایان از جبال و اودییه و قفار و مراتع و تلال قرارداد و

از این قرارداد خط فاصل و مرور آن در مواضع مذکوره ثلث میل از نوک سیکارام تا موضع اغزن و ثمن میل از کتل پیوار تا مانی کند و سه میل و ربع از موضع سون تا خواجه خضر یعنی سرکوه خواجه خرم و ثلث میل در حد غند چشری و یک میل و ربع از شیعه کتل تا کرم و دو میل و نصف در حد اسپین تنکی مجموع هفت میل و سه ربع به قرار نقشه از خاک افغانستان داخل خاک مقبوضه دولت انگلیس شد و دو میل و نصف از موضع اغزن تا کتل پیوار و سی و دو میل و دو ثلث از مانی کند تا یوری خوله و ثمن میل در حد کلدی و سر و هفتاد میل و هفت ثمن از شیک غر تا لرم مجموع یک صد و پنجاه و یک میل و سه ربع از خاک مقبوضه دولت انگلیس داخل خاک متعلقه دولت افغانستان گردیده دست خط و سند مکتوبی را از داندل گرفته شد و آن گاه که تفصیل مذکور از عریضه سردار شیرین دل خان حالی رای مملکت آرای والا گشت در روز بیست و هشتم ماه جمادی الثانیه این کلمات را نگار داده نزد سردار معزی الیه فرستاد که این را نیک باید دانست که مواضعی را که انگلیسان به کار داشتند اگر چه از افغانستان دانسته از خود نمی پنداشتند به نیرنگ هفت میل و کسری را از خاک افغانستان داخل خاک مقبوضه خویش کرده یک صد و پنجاه و یک میل و کسری را از خاک خویش که در بین جانین واقع و موقع فتنه و بی فائده بود به افغانستان گذاشته در ظاهر شما را خوش ساخته در باطن مدعای خویش را حاصل کردند.

ضمیمه شماره ۱۰:

از صفحات ۳۱۰ و ۳۱۱ جلد ۳ س. ت در باب دوام مناقشات سردار شیریندل خان با مستر داندل در باره جوی خلجی و اقدامات سردار مذکور برای آغاز سرحدبخشی در منطقه پیوار ولایت جنوبی:

و در این وقت مستر داندل که با سردار شیرین دل خان مشغول تعیین نقطه فاصله کتل پیوار بود ترک آن کرده وارد چهاونی کرم شده از وقوع این واقعه به ذریعه تلگراف به ویسرا خبرداد و خودش چون مامور تعیین خط و نقاط فاصله سرحد شده بود از چهاونی باز گردیده از راه رفع نزاع جوی واقع خرلجی وارد آن جا شد و نامه نزد سردار شیرین دل خان فرستاده پیام داد که من از سبب وقوع واقعه دیروز وارد خرلجی شده ام که نخست رفع نزاع جدول این جا را که در بین مردم طوری و پتان روی داده است با شما نموده بعد به تعیین حدود فاصله پردازیم و سردار شیرین دل خان که با او در موضع کنده غندی به روز بیست و سوم ماه گذشته چنانچه از پیش اشارت رفت ملاقی شده به کار تعیین حدود فاصله کتل پیوار و غیره پرداخته بود در پاسخ نامه او نوشت که رعایای دولت افغانستان در حدود کرم

مداخلت نمی توانند باید مردم کرم از نزاع بلا استحقاق باز داشته شود تا پس از تعیین حدود فاصله کتل پیوار در رفع نزاعی که در جدول خرجی رخ داده بردازیم و بر طبق واقع دفع آن کنیم و اکنون که او تحدید حدود کتل پیوار را فروهشته و با جماعه از سپاه وارد موضع خرجی شده بنای تصفیة واقعه جدول آن را گذاشته است من تا ماجرا را معروض پایه سریر امارت ندارم نمی توانم کاری را فروگذار شده به دیگر کار اقدام کنم معروض پیشگاه حضور داشته از ماجرای مذکور به حضور حضرت والا آگهی داد و حضرت والا به ویسرای کشور هند نامه فرستاد و قبل از رسیدن پاسخ ویسرا مستر دانلد دوباره به سردار شیرین دل خان نوشت که مجرای جدید جدول خرجی را که در سال گذشته مستر ملک بنیاد اجرا نهاده و مردم پتان مانع از آن آمده بودند اکنون می باید توقیف و تعطیل آن جایز شمرده نشود و نزاعش مرتفع گردیده کارش اجرا یابد و سردار شیرین دل خان در پاسخ این رقمه او نگار داد که پس از تعیین حد فاصله کتل پیوار جواب لا و نعم و ایجاب وجود و عدم این کار به وجه صواب گفته خواهد آمد و از قفای این نامه و پیام خود سردار رایت دثار از راه مشاهده در محل مجرای جدید جوی خرجی شده و دویست و هشتاد گام از موضع مجرای قدیم آن این سوتر احداث کار را دیده به مستر دانلد بنوشت که محل اجرای قدیم را کسی مانع نیست و فراتر از آن به مردم طوری داده و گذاشته نمی شود که مجرای جوی قرار دهند و چون این را نوشته باز گشت مستر دانلد اعتنا به نامه او نکرده فوراً کار مجرای جدید را که مستر ملک احداث کرده بود جاری ساخته به سردار شیرین دل خان پیام داد که مردم طوری در زیر این جدول شالی زیاد کاشته اند اگر چنانچه اجرای آبش در تعطیل هر آینه ضرر عاید حال طوریان شود و او غلام محمد خان جاجی را فرستاده امر کرد که مردم طوری را از کار بند قدیم جوی مذکور منع نکرده در حفر کردن جدید نگذارد که دست برند و چون امر گفتگوی اجرای جوی مزبور بدین مقام رسید سردار شیرین دل خان ماجرای مسطور را معروض پایه اریکه خلافت داشته سراپا به حضرت والا آگهی داد حضرت والا چنانچه خواهد آمد در باب این نزاع و رفع آن به سردار معزی الیه دستور- العمل داد.

ضمیمه شماره ۱۱:

از صفحات ۳۱۳ و ۳۱۶ جلد ۳ س. ت انجام مناقشات سردار شیرین دل خان با مستر دانلد و آغاز کار سرحدبخشی مطابق هدایت امیر با مستر دانلد:

و از این سوی حضرت والا از عریضه سردار شیرین دل خان بر نزاع و ماجرای جوی

خرلجی آگاه گردیده در روز سیزدهم ماه ذیحجه در پاسخ او رقم فرمود که مجرای باستان جوی مذکور را داستان نزاع قرار نداده در مقام امتناع نایستد و هر گاه طوریان بخواهند که به تحریک والقای انگلیسان در هر سال صد و دو یست گام مجرای جوی را فراتر قرار دهند یک و جب در خاک افغانستان را نداده مانع شود و از بند قدیم نگذارد که پای تصرف بیشتر گذارند و مقارن این حال مستر دانلد که جوی خرلجی را به تغلب و بدون استحقاق چنانچه گذشت جاری ساخته بعد با سردار شیرین دل خان به کار تعیین حدود فاصله پرداخته بود از نقشه دست خطی و ممضی علیه دیورند عدول کرده خلاف گوئی و طریق انحراف پوئی اختیار کرد و حضرت والا از عریضه سردار شیرین دل خان به خط خاص رقم کرده او را امر نمود که برای مستر دانلد بنویسد که امیر صاحب نقشه به خط و عبارت پارسی به من سپرده که از آن کم و زیاد نتوانم کرد اگر او در زیادت و نقصان آن شک و شبهه داشته باشد به ویسرا بنگارد تا او به حضرت والا نگاهشته هر امری که شرف اصدار یابد از راه رفع شبهه او معمول داشته و به محل اجرا آورده شود و پس از پرتو وصول افکندن این مکتوب و نوشتن سردار شیرین دل خان به مستر دانلد او ترک خلاف جوئی کرده طریق راست پوئی اختیار نمود و چنانچه بیاید بر طبق نقشه امضاء یافته در کار تعیین حدود فاصله پرداخت و از آن سوی در خلال این گفتگوی سردار شیرین دل خان که با مستر دانلد انگلیس از طرف دولتین مامور تعیین حدود بودند و هر دو تن در خصوص مجرای جوی خرلجی چنانچه گذشت با هم در مقابله افتاده بودند و در پایان کار مستر مذکور را از حقیقت آن علم حاصل شده به همان مجرا و بند قدیم اکتفا کرد و مردم پتان نیز به امتناع سردار شیرین دل خان از اجرای آب آن به قرار قدیم مانع نگردیده دست از مناقشه باز کشیدند بعد هر دو تن مامور مذکور به کار تعیین حدود پرداخته سردار شیرین دل خان پیر محمد خان دفع دار و دین محمد خان نامی را از نوکران خود با بزرگان مردم سکنه جبال سرحد که از حضور انور والا با او مامور تعیین حدود شده بودند امر کرد که با همراهان مستر دانلد از قلّه جبل (لته و لیتیکه) یعنی کتل پیوار واقع راس آب ریزه (منی کند) و کتل (قلمتی) و سر کتل (مرعو و مندتی کند) تا (دری درنگ) واقع سرحدات قوم جاجی و طوری سنگ جهه علامه فاصله ریخته توده کنند و خود سردار رایت دثار وارد سرحد (وازه ژور) شده با مستر دانلد ملاقات کرد و نزاعی که در باب جوی خرلجی رخ داده و به نهج مذکور رفع شده بود با تعیین خط فاصل از موضع دری درنگ تا کنار رود فیصل نموده جانبین نامه صحت برنگاشته خط امضاء گذاشتند و جهه تعیین حدود دری درنگ صاحب زاده عبداللطیف را با بزرگانی که همراه داشت و دین محمد خان و پیر محمد خان مامور

کرد.

ضمیمه شماره ۱۲:

از صفحات ۳۰۴ و ۳۰۵ جلد ۳ س.ت در باب مناقشه ای که در بین سردار شیرین دل خان مستر داندل انگلیس به ارتباط حفر جوی (خلجی) پیدا شده بود، سردار شیرین دل خان موضوع را به حضور امیر گزارش داده و امیر در آن باره به وایسرای هند شکایت برده و در انجام به خاطر «رشتهء دوستی با دولت انگلیس»، امیر حفر جوی مذکور را به داخل خاک افغانستان اجازه داده است:

و در خلال اختلال مذکور مستر داندل که آن جانب دولت انگلیس در کرم اقامت داشت نامه از مامور شدن خویش به کار تعیین مواضع فاصلهء سرحدیه نزد سردار شیرین دل خان فرستاده خبر داد و از روز حرکت کردن او برای افتتاح این کار و اختتام آن استفسار نمود و سردار شیرین دل خان روز ملاقات خود را با او و شروع کردن در کار مذکور بیست و سوم ماه ذیقعد را در موضع کنده غندی واقع موطن مردم جاجی اریوب قرار داده برای افسر موصف پیام فرستاد که از آن جا پس از ملاقات شروع در کار خواهد شد و پس از فرستادن این پیام بزرگان طوایف حسن خیل و مده خیل و وزیرى سکنهء علاقهء کیتو از مضافات خوست و کابل خیل وزیرى و غیره قاطنین پرمل را مکتوب فرستاده جهت کار تعیین حدود نزد خود خواست و از جمله مردمی که او طلبید بزرگان قوم حسن خیل و مده خیل به تحریک کار گزاران دولت انگلیس که مژده و نوید عطای زر به ایشان داده از سال ها اغوا کرده بودند از آمدن در نزد سردار شیرین دل خان سر باز زده پاسخ دادند که اگر اراضی و جبال موطن و مساکن ایشان تعلق به دولت و مملکت افغانستان بگیرند البته خواهند آمد والا با او سر و کاری ندارند و هفتاد تن از بزرگان قوم وزیرى و خروتی سکنهء پرمل نزد سردار موصوف حاضر آمدند و او همه را از اطعام طعام مهمانی شاد کام و شهد آشام فرموده که از جمله بیست و شش تن از ایشان را با خود همراه گرفته مابقی را رخصت مراجعت داد و خدای نظر خان کمیدان را با دو ضرب توپ و چهار صد تن پیاده و صد تن سواره از افواج نظام مامور اقامت و حراست سرحد قوم حسن خیل و مده خیل وزیرى کرده خواهجه برهان- الدین خان کمیدان را با دو عراده توپ و پنج صد تن پیاده و صد تن سواره نظام از راه محافظت و استحکام بنادر کھسار طوائف (گربز) و (تینی) و (جدران) و (داور) و موطن وزیرى مامور اقامت آن حدود فرمود و خود با دو ضرب توپ کوهی و سه صد تن سواره و پیاده نظام و نجم الدین خان اجیدن و یک صد و پنجاه تن از بزرگان مردم سکنهء جبال

سرحد در روز نهمم مذکور ماه ذیقعده از قلعه نظامی خوست بنابر پیام و وعده که با افسر مقیم کرم که آن جا گذشت داده بود راه موضع کنده غندی بر گرفت و در عرض راه موضع آکا کهول به روز بیستم ماه ذیقعده مکتوب محمد امین مشعر بر احوال جوی خزلجی که به شرح رفت به وی رسیده ارسال پایه سریر سلطنت نمود و حضرت والا از عریضه سابقه او و این مکتوب محمد امین باب مکاتبه و مذاکره جوی مزبور را با ویسرای کشور هند گشوده در پایان کار از استدعا و التماس دولت انگلیس که با این دولت ارتباط رشته دوستی دریمان دارد خارج از خاک متعلقه افغانستان برای آن که جوی مذکور متروک و مسدود نگردد حفر مجرای آن را عنایت و مرحمت فرموده از اجرای آن چنانچه بیاید مانع نگشت.

ضمیمه شماره ۱۳ :

از صفحات ۳۳۰-۳۳۱ جلد ۳ س. ت در باب حدبخشی بین سردار شیرین دل خان و مستر دانلد در مناطق جاجی و طوری از کتل (سپین کوکی) تا ریزش آب کوه و تعیین سرحدات قوم غلجایی کوچی از (چتر کند) تا (کتل لتوی) و نصب علامات.

و از آن سوی تضاعیف حادثی که رقم گشت سردار شیرین دل خان با مستر دانلد انگلیس تعیین حدود قوم جاجی و طوری را بر نهجی که گذشت نموده در باب آب با هم قرار دادند که از حد کتل (اسپین کوکی) واقع متصل سپید کوه تا جائی که آب از کوه برخاسته به هر دو جانب می ریزد منبع و مصب آب هر طرف حق و حصه همان قوم که آب جانب موطن او می ریزد باشد و علائم فاصله را نیز در حد مذکور غیر از دیگر حدود به منوال مسطور برافراخته از تعیین حد جاجی و طوری برداختند.

و از جانب دیگر سردار شیرین دل خان پس از تعیین خط فاصل مردم جاجی و طوری با مستر دانلد تا سرحد کوه لرم گردش و مشاهده و حدود را معاینه نمود و در مواضعی ممضی علیها نصب علائم فاصله کرده و مواقع متنازع فهیا را موقوف به اطلاع و اجازت و امضای حضرت والا و ویسرا داشتند و از سرحد لرم راه مشاهده و معاینه برگرفته سرحدات معابر قوم غلجایی کوچی و مواضع (چتر کند) و (کوه چتری) و (گذر دروازگی) و (شینه درکه) و (ولی چینه) و (شورکولج) و (زری کمر) و (خروند) و (کوه انزر) و (کتل لتوی) را تا نقطه لرم در ذهاب و ایاب مشاهده نمودند و از موضع (کند) تا موقع (شینه درکه) و (کتل لتوی) مذکور علائم فاصله و استوار کردند بعد سردار شیرین دل خان از مستر دانلد جدا گردیده در فروگاه خویش شد و او در منزل خویش رفت و روز دیگر هر دو تن به عزم تعیین بقیه حدود در موضع (وزره ژور) با هم یک جا گشته به تعیین حدود و خط فاصل پرداخته

چنانچه بیاید نقاط فاصله مواضع مختلف فیها را از ابتداء تا انتها معطل به امضای دولتین گذاشته مواقع متفق علیها را به نصب علایم جدا کردند.

ضمیمهء نمبر ۱۴ :

از صفحهء ۳۰۱ جلد ۳ س. ت در باب مقابلهء اصل با نقل نقشهء دیورند توسط شهزاده سردار حبیب الله خان و سپردن نقشه های مذکور به سردار گل محمد خان و سردار شیرین - دل خان جهت حدبخشی سرحدات مربوطهء شان:

و هم در این وقت سردار گل محمد خان حاکم ارگون و سردار شیرین دل خان حاکم خوست و منصور خان حاکم مقر و فقیر محمد خران حاکم کلات که از برای دستورالعمل تعیین حدود فاصلهء بین دولتین افغانستان و انگلیس به فرمان طلب چنانچه گذشت در کابل آمده بودند دستور العمل امر مذکور را با نقل نقشهء که دیورند دست خط و امضا کرده و به دولت داده بود شهزادهء سپهر و ساده سردار حبیب الله خان به امر حضرت والا نقل را با اصل نقشهء مقابله کرده به آن ها که مامور امر تعیین حدود شده بودند سپرد بعد روز نوزدهم ماه ذیقعد هر کدام راه مقام خود برگرفتند.

ضمیمهء شماره ۱۵ :

حد بخشی سرحدات سلیمانخیل، قلات، قندهار و چمن متعلق به سردار گل محمد خان از صفحات ۳۱۱-۳۱۲-۳۱۳ جلد ۳ س. ت در باب مذاکرات سردار گل محمد خان با همتای انگلیسی اش مستر مکماهون برای حد بخشی منطقهء سلیمان خیل، ناصری وغیره، و مناقشاتی که در زمینه رخ داده است:

شرح مذاکرات سردار گل محمد خان و مکمهان در باب مواضع فاصلهء سرحد و از این سوی در خلال گفتگوئی که به شرح رفت سردار گل محمد خان نیز با بزرگان طوایف سکنهء سرحد که همراه داشت وارد موضع سره در که شده به کنار آب کندر فرودگشت و حق نواز خان با قاضی علاقهء اپوز از طرف مکمهان انگلیس که مامور تعیین حدود فاصلهء سرحد بود نزد او حاضر آمده پیام آوردند که مکمهان او را با اردویش از راه مهمانی دعوت کرده است و سردار ستوده اطوار قبول دعوت او را نکرده لکن روز دیگر نزد مکمهان شده منشور و دستورالعمل حضرت والا را که با او داده شده بود و با خود داشت به وی نموده در باب حدود بعضی از مواضع موطن مردم سلیمان خیل و ناصری که به قرار نقشهء امضاء شده داخل خاک مقبوضهء دولت انگلیس شده و برخی از مواقع که در نقشهء ذکری از آن نشده

بود و نصب علایم فاصله از سنک و گچ و آهک با هم مذاکره کردند و در ختم مذاکره مکمهان در محل بیان آورد که من مامورم که به قرار نقشه خط فاصل را با شما معاینه و اجرا نموده در دیگر امری که روی دهد اقدام نکنم و سردار گل محمد خان در پاسخ این کلام او گفت که در نقشه بسیار مواضع به قلم سهو و خطا از اراضی و جبال و اودیه و قفار افغانستان داخل خاک مقبوضه دولت برطانیه شده اند و بزرگان مرم سلیمانخیل و ناصری نیز از راه تایید این اظهار سردار گل محمد خان به مکمهان گفتند که ما مردم سلیمان خیل و ناصری آن مواضع را که بر غلط داخل خاک متصرفه دولت انگلیس در نقشه آمده اند به حضرت والا سند مکتوبی داده و بر طبق آن مناشیر عدیده در باب اطاعت خود نسبت به دولت افغانستان حاصل کرده اینک به دست داریم که تمامت مواضعی که ما می گوئیم در آن ها درج است و مکمهان از این بیان اینان طالب ابراز فرمان شده سردار گل محمد خان از جمله فرامینی که افغانان در دست داشتند یک طغرا را به مکمهان بنمود و او از عدم معرفت بعض مواضع اظهار ناهمی کرده به دست حق نواز خان داد و او نیز اظهار نادانی نموده پس به سردار گل محمد خان تفویض کرد و او فرمان را در نزد حاضرین جانین به زبان جهر قرائت نمود و مکمهان پس از حصول علم حق را به جانب افغانان دیده به زبان مباحثه گفت مواضعی که از خاک افغانستان در نقشه داخل اراضی مقبوضه دولت انگلیس و از دولت انگلیس داخل خاک افغانستان شده باشند پس از تعیین خط و نقاط فاصله واضح و روشن گردیده بعد رعایای طرفین اراضی خویش را که در هر جانبی از خط فاصل اتفاق افتد زراعت خواهند کرد و حالا که هنوز خط فاصل معین نشده هر جانبی از خط فاصل که در نقشه است تعلق دولت همان طرف باشد و از این اظهار مکمهان قیل و قال زیاد در بین جانین رخ داد و افغانان به زبان ابا از گفتار مکمهان بیان کرده پاسخ دادند که هیچ زمینی از طرف دولت انگلیس در هیچ موضعی از مواضع خط فاصل جانب خاک افغانستان واقع نیست و مکمهان همان خط فاصل را که در نقشه بود حجت می نمود و در پایان کار سردار گل محمد خان از وی خواهش کرد که جمیع مقاصد خود را که به زبان بیان می کند بنویسد تا نزد سردار شیرین دل خان فرستاده هر جوابی که او از روی فرمایش و دستور العمل حضرت والا رقم کند جانین پذیرای آن شده معمول دارند و او وعده نوشتن مطالب خویش را به سردار گل محمد خان داده و چند دقیقه مهر سکوت بر دهن خود نهاده بعد گفت که عرصه انجام و اختتام تعیین حدود فاصله در بین دولتین دو ماه قرار داده شده و این دو ماه در انتظار ورود مامورین دولت افغانستان گذشت تا که حالا حاضر آمدند و اگر دو ماه دیگر نیز بگذرد کار اجرا نخواهد یافت و این اظهار مکمهان جهه آن بود که همان خط

فاصل مندرج نقشه را اسناد کار و حجت قراردادده اکثر مواضع مالیه ده افغانستان را به تیز دستی مغالطه از خود کند و لیکن سردار گل محمد خان و خلیفه نور محمد خان که مکمهان با او نیز به شرح مذکور سخن رانده بود عرض پرداز پایۀ سریر سلطنت شده از ماجرائی که در میان رفته بود به حضرت والا آگهی دادند و حضرت والا چنانچه بیاید فرمان کرده نگار داد که مکمهان غلط گفته و حقیقت را از ایشان نهفته است.

ضمیمه شماره ۱۶ :

از صفحات ۳۷۳ و ۳۷۹ جلد ۳ س. ت در باب حدبخشی سرحدات نزدیک چمن و اراضی اقوام خواجه زایی و اچکزایی بین سردار گل محمد خان و مکماهون و تخریب علامات سرحدی افغان ها به تحریک مکماهون:

و سردار گل محمد خان قبل از وصول این فرمان با کبتان مکمهان راه مشاهده و فیصله نزاع حدود و مواضع متنازع فهیا بر گرفته و از جائی که نصب علامه فاصله شده بود تا موقع کند لوره نصب علایم فاصله کردند و از موضع قنوت سین کوچیده در کنار کند لوره فرود شدند و سه روز در آن جا به گفتگوی در سه موضع واقع جانب شمال کند لوره که حق دولت افغانستان و مسکن بعضی از مردم کاکر است به سر برده و آخر الامر آن را امر جزئی پنداشته ترک مقاله کردند و نهر کند را خط فاصل قراردادده و مواضع گفتگو طلب را معطل گذاشته بعد راه موطن مردم بیان زائی برداشتند و پس از مباحثه زیاد املاک مردم بیان زائی واقع جانب شمالی رود کدنی و اراضی واقع طرف جنوبی آن را مکمهان به دولت افغانستان واگذاشته ترک مشاجره کرد و روز دیگر علایم فاصله اراضی مردم بیان زائی و جانب جنوب رود کدنی را نصب کرده خط فاصل را از دریا طرف شمال موضع بابر واقع سر آبشار کدنی که موطن قوم خواجه زائی است کشیده قرار دادند و فقیر محمد خان حاکم کلات به امر سردار گل محمد خان نصب علایم فاصله و تفریق حدود قوم اچکزائی و خواجه زائی را به پای برده بعد سردار گل محمد خان و مکمهان با هم جنوب رود کدنی موطن مردم خواجه زائی را مشاهده و از اراضی قوم اچکزائی متعلق موضع کدنی جدا کردند و علایم مفروزه قرار داده استوار نمودند سپس علایم فاصله طرف شمال کدنی را نصب کرده خط فاصل را در بین مردم خواجه زائی و اچکزائی موطن طرف بالای آبشار سالسون و کدنی کشیده معین کردند و هم چنین تفریق و تعیین حدود متعلقه خویش را به انجام الکوژائی و نورزائی را تا موضع چمن کرده تصفیه و تعیین حدود متعلقه خویش را به انجام و اختتام رسانیده بر طبق نقشه که در دست داشتند به پای پرند و در اثنا این حال سردار

گل محمد خان که با مکمهان انگلیس تعیین حدود فاصله راتا موضع چمن چنانچه گذشت کرده و تا حدود قوم خواجه زائی و اچک زائی کار را به پای برده بود سیزده شب و روز دیگر را با مکمهان در گفتگوی مواضع نقاط سرحدیه به سر برده و در حدودی که با هم معین کرده بودند برج فاصل در قلّه جبل مانکساء نصب نموده خط فاصل را بر سر منزه کوه از سلسله جبل خواجه عمران قرار دادند و از این تعیین و تقسیم موضع توبه و تاش رباط به آن سوی خط فاصل اتفاق افتاده متعلق و ملحق به خاک مقبوضه دولت انگلیس گشت و مکمهان در خفا حمزه نام بن او ان نام اچکزائی را بنوید و مژده عطای زر به تخریب بروج فاصله برانگیخته بسیاری از بروج را از بن برانداخت و سردار گل محمد خان آگاه گشته مکمهان را مسوول ساخت و او انکار کرده حمل این مکیدت را نسبت به شبانان نامعلوم نمود و هر دو تن را مذاکره و معارضه روی داده تا که از حدود مردم الگوزائی و خل زائی برخاسته وارد مرغه چمن شدند و سردار گل محمد خان محمد اعظم خان خل زائی را که به حکومت آن جا قیام داشت برای مکشوف داشتن این امر گماشت و معلوم نمود که حمزه نام مذکور بروج را برانداخته خراب ساخته است بعد سردار گل محمد خان مکمهان را که انکار کرده بود پیام الزامانه داد و او جوابی که شایسته بود نتوانست ادا نمود و برای رفع این خجالت خویش حق نواز خان را با نقشه تعیین حدود در مکتوب دیگی منبی بر مرفوع القلم داشتن دواب و مواشی مردم کاکر از دادن باج که از راه چرایش داخل خاک افغانستان شوند نزد سردار گل محمد خان فرستاد و التماس نمود که مکتوب را خاتم اعتراف بر نهاده و نقشه را مشاهده کند که اگر چه بروج خراب شده اند اما این امر از قوه به فعل بی جا و به غیر حق نیامده زیرا که بروج در غیر مواضع معینه ساخته و افزاشته گردیده بودند و از این پیام مکمهان نیک واضح گشت که بروج به تحریک و ترغیب خود او از بن انداخته شده بود و مکتوب را که در عدم انسداد راه عبور دواب و مواشی مردم کاکر و غیره و معاف بودن باج ایشان نگار داده فرستاده بود خاتم نهاده پاسخ داد که من و تو از جانب دولتین مامور تعیین حدود شده ایم نه برای نهادن مالیات و معاملات دولتی و رفع و برداشتن باج و خراج و محصولات از دوش رعیتی و این را در پاسخ پیام مکمهان گفته تمامت ماجرا را معروض پایه اریکه خلافت داشت و حضرت والا همه را مفصل و مشروح به مکمهان بر نگاشت که اگر این محاورات و مذاکرات را به ایما و اشاره و هدایات ویسرا در میان آورده و می آورد یا خود با آن جسارت می ورزد معروض داد تا به ویسرا مکاتبی در میان آورده رفع این ترهات و واهیات فرموده شود و او که این مذاکرات را خود در میان آورده لب به مذاکرات بی جا می گشود زبان گفتار بیست.

ضمیمه شماره ۱۷ :

از صفحات ۳۱۳-۳۱۴-۳۱۵ جلد ۳ س. ت در باب مناقشات سردار گل محمد خان با مکماهون و اعمار علامات و بروج در نقاط حدبخشی توسط گل محمد خان و تخریب آن ها توسط مکماهون و هدایات امیر در زمینه:

هم چنین در پاسخ عریضه سردار گل محمد خان و خلیفه نور محمد خان در باب مذاکرات مکمهان که با ایشان به پای رفته بود حضرت والا در روز چهاردهم دیحجه رقم فرمود که مکمهان غلط گفته یک ذرع شرعی زمین را از خاک خود به کسی نگذاشته از آن نمی-گذریم و بعضی از مواضع که در نقشه ذکری از آن ها نشده و برخی از مواقع و مزارع و مراتع رعایای این دولت که بآن سوی خط فاصل مندرج نقشه واقع گردیده اند و از این جهت مکمهان در باب طرف شمال کومل که محل وقوع اراضی چینی خوا و زرملن وغیره و همه از رعایای افغانستان است گفته هر وقت که تعیین حدود موطن مردم وزیری شد فیصله آن در میان خواهد آمد و خود را لادخل قرارداده و تصفیه حدود را از حد درسک و دو بندی رو به سوی موضع کندر تا چمن نو بر عهده خود نهاده و گفته است که آن را هم به قرار خط فاصلی که در نقشه درج است فیصله پذیر آمده هر دو طرف خط فاصل در نقشه نام برده شده یا نشده باشد متعلق به مالک اصلی آن از رعایای دولتین است حضرت والا نوشت که مکمهان خوب گفته است زیرا که هر موضعی که از مزارع و مراتع رعایای این دولت به آن سوی خط فاصل که تعلق دولت انگلیس است اتفاق افتد و یا از رعایای آن دولت به این سوی خط فاصل واقع گردد بالای رعایای دولت انگلیس فروخته می شود و هم چنین اگر چیزی از زمین شخصی به این سوی خط فاصل و چیزی به آن سوی آن واقع آید و مالک آن خواهش مسکن گزیدن در آن سوی نماید زمین و قلعه و واقعه این سوی خط فاصل او را دولت افغانستان خریده خودش را رفتن به آن سوی دهد و در خصوص افراختن بروج فاصل که مکمهان به ایشان گفته و از ساختن به حجر و گچ و آهک سر باز زده اظهار کرده بود که از موضع کندر به آن سوی مساحت اراضی و خط فاصل را بدون نصب علایم بنوشته پردازند حضرت والا رقم فرمود که مکمهان خلاف و بی جا گفته است چه تا این زمان از سنگ و آهک سر باز زده اظهار کرده بود که از موضع کندر به آن سوی مساحت اراضی و خط فاصل را بدون نصب علایم بنوشته پردازند حضرت والا رقم فرمود که مکمهان خلاف و بی جا گفته است چه تا این زمان از سنگ و آهک بروج ساخته نشده و اگر چنانچه فیصله امر پیمایش به مکتوب و نقشه کرده و اکتفا ورزیده شود هر آیین نقشه تمام مملکت افغانستان و غیره ممالک کره ارض در نزد کار گزاران دولت انگلیس حاضر و موجود اند

پس همه باید از آن ایشان باشد و حال آن که هر دولت در خریته و نقشه مملکت خود اعتراف خواهد نمود که به قرار این نقشه و سعت دارد و از سبب آن که نقشه در دست ایشان است باید به همین اعتراف تصاحب کند چون چنین نیست و هر یک حقی دارد کسی نمی-تواند که پا از دایره استحقاق خویش بیرون گذارد باری هر وقت که امر تعیین حدود انجام گردیده اختتام پذیرد دولت افغانستان در کار بروج فاصله اقدام کرده از سنگ و گچ و آهک می افزارد و حالا در مواضع معینه سنگ ریخته نشان کنند و در باب مشهور مردم سلیمان خیل که مشتمل بر جزم و حدود موطن ایشان بود و به مکمهان نشان داده و گفته بودند که تعلق به افغانستان دارند و به قلم مغالطه داخل نقشه شده اند حضرت والا نوشت که خوب است نشان دادن آن به مکمهان عیبی ندارد و در باب شروع به کار تعیین حدود که مکمهان با خلیفه نور محمد خان اظهار نموده گفته بود که چون دست به کار برده شود می باید هر قدر کاری که انجام یابد در هر روز به قلم امضای جانبین دست خط شود تا جای گفت و شنید در آینده باقی نماند و هر یک از کارگذاران دولتین نصب علایم فاصله را در حد خود نمایند و خلیفه نور محمد خان از این گفتار او سر باز زده اظهار نموده بود که در خصوص دست خط کردن در خاتمه کار یومیه به سردار گل محمد خان می نویسم هر چه او امر کند در محل اجر آرم و مکمهان در جواب این اظهار او گفته و عذر آورده بود که سردار گل محمد خان دو منزل دور است که هر گاه چنین شود کار به تعویق می افتد بعد از این اظهارش به زبان اقرار گفته بود که خوب است از او پرس که بیرون از پرسش وی کاری از پیش نمی رود حضرت والا در پاسخ این مذاکره جانبین رقم فرمود که خلیفه نور محمد خان بیرون از امر و اجازه سردار گل محمد خان هیچ امری را بر ذمه قبول نهد و این که مکمهان به خلیف نور محمد خان گفته و او معروض داشته بود که وی گفت بسیار آرزوی ملاقات سردار گل محمد خان را دارم و هم می خواهم که شما را مهمانی کنم و خلیفه مذکور مهمانی او را پذیرفته و مکمهان گفته بود که من اشیای لازمه مهمانی را نزد شما می فرستم خواه می پذیرد و خواه به دیگر کسی می دهید مختارید زیرا که اگر نفرستم خیلی عیب بر من وارد می گردد و خلیفه نور محمد خان از این اصرار او با برزگان افغان که باخود داشت موامرت کرده مهمانی او را پذیرفته بودند و او سی راس گوسپند و هفت من و بیست سیر به وزن انگلیسی آرد و یک من روغن و ده سیر شکر بوره و دو و نیم سیر نمک و مصالح و شش من نخود به اسم مهمانی داده ایشان در بین خود تقسیم نموده بودند حضرت والا نوشت خوب کردید علتی ندارد و پس از آن که از هم جدا شده بودند و حق نواز نزد خلیفه نور محمد خان آمده گفته بود که مکمهان می گوید که اصل عهدنامه

دولتی به مُهر و دست خط حضرت والا در نزد م موجود است و در وقت ملاقات از فراموشی نشان داده نشد و در آن نوشته است که به این طرف خط فاصل مندرج نقشه دولت انگلیس و به آن طرف آن دولت افغانستان دخل و تعلق ندارد و او در پاسخ مکمهان به حق نواز خان گفته بود که من نقل آن عهدنامه و دستورالعمل را به مواجهه او و بزرگان قوم ناصری و سلیمان خیل به جهر خوانده به او گفتم که از ایشان پرسد که چه می گویند چنانچه مکمهان از ایشان پرسید و همه علانیه به او گفتند که یک و جب از زمین مزارع و مراتع و هیمه زار خود را که به خامه به خامه طوع و رضا بدون جور و اکراه به حضرت والا نوشته و داده ایم به دیگری وا نمی گذاریم مگر به امر و فرمان حضرت والا که پادشاه ما و مختار است و حضرت والا رقم کرد که خوب جواب داده اند باز هر چه مکمهان بر زبان راند معروض دارد دیگر آن که حق نواز به خلیفه نور محمد خان گفته بود که به امر و فرموده مکمهان با عهدنامه و نوشته دو تلی نزد سردار گل محمد خان می روم اگر او کار را در این جا تمام و انجام کند فهوالمطلوب والا اگر معروض پیشگاه حضور والا نماید نیک است اما کار در عهده تعویق می افتد و خلیفه نور محمد خان از این اظهار حق نواز چند تن از بزرگانی را که همراه داشت با او گماشت که نزد سردار گل محمد خان شود و حضرت والا نوشت خوب کردید دانسته شدم فقط تحریر روز چهاردهم ذیحجه و مذاکراتی که به شرح رفت چنین است که نخست سردار گل محمد خان وارد قلعه شهاب الدین خان شده و او را با بزرگانی که نزدش حاضر آمدند خلعت و توشه داده ایشان را با عبدالله خان و دوست محمد خان ناصری و خلیفه نور محمد خان از قلعه مذکور نزد مکمهان فرستاده بود ایشان آن را با او به پای برده بعد خلیفه نور محمد خان به سردار گل محمد خان ماجرا نوشته و هم عرضه حضور نمود و سردار مذکور نیز مذاکراتی را که پس از آن در محل بیان آورده بود عریضه نگار شد چون حضرت والا در روز مزبور ماه مذکور جواب ایشان را به خط خاص رقم کرد لاجرم مذاکرات هر دو تن با هم ممزوجانه ثبت تاریخ گردید.

ضمیمه شماره ۱۸ :

از صفحه ۳۶۵ جلد ۳ س. ت در باب و حدبخشی سرحدات از کنار نهر کند تا کوه نخاس تا کند مال در سرحدات قندهار بین سردار گل محمد خان و مستر مکماهون: سردار گل محمد خان نقشه را که حضرت والا ارسال فرموده بود نزد مکمهان فرستاده پیام داد که حدود و خط و نقاط فاصله را ملاحظه کرده ترک مذاکره مخالفانه کند و خود از جایی که فرود شده بود بر خاسته در قلعه رشید واقع کنار آب کند فروکش نمود و با

مکمهان اراضی و جبال و ادویه و قفاری را که در بین کوه نخاس و کنار نحر کند واقع اند تا موضع بابکر چاهان و موقع سم نری که خط فاصل در نقشه امضا یافته دولتین از آن حدود گذشته بود گردش و مشاهده کرده تمامت مواضع مذکوره حق و حصه افغانستان آمد چنانچه بعضی اراضی موات لامزروع با برخی از مزارع که مردم توخی و سین زراعت می- کردند و این وقت دولت انگلیس از خاک مقبوضه خود تصور کرده متصرف شده بود از تصرف دولت موصوفه خارج گردیده به خاک افغانستان ملحق و داخل گشت و زمین مطموره واقع دامن کوه را تا لب کند که آن سوی خط فاصل مندرج نقشه است جانب خاک مقبوضه دولت انگلیس قرار دادند و علایم فاصله را از کنار نهر کند به خط مستقیم تا قلعه کوه نخاس نصب کردند و از این تعیین و تقسیم حدود که به پای رفته انجام و اختتام پذیرفت و خط فاصل به مسافت دو میل از قلعه رشید و کنار لوره چوبی جانب کوه نخاس گذشته موضع چوبی و کشت زار مردم سین کاملاً به خاک افغانستان ملحق و متعلق گردیدند و از آن جا در جانب شرقی کوه نخاس علایم فاصله را تا موضع الاجرغه برافراخته از کوه نخاس تا کند مال که منبع نهر دوری قندهار است مطابق نقشه که به امضای دولتین رسیده بود خط فاصله معین گردیده نصب علایم پرداخته و ساخته آمد.

ضمیمه شماره ۱۹:

از صفحات ۳۵۹ و ۳۹۱ جلد ۳ س.ت در باب تکمیل کار حدبخشی سردار گل محمد خان با مکماهون و نصب علایم در مناطق سرحد چمن و اراضی بین ایستگاه ریل و پلاک... :
و از آن سوی سردار گل محمد خان پس از دیدار نواده خود که اشارت رفت در روز یازدهم ربیع الثانی او را از تروه رهسپار کابل نمود و خودش نیز از تروه به عزم تعیین خط و نقاط فاصله کوچیده و مسافت هفت میل طی طریق نموده در کنار غربی نهر تروه فرود گشت و در این جا نامه مکمهان انگلیس که با منصور خان حاکم مقرر مشغول تعیین حدود موضع پریکری بود به سردار گل محمد خان رسید که از آن جا که برخاست در موضع خضر چاه فرود شود که خود او وارد تروه می شود سردار گل محمد خان نامه او را نپذیرفته پیام داد که خود شما در منزل خضر چاه فروشوید چنانچه برخلاف نوشته مکمهان از آن جا برخاسته راه موضع ترخه که در داخل خاک افغانستان واقع است بر گرفت و مکمهان رهنورد طریق عزم خویش شده در عرض راه هر دو اردو باهم ملحق گردیده و سردار گل محمد خان این بار هم پیوستن را بعید از قواعد حزم و احتیاط دیده کسان مکمهان را خطاب کرد و به زبان الزام گفت که دیگر چنین کار اختیار نکنند چه مبدا که امر خلافی روی داده

نزاع وقوع یابد این را گفته در موضع ترخه و از آن جا رحل و ترحال نموده در موقع سور جنگل فرودگشت و روز دوازدهم ربیع الثانی او از آن جا و مکمهان از خضر چاه راه بر گرفته در سرزمین موضع کند بار نهادند و با هم قراردادند که از آن جا راه گردش جانب کوه نخاس بر گرفته و همه مواضع رامشاهده و معاینه کرده بعد برطبق نقشه ممضی بهادر تعیین خط و نقاط فاصل بین دولتین پردازند که انشاء الله به کار تعیین حدود پرداختن ایشان در موقعش رقم خواهد شد سردار گل محمد خان که با مکمهان چنانچه گذشت تعیین حدود کرده و خط و نقاط فاصل پشه کتل را معین نموده و وارد مرغه چمن شده و از آن جا در کنار رود کدنی فرود آمده میجر نور علم خان و قاضی و مفتی کدنی را مامور پیمایش اراضی واقعه بین ایستگاه ریل و پلاک کرده و علایم فاصله را نصب نموده بود راه باز گشت بر گرفته روز نهم رمضان وارد ناوه ترکی شد و از آن جا منصور خان حاکم مقرر را جانب مقرر حکومتش رخصت کرد و خودش از راه خوا و کتواز در کابل آمد و هم در این ایام مردم ...

ضمیمه شماره ۲۰:

حد بخشی بدخشان، گلگت و پامیر توسط جارج کرزن از صفحات ۳۶۱ و ۳۶۲ جلد ۳ س.ت در باب پذیرایی شاندار مستر کرزن نماینده وایسرای هندوستان از سرحد دکه تا کابل:

و هم در این هنگام آن ریل جارج کرزن که به خواهش ویسرا و اجازت حضرت والا مامور کابل شده بود از کلکته راه برگرفته چون وارد پشاور شد مستر اونی کمشنر آن جا نامه در اسمار نزد سپه سالار غلام حیدر خان فرستاده از ورود او بروز دوازدهم ماه جمادی الاولی در جلال آباد آگهی داد و او از اسمار رهسپار تهیه اسباب استقبال گردیده در روز پنجم جمادی الاولی در موضع چغن سرای فرود گشت و به ذریعه عریضه از امری که در باب پذیره و اعزاز و احترام جارج کرزن موصوف تا موضع لندی خانه رفتن پیشنهاد خاطر داشت به حضرت والا آگهی داد و حضرت والا از عریضه او و نامه ویسرای که به شرف مطالعه ساطعه پیوست میرزا محمد حسن خان برادر میرزا محمد حسین خان کوتوال کابل را به مهمانداری نامزد فرموده امر نمود که خیام و اقسام حلویات و غیره اسباب از کابل برداشته و تا منزل دکه واقع قرب موضع فاصل سرحد رفته مراسم احترام جارج کرزن را به تقدیم رساند و هم شاد محمد خان حکمران جلال آباد به فرمانی که به نامش شرف نفاذ یافته بود شیر زمان خان کوتوال آن جا را جهت تهیه سامان آلات و علوفه مهمانی از منزل کردی کج

تا دکه و شاه دوله خان صد باشی را از منزل بهاولی و خیر آباد تا جکد لک مامور کرده امر نمود که همه اشیای خوردنی و آشامیدنی و غیره را در خور و شان مهمان بزرگ دولتی آماده کند و از آن سوی سپه سالار غلام حیدر خان از منزل چغن سرای برخاسته چون وارد جلال آباد شد اسباب استقبال جارج کرزن را آماده کرده روز هشتم جمادی الاولی رهنورد منزل مقصود گردیده شب را در ثمرخیل به سر برد و روز جمعه دهم ماه مذکور وارد منزل با ساول شد و از آن جا برخاسته به امید و رود جارج کرزن که روز دوازدهم ماه مزبور را در دکه چنانچه آنفا [فرمانبر] گذشت نوشته و قرار داده بود وارد آن جاشد و او از سبب بعضی امور خلف وعده نموده در روز موعود مذکور وارد منزل مزبور نشد و سپه سالار به انتظار ورود او در آن جا درنگ کرد.

و از آن سوی در عین این گیرودار جارج کرزن در روز چهاردهم جمادی الاولی از منزل لوارکی رهنورد مهبط دکه شده و سپه سالار غلام حیدر خان به رسم پذیره تا موضع لندی-خانه اسپ استقبال رانده پس از ادای لوازم پذیره با هم طی مسافت کرده به ساعت یازده قبل از نصف روز سه شنبه چهاردهم ماه مذکور در منزل دکه فرود شدند و بعد از صرف نهار به ساعت یک پس از نصف... .

ضمیمه شماره ۲۱:

از صفحه ۳۵۳ جلد ۳ س. ت در باب معلوم شدن هدف مسافرت جارج کرزن برای مشاهده سرحدات بدخشان با روسیه و رفتن او به بدخشان:

و از این سوی حضرت والا از نامه ویسرای کشور هند بر مامور شدن آن ربیل جارج کرزن جهت مشاهده سرحد بدخشان که از پیش اشارت رفت آگاه گردیده در روز نوزدهم مذکور ربیع الاول جنرال تاج محمد خان را با میرزا عبدالوهاب خان سر دفتر بدخشان فرمان کرد که در وقت ورود جارج مذکور در آن حدود مراسم اعزاز و اکرام را نسبت به او به تقدیم رسانیده لوازم مهمان نوازی به جای آرند و از آن سوی ارباب پارلمنت دولت انگلیس مقیم لندن در باب جسارت روسیان که در سرحد بدخشان چنانچه گذشته نموده بودند با وزیر دول خارجه روس مذاکره کرده از اقدامی که فوج روسی در تصرف موضع غند و شاخ دره نموده بود الزامش کردند چنانچه او به ذریعه تلگراف به امنای پای تخت دولت خویش خبر داده فوج مذکور را از اقدامات خود سرانه اش باز داشت و ویسرای کشور هند از این معامله که در لندن فیصله یافت به حضرت والا آگهی داد و حضرت والا از نوشته ویسرا به جنرال تاج محمد خان خبر داده از خود سری و بی باکی فوج روسش آسوده خاطر فرمود اما

روسیان قبل از آن که از مواضع مذکوره به امر دولت خویش بازم گردند سی و پنج تن از سواران نظام را با یکتن از مردم قرغز از وضع در مارخت شغنان که فروکش کرده بودند مامور موقع غاران کرده علی محمد خان سرپرست معدن لعل واقع آن جا را با دوتن معدن کار جکدلکی و یک تن از سواران نظام گرفته و دولت نام غارانی را به حراست کان لعل گماشته گرفتاران مذکور را با خود برداشته در شغنان متعلقه دولت روس بردند و چون در حد موضع فارغ رسیدند دوازده تن از افسران روسیه با یک تن برگدیر سپاه نظام به رسم پذیره پیش آمده جهت احترام مقدم علی محمد خان همه کلاه از سر کشیده مراسم اعزاز و اکرام او را به نام این که خادم دولت افغانستان بود به پای بردند و لیکن او از گرفتار کردن و عزت دادن روسیان متعجب گردیده در زیر لب می خندید که این چه رفتار وحشیانه است که روسیان می کنند که از یک طرف دست مخالفت دراز می نمایند و از دیگر جانب در آن واحد ساز موافقت می نوازند خلاصه او را با هر سه تن همراهانش همی بردند تا که در میدان مشق و قواعدگاه اردوی خویش رسانیده فرود آوردند بعد دو صد تن پیاده و چند تن سواره نظام که در آن جا فروکش کرده بوند و یک ضرب توپ با خود داشتند شلیک تبریک و رود او نمودند بعد ایشان را تا قلعه شغنان پس آورده باز گشتند و از این ماجرا او و امام ویردی و پاینده محمد و حبیب الله بیک و ملا طوره بای نامان مکتوب نزد جنرال تاج محمد خان فرستاده آگهی دادند و او مکتوب ایشان را ارسال پایه سریر سلطنت داشته حضرت والا در کلکته برای آرل. آف. الکن گورنر جنرال ویسرای کشور هند فرستاده نگار داد که دولت افغانستان به این اقدامات جسورانه روسیان معدن لعل واقع موضع غاران را نمی گذارد که متصرف شوند و اگر دولت روس آهنگ جنگ داشته باشد دولت افغان بدون هراس و وسواس اساس محاربه را نهاده از مقاتله پای عزم پس نمی کشد.

ضمیمه شماره ۲۲:

از صفحات ۴۶۱ و ۴۷۹ جلد ۳ س. ت در باب آمدن میجر جنرال جرارد از هند برای تعیین سرحدات شرقی افغانستان با روسیه در مناق کلکت، کشمیر و پامیر:
 امر علیاحضرت و کتوریه و ارباب پارلمنت لندن که عزم تعیین حدود فاصله سرحد شرقی افغانستان را با دولت روس ختای کرده به او خبر دادند نامه فرستاده پیام داد که میجر جنرال جرارد افسر جماعه کمیشن برای تعیین حدود فاصله سرحد شرقی افغانستان و شمالی لیک- و کتوریه با جماعه اند کی از راه کلکت و کشمیر و پامهر مامور شده در روز بیست و هشتم محرم وارد موضع بوزای گنبد خواهد شد و یک نفر افسر روسی نیز با شانزده تن خدمتکار

از مردم قزاق در موضع مذکور با کمیشن انگلیس خواهد پیوست بنابراین می باید یک تن افسر از دولت افغانستان نیز در نوازی گنبد با کمیشن دولتین انگلیس و روس ملحق گردیده بالاتفاق در تعیین خط و نقاط فاصله پرداخته حدود را از هم افزا دهند و حضرت والا از این نامه ویسرا جنرال تاج محمد خان را فرمان کرد که دوتن مرد هوشیار دانسته کار را با پانزده تن خادم منتخب نموده هر وقت که میجر جنرال جرارد از وصولش در موضع بوزای گنبدی به وی آگهی دهد بلادرنگ ایشان را مامور آن جا کند که کار مذکور را انجام نموده به اختتام رسانند و از جانب دیگر در اثنای وقایع مسطوره میجر جنرال (جرارد) افسر کمیشن دولت انگلیس که حرکتش جانب سرحد بدخشان و دولت ختای از پیش رقم گشت با پنجاه تن از مردم چترار در روز بیستم محرم از راه کتل وار کوت وارد ییلاق بروغل شد و از دشت سرما خیال درنگ کردن در آنجا کرده به ذریعۀ نامه به جنرال تاج محمد خان پیام داد که شخصی را از جانب دولت افغانستان مامور تعیین خط و نقاط فاصله سرحد کند و او غلام محی الدین خان و مفتی عاشور محمد را که با پانزده تن سواره نظام چنانچه گذشت برای امر مذکور مامور و اخان کرده بود از ورود میجر مزبور در ییلاق موضع مذکور خبر داده امر کرد که به موجب قرارداد موعده دولتین در روز بیست و هشتم محرم در موقع بوزای گنبد به کمیشن دولت انگلیس ملحق شده به کار تعیین حدود پردازند.

و هم در این وقت حضرت والا از عریضۀ سپه سالار غلام حیدر خان پنج صد جلد پوستینچه از کابل برای اعداد سوار و پیاده نظام که جهت تعیین حدود فاصله با او رهسپار خدمت بودند ارسال فرمود و او با مستر اونی افسر کمیشن دولت انگلیس وارد اسمار شده فروکش کرد که انشاء الله به کار پرداختن جانبین در محلش خواهد گشت.

ضمایم متفرقه

تعداد اسناد که به حدبخشی خط دیورند، ارتباط مستقیم ندارند، ولی با هدف این رساله که شناخت کرکتر و موقف امیر عبدالرحمن خان در سایر مسایل مربوطه می باشد، ارتباط می-گیرند، در این بخش، ارائه شده اند؛ قرارذیل:

ضمیمه شماره ۲۳:

شکایت و گله گذاری مردم وزیری است از امیر که چرا آن ها را از خاک افغانستان مجزا ساخته است، و امیر صاحب دلیل همیشه گی خود را که «بیگفتی و عدم اطاعت» آن هاست، اقامه نموده است.

یگانه بیگفتی و عدم اطاعت مردم وزیری به شهادت تاریخ این بود که آن ها پیهم و به تکرار به حضور امیر عرض و استدعا نموده اند تا در مقابل کفار اشغالگر، قیام نماید.

ضمیمه شماره ۲۴:

اسنادی ست در سه مرحله در ثبوت رشوه دادن و نفاق افگنی انگلیس بین قبایل تا به ارتباط سرحد بخشی به طرفداری انگلیس، ایستاده شوند.

ضمیمه شماره ۲۵:

سندی ست در باره تماس اولیای نظامی انگلیس با سردار عبدالرحمن خان در بدخشان که گفته می شود اولین تماس انگلیس با سردار می باشد و این تماس از طریق خواهر امیر، بوبو جان، زوجه سردار محمد عزیز خان نادر، از کابل توسط غلامش از راه چترار، صورت گرفته است.

ضمیمه شماره ۲۶:

سندی ست در باب حمله و شبخون قوم مسعود بالای تهانه نظامی انگلیس در وانه و تحمیل تلفات سنگین به لشکر انگلیس.

ضمیمه شماره ۲۷:

شامل سه سند بیان گر آن جنبه از کرکتر و موقف امیر عبدالرحمن خان در برابر روحانیون

خارجی می باشد که برای مقاصد نامعلومی از بغداد و مدینه منوره، به جلال آباد و مزار شریف آمده و تقاضای رفتن به کابل و دیدار امیر را کرده اند، اما امیر امر اخراج فوری آن ها را از خاک افغانستان، صادر کرده است. امیر عبدالرحمن خان، روحانیون را خوش نداشت و در دوره ۲۰ ساله سلطنت او، یک نفر روحانی منتقد در افغانستان، وجود نداشت.

ضمیمه شماره ۲۸:

از صفحات ۲۳۸ و ۲۳۹ جلد ۳ س. ت در باب شکایت قوم وزیری که از انعقاد قرارداد دیورند و انفکاک منطقه وزیری از کشور افغانستان شنیده بودند و در زمینه از امیر صاحب کابل، جوایای معلومات شده بودند....

و در این هنگام کشتوری نامی از قوم تاجی خیل وزیری سکنه علاقه وانه با نامه از تمامت بزرگان قوم وزیری که همه تنخواه خوار این دولت بودند در روز سلخ جمادی الاولی نزد سردار گل محمد خان که در وازه خوا اقامت داشت حاضر آمده چون نوشته بودند که بعضی از هواخواهان دولت انگلیس می گویند حضرت والا به استدعای دیورند که در کابل رفته بود زمین وانه را به دولت انگلیس عطا کرده است اگر راست باشد مردم وزیری از اطاعت پذیری دولت مذکور ابا دارند و از سردار رفیع مقدار امیدوار اند که از صدق و کذب این امر ایشان را آگاه کند تا فکری به کار خویش کرده راهی که صواب باشد پیش گیرند پس سردار مومی الیه در پاسخ ایشان نوشت که تاکنون حضرت والا ایش از تقسیم تعیین حدود و خط و نقاط فاصله آگاه نفرموده و اگر تصفیه حدود در بین دولتین به وقوع پیوسته انجام یافته باشد هر آینه کارگذاران دولت انگلیس سند فیصله این معامله را به خط خاص و مهر شرافت اختصاص حضرت والا حاصل کرده به دست خواهند داشت و الا گفتار ایشان را به خاطر جان داده راست نباید پنداشت و آن گاه که این امر از عریضه سردار گل محمد خان و خلیفه نور محمد خان و قایع نگار آن حدود به حضرت والا مکشوف گشت هر دو تن را فرمان فرستاده نگار داد که به مردم وزیری بگویند که غیر از هر دو موضع مرغه و پرمل دیگر مواضع مسکونه قوم وزیری و دوری و مسعود متعلق به دولت انگلیس اند زیرا که مردم طوایف مذکوره از چهارده سال است که حضرت والا را رنجیده خاطر ساخته هر چند با ایشان اظهار از خودی و هم دینی و قومی کرد گوش به گفتار سعادت آثارش نداده و هر قدر اندرز و نصیحت فرمود نشنیدند پس ناچار ملک ایشان را به دولت انگلیس واگذار شد حالا خود می دانند و کار ایشان و حضرت والا بدون از مردم مرغه و پرمل و غیره که این طرف خط فاصل واقع اند در امور دیگر مردم که آن سوی خط

باشند مداخلت نمی کند و ایشان نامه خلعت و انعام را شنیده با پسر عمرا خان نزد هر دو تن انگلیس شده و به امید خلعت مردم بنیر را پیام داده دعوت بر اطاعت انگلیس کردند و بزرگان مردم بنیر به رغم پسر عمرا خان به تصور این که پدر او به سبب وعده انعام اطاعت ایشان را بر عهده گرفته از اطاعت دولت انگلیس سر باز زدند و از جمله بزرگان ایشان عباس خان و امیر خان و جهان خان و خیرالله خان و آزاد خان و نواب خان نامان و غیره ماجرا را به پایه سریر سلطنت معروض داشته نگار دادند که مردم بنیر مطیع امر و منقاد نهی پادشاه اسلام اند و به مثابه مردم باجاور و سواد بی غیرت و حمیت نمی باشند و اگر چنانچه حضرت والا اجازت داده امر نماید مردم سواد و باجاور را که پذیرای اطاعت دولت انگلیس شده اند پامال و دست خوش تاراج و قتال ابطال رجال کنند و حضرت والا در روز یازدهم مذکور ماه صرف به خامه خاص در پاسخ آنان نوشت که آن مردم در این چند سال از این گونه کلمات بسیار گفته و حتی بعضی از بزرگان ایشان که شرف اندوز محفل بار گشتند همین سخنان را گفته و رفته با کارکنان دولت انگلیس طرح مکالمه انداخته خود را مطیع و منقاد آن دولت ظاهر ساختند چنانچه در سال گذشته که دیورند در کابل آمده با او در باب مردم سکنه جبال سرحد و غیره که از قوم و ملت افغان اند مذاکره به میان رفت او مکاتیب و مقالاتی را که مردم آن حدود با کارگذاران دولت انگلیس داده و به پای برده بودند ظاهر ساخته مکشوف داشت که مردم بنیر و سواد و باجاور و وزیری از در دورویی چیزهای را که به این دولت گفته به خلاف آن اطاعت دولت انگلیس را پذیرفته اند بنابراین این دولت را باوجود اتحاد ملت و قومیت نظر به نفاق اندیشی خود آن مردم با ایشان سر و کاری نیست خود ایشان می دانند و کار و کردار ایشان فقط.

ضمیمه شماره ۲۹ :

از صفحات ۳۲۱-۳۲۲-۳۲۴ جلد ۳ س.ت در باب رشوه دادن و شیطنت و تفرقه افگنی انگلیس در بین قبایل مومند، ترک زایی، حلیم زایی و میچنی؛ و هم در این هنگام که امر تعیین حدود سرحدیه در بین کارگذاران دولت انگلیس نامه ها به مردم مهمند و غیره طوایف سکنه سرحد فرستاده مژده و نوید احسان نمودن از آن دولت به ایشان دادند که هر قدر تنخواهی که از دولت افغانستان دارند و یا جدید حاصل نمایند دولت انگلیس مضاعف آن به ایشان می دهد به شرط آن که رضانامه اطاعت به دولت انگلیس داده از انقیاد دولت افغانستان سر باز زنند و هم برای حصول این مدعا اشتهار بسیار در بین آن مردم از راه اشتهار ارسال داشتند و چند قطعه از این اشتهار را بعضی از

بزرگان قوم مهمند که فی الجمله حق اتحاد اسلامی و اتفاقی قومی و حمایت ملی را می- دانستند و از و خامت عاقبت کار می اندیشیدند نزد لعل محمد خان لعل پوره آوردند و او همه را نزد سپه سالار غلام حیدر خان فرستاده وی ارسال پایه سریر خلافت نمود و حضرت والا به خامه تاسف به صفحه تلخف رقم فرموده به سپه سالار فرستاد که اگر چنین عادت را آن دولت نمی داشت و بزر پاشی و فسانه و فسون نفاق در بین ملت اسلام و غیره نمی- انداخت چگونه کشور هند و غیره ممالک اسلامی را تصرف نموده پنجه استیلا محکم می- نمود و از نهر سند که سرحد ذاتی افغانستان است چرا پای تصاحب پیش گذاشته پشاور و دیره جات و سند را با مضافات آن ها بل لاهور و ملتان و کشمیر را قابض می شد و املاک و اراضی و جبال خود قوم افغان را با دولت افغانستان حصه و تقسیم نموده در زیر حکومت خود می شمرد و این نیست مگر از همین نفاق انگیزی آن دولت و عدم اتفاق و حقوق ناشناسی جهله ملت اسلام که آن دولت را بر مرام فایق و شاد کام ساخته است باشد که خداوند از گندم نمایان جو فروش در وقتی انتقام کشد و ملت اسلام را از راه هدایت به هم آورده اتفاق و اتحاد بخشد و حالا که در ظاهر با ما در آشتی کوفته و خاشاک مغایرت را به جاروب دوستی روفته و مکنونات باطنی خود را در زیر پرده یک جهتی نهفته است در این اقداماتش چیزی گفته نمی شود تا که خلاف جوئی او به ظهور رسد بعد هر چه خواسته خداست بر روی روز خواهد آمد فقط.

و مقارن این حال کار گذاران دولت انگلیس بزرگان مردم ترک زائی و حلیم زائی و میچنی را که نزد سپه سالار غلام حیدر خان حاضر آمده به زبان اتحاد قومی و ملتی اظهار اطاعت این دولت کرده و خلاع فاخره و انعامات وافر یافته پس رفته بودند نزد خود خواسته به مژده و نوید احسان و عطای زر ایشان را فریفته در موضع میچنی خواهش حفر و اجرا و مقارن این حال ارچر نام انگلیس مامور حراست سرحد که با چیزی از سپاه نظام در موضع قنات صالح مقام گزیده بود زبان اغوا با مردم وزیر و غیره گشوده ایشان را دعوت بر اطاعت دولت انگلیس کردن آغاز نمود و سردار گل محمد خان از ماجرا آگاه گشته منصور خان حاکم مقرر را در موضع تروه به مقابل و امر اقامت کرد و مکمهان که با سردار گل محمد خان تعیین حدود فاصله قوم سلیمان خیل و ناصری را به پای برده بود در قنات صالح به اردوی ارچر ملحق گشت و سردار گل محمد خان نیز در تروه با منصور خان یک جا شده فروکش کرد.

ضمیمه شماره ۳۰:

از صفحه ۲۳۷ جلد دوم سراج التواریخ در باب پیام انگلیس که توسط غلام همشیره سردار عبدالرحمن از طریق چترار به بدخشان رسیده بود. این سند آن افواهایی را زیال می سازد که گویا افسران انگلیس به دیدن سردار به قطغن یا چاریکار رفته بودند؛ اما شواهدی وجود دارند که این، پیام دوم انگلیس بوده و پیام اول شان قبلاً در تاشکند به سردار عبدالرحمن رسیده و به اساس شناختی که از سردار به حیث یک افغان خوشبین به انگلیس داشتند، او را برای اشغال سلطنت به افغانستان، دعوت کردند.

ذکر وصول نامه افسران فوج برطانیه عظمی که در کابل بودند به سردار عبدالرحمن خان مقارن این حال نامه ای از انگلیسان که در کابل بودند، به توسط همشیره محترمه سردار عبدالرحمن خان مصحوب بابو جان نام غلام او از راه «چترار» در مشهد بدخشان به برادر نیکوسیرش سردار عبدالرحمن خان رسیده، نوشته بودند که: از عزم و اراده خود که وارد آن ولا گردیده است، به کارکنان انگلیس خبر دهد که چیست؟ و او در جواب ارقام فرموده که: به آهنگ استرداد مملکت تحت سلطنت آبائی خویش از تاشکند راه برگرفته، وارد این ولا شده ام. هر گاه دولت انگلیس را با من هوای دوستی و اتحاد در سر باشد، خواهرم که زن است، واسطه و رابطه مودت و موالات را نشاید که در بین جانین رشته خلت را ارتباط و انعقاد دهد. می باید به ارسال رسائل و فرستاده گان دانا و عاقل این امر به انجام رسد و به رضای جانین و خیر طرفین، مقرون به امضا آید.

ضمیمه شماره ۳۱:

از صفحه ۳۶۲ جلد ۳ س. ت در باب حمله قوم مسعود بالای پایگاه نظامی انگلیس در وانه و تحمیل تلفات سنگین به لشکر انگلیس:

و در خلال این احوال مردم عبدالرحمن خیل وغیره دلیران قوم مسعود به عزم رزم لشکر انگلیس انجمن گردیده در ساعت دو پس از نصف شبی روی شیخون به سوی فوج پیاده کورکی که در مرکز موضع وانه و خسپاره فروکش کرده بود نهاده یک تن کبتان و هجده تن از آحاد و افراد سپاه بر مکنت و دستگاه دولت انگلیس را با هفتاد تن از خدمه اسپان و ساربانان لشکر به قتل رسانیدند و یک تن کبتان و سه تن لفتنت و سی و دو تن از اعداد فوج پیاده کورکی را مجروح ساختند و یک صد و چهل میل تفنگ غنیمت به دست آورده انبار گاه را که به هزار روپیه کله دار خریده برای دواب و مواشی اردو اندوخته بودند آتش زده بسوختند و سه صد تن از دلیران قوم مسعود کشته گشتند و از وقوع این واقعه

کارگذاران دولت انگلیس را خوف و دهشت رخ داده چهار فوج سواره و پیاده با توپخانه از موضع اتک رهسپار سرحد ساختند که مبادا از دست برد دلیران افغانان سکنه سرحد سپاه سابق ایشان که مامور اقامت سرحد است تباه گشته نام دولت ایشان پست گردد و افغانان از مشاهده رسیدن کمک در این وقت پا به دامن تامل پیچیده دیگر حمله و یورش نکردند.

ضمیمه شماره ۳۲:

از صفحات ۲۳۹ و ۴۶۱ و ۴۷۸ جلد ۳ س.ت. در باب آمدن روحانیون عراقی (گیلانی) به جلال آباد و رئیس مدینه طیبه و سادات ساکن مدینه منوره به مزار شریف و آرزوی شان برای آمدن به کابل و دیدن امیر عبدالرحمن خان؛ اما فرمان اخراج شان از افغانستان توسط امیر موصوف:

و هم در اثنای این مقال سید محمد رشید نام بغدادی که قاری کلام الله شریف بود از راه کشور هند به عزم و اراده تقبیل سده علیا وارد جلال آباد گردیده و نزد محمد گل خان جبار خیل اقامت گزیده به ذریعه عریضه سپه سالار غلام حیدر خان اجازت آمدن کابل خواست و حضرت والا در روز دوم جمادی الثانیه سپه سالار را ارقام نموده اعلام فرمود که شما را چه شده هر شخصی که از مملکت و دولتی به تغییر لباس و زبان آمده و از راه مقصد و مدعائی که دارد داخل این مملکت شده و به بیان خودستائی خویش را در نظر شما بزرگ جلوه می دهد و این قدر نمی دانید که اگر این شخص یا غیری بزرگ و دانسته می بود چرا کلید قفل دروازه مزار فیض آثار جناب پیر صاحب را که نزد شما اظهار کرده است با خود می آورد و شهر به شهر و ملک به ملک گردانیده از یک دولت به دیگر دولت به هوای نفس تردد و گردش می کرد و شما این گونه مردم را نمی شناسید و حال آن که خدا داناست که به چه مدعا آمده خواهد بود باری او را به ورود این فرمان از خاک این دولت بکشید که کلید دروازه حضرت (غوث) الاعظم علیه الرحمه را به جایش رسانیده دروازه- اش رابه روی زوارانش چنانچه بسته است نه بندد و سپه سالار او را از جلال آباد جانب پشاور اخراج کرد!

در این وقت سید عبدالله بن سید خضر نامی از سادات سکنه بغداد که ایشان عبدالله او را رئیس مدینه طیبه مامور فرموده و او پس از حصول این منصب در اسلامبول رفته و از آن جا راه حاجت جانب بخارا پیموده و از آن جا روی به سوی عتبه علیای سلطنت این دولت نهاده بود وارد مزار شریف شد که از آن جا در کابل آمده شرف بار و عز دیدار شهریار والاتبار حاصل کند و کامیاب جانب مدینه منوره طریق آرزو درنوردد و حضرت والا از

عریضه حکمران ترکستان بر تمنای او آگاه گشته فرمان کرد که سرکار ما دیدار او را به کار ندارد و امر کرد که او را با محافظ جانب کرکی گسیل نموده در فرستادنش تعطیل را جائز نشمارد و هم در خلال احوالی که به شرح رفت مستر کلیمنس و مستر پائین خادم و هم در این وقت سید عارف حافظ و سید ابراهیم خطیب و سید محمد بن سید عبدالله علوی از سادات سکنه مدینه منوره به آهنگ و وصول کابل و تحصیل مامول از راه بخارا وارد مزار شریف شدند که از آن جا به دارالسلطنه آمده از فیض دیدار شهریار والاتبار مستعد گردیده بر امر منویه خویش که حصول پول بود واصل آیند و لیکن حضرت والا از عریضه حکمران ترکستان به رسیدن هر دو تن در مزار شریف آگاه گشته به تصور این که میداد جاسوس باشند فرمان کرد که ایشان را از آمدن در کابل مانع گردیده از همان راه بخارا که آمده اند مراجعت دهند.

ضمیمه شماره ۳۳:

راپورهای مخبرین انگلیس در باره موجودیت و فعالیت سیاسی سید جمال الدین افغان در زمان سلطنت امیر محمد اعظم خان در کابل:

Contacts of the Narrative in Cabul from the Death of gost Wahomed to the spring of 1872. Mr. Wylie's Precis

253. The often-roused apprehensions of the Moonshee lest the Afghan Rulers should seek foreign assistance if none came from the side of India, were increased by the appearance about this time of a mysterious personage who is styled the Syud Rumi. The following extracts from the diary relate to this personage:

"A Syud of constantiople has, for some time past, been an Cabul. He gives out that he is there for pleasure on his travels, and he is constantly granted private interriews with the Ameer, who allows him Rs. 200 per meneem subsistence of guest money. It is not known who he really is; some suspect him to be an agent of some Government".

"Just at present the Constantiople Syud (referred to in a former diary) reveives such distinguished consideration from the Ameer that no one about the Court can be held to reveive as much, and constantly remains in private attendance on the

Ameer. Many people suggested as not unlikely, that he is a Russian emissary”.

“A short time ago, a person, calling himself ‘Hajee-cool-Hummain’ (sic) came to the Constantinople Syud (alluded to in several former diaries), and has left again; now another person has come to him, known as ‘Syud Mudanee’. The visits of such persons are significant (clearly means that the Syud is at Cabul for some political object), and the Syud is often admitted at 10 or 11 o’clock at night to secret audience with the Ameer. A person of reliability informs me that this Syud has brought a promise of a ‘crore’ of money in cash from the Russian Government to cement their alliances with assurances of further assistance”.

254. Regarding this personage other informants wrote on the 31st March and 25th June last in the following terms:

“The Hajee Syud Rumi, a secret agent of the Russian Government of Toorkistan, is now the most influential and leading member of the Ameer’s Privy Council. He is believed to have travelled from Tiflis to Bokhara, through Sherwan and Tabrez, in Pereia and Urgunj, and thence to Herat, through the Turkoman Steppes. In 1866 he visited Candahar, where he met Ameer Mahomed Azim Khan, presenting to him some secret papers that he had brought for him. He has since been with the Ameer, who always keeps him about his person.

“One of the Hajee’s followers is a man who goes by the name of Abutrab, with short eyes, red complexion, and light hair, apparently a native of Tiflis”.

Remarks by the Syud Rumi

Descriptive BOLL of the Syud Rumi at Cabul, who is suspected to be a Russian Agent in attendance at the Cabul Durbar.

“Pale complexion, open forehead, azure eyes, has a goat-beard, with some red hairs in it, moustache small, slender make, head shaved, age about 35 years. Is dressed like a Noghai, drinks tea constantly, and smokes in the Persian style. Is well versed in geography and history, speaks Arabic and Turkey fluently, talks Persian like an Irani (Persian). Apparently, follows no particular religion. His style of living resembles more that of an European than that of a Mussulman”.

“He is attended by an Irani (Persian) by the name of

Abutrab”.

“Syud Rumi’s feelings towards the Russians and the English will be best understood from the following remarks gratuitously made by him in course of conversation during the two hours the writer was in his company”.

“Firstly, The Emperor of Russia has sent his uncle with two lakhs Russian soldiers and one lakh Cossacks and Kalmucks, to Toorkistan, with the ultimate object of advancing on India by Herat, and conquering that country. The English cannot cope with the Russians in open field”.

“Secondly, The English first gave out that it was in conformance to their own wishes that the Russians had advanced on and taken Toorkistan, and that there being a Treaty of friendship between the Russian and the English Governments, the former would never interfere with India. Then they wanted to make out that the Russians were hostilely inclined towards them. By such rumours they tried to test the feelings of the Princes of India, with whom they have left secret spies, in connection with the present advance of Russia”.

“Thirdly, The Emperor of Russia is the master of 18 lakhs of ‘Khanazzadugan’, who consider it their duty to sacrifice their lives, if need be, in his cause”.

“Fourthly, The English Government never abide by their Treaty; they are not known to have adhere to any of their agreements for a period exceeding ten years. They secure possession of countries by fraud. But the Russian Government strictly keep their words. The English are thieves of unknown extractions, who have lately sprung up and owe all that they have gained to their intrigues. The Russian State has existed since the time of Alexander the Great”.

“Fifthly, The Russians are generous and lenient, even to their foes; for instance, the Russian Emperor had allowed 30 years grace of Sultan Mahomed, father of Abdool Majed Khan, the Sultan of Turkey, at a time when he (the Sultan) having, from suspicious motives, destroyed 40,000 men of his army, expressed his inability to resist a contemplated Russian invasion upon his territory; and it was after the expiration of this period (30 years) that the Russian Government took 70 cities from the Sultan”.

“Sixthly, The Sovereign of England is devoid of all power

in the State, being at the merey of her Parliament, but the Emperor of the Russians, though having a Parliament, is all powerful”.

“Talking of Indian affairs, he remarked that he considered Nana Rao to have been a fool, inasmuch as he cut off the hands of certain butchers before he had seized Cowapore, thereby prejudicing the minds of Mussulmans against himself; that 300 English soldiers had succeeded in taking the Hailey Gourd at Lucknow and seizing upon the house of the Oudh King’s Genera; that thousands of the Hindoostani sepoy (mutineers) threw themselves down into the Goomteo River and were drowned”.

255. This man was consulted by the Ameer on two important matters, which were just then the subject of correspondence between himself and the Punjab Government. The first was the action which it was advisable to adopt in dealing with the murderer of Mr. Bead. The second was the opening up of the Khyber Pass.

256. The Commissioner of Peshawar had written through the Vakeel on the subject of the projected fair at Peshawar, inviting the Ameer to assist, asking him, among other things, if he could not open up the direct route for merchandise by getting the Khyber Mulliks to take a transit duty per load.

The “Syud Rumi’s” remarks on this subject were as follows:

“the Hajee* has led the Ameer to believe that the British Government, in wishing for an opening out of the Khyber Pass, have some other object in view than that professed by them, the promotion of the Indian and Toorkistan trade. He argues that the best policy to conquer a foreign country is to open out news communications by means of trade”.

“He stated that the trade between India and the western countries had existed ever since the time of Darius by only three routes, the Tatra and Akbana and Karappa; that there now existed no depression of trade sufficient to necessitate the opening out of a new obannel. That the Akhana and Tatra Passes were each only one march longer than the Khyber; that when the Russians had advised though the Kirghiz

* : Private letter dated 31st March, sent on by Punjab Government to Government of India.

Steppes against Khiva and taken possession of the country round about the Sea of Aral, the English apprehended a Russian invasion of India, sent secret spies, Burnes, Studder, and Conolly, to Afghanistan and Bokhara; and though their territory did not then adjoin either Afghanistan or Herat, they aimed at securing possession of both those countries by all the means in their power; that they accordingly, espoused the cause of Shah Shuja-ul-Mulk, and exile, who had taken refuge in their territory, and induced the Khaybaris by large bribes to give their troops a passage through the Khyber Pass; that now that the Russians had advanced to the Oxus, the anxiety of the English could well be imagined; and that they had no doubt some special reasons for requiring and opening out of the Khyber Pass”.

“The Hajee has accordingly advised the Ameer to write to the British Government say that the Indian trade with Afghanistan and Bokhara had reached its climax, and is not capable of expansion; that the Ameer’s receipts from the customs duties on that trade have now considerably increased from the increased export of tea from Cabul within the last nine years; that if the British Government have some other object in view than the promotion of trade, the Ameer would be glad to know it”.

“The Hajee is averse to the Khyber Pass being opened out at all. The Russian Government, he says, “never deprives its allies and feudatories of their possessions, and alludes to the case of Khudayar Khan of Khokand as an instance”.

(تا اینجا، ترجمه شده است)

And the Vakeel writes on the 26th March:

“Regarding the question of the opening up of the Khyber route for trade, the Ameer is under the impression that this is an interference by the British Government in Afghanistan affairs, although the fact is not as he supposes. The person who has been frequently referred to in former diaries (the Syud Rumi) has represented as follows in this matter: That shrewd persons consider that the opening up of a road from one country to another for commercial purposes is intimately connected with the subjugation of the one country by the other; and that it seemed to him that, in the present case, the English, in writing about the Khyber route, had some such

objects in view; for there are already three roads loop to merchants. The 'Abkhana" (Cabul River) route and others, and the real object of the Government would seem to be connected with the advance of Russia towards Afghanistan; to strengthen British India they wish to occupy Afghanistan; the best course to adopt in consequence would be to give effect to the allowances fixed by the late Ameer Mahomed Afzul Khan for the Khyber tribes, Rs. 15,820,0,10, to induce them to keep the pass closed, and, in addition, to subsidise other tribes on the British border, attaching them by motives of interest to the Cabul Government. Lists of the tribes and head-man should be given to Sirdar Mahomed Ishak Khan, Governor of Jelallabad, who would summon the Mulliks and superintend the allowances, and give suitable presents, and also send for the heads of the other tribes referred to above, and conciliate them".

30th March "Yesterday at an audience, the Ameer mentioned, on the subject of opening up the Khyber route, that his father, although he had ruled forty years, and had allowed Rupees 40,000 per annum to the Khyber Mulliks, had not been able to keep the road open; how could he (Mahomed Azim) when there had been civil war for five or six years, and he had not yet succeeded in establishing himself, manage to open up that route? He must decline any attempt to deal with such troublesome people. He promised to send a written reply on the subject, but his Council is clearly of opinion that the matter is connected with an attempt on the part of the English to interfere in Afghanistan".

Beyond this point, this late accident prevents the undersigned from continuing the Narrative. To this cause, indeed, is due the delay which has occurred in putting the completed portion through the Press.

Durand Line: An Imposed Ring On Afghan Neck

A huge British army was stationed in Peshawar and an ultimatum was served on king Abdul Rahman in 1893 either to accept a British designed treaty or await a war. King Abdul Rahman invited a British mission from India to discuss the proposed treaty. A British India mission headed by Mr. H.M. Durand, British India Foreign Secretary, arrived in Kabul and a British designed agreement was concluded in 1893; a

British designed map was also attached with the Agreement thereafter called the Durand Line.

Rivalries between the 19th century colonial super powers, Great Britain and Tzarist Russia, increased. Russian armies advanced south and occupied Tashkand, Samarkand and Bokhara; government of British India pursued a Forward Policy aiming at occupying strategic lands situated in eastern, southern and south-western Afghanistan which bordered British India's colonies of 19th century, to create a "no-man's land" between themselves and Tzarist ambitions. Louis Dupree notes in his famous book (Afghanistan, 1980) that:

"As early as 1877 they simply informed Amir Sher Ali that he had no claims on Dir, Swat, Chatral and Bajaur. In 1879, the British forced the Amir Yaqub, son of Sher Ali, to sign the treaty of Gandamak (which the Afghans call the "Condemned Treaty", under which "the British government will retain in its own hands control of the Khyber Pass and Michni Pass.. and of all relations with the independent tribes, territory directly connected with the passes". (Aitchison 1933, p.242). Therefore the treaty ceded large tracts of land in the districts of Loralai, Zhob, Pishin, Quetta and Nushki, presumably giving legal justification for as much as the British could occupy and hold". (p.425)

Afghan scholars and historians believe that the imposed Durand Line brought Khyber, Swat, Bajaur, Chatral, Areaway and Bashgal under British India administration. Louis Dupree quotes a British Military report as follows:

"The line was not described in the 1893 treaty as the boundary of India, but as the eastern and southern frontiers of the Amir's dominions, and the limits of the respective spheres of influence of the two governments, the object being the extension of British authority, and not that of the Indian frontier". (Military report of Afghanistan (classified) general staff, India, Government of India Press, 1925, p.69, quoted in Louis Dupree, 1980, p.767).

Sir Olive Caroe, a British historian, says:

"It is true that the agreement did not describe the line (Durand Line) as the boundary of India but as the frontier of the Amir's dominions and the land beyond which neither side would exercise interference. This was because the British

government did not intend to absorb the tribes into their administrative system”.

From 1893 until 1946, a period of 55 years of the British colonial rule in India, the Pashtun tribes of both sides of the Line did not recognize any boundary and freely visited each other. When the partition of India was decided in 1946, the Afghan government proposed an independent dominion for the North West Frontier, but the British government acted in favour of the newly established state of Pakistan (see Annex No.1, p.122). subsequently, the Afghan Parliament in 1328 (1949) and the Afghan Loya Jirga in 1334 (1955) ratified the following resolution:

“we shall never recognize the Pashtunistan territories as a part of Pakistan, against the free will of the nation of Pashtunistan, and we ratify the resolution of the Afghan Parliament No.72 dated 23rd Mizan 1328, stating that “The Afghan nation shall never recognize Pashtunistan territories as a part of Pakistan, because it has been annexed to Pakistan against the free will and decision of the people of Pashtunistan, and we condemn such annexation”. (Loya Jirga, year 1334 (1955).

On the basis of the above resolutions, Afghan government have since appealed to Pakistan time after time for recognizing the right of self determination for the 35 million Pashtun population living in the territories of Pashtunistan. However, this issue remains unresolved.

The British colonial goal for imposing the Durand Line was to divide the Afghan nation which has existed in Central Asia for 3000 years. A newly born country like Pakistan shall not succeed in imposing its colonial will on the freedom loving people of Pashtunistan.

The Charter of the United Nations recognizes the right of self determination and the heroic people of Pashtunistan have been struggling for the right of self determination, aiming at establishing an independent Pashtunistan. Prominent figures of Pashtunistan, including members of the Pashtunkhwa National Awami Party, are in full support of the right of self determination for the people of Pashtunkhwa nation. Views of Afzal Khan Lala, Latif Khan Apridi, Senator Abdul Rahim Mandokhail and Sher Azam Azam are published in this book (pages 100 – 112). The people of Afghanistan are in full

support of the right of self determination for the people of Pakhtunkhwa nation, whether they want to remain a part of Pakistan, or rejoin the mother-land Afghanistan, or become an independent nation; whatever they decide freely, Afghans shall support them.

The Durand Jirga in London, on April 23, 2011, organized by neutralized Afghans at present citizens of Great Britain, duly cooperated by Afghan-Americans, is an opportunity to revive the legitimate demand of the Afghan nation for the legitimate right of self determination for the 35 million Pashtuns living in the territory of Pashtunkhwa. Participants of this historic Jirga have an opportunity to freely express their opinions towards formulating an honorable solution for the 118 years old problem of the imposed Durand Line.

PARTITION: SOCIO/POLITICO ENGINEERING, INDUCED DISPOSSESSION

One intervention, by causing unintended consequences, leads to further intervention... Ludwig Von mises

A Plan to Dismember Afghanistan:

The tortured, historical legacy of partition... is shrouded in bloodshed, anguish familial dislocation, misery, and loss. Yet within the Obama Administration, this is but the most recent, though highly controversial strategy to as yet unfold for implementation in Afghanistan. Details of the plan were recently outlined in the U.S. Department of State Journal of Foreign Affairs: Written by Robert Blackwill, former U.S. Ambassador to India and National Security Adviser for Strategic Planning, who is also a member of the Council on Foreign Relations (CFR) and currently serves as a senior advisor. He has articulated that this strategy appears as the administration's response and recognition of burgeoning domestic and international anti-war sentiment, increasing casualties, both military and civilian, and a formula to stem the flow of expenditures currently in support of the administration's counter-insurgency (COIN) strategy which now exceeds one trillion dollars.

As history dictates, asymmetrical warfare cannot be won by an occupying force that lacks the support of the people. The war in Afghanistan, as currently prosecuted, has produced untold thousands of civilian casualties, shattered infrastructure, unemployment, hunger, medical emergency, and familial dislocation that cannot be addressed by an ill-informed, bureaucratic plan to dismember the country in the unmentioned name of political expediency. The only just and viable plan for Afghanistan as an immediate ceasefire, the convening of all-inclusive negotiations, followed by an unambiguous timetable announcing the complete withdrawal of ISAF Contingent Forces from the country.

Blackwill's plan calls for Coalition troops from the east and south to be redeployed to the northern reaches of the country. Under the plan, U.S. Special Forces and air-power would be cast in supporting and or auxiliary roles for the Afghan Army and the government in Kabul. What has not

been addressed, however, is whether or not the Taliban would recognize such a demarcation or border. The unstated psychology in Blackwill's plan is to segregate the malleable northern minority groups (Tajik, Uzbek, and Turcoman) who have a long and storied history of foreign collaboration, and to render them separate and distinct from the Pashtun community. The Pashtuns, who form the backbone of the national liberation movement or Resistance, are population dominant in the southern areas of the country, residing in their ancestral heartland. But as history forewarns, establishing ethnic-specific enclaves is fraught with numerous and insurmountable problems. What, for example, would become of the vast numbers of itinerant Pashtuns who resident in the north and the myriad of ethnic minorities who currently inhabit the south? Such a Draconian plan would lead to rapid and widespread migrations between two countries. As an example, following the cessation of hostilities in World War II, in Korea and Vietnam, hundreds-of-thousands, if not millions migrated across borders very rapidly. People left behind families, homes, businesses, and the burial sites of their ancestors. The migrations, often-times accompanied by government-militia threats of violence, led to war between migrating groups. In yet another of historic, catastrophic, and dehumanizing examples, the partition of India in 1947, resulted in two million deaths.

Public Relations Pretext: The administration, in order to sell this politically-expedient plan to an increasingly skeptical American and international jury, has laid the groundwork through their media and academic-affiliates to present the measure as a strategic counterinsurgency tactic with which to negate Taliban rule and defeat the insurgency, while in reality, it serves to defy and deny an entity that represents a national liberation movement that continues to be falsely accused of complicity in 9/11 and cast as allies of al-Qaeda by the administration and their media co-conspirators. As well, the pretext will contextualize the plan as an altruistic endeavor to restore an eclectic, harmonious ethnic balance and as a cultural bridge, restore women's rights. Alas, the real story likely will fall victim to a media-generated conspiracy of silence as has much of the facts

surrounding the prosecution of an illegal war.

Durand Line: Afghanistan, long seen as the 'Crossroads to Asia' has experience with international-superpower gerrymandernin, (in today's jargon, globalization) and boasts a stormy-history of partition (1893) and quasi-partition (1981). In 1893, the British Indian government demarcated the highly controversial Durand Line, a line drawn by dishonest cartographers, ostensibly to delineate Afghan and British spheres of influence. The result of Durand was to bifurcate or dismember the many Pashtun tribes on both sides of the Indi/Afghan border and create cleavages among the tribes of Baluchistan as well. To this day, the calls for a Greater Pashtunistan and a renunciation of the Durand Line remain as vigilant and as vocal as during the nineteenth century among scores of the disenfranchised. (See: Afghanistan, Political Frailty and External Interference, Dr. Nabi Misdaq, 2006).

Operation Kaskad: December 1981, Afghan President Babrak Karmal was instructed while in Moscow by Soviet President Leonid Brezhnev to lay the groundwork for a reinforcement of the Soviet presence in Afghanistan. To accomplish and or facilitate this strategy, a plan for the annexation of nine of Afghanistan's northern, provinces into their co-ethnic republics of the U.S.S.R was drafted. The resultant southern partitioned enclave would remain a nominally independent and Pashtun dominated state of Pashtunistan, which could then serve as a Soviet catalyst for irredentist, propaganda and other subversive interests and or movements. The Soviets were especially interested in the Kunduz, Samangan, Badakhshan, Baghlan, Takhar, Balkh, Jowzjan, Badghis and Faryab provinces. This move would have enabled the U.S.S.R. to pacify the region without relying on costly, military operations, and to secure critical lines of communication and supply. The population of the northern environs are predominantly Tajik and Uzbek, and ethnically similar to the Soviet Republics to the north. (See: The Fall of Kabul has not slowed the Pace of Regional Strategic Change, Yosef Bodanksy, 1992, Afghanistan, Political Frailty and External Interference, Dr. Nabi Misdaq, 2006, Afghanistan, a

Search for Truth, Bruce G. Richardson, 2009, Afghanistan, Ending the Reign of Soviet Terror, Bruce G. Richardson, 1996).

Though the Soviets denied their goal and vision surrounding the annexion and incorporation of the north of Afghanistan into the U.S.S.R., they were however, emboldened with their success in recruiting proxy-militia forces from among the northern minorities. Accordingly, the Soviets published a map during 1981, in which the projected partitioning and annexion of the north of Afghanistan is designated as the sixteenth Soviet Republic. In yet another revealing document from Cold War Soviet Archives, as well published by the Soviets, portions of the north would be united within the context of a "Greater Tajikistan" under the semi-autonomous, co-administered leadership of Moscow and Ahmad Shah Massoud, long a KGB and GRU asset. (See: Agreement between A. S Massoud and the Soviet Fortieth Army, Afghanistan, Ending the Reign of Soviet Terror, Bruce G. Richardson, pp.25-29, 1996, Afghanistan, Political Frailty and External Interference, Dr. Nabi Misdaq, p.330N, 2006).

In the coming days and weeks we will likely experience a media barrage of deception with the administration's liberal use of emotion, passion, nuance, innuendo, and falsehoods as literary devices seeking to render an acceptable and humanistic quality to their so-called "Plan B", the official designation for the partition of Afghanistan. But, as the Historical record certifies, partition, also known as (social engineering), results not only in a spike of gratuitous violence but an exponential increase in ethnic and religious discrimination, familial dislocation and dispossession as well. In summation, partition represents but an ugly metaphor rising from the ashes of the Colonial, Post World War I, Post World War II, and Cold War eras.

Bruce G. Richardson

وار د روسی تیر شو

محمد کاظم بیمار ((الکوزی))

وار د روسی تیر شو اوس غربیان راغلي دي
وطن بیا ټوټه ټوټه دی انگرېزان راغلي دي

توره بوره سوری شوه په درنو درنو بمونو
وژل شوي په غارو کې په سلونو او زرونو
د کنړ چور و چپاوته په لغمان راغلي دي
وطن بیا ټوټه ټوټه دی انگرېزان راغلي دي

کابل په زړه سوری دی چې دښمن پکې گرځېږي
پروان یې دي نیولي په بگرام کې دېره کېږي
افغانان پکې بنديان دي جلادان راغلي دي
وطن بیا ټوټه ټوټه دی انگرېزان راغلي دي

تالاشي ده اوس روانه په قندوز دی که بغلان
پښتون دی وژل کېږي په مزار او سمنگان
د کورو لټون روان دی خارجیان راغلي دي
وطن بیا ټوټه ټوټه دی انگرېزان راغلي دي

تذکره د افغانانو اوس چک کېږي په پردیو
هر غربي راته بادار دی هر څه کېږي په پردیو
غېرتي پښتون ورک شوی اوس دا نوي چاپلوسان راغلي دي
وطن بیا ټوټه ټوټه دی انگرېزان راغلي دي

وطن مو تسخیر شوی د پردیو په فوځیانو
هر څوک پېد پېدی شي یو اچار دی د غریبانو

خارجو ته ملا ترلي له شماله نظاريان راغلي دي
وطن بيا ټوټه ټوټه دی انگرېزان راغلي دي

هېواد وينو کې خوټېري له پکتيا نه تر قندهاره
بمباري ده تورو شپو کې له ماښامه تر سهاره
قلاتيان دي ټوټه شوي مهاجر له ارغستان راغلي دي
وار د رسوي تېر شو اوس غربيان راغلي دي

پامير پرېښان ولاړ دی خفه شوی بدخشان دی
په چيغو چيغو ژاري داننگرهار که نورستان دی
أمو دی که هلمند دی له غصې نه په جولان راغلي دي
وطن بيا ټوټه ټوټه دی انگرېزان راغلي دي

د روسانو په راتگ شور و غوغا وه په وطن کې
د غربيانو په راتگ چوپه چوپتيا ده په ميهن کې
غېرتي افغان شو خاورې دغه پاته چاپلوسان راغلي دي
وطن بيا ټوټه ټوټه دی انگرېزان راغلي دي

لمسو د مکناتن ته امانې سالار په کار دی
آخر ژوند د بې غېرتو تښتېدل يا سر په دار دی
پخوانی دښمن د نن ورځې دوستان راغلي دي
وطن بيا ټوټه ټوټه دی انگرېزان راغلي دي

اې د فهم خاوندانو مهاجرو وطنوالو!
د وطن حالت ته گورئ څه تېرېري مينه والو!
ولې غلي ورته گورئ جابران راغلي دي
وطن بيا ټوټه ټوټه دی انگرېزان راغلي دي

وطن مو لوی زندان دی اسیرانو غوندې ښکارو
د بل په امر ښورو ټول بندیان غوندې ښکارو
له خولې اُه وِستلی نه شو دښمنان راغلي دي
وطن بیا ټوټه ټوټه دی انگرېزان راغلي دي

خفه ټول وطنوال دي له هراته تر بامیانه
پښتانه دي وژل له پامیره تر سیستانه
وېشل دي او وژل دي قاتلان راغلي دي
وطن بیا ټوټه ټوټه دی انگرېزان راغلي دي

له زړه مې وینې څاڅي چې هېواد بندیوان وینم
ظلمونه د فرعون په اولاد د افغان وینم
نه عدل نه انصاف شته قصابان راغلي دي
وطن بیا ټوټه ټوټه دی انگرېزان راغلي دي

څو تنه بې احساس بې په راتگ باندې خوښي کا
په ځینو مجالسو کې بې هم د دوی طرفداري کا
په گمان مې چې کورو ته بې ډالرونه پرېمان راغلي دي
وطن بیا ټوټه ټوټه دی انگرېزان راغلي دي

(بیمار) به تسلیم نشي هیڅ ظالم او استکبار ته
دا جگ سر به ټیټ نکړي بې غبرته استعمار ته
خراب شوی مې میهن دی شیران راغلي دي
وطن بیا ټوټه ټوټه دی انگرېزان راغلي دي

استعمار می خواهد قدرت مقاومت ملی قبایل پښتون را زایل سازد و پښتون ها را به
شکل رمه های گوسفند در آورد!

A RESEARCH ON THE HISTORIC AND LEGAL ASPECTS OF THE TREATY AND THE MAF OF DURAND LINE

BY:

SAYED KHALILOLLAH HASHEMEYAN (PH.D)
FORMER PROFESSOR OF KABUL NIVERSITY
EDITOR OF AFGHANISTAN MIRROR
MONTCLAIR, CA 91763



BY: SAYED KHALILULLAH HASHEMEYAN (PHD)

**A RESEARCH ON THE HISTORIC AND LEGAL ASPECTS OF THE
TREATY AND THE MAP OF DURAND LINE**

**Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library**